



ثبت
کتابخانه



بازدید شد
۱۳۸۲

۸۷۶۳-ن

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب: اثبات امامت		
مؤلف: عبداللہ بن عبداللہ		شماره ثبت کتاب
موضوع		۷۹۰۷۹
شماره قفسه: ۹۴۵۴		۱۱۳۱۱

ملی - فهرست شده

۹۲۵۲



بسم الله الرحمن الرحيم
 اما بعد الحمد والصلوة مكيوید مولف این مسودات عبدالمجید علی
 که اگر چه در مقام نامدار و عالم قدس که این زمزمه بقدر راسخه
 عشر عشر میگوید که ایشان نیست در باب تفسیر و تفسیر جالبه
 و در تفسیر مقدسه مصطفویه و در باب تفسیر جالبه ایشان
 بر تفسیر گفته اند و بسیارها و کتب در تفسیر و تفسیر کرده اما چون کتب
 تفسیر در حدیث عامه آیات مع تفسیر که علماء ایشان کرده اند و احادیث
 حقیر در حدیث که علمای کتب حدیثی بر ختم داشتند و لا تشترک بمقصود
 طایفه حقیر و می توان این باشد که بسیاری از اینها که علمای مقام
 احتیاج اینها را یافته و یا اگر اینها را یافته باشند مستقر نیست و استقصا در
 این نشود و بسط را در کتب تفسیر احتیاج دارد بکار و تفسیر خطی
 آنرا و این میگرد که بقدر مقدسه و معی مرجع و تالیف آیات و احادیث
 و بیان مقصود نموده صورت احتیاج از هر کدام از اینها را در هر یک از اینها
 و در تفسیر مقدسه که در این و چون و یا در هر یک از اینها و یا در هر یک از اینها
 خاطر و کتب مواضع باره از آیات با آنچه بر گفته اند جمع کرده شده و هر یک
 بسیار از آیات باقیست و هنوز در جمع احادیث شیوع نشده اینها را تفسیر

تکمیل یافته
 جعفر سلطان السرا
 ۱۳۴۵ قمری

آیات جمع شده از خود عنه مسوح آفات بر و قبل از تفسیر خواسته که بعضی
 از عزم عین اهل بیت نبوی برساند تا از آن تفسیر و معنی محفوظ بماند
 و هر که توفیق تفسیر و اضافت با بدمانی نیست و السلام علی من اتبع الهدی
 بر ضمایر اولی البصائر که از روی انصاف تفسیر حقیقه عقاید بدیهیه را
 لایق بجد و کلام اندک بلکه واجب بجد و التمسع شانسند و بجز از آن فاضل
 واضح میگرد که بعد از رجعت حضرت رسالت بنای علی علیه السلام
 و کلام بمقتضی خواهش و وصیه آن حضرت و بر طبق فرموده و امر الهی
 بیت مطهر و در تفسیر مقدسه حضرت نبوی علی شان و حق و کتب
 ایشان من جانب الله مقرر شده بود معطل شده و از ایشان مقصود گردید
 و مرتبه که از برای ایشان از ویاست دینی و دنیاوی تعیین حضرت
 بنای حق و واجب و معین شده بود جمیع ایشان از آن مرتبه و در آن زمان
 سایر الناس ساختند و آنرا کرده اند که در تفسیر و معانی و تفسیر
 خالص و ذهب و سبب تفسیر مقدسه اهل البیت انجامید که بیشتر از بد
 پدید بشمار برودند و اینکه جمعی تغافل از این تحقیق را اولی آنست که
 از رویان حقیقت واقعی میباشند و از احاطه اندیشاند بسیار از
 احتیاط و اولی آنست که گویند که معجزه منظره آنکه جمیع
 با اهل البیت ناخوشی کرده اند طعن در آنها کردن از احتیاط و در
 حد ممکن است که در واقع چنین نباشد و اینک محذور و طعن جمعی از اینها
 دشمن داشته و بد گفته باشند و در صورت مشخص بودن تحقیق این
 ناخوشی احتیاط در سکوت از طعن است این سخن نیست اما اینکه گویند

که احتیاط در این است که تحقیق این حقیقت کرده شود و فاعل نموده نشود
در آنچه میان اهل البیت و اصحاب کذب نهشته این سخن اشارت بآنست
عینه است از دریافت حقیقت واقعی و بغایت مدوم چرا که جمعی گفته
عداوت اهل البیت و اسادت ادب و تزکیه تعظیم و تکریم مقدس با آنهاست
اگر بعد از تأمل و تحقیق حال آنها از این خطبه بری ظاهر شود چه چیز از این
رفع مظنه بدی از مردم بکشد و خود را ایشان شخص و مقرر کرده و ذکر بدی
ثابت کرد و از روی تقلید بجهت رسوخ در مروت و اجبه که حق بجانب
و تعالی اجر رسالت مقرر کرده و بحق رسالت انزاله با فضل انبیا و سید
مرسلین خود کرده و آنرا حق اشهر رسالت که نسبت با انبیا و بکبر واقع
عارف منحصراً با آن جماعه بدی ناخوش باید بود چرا که محبت کامله جماعه
مسلمه است مگر نه داشتن جمعی که بعد از آن و ایذا و هتک و حرمت
و تزکیه تعظیم اجتماع معروف شده باشند و بعد از تحقیق متصف
با این صفت ذمیه ظاهر کردند با سزاوارم عقل و شرعی و عرفی آنرا که شخصیت
بعضی از معصومین درست داشته حق سبحانه و تعالی ناخوشها کرده باشند
بلکه فرض اینی باطل است که گشته باشند و ما در اطلاق نشانیم و معترفیم
و انحصار اصل نداشته باشیم و از محبت و بغضت او خالی باشیم بسبب آنکه
نبودن با ما آخذ بخواب بود اما حال این جماعه که معروف بعد از آن
تعظیم اهل البیت و اخذ حق ایشان شده اند از این باب نیست بلکه دوست
داشتن ایشان از این باب است که شخص کوید که من زید را دوست میدارم
بفرموده خدا و رسول خدا و عمر و را که میگویند که باز بفرموده خود است

تقی ترازور

میدارم و تحقیق نمیکند که اسناد بدی زید که بر وی میگذارد واقعی است یا نه
و از بدی این تحقیق نمیکند که مبادا بعد از تحقیق ظاهر شود که در واقع
باز بدی که بفرموده خدا و رسول خدا واجب الموده است بدیده و آن حکم
مرا از برای خدا و اخبار رسول ما هر چه باید بشنود جواب این شخص نیست
که جمعی که در واقع بمقتضی فرموده خدا و رسول خدا مکرر داشته اند
قصود آنرا که فواید جدید کرده و سعی در فهمیدن حقیقت نموده بلکه بعد
مقدور سعی در اصلاح ناخوشیهام آنها نموده بالاخره بمقتضی نفس
انها را با این صفت واقعی شناخته باشند و کراهت پیدا کنند از این باب
بلکه بر کسی در دل ایشان و آن در مروت و اجبه که با آن مامور و کامل کرده
و این حال در واقع نه بهتر است از آنکه توان روی نفهمیدن و غفلت توکل
جمعی که مکرر داشته اند و دست داشته باشند و آنها در واقع مکرر
و مسخر در گاه الهی باشند و اینجا مقام شبهه است که بر لیبیب متصف
لازم است صورت شبهه را با فواید که دارند ذکر کردن و اشارت بدفع
آن نمودن و اگر کسی که بدی میتواند بدی کند و شخص را بر او باشند
با و جماعت از معینان درگاه الهی باشند و در بیان ایشان بسبب شبهه
و خطایه گفته اند واقع شده باشند از برای برخی هم رسیده درین صورت
ما میسر شد که هیچیک طرفین را طعن کنیم و فخر کنیم بلکه حق نمایم
جواب اینست که این صورت مفروضه ذکر سایر الناس از این باب است که
جائز الخطا اند واقع شود محقق است اما درین مقام که ما سخن میاریم
از جانب حضرت معصومین حق بجانب نیست که ایشان غلط در فهمیدن حقیقت

حاکم کرده بجمعی که او را بر مقبولان درگاه الهی اند بدشوند و از آنها بزرگترند
 و آنها را اعدا خود دانند و بخش و شکایت ایشان درین نشاء عفو کرده
 باختر پیش خدا در سوره خوانند و خوشنودی از آن ابرار حاصل کنند و بپایان
 امر بجهیز و تکفین و تدفین خود وصیت کنند که مخفی از آنها اهل حق جنازه
 و دفن ما را بعل آفریند که ما مکروه میلایم حاضر شدن آنها در جنازه خود
 و این نهایت شد در عداوت و بخش است و چرا مکان دارد که از حق
 نسبت باحد مسلمین واقع شود چه جای ابرار با نادانی احتمال که انجاء گرفته باشد
 معصومین واقع شده اند از اول باشد و خطا در فتنه کرده بپایان
 عداوت معصومین اختیار کرده باشند یا بنا بر مشهوره معصومین را با خود
 بد فر گرفته و آنها بد شده باشند درین صورت انجاء که صاحب شهید
 احتیاج ابرار بود ایشان داده باین معلوم خواهند بود که هر که غیر از
 و بعضی است که انجاء بنا بر عداوت خود را مسلمانه میدانند و از آنش بفرمان
 میشوند خبر داده باشند که ایما و در نجابت اینها ایما و در نجابت
 و هر که مرا ایما کرد در نجابت خدا و از بزرگ است و آتش دوزخ جزای آن
 و نیز حق سبحانه و تعالی مودت ایشان را بر سالت قرار داده و بر امت واجب
 ساخته بایست ایشان را بفرموده خدا و رسول خدا دوستی انجاء معصومین
 لازم میگردد و سبب باطل را مودت عداوت ایشان عینا اختیار کرد
 بسبب باطل عداوت دوست داشته خدا جان باشد شیطان هم بشه
 آنکه مرا از آتش خلق کرده ای و آدم را از خاک و آتش آفریدی و علی است محب
 مکان طبع با حرام علوی و قرب و مایل محیط است بر خلاف خاک که باطل

بسفل و نهایت دوری از حرام علوی دارد و کسافت و تبرک لازم است
 و لطافت و نورانیت لازم آتش خود را بهتر از آدم دانست و بپایان
 الهی که نسبت بحضرت آدم واقع شده حق و حسد و مرز بین با آدم و
 آدم بدشود بلکه شبهه و استدلای شیطان خالی از صورتی ظاهری نیست
 و سبب و المنه و رسول که از برای انقیاس شهادت و شک و حضرت عیسی
صلی الله علیه و آله معبای وضع کرده و فرموده که الحق مع علی است
 دار و بر و ای الله الحق مع علی است در جای که بکطرف معامله نموده
 امیر المؤمنین علیه السلام بوده باشد باین خلق برای آنحضرت عمل شده باشد
 شک و شبهه را محال نماید چنانچه از آنحضرت آرزو باشد و از آنکه
 و نیز آیه تطهیر قضای این میکند که در جای که بشهید با اهل بیت معصومین
 بدشود باشد و حرم و بقیع بطلان طرف معصومین حاصل نکرده باشد
 بآیه تطهیر استدلال کنند و از آن نه بر نوبت که این جماعه که حق سبحانه و تعالی
 در شان ایشان فرموده باشد که ایمان بپایان لید عینکم المرحل الیه
 و بطهر که تطهیر اجماع نیستند که دیده و دانسته ظلم کنند و طاعت
 حق خود شوند و بر غیر حق خود منازعت با ابرار نمایند یا با جهاد خطا مناز
 بفرج کنند پس انجاء در نظر ما باطل غاست و ایشان بر آنند حق خواهد بود
 باید که نظر بر عظیم مدح و ثناء حق سبحانه و تعالی که نسبت با ایشان واقع شده
 و نظر بر جوب مودت ایشان که بآن ما مودیم و نظر بر شوق و مدح و محبت
 حضرت رسالت بناهی که باین جماعه داشته کرده از خصومت و نزاع بگذاریم
 و کابر بر حق ایشان و اگر داریم انجاء تمام شد جواب بشهید که در صدد دفع آن

بودم و درین مقام بکجند شبهه ضعیف دیگر باین طریق که کسی گوید
که جماعت از ابرار امری حق را یا اصل جماعت مسلمین را خواسته باشند که
قرار دهند و آن امر چون نسبت به جماعت اهل البیت نه صرف بود اینها
بمقتضای نفسانیه و آنکه آدمی مجبور نیست باینکه صرفه و غبطه خود را بخواهد
از انجماع ابرار آورده شده باشد و ظاهر امر آنست که کسی کرده باشد و در کلام
اهل البیت سخنان مشر و عدم رضا از پیغمبر واقع شده باشد و از این طریق
مطلقاً رنجش و عداوت نبوده باشد جواب این شبهه ضعیف است که
افکراس و بر نفس اهل البیت که امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده باشد با عقدا
مخالفت و موافقت با جماعتی شرعی نبوده چون توان بود که آن امر حق را بخواهند
نداند و بعد از آنکه کسی نداند با علم و قیاس و جماعت ابرار امری را
و بر خلاف حق اصل گرفته و بمقتضای نفسانیه از ابرار بکجند و مدعیان این
و بیعت امام بحق و خلیفه با مستحقان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
با نمایند اینچنین شخص را در وجه صلاح آحاد الناس مومنین و در وقت
جد جای انقیاد و ابرار و کجاندیش دارد که در وادی این طور کسی و غیر
و بر نفس او حضرت حق سبحانه تعالی فرماید که ایما بر علیه السلام و علی بن ابی طالب
اهل البیت و نظیر که تطهیر واجب کند و مودت اینقسم جماعت را بخواهد
چون که ابرار هرگاه خواهند که احقاق حق کنند بفرموده رسول خدا و اصل جماعت
امت را بخواهند و اهل البیت از حق کارم باشند و بمقتضای نفسانیه طاعت
حق را خواهند ابرار حق خواهند بود و در آنکه بر بخت از اهل البیت بخواهند
ندارند اینها را بسبب خواستن خلاف حق که موجب نفسانیت ایشان

سر زده پس امر این موجب مودت اهل البیت و قرار دادن آن مودت را
اجر رسالت از حق سبحانه تعالی است و اینقسم مردم بی موقع بوده باشند
تعالی الله عن ذلك علواً کبریا و چون این باطلست پس باید باید که جمعی که
حضرت حق سبحانه تعالی خبر از تطهیر ایشان داده باشد و مودت ابرار
امده واجب ساخته اجر رسالت قرار داده باشد متعین باشند از ایشان
خواهنش خلاف حق بحفظ الهی و همین است معنی عصمت یا ایمنی عصمت از
لوانم عصمت است و آیه تطهیر و آیه واجب مودت و نظایر آن ادوات
کنند است بر حق معنی مرتامل منصف موفقی مراند متعین متعصب
متغافل را و هر که متعین باشند از ایشان خواهنش خلاف حق و غیر از حق
دانسته طلب آن نموده باشند صادق خواهند بود و آن چند چیز بود یکی
از آنها فداست و آن قدر است از جنس و بعضی گفته اند از جنس نیست
مشتمل بر قرار دوم جنس غایب که با اعتقاد امامیه بدینی هاشمی فداست و امر
تا اتمام قیامت از بقدر غنیمت و جنسی چند معین و از ادراج محاربات
که مراد بر مودت سنده صاحب خماره باشد سووم مرایست و حکم علیه
در امور دینی و دنیوی بعلای حضرت رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که خلافت و امامت عبارت از افضت و از احادیث و اخبار ما اثر اهل
السنه معلوم میشود که حضرت رسالت بناهی صلی الله علیه و آله و سلم
رباست عامه دینی و دنیوی که خلافت و امامت عبارت از افضت و از احادیث
حق و اهل بیت حق و مجتبی است و اولاً بحجت امیر المؤمنین علی علیه السلام
که بر نفس اهل البیت است و پس از آن بحجت اولاد طایفه طاهران

مردم کراهت اینگونه احساس میفرموده و در تکرار تفسیر این امر خدای تعالی
ساختن جمعی که بعضی خدمات در این اسلام پیش از حق کوفتن اسلام
بتقدم رسانیده بودند و هر چه که در دستها و صلیت داشته
اند شرم میکرده و هم از بخشش آنها تا بجای که در حیات حضرت پیغمبر
در مقام عدالت اهل بیت نشوند و حقد و حسد و بغض بکار برند
و عدل خودی فرموده و نیز خشیه بسیار داشته آنحضرت از اینکه بعد صلوات
آنحضرت و توجید با ارباب از برای ضایقه در پیاست و امور دنیوی در
عدالت شد و آنقدر و مرز که معامله بقتال و جدال انجامد پیش از نشانی
اسلام با طرف و کثافت عالم و این قتل و جدال مانع بخت باشد از جهاد با کفار
فارس و روم و شام و امثال این که در پیش بود و سعی در این لازم بود بر جمیع
اهل اسلام و خوف از تلافی جمیع ضعیفان و عقیدت و سبب عهد و پیمان علیه نیز بود
و نیز معلوم آنحضرت بود که چون امر بپایستد دنیوی و شوکت دولت
از خاندان نبوت بدر رود و اینها عریض و درخت حکومت غیر ایشانند
با عدل و ستم که مردم را با ایشان هست بر خطر خواهند بود از جهت مال و عرض
و حیات و اکبر بایست و حکومت با ایشان بوده باشد این وضع محفظه
و احوال و عرض و عزت ایشان از قرب است و از برای این مصلحت فرموده
حضرت حق سبحانه تعالی بقدری که برای تمام حج و کاف باشد حضرت زین
بنابی علیه السلام و کلام با ما اعلام فرموده و مساعدت نکرد با این تلافی
قضا و قدر و بدین تدبیر دفع تقدیر را بزدی میسر نمیشود و نیز مقرر شد که
ویران است که حضرت رسالت بناهی بر بعضی مردم مخصوص فرموده

از کجور

اند که بعد از من با همیر المؤمنین علیه السلام نزاع خواهند کرد و در این
خواهند بود و شما را بر باطل چنانچه در باب زینب و عایشه واقع شد
و مرکب اهل ستمه مسطور و مشهور است مثل شواله بنیون و ملاج
و غیر آن **فصل** در اثبات وجوب موده اهل بیت و اینکه
محبت ایشان مسبقا عند است اما دلیل وجوب موده اهل بیت
بسیار است تا آنکه لا اسألکم علیها الا الموده فی المشرقة است تا
القاضی البیضاوی و الحنفی لا اسألکم اجماعا و لکن اسألکم الموده و فی القاضی
حاله منها ای الموده ثابتة فی ذری المشرقة متمکنه فی اهلها و ذریه المشرقة
و من اهلها کاجا. فی الحدیث الحب فی الله و البغض فی الله و علی بنهما
لما نزلت فیل یارب رسول الله من قاتل من هؤلاء قال علی و فاطمه و ابناهما
و من یقتل من حسن و من یکتسب طاعة سیما حبل الله و قریب انزلت
فی ابی بکر و موده لهم و قال النبی ابوری فی تفسیر آیه المذکوره عن سعید بن
جبیر لما نزلت هذه الایة قالوا یا رسول الله من هؤلاء الذین وجبت علینا
موده تم بقرا نزلت فقال علی و فاطمه و ابناهما و کلمه بیهذه فی عظیم و غیر
نام و نودین مادیان علیا کر الله و حرمه شکا الی رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم حسد الناس فیہ فقال اما رضی ان یکون و انیع امریة اولین بدر
لجنة اما و انت و الحسن و الحسین و انز و اجنا عن ایماننا و شمل یلینا و ذریه
خلف از و اجنا و عند صلی الله علیه و آله و سلم حرمت الجنة علی من ظلم اهل
بیت و اذنی فی عزته و من اصطنع صنیعه الی احد من ولد عبد المطلب
و لم یجان علیها فانما اجاز به علیها عذر. اذ القیت یوم القيمة و کان یقول

فاطمة بضعة مني يوفى بها ما يوفى بها وثبت بالنقل المتواتر ان كان
عليها والحسن والحسين واذا كان كذلك وجب حبهم علينا لقوله
فاتبهم وكفى شرفا لا آثره من الله وفخر اختم الشهداء بذكرهم والصلوة
عليهم في كل صلوة وقال في الكشف مروي انما نزلت قبل ما يروى من الله
قرابتك هؤلاء المذنبين وجبت علينا مودتهم قال علي وفاطمة ولينا هما
وبدل عليه ما روي عن علي رضي الله عنه شكوت الى رسول الله صلى الله
عليه وآله فقال ان تكون طابع اربعة اول من يدخل الجنة انا وانت الحسن
والحسين وازواجنا عن بماننا عن شما بلنا ودرتبا خلفنا ولجانا عن
النبى صلى الله عليه وآله وحرم الجنة على من ظلم اهل بيته واذ انى
في عمرته ومن اصطنع صنيعا الى احد من ولد عبد المطلب ولم يتجاره
فانا احاربهم عليه ما عدا اذا القين يوم القيمة وروى ان الانصار قالوا فقلنا
وفعلنا كما هم افخر واقل عباس او ابن عباس لنا الفضل عليكم فبلغ ذلك
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فانا هم في محاسنهم فقال لعنه الله انصار
نكروا اذ لم تقاتروا الله قالوا بل يارسل الله قال لا تذكروا فضلا لا اله الا الله
ادبته قالوا بل يارسل الله قال لا تجيبوني قالوا ما تقول يارسل الله قال
الا تقولون المر يخرجك قومك فاونياك اولي بدينك فصدفناك اولي
بدينك فصدفناك قالوا ما نزال نقول حتى جئنا على الكعبة قالوا املانا وما
اسلم الله ولرسوله ففرز الله الائمة وقال رسول الله من مات على حب آل محمد مات
شهيدا الا من مات على حب آل محمد مات مغفورا له الا من مات على حب آل
محمد مات تائبا الا من مات على حب آل محمد مات مومنا مستكمل الايمان

الا من مات

الا من مات على حب آل محمد يبشره ملك الموت بالجنة ثم منكروا
الا من مات على حب آل محمد يرف الى الجنة كما يرف الغروب الى بيت
الوجه الا من مات على حب آل محمد فتح له في قبره بابان الى الجنة
الا من مات على حب آل محمد جعل الله قبره زمرا ملائكة الرحمة الا
ومن مات على حب آل محمد مات على السنة والجماعة الا من مات
على بغض آل محمد جاء يوم القيمة مكشوب بين عبيد ابليس من رحمة الله
الا من مات على بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة وابات دكر مثل
بليكم اسماء في آخره ودكر اية الله من مرقصود بسياسا استمر
كلام درجا خرد انشاء الله خوارا من واحد من مثل من كنت مولاه
فقد مولاه ونظاير ان في شمارا استمر ذكر ان در محل خرد انشاء الله خوار
شد **فصل** در بيان آنکه بغض و عداوت اهل البيت كراهت
وبابده است كه همچنانكه محبت اهل البيت واجبست و بغضت ایشان
كفرست از دین چیست بكنه آنكه هرگاه محبت ایشان را حق سبحانه تعالی
ساخت لازم اوست آنكه ترك آن حرام باشد و كس كه ترك محبت ایشان
كرد اگر از عداوت هم خالی باشد ترك واجب کرده باشد و آن ثم و عدا
خوارا بوده و مستحق عقوبتی كه برای اصحاب كباير از ناراكين واجبست
مقرر است و اكثر ازین مرتبه تجاوز کرده اختیار عداوت كصدحبت
كرده باشد نفوذ بالله من ذلك این مرتبه عصیان مجاوز میشود و ازین
ضيق مثل آنكه سبب اگر ترك نماز كند فاسق خواهد بود و چون با وجود ترك
نماز اتيان بصدان نماید يعنی همچنانكه نماز علی حده است قلبیه و جوارحه

مشعر بتعظیم ربوبیه و اقرار عبودیت و انقیاد اولوالعزم و بنیاد و توحید
 انشخص تبارک غار عمل جندان بجای مشعر با ستر و سحر و جود و توحید
 بقصد هائیکند یقین که کافر خواهد شد چنانچه اعیان بالکند و من
 عمل امیشت بقبله برخلاف توحید مقرر شمع با بستن دیوار و جذب کوبیدن
 بلخزم عقل حکم میکند باینکه این شخص حسب الشرح مرتد شده و همچنین
 است حکم آن شخص که ترک محبت جمعی که حب ایشان را حق تعالی
 واجب گردانیده اجر سالن قرار داده است بنود و بجای آن عداوت
 ایشان اختیار نماید و جبر دوم مقتضی احادیث نبویست که برین نقل
 و مخالف مسلم است و مفاد هر یک از احادیث و مجموع بطریق اولی اینست
 که عداوت حضرت امیر المؤمنین علی حضرت فاطمه و حسین علیهم
 السلام در میانیدن ایشان و سب و اهانته ایشان کفر است و احادیث
 اینست که نقل کرده میشود از کتب مفرقه اهل سنت و الاثر شکاه که کتاب
 حدیث مشهور ایشانست گفته که عن زین جیش قال قال علی علیه السلام
 و الذی فلو لکجه و بر المشهور انه لعنه الله علی من سب علیه السلام
 انه لا یحب فی الامم من ولا یغضبه الا منافق و راه مسلم و عن المسور بن عمار
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال فاطمه یغضبه من فتن اغضبها الغضیه
 و فی رواية یربیبی ما اربها یونی ما اها متفق علیه و عن ام سلمة قالت
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یحب علیا منافق ولا یغضبه مؤمن و
 رواه احمد الترمذی و عن زید بن ارقم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 قال لعلی فاطمه و الحسن و الحسین انما حربی اهل دارهم و مسلم من سالمهم رواه

الترمذی و از کتاب فضول همه در معرفت الایمه یقیناً این صیاع که یقال
 درین عصر یعنی در سده تسع بعد ثلثین و الالف دره یار هفت بسیار
 در تثنین صاحب یقیناً شک نیست بدلیل اینکه معاویه را جانی
 که معاویه بن حضرت علی را شمر دو گفته ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه
 رضی الله عنهم و طلحه و زبیر را با جود نکست از بیعت و قتال و کشته شد
 در جنگ جمل از اهل فلاح میدانند و میگویند که نایب شده اند و طایفه
 ایشان برین بیرون عبارتند چند نفر کرده میشوند مثلاً بر احادیث
 و عبارات فضول همه اینست فی کتاب المناقب لابی المودع عن ابی
 برة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من
 ذات یوم و الذی نفسی بید لا یدله قدم عدل عن قدم یوم القیمه حتی
 یقال الله فیارک و یقال عن اربع عن عمر بن الخطاب و عن جسد عن
 ابیله و عن ماله ما انکسبه و فیهن الفقه و عن خبنا اهل البیت فقال له
 عمر رضی الله عنه ما انی جیم فوضع ید علی راس علی کرم الله وجهه
 هو جالس الی جنبه و قال لایه جیمه هذا من بعدی و روای الحافظ
 عبد الله بن ابی شیبہ فی کتاب معالم العترة البقیة یزید فها
 الی فاطمة رضی الله عنها قالت خرج علینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 عشیه عرفه فقال ان الله عز وجل یا احمیکم و یغفر لکم عاتر و علی خاصه
 و انی رسول الله الیکم غیر حجاب بقرایته ان السعید کل السعید
 من احب علیا فی حیاته بعد موتی رضی الله عنه و رواه الطبرانی فی
 معجمه عن فاطمة الزهراء رضی الله عنها و زاد فیدان المشقة کالشقیق

و این حادثه که
 مناسبت مشر و سحر و جود
 و فصل از کتاب
 همگان کن نموده

ابغض عليا في حياته وبعد موته وروى المزمزى والنسائي عن زين
جيش رضي الله عنه قال سمعت عليا كرم الله وجهه يقول والذي في
الحب اوقا الحبة وبنو النعمة انك لعبد النبي لا محي انك لا تحبني الا حق
ولا بغضني الا منافق وعن ابي سعيد الخدري عن رضي الله عنه قال كانا
لنعرف المنافقين على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله ولم لا يبغضهم
علي كرم الله وجهه وعن جرير بن عبد الله قال جاء علي كرم الله
وجهه بعد المنبر فجلسوا في قضاة قضاة الله تعالى على لسان
نبيكم صلى الله عليه وآله ولم لا يحبني المؤمن ولا يبغضني الا منافق
وقد خاب من افترى ومن كتابه الخصال عن العباس بن عبد المطلب
رضي الله عنه قال سمعت عمر بن الخطاب رضي الله عنه وهو يقول كيف افرق
على ابنك ظالم لا يجزيك في سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول
في علي ثلثة خصال وددت ان يكون لي باحدة منهم كل واحدة منهن
احب الي مما طلعت عليه الشمس وذلك اني كنت انا وابو بكر وابو عبيدة بن
الجراح رضي الله عنهما ونفر من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله
اذ ضرب النبي صلى الله عليه وآله على كتفي علي بن ابي طالب رضي الله
وقال يا علي انت اول المسلمين اسلاما وانت اول المؤمنين ايمانا وانت
اول المؤمنين مني بمنزلة هارون من موسى كذب من زعم انك تحبني
وهو يبغضك يا علي من احبك فقد احبني ومن احبني احب الله تعالى
ادخل الجنة ومن ابغضك فقد ابغضني ومن ابغضني فقد ابغض الله تعالى
وادخل النار ٢٠٠ كتاب كفاية الطالب في مناقب ابي طالب في الامام

الحافظ ابو عبد الله

الحافظ ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكشي الشافعي رحمه الله
عن عبد الله بن عباس رضي الله عنهما انه سعيده بن جبير كان يقول بعد
ان كف بصري فرط صفة من هم فاذا يقوم من اهل الشام يسبون عليا
كروا الله وجهه فسمعهم عبد الله بن عباس فقال السعيدي في
اليهم وزده في قف عليهم فقال ايكم الساب اسعروا فقالوا سبحان الله
ما فينا احدي سب الله فقال ايكم الساب لرسول الله صلى الله عليه وآله
فقالوا ما فينا احدي سب رسول الله صلى الله عليه وآله فقال ايكم الساب
لي علي بن ابي طالب فقالوا ما هذا فقد كان منه شئ فقال انه لم يزل
صلى الله عليه وآله وسلم بما سمعته اذ قال في وقاه فلي سمعته يقول لعلي بن ابي
طالب يا علي من سبك فقد سبني ومن سبني فقد سب الله تعالى
من سب الله اكبر الله تعالى على من سب في النار وفي عظم من كتابه
خالج عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
لعلي جلت ايمانا وبغضك تقاق واقل من يدخل الجنة محب لك
من يدخل النار مبغضك وعن عمار بن ياسر رضي الله عنه انه النبي صلى
عليه وآله وسلم قال لعلي طوبى لمن احبك وصدق فيك ودبر لمن ابغضك
وكذب فيك وعن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وآله
سلم نظر الى علي بن ابي طالب رضي الله عنه فقال لمانت سيدك
وسيد الخلق من احبك فقد احبني ومن ابغضك فقد ابغضني ومن
ابغضني فاني اكره كل اولي من ابغضك وفي الكتاب المذكور في باب
المواخات قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اما ترى ان تكون مني من

هارون من موسى الا انك لا ينبغي ان يكون من اهل بيتك فقد حق بالامر والامان
ومن انقضت امانته الله مينة جاهلية وفي موضع آخر قال النبي صلى الله
عليه وآله وسلم اهل البيت اهل البيت واخيه اهل البيت واخيه اهل البيت
ومن سألهم **فصل** في بيان ائمة اهل البيت واخيه اهل البيت
ومفترض الطاعة ومن يبالي به انفق كنهجه انك ان فرغ من هذه
خدا وجوب مودة اهل البيت مع من لم يعلمه ومعلوم كونه كونه
وبعض ائمة انساب واهل البيت انساب كونه وبقا واستدعاء
دين وحسنه مبين اين معنى غير ان فرغ من هذه خدا واهل البيت
كعبدا ان حضرت بيعة اهل البيت سيما امير المؤمنين وحسين
مقتدايان دين است ولازم است برامة اخذ سائل وبتيرة ان ائمة
واستماع ائمة انك وسواهم كدال است بر من بعد ائمة اديت نبوي
منقول انك كتب اهل سنة اينما است قال في المشكاة في الفصل الاول
من ائمة اهل البيت عن زيد بن ارقم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
يؤتي ائمة اخطبنا بما يدعي حاجين مكة والمدينة فوالله وانني عليه
وعظ وكره قال اما بعد لا ايها الناس انما انا بشر فبشر بكونك ان لا يتق
زينة فاجيب وانما انا اهل بيتك فيكم المتكلمين واهل كتاب الله فيلهي الله الزود
فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به فكل كتاب الله وعيب فيه ثم قال
اهل بيتي اذكر كرام الله في اهل بيتي اذكر كرام الله في اهل بيتي وفي رواية كرام الله
هو جيل است من ائمة كان على الهدى ومن تركه كان على الضلالة وفي
الفصل الثاني منه عن جابر قال است رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

عجزة يوم فرغ

جنته يوم عرفه وهو على ناقته القصور بخطيب فسمعه يقول يا ايها
الناس اني تركت فيكم ما ان اخذتم به لن تضلوا كتاب الله وعرض في
واهل بيتي وعن زيد بن ارقم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
اني تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدوا ائمة اعظم
من الاخر كتاب الله جل حمد ومن السماء الى الارض وعن زيد بن اهل بيتي
ولن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما ائمة
شعورهم امره وانزوي ائمة اضاف تامل فيهم معنى اين احاديث فيمكن
في ما يركه اهل البيت وانما في قرآن ساخن وكفتم اينما اهل البيت
به لن تضلوا بعدوا اشارة باقتداء با اهل البيت است وكلام معن
ولن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروا كيف تخلفوني فيهما ائمة
درهيك متابعه هر دو مي بايد كردن وقرآن يعني معرفت حقيقه احكام
وعلم اقربا با اهل بيت نيست وائمان مي بايد فراتر رفتن قرآن واد
ائمان خزنه قرآن و مستحفظين اند و وارثين و خلفاء و ائمة
وفي الكتاب المذكور في ذكر شئ مما جلد في فضل جميع عن ائمة
ان في رضى الله عنه قال بعد ابو تراب على عتبة باب الكعبة واخذ بمحفة
الباب واستظهره اليه وقال ايها الناس من عرفني فقد عرفني
ومن انكرني فانا ابو تراب سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول
اهل بيتي مثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك قالوا
وسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول اجعلوا اهل بيتي في
مكان الراس من الجحد ومكان العينين من الراس ولا يمسد الراس الا

بالعینین و صرح در این حدیث عندیست که در آن تصریح
 بخلافه و اما مذکور و دروغ آن مشهور است و در حدیثی است و شرح
 و بسط اسناد آن و عبارات مختلفه در نقل آن و بیان مقصود
 الفاظ آن بانی علیه السلام میفرماید انشاء الله بجا خود خواهد آمد و
 باب در حقیقه رساله است در این رساله درج شده اما مقادیر که
 آن در شرح و ادایم در بیان این مقام است که حضرت رسالت
 بناهی علیه السلام علیه السلام و اما مذکور از برای امیر المومنین
 میخواست و مردم را با امیر المومنین حسد و حق بدید و تعیین کردن
 خلیفه و امیر بعد از خود و سهم داشتند و سبب تعیین آنکه
 اهل نه از زبان مبارک آنحضرت مذکور میسازند اسعار این است
 که مستحق این امیر المومنین است و مردم ساخت اماره او بنیاد و تفریح
 تعیین کنند و امتان عمل نکنند و سبب نزول آن است و
 در بعضی از احادیث که نام چند نفر صحابی از زبان حضرت رسالت
 بناهی نقل میکنند که استحقاق خلافت و امیر از حدیث نبوی
 رجحان امیر المومنین علیه السلام نسبت به دیگران مفهوم میگردد
 و اسعار این حاصل میگردد که در اسناد دیگران بحجت تسلیم نماید
 افزوده با کلام عرب بوده که اسناد شیفته که بحبه این عم و داماد خود
 با آنحضرت نکنند و با وجود این میگردد اندک آنکه مشکوک و متناهی
 العشر عن علی بن ابی طالب علیه السلام علیه السلام علیه السلام و آدم
 من توهم بعد از آن که تو مرا با یکدیگر و امینا از آنکه دنیا را با

في الاخره وان توهم و امر تجدوه في الامينا لا يخاف في الله لومة لائم
 وان توهموا عليا ولا امر بكم فاعلمين تجدوه هاديا مهديا ياخذ بكم
 الطريق المستقيم ربه احمد و بر نصف صاحب خود از لفظ
 ولا امر بكم فاعلمين ظاهر میگردد این معنی که حضرت رسالت بناهی
 مخاطبین را داخل حد عقد و رسا، اصحاب خود را کاره و ساخط
 اماره امیر المومنین میفرماید و از آنکه وصف کرده آنحضرت را
 المومنین را میفرماید و از آنکه وصف کرده به هادیا و مهديا یاخذ
 بكم الطريق المستقيم رجحان از برای اوست و اماره مفهوم میگردد
 فادیه علم و مدار کار خلافت بغير و بغير علی الصلوة والسلام
 بر اهل بنی هاشم است بعد از پیغمبر و قال في المشكوك في باب جامع
 وعن حذيفة قال قالوا يا رسول الله لو استخلفنا لكانت استخلفنا
 عليكم فقصيتموه عن بشركم ما حدكم حد الله فصدق قوم و اما
 انرا که عبدالله قاضی و داه السرمذی و در حدیث سابق فرموده
 که در آن توهم و علیا ولا امر بكم فاعلمين تجدوه هاديا و مهديا یاخذ بكم
 الطريق المستقيم پس لفظ لا امر بكم فاعلمين که در آن حدیث است
 کاشف این معنی میشود که در حدیث عصیان و اطاعة نکردن آمده و
 اماره و خلافت امیر المومنین بوده و الا در باب خلیفه و اولیای
 خود بتقل مقرر بین القومین آنحضرت فرموده که انما علی کان
 بعلي و كسرهم ابا بجلی و خلافت آنها فرموده که گفت اگر در
 در افتاد بیعت برخلاف اماره و خلافت امیر المومنین علیه السلام

که با ماره و خلافت او از اول را حق بنودند الا قلیل که تا بری نداشت
 خواهرش ایشان و کاره و ساختن شدن جی غیر و اصل و پدر و پدر
 در طلب این یعنی از امیر المؤمنین تا آنکه در نزد چهارم هم بعد از انعام
 بیعت جندی از اعیان اصحاب کثرت کردند و ساختن اماره امیر کرد
 یعنی بنودند و عن ابن مسعود قال كنت عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 وقد تنفس فقلت مالك يا رسول الله قال نعمت الي نفسي يا بن مسعود قلت
 استخلف قال من قلت اياك فكرهت ثم مضى ساعة تنفس فقلت
 يا رسول الله قال نعمت الي نفسي قلت فاستخلف قال من قلت عمر بن
 ثم مضى ساعة ثم تنفس فقلت يا رسول الله قال نعمت الي نفسي قلت فاستخلف
 قال من قلت علي بن ابي طالب فقلت ثم قال
 ام والذی نفسی بيدك لئن اطاعوا ليدخل الجنة اجمعين ليعينوا
 جلد واحد بنی که راست بود که حضرت رسالت بناهی امیر المؤمنین
 را حق و انساب استخلاف میدادست حدیث ایست که صاحب
 نقلی در تفسیر این آیه نقل کرده و چون اول حدیث را است
 بر بطلان دای و قیاس در امور دینی و جنانچه مذکور است
 حدیث را بتمام نقل کرده میشود احزاب بنی فحش و بنی عبد الله
 یوسف شایخ محمد بن عمر شایخ ابو الدرداء عبد الغنی بن مینة شایخ
 ابی بن عبد الله بن کيسان حدیثی است عن عمر بن عبد الله بن ابي
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن عروة بن خنيس قال قال رسول الله
 الفتح المشرق فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا علي يا فاطمة

طایفه

مشهور

بن محمد فدجا و فخریه و الفتح و رأيت الناس يدخلون في دين الله
 افواجا سبحان ذی و جلال و استغفر ان كان قوابا و اعلى من ذلك
 طالب ان يكون من بعدی فی المؤمنین الجهاد فقال علي السلام
 علی ما تجاهد المؤمنین المذنب بقولهم امنوا قال علی لا حدثتني
 الدين اذا علموا بانى ولا رأى في الدين انما الدين من الرب امر و نهى
 فقال علي يا رسول الله ان رأيت ان عرض لنا امر ليس بين الله و رسوله
 و لم تنص فيه سنة منك قال لا تجعلونه شري بين العبادين بل انا
 و لو كنت مستخلفا احل لكم ان يكون احد حق منكم الا ان ذلك في الاسلام
 و قرآنك من رسول الله و صراط و عندك فالحمد لله و بناء العالمين
 و قبل ذلك ما كان من بلاد الهند طالب اياى من نزل الله ان فاطمة
 عليان امرى ذلك في ولدك بسر باقر صاحب تفسیر نقلی معتقد است
 بعنبر صلى الله عليه وآله وسلم ان جميع خلائق باقر خلافت حق الامير المؤمنين
 عليه السلام بوده بچند وجه که مشتملست بران لفظ حدیث و با
 وجود حق بودن شخص خلیفه و ساختن شخص بعنبر علانیه
 مکرر فرمودن جنانچه اعتقاد اهل سنت است بسبب ما نقلی از اهل
 بود از جمله مردم و بد بودن آنها و راهی بودن آنها بخلافت و اماره
 الشخص و خوف حدیث فتنه مقارن رحلت آنحضرت که حادث
 عظمی و طامع کبری بود و خشونت عمر بن و فاطمه و فقط اظه بعضی علوم
 آنحضرت بود جنانچه در مراجع آمدن و صیبه و احتضار و اذ قرطاس
 در حین احتضار آنحضرت مشاهده نمود و از زده کشته ان مردم را

ولا تقصرون

از پیش خود بدید کرد بوجهی که در شرح موافق مذکور است یعنی
 از حال مردی که بی غیر ایشان از ایشان باین عنوان از خود شده منوچهر
 درگاه احدی شود چنانکه صاحب تفسیر تعلیقه در همان تفسیر ازاجاد
 نظر اند و بعد از آن عبارت که در باب احبب حضرت علی با امام خود
 نقل کرده شد عبارت آورده مشعر باخبار از خلافت خلیفه اولی که
 بخواست اهل بیت کمال از انرا ازاجاد نظر اند و الفصح جاء العباس علیه السلام
 نفی الله عنهما فقال ادخل علی رسول الله علیه السلام فان كان هذا الامر
 من بعد لم تشا احنا علی فیرش و ان كان غیرنا سالناه الوصاة بنا فقال
 ما فعل قال ادخل العباس علیه السلام رسول الله علیه السلام مسرا فدخلوا فقام
 له النبي صلى الله علیه وآله وسلم يا عباس يا اعمى رسول الله ان الله جعلناک
 خلیفته فی دین الله وحبیه فاسمعوا له واطیعوا ویرش و قال
 ابن عباس ففعلوا وانه فرش و اوباید که کان برده نشود ازین حدیث
 نبوی برقت بر وجه نقل و از احادیث موهوم و بعد از آن حدیث
 دال بر حقیقت خلافت خلیفه اولیست جبرمکن است که این از اخبار
 غیبی بوده باشد و اینکه تقدیر الهی چنین شده اند اینکه حقیقت
 و برضا حق سبحانه تعالی جناح قضیه کرد بلا بوجهی که واقع شده و چون
 تقدیر الهی است اما موافق رضا الهی نیست و اگر چه که با اهل البیت
 عنایت اند اما این را در دهند که قضیه کرد با نشان بر رضا الهی شده
 مثالی مثل انبیاء و احوال آمدند که از امام ماضی واقع شده و در آن جمیع
 و بعد با نیا برین عمل واقع شده و همچنین که کفر و شرک و مشرک با فلاح

و این حدیث را در کتب معتبره
 از کتب معتبره
 از کتب معتبره
 از کتب معتبره

و اجماع

و اجماع ائمه اسلام بتقدیر و قضاء الهی هست نه برضا الهی بوجهی آن
 ان الله لا یرضی لعباده الکفر امدیم بر سر لفظ فاسمعوا له واطیعوا
 ترشد و معنی آن می توان بود که این باشد که چون شماها اهل البیت
 با اعوان و انصار نخواهد بود که با اجماع عباد الله و منازعه از دست
 قدرت تو ایند کردن بر اطاعت کنید که بر شما در دنیا شما بحسب
 حفظ دما و اموال و عرض درین اطاعت خواهد بود و همچنین فلاح
 اخروی درین خواهد بود چه هر که حق را اندست درین تابعی
 تقیة مما شاة کرده باشید بر شما و فری و وای نخواهد بود و درین
 اسلام نیز بدین اطاعت و ترک منازعه خواهد بود و درین
 اسلام نیز برین اطاعت و ترک منازعه خواهد بود چرا که با اهل بیت
 جاهلیت و شرع نصیب جاهلان مقادیر رحلت حضرت رسالت
 بنای کرم و جلال برای امر خلافت و امامت میشد جهاد با کفار و منافقین
 و دوزم و شام و مصر و یونانی و ایتاد بلکه با اهل بیت برادر و یاران
 زکوة که در عین جرم عرب و عجمی و فاحی و عجمی بود و نیز مقاتله
 میسر میشد و مکن قریب الوقوع بود که بعضی ازین مردم که بظاهر اسلام
 مقید بودند با اهل ارتداد و اهل دعوی کاذب بنوع پیوند و پیوند
 نزاع خلافت و امامت با اهل البیت بمقتضی وصیت حضرت رسالت
 بنای عیان میاورند و خود را از ان گذارند و تقیة و تابعی بنوع
 اهل اسلام تمام نبی شغل محل ستم در دفع اهل ارتداد و مشرکین و کفار
 بمقتضی اسلام و دفع مدعیان کاذب بنوع نموده در خلافت خلیفه اولی ازین

یا یحییٰ بکن بند و از جمله آنجه دالست برتیک مردم را جسد الهی
 علیه السلام بسیار بود آن چیز هست که صاحب تفسیر شیخ ابوری
 تفسیر آن مودت آورده گفت که عن سعید بن جبیر لما نزلت هذه الآية
 قالوا یا رسول الله من هؤلاء الذین رجبت علینا مودتهم بقولک فقال
 علی وفاطمة وابطاها وکلاب ان هذا فخر عظیم وشر فام یومک ما روی
 ان علیا کرم الله وجهه شکا الی النبی صلی الله علیه وآله ولم یجسد الناس فیها
 اما ان یضاهی ان یكون رابع اربعه اول من یدخل الجنة انما رأت الحسن بن
 وازواجنا عن ایماننا وشمائنا وبناتنا خلفنا وولجنا وعضدنا صلی الله علیه وآله
 ولم یحرم الجنة علی من ظلم اهل بیتی واذ انی فی عز وحر من المصطفی
 الی احد من اولاد عبد المطلب ویرجوا علیها فانما اجاز بر علیها عدا اذا
 لم یبق یوم القیمه وکان یقول فاطمة یضعه منی یو ذی یما یو ذی یما
 ثبت بالنقل المتواتر ان کان محب علیا وکحسین واذ کان کذا
 وحب محبتهم علیا لقوله فاستعوم وکفی شرفا لای رسول الله صلی الله
 علیه وآله وکفی فخرا ختم الشهد بکرمهم والصلوة علیهم فی کل صلوة
 وازجله قلهای که دالست برتیکه بعضی رسا قیام علیا علیه السلام
 که احتضام حضرت رسالت بناهی صلی الله علیه وآله وکفی شرفا لای رسول الله
 نیز ساخت وکلمه امامه و خلافة امیر المؤمنین علیه السلام بود نقلت
 که صاحب فضول محمد در فضول محمد از امام ابوالحسن علی علیه السلام صاحب
 تفسیر الکشف والبیان فی تفسیر القرآن نقل کرده و تفسیر مسوده
 این سطور در نسخه که مجلد نام این تفسیر بود بخط کهنه از خطها

عربستان ابن نقل مراد بود و بعد از مقابله آنجد در فضول محمد بود با
 که تفاوت سهلی در حفظ داشت چون اصل تفسیر بود مله القیصر
 و نقل میکند و سبل سفیان بن عتبہ عن قول الله عز وجل یا ایها
 الذین امنوا فقلوا لعلنا نلتعن عن سبله ما سالنا احد فیکل حدیثی
 ای عن جعفر بن محمد عن ابی ایه علیهم السلام قال ما کان رسول الله صلی الله
 علیه وآله یقول بعد یوم نادی الناس فاجتمعوا فاخذ بید علی رضی الله عنه
 من کنت مولا ففعل مولا ففعل ذلک وطارقه الی بلاد فبلغ ذلک الحشر
 بن النعمان القهری فاتی رسول الله صلی الله علیه وآله وکلم علی فاقته
 الی الی یطع فتر من فاقته فاجتمعوا وعلیها ام لای النبی صلی الله علیه وآله
 هو فی ملا من اصحابه فقال لایحدا امرتها عن النبی ان لا یذکر الله
 فانک رسول الله فقبلناه منک وامرنا ان یصل حسا فقبلناه منک
 وامرنا بالزکوة فقبلناه وامرنا ان یصوم شهر فقبلناه وامرنا
 بالحد فقبلناه ثم لم یض هذا حتى رفعت بعضی من علی فقبلته
 علیا وقلت من کنت مولا ففعل مولا ففعل ذلک فقلت منک ام من الله
 فقال الذی لا اله الا هو هذا من الله فی الحشر بن النعمان برید علی
 وهو یقول اللهم ان کان ما یقول محمد حقا فاصطبر علیا حجاره من النبی
 او ایضا بعد ابی السور فاصصل الیها حتی رماه الله بحجر فقط علیا
 وخرج من دین فقتلوا وازله عن رجل میال سابل بعد اب واقع
 لیس له دفع باجاسته شیخ عماره تفسیر ثعلبی وازین کمال از روی
 از حدیث علینم معلوم میشود و ساخت وکار بود مجلد دینر شخص

میشود که مراد از مولی اولی تصرف در اموال مردم است و اگر در تصرفی
 که کسی که من دوست او بودم علی دوست او خواهد بود چه ضایعه
 باشد کسی را و نیز ازین که تفصیل مردم لازم می آید که آن بحث
 حادث بن نعمان الغفری گفته که من ترغیض بهما حتی یفنی
 ابن عکرم ففصلت علینا وقلت من كنت مولاه فعليه ولایه و قال فی
 مشکوٰۃ و عن جابر قال قال رسول الله علیه السلام یوم الطایف فالتجاء
 فقال الناس لعل طال تجواله مع ابن عمه فقال رسول الله علیه و آله
 و سلم ما انتجیته و لکن الله التجاء و رواه المزیلی خفی فان ذکرنا التجاء
 در چهار مطلب سخن کرده شد اول آنکه اهل البیت واجب التجاء اند
 دوم آنکه علاوه ایشان که است و بعضی درین سیوم آنکه واجب
 الاتباع اند و معتزض الطاعه و اخذین بعد از حضرت بیغم ^{صلی}
 علیه و آله و سلم از ایشان می باید کرد چه ادم آنکه مردم از اماره و خلا
 ایشان کار بودند و بیان هر یک ازین چهار مطلب بعد از کمال
 صاحب شعری نصف را پس باشد از برای راه یافتن سخن کرده شد
فصل اما تعین مراد از اهل البیت و آنکه ایشان معصوم
 از عاصیه تا با بیجا کرده نشود و مدار بر عقر گذاشته شد و بطریق
 اصول موضوعه ذکر کرده شد بیانش کرد نیست و استکمال بطلان سخن
 و همچنین بیان فضل ایشان و فضیله اهل البیت نسبت به غیر اهل البیت
 کرده شد و کمال شروع در آن کرده میشود با سائیدی که آنست که
 مقرر اهل سند بر آورده شد و انتم ام کرده شده که آنجی مخصوص است

شیعه باشد البته آورده شود چرا که در بعضی نظریه عدم صحه است
 و اگر چه در واقع صحیح باشد چون خصمی تواند در محض آن سخن کردن
 ذکر آن بحث بود در مقام احتجاج و اسکا کت خصم و ازین جهت ترک
 آن کرده شد و الا در بیان مراد از اهل البیت سخن کرده میشود و آنکه
 اگر چه بیاضافان و معصبان اهل سند بر وایات ضعیفه ^{که} ~~که~~ ^{که}
 مراد از حفظ اهل البیت در آید تطهیر از اوج حضرت بیغم ^{صلی}
 از اوج راد اخل کرده و کاهی مراد از ذات حضرت بیغم داشته اند هر چند
 که بغایت عید بوده اما بر وایات قوی و معتد به مضمون جمیع روایات
 که مدار براده شود مراد چنین ظاهر میشود که ذکر کرده می باید و بعضی
 صاحب شعری ظاهر است که مراد مطلب مدار بر وایات قوی و معتد به
 جمیع منصوص می باشد نه بر وایات ضعیفه مر جوی حد و همچنین مطلب
 و سایر مطالب که حقیر در صدر ذکر آنست که فی الفضل اللهم اهل البیت
 علیهم السلام ذکر المفسرون فی تفسیر آیه الباهله علی ما روی عن ام سلمه ^{رضی}
 عنها هم النبي صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم
 السلام قال النبی اوردی فی تفسیر آیه الباهله فاروا رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم و قد خرج و علیه مط من شعر اسود و کان قد اخضت بلحین
 و اخذ بيد الحسن و فاطمه و علی خلفها و هو یقول اذا دعوت فانی
 فقال المسقف بخان یا معشر البشاری لینه لادی و جوهها لوشا الله ^{صلی}
 جیل من مکانه لا تزل به الا با تبا هلو اذ تملکوا و لا یفیه علی و جوهها ^{صلی}
 الی یوم القیمه ثم قال فی هذا المقام بعد سطر و مدی عن عائشه ان رسول الله

خود
 کاهی گفته اند

المبحث

رضى الله عنهما ونساءنا فاطمة رضوان الله عليهم اجمعين وهكذا رواه
 كما ذكره مستدرکه عن علي بن عيسى قال صحیح عن خطيب مسلم رواه ابو
 الخطاب عن عن شعبة عن الشعبي عن روى عن ابن عباس عن الربيع
 عانث رضى الله عنهما نحو ذلك واماما روى عن ام سلمة زوج النبی
 علیہ السلام روى الامام احمد بن حنبل رضى الله عنه في مسنده روى الامام
 سلمة رضى الله عنها قالت بينما رسول الله صلى الله عليه وسلم في بني
 يثرب اذا الخادمات عليا وفاطمة بالسلة قالت فقال رسول الله
 الله عليه وآله وسلم فمى فمى عن اهل بيتي فقلت ففت فتحت فجا
 من البيت قربا منهم فدخل علي وفاطمة والحسن والحسين وعاصبا
 صغیرا فاخذ الحسن والحسين فوضعهما في حجره وقبلهما واعنق عليا
 باحدى يديه وفاطمة باليد الاخرى وجعلهم تحميمه سورة ان قال اللهم
 كما الى النار نادوا اهل بيتي قالت ام سلمة فقلت وانا يا رسول الله انما
 علي خير روى الواحد عن كتاب المسند باسناد ابن قول روى عنه
 الى ام سلمة رضى الله عنها انها قالت كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 بين يديه فأتته فاطمة ببرمة فيها عصيدة فدخلت بها عليه فقال اللهم
 لي زوجك وابنك فجاء علي والحسن والحسين فدخلوا وجلسوا بأكبر
 والنبي صلى الله عليه وآله وسلم جالس على دكة وعليه كساء خيبر قالت وانا
 في حجره قربا منهم فاخذ النبي صلى الله عليه وآله وسلم الكساء ونشأ ثم قال
 اللهم هؤلاء اهل بيتي وخاصة فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا
 قالت فادخلت بي الى البيت فقلت وانا معكم يا رسول الله قال ذلك يا خير

الامر فان الله سبحانه وتعالى افاض بولائه هذه نعمكم التي جعلها البيت
 ويطهركم تطهيراً وذكر المزمع في جامعته رسول الله صلى الله
 عليه وآله وسلم كانت من وقت نزول هذه الآية التي حارب ستمائة الف
 خرج الى الصلوة يربها ببيت فاحمد رسول الله تعالى عليهما ثم تعزى
 عليه وآله وسلم انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً
مشهد ان النبي محمداً وصية وابنيه وابنة النبي المطاهرة
 اهل العبا فانتم بولاهم ارجوا السلامة والنجاة في اخرهم ايجبا
 تمام شد كلام صاحب فضولهم في خبر ارجب نقل کرده شد از تفسیر
 بنیابری در تفسیر آیه مباهله و در تفسیر آیه تطهیر و از مشکوٰۃ و از
 فضولهم نقل کرده شد از تفسیر آیات و از احادیث معروفه شد که
 مراد از اهل البيت خمسة آل عبا اند یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و امیر المومنین و سید نساء العالمین و حسین و سلام الله علیهم
فصل در اثبات عصمت اهل البيت و علم در کثرت
 عصمت و مراد از آیاتی که بر روایات قدس اهل سند دل باشد آیه تطهیر
 و روایات شریفه اهل البيت آیات بسیار است غایتها چون التزام
 تراث بسبب کثرت کلام کور شد که شد اعراض از ذکر آن میسر آید
 نیز از آیاتی که بر روایات اهل سند لازم می آید از آنکه عصمت این پنج تن
 بسیار است چنانچه مذکور خواهد شد اما آنچه در بعضی از روایات
 در این باب فعل آیه تطهیر است و شاید که دگر می شود بیافیند آیه
 دیگر مثل این در دلالت صریحه امامان دلالت این آیه بر عصمت است

که مقام اهل بیت و تضرع و حضور با احضار و کاد و اهل البيت مقام
 و عاست و بی حضور سید المرسلین و خام النبیین با جاذبه دعا
 احقست این مستجاب کرم بد دعا آنحضرت که درین مقام کرده
 و غیر این را که می کنند در این مذهب و احتمال غیر این که کسی که با او روان
 اسلام بوده باشد در هرگاه بعد از دعا آنحضرت باین عبارت کلام
 هؤلاء اهل بیتي و طهرهم تطهيراً حضرت حق سبحانه و تعالی اعلام
 و اخبار و بشارة فرموده باشد باین عبارت که انما يريد الله ليذهب
 عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً المستحی باید که در جرس دعا
 از ایشان بعصمت الهی دور باشد و تطهیر الهی شامل حال همه از
 المطلوب و از آیاتی که دلالت دارد بر اثبات عصمت اهل البيت از وجوب
 مودة است و اما معنی آیه و جوب مودة یعنی آیه فوالا اسألكم طاعة
 الا المودة في القربى پس در فضل اثبات وجوب مودة گذشت و چه
 معنی اهل البيت یعنی ذواتی که مراد اند از اهل البيت معلوم شد
 که عصمت آل عبا اند و وجوب مودة ایشان ثابت شد معنی مودتی
 که واجب است لابد است که مذکور ساختن شود و مظهر کرد در هرگاه
 مردم معنی مودة دوستی و محبت را کردند در وادی ذوی القربى یعنی
 حضرت امیر المومنین علیه السلام و حضرت فاطمه و حسین علیهم السلام
 با دعا و دوستی به جهت سبب خویشی حضرت رسالت بناهی که انما
 می نمایند و این را با دوستی اهل بیت و با اعتقاد بفضل ایشان
 از بعضی اصحاب که از اهل عصمت نیستند جمع میکنند و عاقلان و کلام

که چنین باشد بلکه حقیقه مراد از آنجا متصل این کلام مذکور شد
واضح خواهد شد بدانکه محبت و بغضت و عدالت از اینها
حدسیه و جداییه اند و از اینها بیانات اند و احتیاج به تفسیر
ندارد و آنچه در مقام ترفیع از میل در غایت و خواهش و نیاز
برای محبوب گفته شود در جانب محبت و اعتقاد آن در طرف عدالت
هم در مقامات لفظی اند و آوردن لفظ که معروف نباشد در تحقیق
که ترفیع برای او کرده میشود و آن معنی و جدایی محبت و از آنجا
دارد و در هر جای حقیقه آن غیر حقیقه جاری دیگر است مثلاً و در
آب سرد در چنین تشبیه و تان کرم در وقت که سبکی و خفایا چنین
از شخصی که سر را خورده از باب خفاش چیزی است از برای دفع ناگاه
که باور سید از کیفیات معلوم با برودندان و چنین خواهش می
جواب و منظر ظریف از باب المذاق حس بهر نسبت و ظاهر است
که در دوستان و رسول خدا و اهل بیت رسول خدا از اینها اول است
و بدوین که از صاحب شوق و علم بوده باشد نسبت بذات صاحب
و علم اقرب است و این جنبه وسیع که از ذی شوق و علم واقع شود
بذی علم و مشهور دیگر نیز بر او است گاهی با ذی از خود واقع میشود
مثل دوست داشتن شخصی بعضی برای و علمان خود را و گاهی محبت
و فراتر طبیعی می باشد چنانچه نسبت با اولاد و ادب مقتضای این
که محبت اهل بیت بنوعی را این جنبه قرار داده شود و بعد از آنکه
بنویسد این علم نیست و نیز عدالتی که از اینها بر او است و محبت

و چون که

بعضی از اطراف و شما نام دارد نیست چنانکه موقوف بحدود و شایسته
و از آنجا افرادی که در غایت بودند از زمان حضرت رسالت و باقی
قیامت خواهند آمد و هر ما و در محبت اهل البیت بر می باید که در
اعتقاد می بوده باشد که بهر سبب و کلف و از این باب تعظیم و جلالت اینها
از راه اصطفا و اجتناب الهی با اعتقاد بودن ایشان مقتدا و راههای
حق و معترض الطاعه با هر الهی و منفذ از بهر آن که هر وی که در حق
است یا از راه جز به حضرت پیغمبر چنانچه در باب حضرت فاطمه
واقع شده و از اینجهت نصایه و امامت چنانچه در باب پیغمبر
محقق گشته تا کلام این اعتقاد کرد و میل و دوستی طبعی که آدمی را
منعم خود می باشد و شخصی که باعث نجات از عذاب الهی است
مصلحت شمع سردی شده و محبت یا بمعنی شیداست بهجته که اند
و نسبت به حضرت پیغمبر یا بدو است یا تفاوت آنکه در حق
اصطفا و اجتناب کاملتر است و راههای و افتاد اینها اصلا است چنان
است و در راه اهل البیت و وصایا بنی عبد الله علیه السلام
و شبیه محبت الهی نیز است با تفاوت آنکه شمع حقیقه و در هر
آنکس و بنوعی این کس و جمیع مخلوقات ذات اقدس الهی است
و سبب نجات و افتاد از بهر آنکه و در صورت عیاج و ترقی و سبب
که باشد منتهی جناب احدی نمیکرد و اولاد و اولاد و اولاد
و **و هم و تفسیر** و گاه باشد که از بعضی احادیث و اخبار و آثار و
در باب احسان بهر سبب و طلب یا بنی فاطمه واقع شد و کثر آنها

و چون که

آن که را اینجی بخاطر خطور کند که مراد از مودت احسان باشد
و نفع رسانیدن ایشان باشد و شیخ در جواب ایشان و دفع مضامین
از ایشان بوده باشد جواب ایشانست که شکی نیست در اینکه احسان
و تبرع بر بنی هاشم و ائمه میان بر بنی عبدالمطلب و علی مخصوص بود
و فاطمین و عظیم ایشانست بجهت قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله
اجر عظیم دارد و لیکن مراد از آنکه مراد از آنکه در آنجا که لا اله الا الله علیه
اجرا الا المودة فی الغزوة و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب
مرادی که سوال کرده اند که من قرأت الذین و جبت مودتهم علیا اگر
که علی و فاطمه و الحسن و الحسین اینها مخصوص اند و عثمان از آن صفی
که آن صفی در بکراک نیست و الله اعلم که مودت ایشان مخصوص
بآیه واجب شد و چنانچه بیشتر مذکور خواهد شد و موجب مودت ایشان
مخصوص بر آیه واجب شد و چنانچه بیشتر مذکور خواهد شد و موجب
مودت ایشان و دلالت کرده بر عصمت ایشان و نمی تواند بود که مراد از مودت
ایشان نفع مالی رسانیدن باشد یا احسان بسعی در حوائج دین
مصارف و امثال اینها چرا که از اخذ اجر رسالت حضرت رسالت نباه و
سایر انبیا هر منتهی و منتهی شده اند و از زبان انبیا در قرآن مجید مکرر
عبادت آن اجر علی الله و امثال آن واقع شده و هیچ صغری نیست
در سبکدستی نفع در عاقبت مالی و غیر آن از منافعه دنیا و از برای خود خواهد
با از برای اهل بیت و فرزندان خود و عاقلان که انبیا احسن عظیمی قلیغ
رسالت را که ابرار بر خدا باشند عوض از مشرب و ملوث سازند

و آخر

تجواش مشافع و فی بقاء و نبوی از برای اهل بیت و فرزندان خود
و لعل مفسرین گفت اند که قیل الاستثناء منقطع و المعنی لا سالکم
لجمل فقط ولیکن سالکم المودة فی الغزوة حال عهدا ای المودة ثابتة
فی ذوی القربى متکذبه اهلها پس معلوم شد که مراد از مودت واجب
این اعتقاد است که مذکور شد و وجوب مودت ایشان نه مجرد بر آیه
حضرت رسالت نباهی است و لا بحسب نسبت عقیل و لعل مفسرین
و حضرت پیغمبر هان نسبت امیرالمومنین است و همچنین مودت
حضرت خدیجه که در خانه خلیفه ثالث بودند و اهلان حضرت فاطمه
بودند و عباس علم حضرت رسالت نباهی و امیرالمومنین علیه السلام
بود و مودت اینها بیش هیچ ذوق از قرآنی است واجب نیست و اگر مودت
ناحرف از بحال انجاء اصلا مودت باشد قانع در بیان تجواش بود
خلاص انجاء از قرآنی است پیغمبر که آنحضرت آنها را جمع کرده و در زیر یک کلاه
آورده و دعا بر کاه اجدید بر ایشان ایشان مودت الله هم هؤلاء اهل بیت
خاصته فاذهب عنهم الحزن و طهرهم تطهیرا و حق تعالی استجاب دعا
در شأنه انجاء خداوند ساخته اینها را و بپایند نیز عمنکم الحزن اهل
البیت و طهرهم تطهیرا و این سخن از فضل الهی که از برای اهل بیت
از برای اهل بیت بیشتر مذکور شد و نیز جوب آیه لا اله الا الله علیه و آله
المودة فی الغزوة فاذله شد و مرید از ذوی القربى که مراد از انبیا است
که نه حضرت رسالت نباهی همان چهار تن را مخصوص مذکور ساخته و
که علی و فاطمه و الحسن و الحسین پس معلوم که از جمله ذوی القربى و جوب مودت

مخصوص این چهار تن است بمقتضی آئین و باید استثنای کمالی است
حضرت رسالت بناهی ارامه خود موده انجا که بمعنی اعتقاد موده
ند از باب خیر خواهی اهل قریبه خود است و لا باز نفی بود عاید بنا
مقدس خود در که از خواستن آن نهی واقع شده بلکه از باب خیر خواهی
و هلا میامد موده مثل عموم آنحضرت که خلاصی را میخواهد تصدیق بآن
خودش نما از باب جاه طلبی و حب ریاست بنوعی موده بلکه از باب
انفاذ امتا از ملالت چرا که چون علم الهی باین تعلق گرفتند و علم باین
واقع شده که چون اعتقاد تو حید از برای خلاصی از دوزخ و وصول بهشت
کافی نیست تا ضعیف شود باین اعتقاد تصدیق بنوع رسول صلوات الله
سلام علیه و آله را بود از یک مردم را تکلیف کند تصدیق به حق
خود و همچنین خبر داد باینکه کامل میشود ایمان شما تا حق نشود با اعتقاد
تو حید و بنوع اعتقاد ای که مذکور شد در باب خواص اهل قریبه
و در این صورت این اعتقاد نفی میشود عاید بآمدن در حق و قریبه و
موا باین معنی است باینکه آنحضرت اهل بیت خود را قریبه و اقربا محسوب
و نقل آنکه حاضر خوانند و خبر داده که این دوازدهم جلای خود را در حق
کوثرین رسد و بعد از علم بالصلوات و از بابی که کمال داشت در اهل قریبه
عصیان اهل بیت آمد و در حق موده است اما معنی آن در حق موده
یعنی آنکه اولا اسامی علیها اجرا الموده فی القریبه پس در فضل اثبات و کمال
موده که شده است و اسناد معتبره اهل سنه و امامان و کلامی را در حق
موده بر عصمت پس باین وجه است که ظاهر مدلول عبارت نقل انا الکلم

علیها

علیها اجرا الموده فی القریبه و اصل بحسب اطلاق عبارت آنست که محبت
اهل البیت واجب باشد مطلقا بلا تفیید بر حق موده و نفی بر حق
بعضی وجهی و جیستی از جهت و جیست و دیگر وجهی که باقی
همه وقت و همه جهت واجب الموده باشند باید که بحسبیت اهل بیت
روا باشند چرا که علامه در وقت عصیان و از جهت عصیان دوست
داشتن او را نیست جیجایی آنکه واجب باشد بلکه حسب شرع
عصیان آنکار کرد بی دینی از منکر کرد بی دیگر موده داشتن است اول
بیش از این با محبت واجب جمع میشود و نیز اگر جمعی که واجب الموده باشد
مقصود و نگاه داشته اند از خطا باشند ممکن خواهد بود در ایشان
صدور ظلم نسبت بعباده و هرگاه ظالم شوند محبت ایشان جایز نخواهد
بود بمقتضی و لا تکره الیه الذین ظلموا و اگر گفته شود که می تواند بود
که شخصی از جهت قریبه حضرت پیغمبر واجب الموده باشد و از جهت
عصیان جایز الکرهه و ما از جهت موده اهل قریبه و جیجی محبت
ایشانست من جهت القریبه جواب اینست که این خلاف اصل است
که مقتضی اطلاق عبارتست بمقتضی خواهد بود در عبارت فرموده باین
نیست **فصل در بیان فضل اهل البیت** عموم و از این فضل
ذکر کرده میشود آنچه که لازم و اشمل باشد و عام از فضایل اهل البیت
مثل فضل بنو عبد المطلب و اشمل و اوسع از آن مثل فضل بنو هاشم و عیال
و غیر هاشمیین و اوسع و اشمل از آن قریش است و ما فرموده از قبل
اسعیل علی نبینا و علینا السلام و بعدا بفضل القریبه و این فی مشکوٰۃ

نتمسکنا بالقرینه

باشند عصمت ایشان معلوم نیست بلکه عدم عصمت ایشان معلوم است
 افضل است از غیر معصوم دلیل دوم آنست که وجوب موده است هر که
 سابق کرده شد که وجوب موده لازم دارد عصمت را و معصوم افضل
 از غیر معصوم است و اما آنکه باطل است و چرا استدلال از آن بر فضیلت
 امیرالمومنین بر سایر صحابه و کلاً امت نبی که مناجیه نبی شود
 نقل کرده است و قد یسکت الشیعه قدیم و جدیداً بهای علیاً
 افضل من سایر الصحابه لا یمادلت علی انه نفس علی بن ابی طالب
 خصه الدلیل و کانه فی الری جعل قال المحدثون الحسن بن علی بن ابی طالب
 الاثنی عشر برغم آن علیاً افضل من سایر انبیاء و سومی محمد را افضل
 اند پس از آن بگوید و انفسنا نفس محمد لا یمادلت علی انه نفس محمد
 غیره و اجمعی آنست که آنکه علی بن ابی طالب را افضل از آن نفس محمد علی
 علی نفس محمد لکن اجماع دل علی انه محمد افضل من سایر الانبیاء و کلاً
 قال و یسکت ما یرید المخالف و الموافق فی علی بن ابی طالب و انفسنا نفس محمد
 من اراد ان یرید آدم فی علمه و فیه طاعت و ابراهیم فی خلقه و موسی
 فی قرینه و عیسی فی معونه و فلینظر الی علی بن ابی طالب فی الحدیث
 انه اجمع فیهم ما کان متفرق فیهم و لایب بانه کما انقل اجماع بین المسلمین
 علی ان محمد افضل و انفسنا نفس محمد لا یمادلت علی انه نفس محمد
 اجماع بینهم فی ظهور هذا الشان علی ان انفسنا افضل من سایر الانبیاء و کلاً
 علی ان علیاً ما کان نبیا فلهذا ظاهر الایة کان محض و فی حق محمد علی
 الله علیه و آله و سلم فکذا فی حق سایر الانبیاء و اما افضل اصحاب الانبیاء و کلاً

و کلاً الایة و هذا انهم الی انفسه بل قدیم فی الذکر و فیها انبیا و کلاً
 علی صفة نبوه محمد صلی الله علیه و آله و سلم فانه لو لم یسکت و انفسنا
 یصدق له یخرج علی غیر من غیره و یخبر عن غیره و یخبر عن غیره و یخبر
 الانبیا و مظنة الاتصال و لو کانه القوم عن غیره من القوم یخبر
 لا یخبر ما یخبر علی نبوه لما اجمعی عن ما هیلة استی کلام المعنی و غیر
 حقیر میگوید که انفسنا کما اجماع مسلمین برین واقع شده باشد که غیر
 هر چند که از غیر مسلمین برون باشد و افضل است از غیر غیر حق
 از خصمان و صدیقین این امت که افضل اسم است و انبیا اجماع امت
 از غیره درگاه الهی اند و حق تعالی مباحثات کرده بر حق و انبیا و ملائکه
 مقرب و ملائکه و محفوظ و حراست ایشان کاشند در بعضی قطعی و
 معضله اشتباه واقع شده از آنچه اجماع بر آن واقع شده است
 هر چه افضل است از جمیع استخیرش که معصوم است بر انبیا و کلاً
 جز ما فی حق است از بنیک صدیقین و معصومین این امت فاصله که در الام
 است افضل باشند از بعضی انبیا غیر مرسل با بر و حاکم باشند یا
 بعضی انبیا و حاکم یغنی است از حدیث نبوی که علماء امت کاتبه
 بنی اسرائیل بوده باشند و قد یرسلیم انفسنا افضل من سایر الانبیاء و کلاً
 غیره هر که برهم زنده و مطلق فضیلت امیرالمومنین از انبیا و کلاً
 مقدم شد بر فضیلت آنحضرت بر اصحاب مجال خود باقی ماند هر که
 انبیا خود انبیا نبوه ندانند از جهت نبوه افضل از امیرالمومنین باشند
 و نفس امیرالمومنین چون نفس حضرت یحیی بن یسحاق بن یحیی بن یحیی بن یحیی

مقرر شد و حضرت بقیه علیهم الصلوٰۃ والسلام خود با اتفاق و اجماع
آمد و اقرار و تضرع و تضرع از صاحب خونه بودند پس امیر المؤمنین
بنی افضل از صاحب بوده باشند و هو المطلوب و این استدلال
که مذکور شد از لفظ انفسنا و مانند نفس حضرت بقیه بود چنانکه
مذکور شد و مسود و جامع این مسطور است **لا امسکک و کلزیرک**
استدلال از بر آیه مباحله بخاطر فقر و بد و ان است که اگر کسی
بعباریت فعلی و ایداع ابنا و با حصان بنا و نسا و انفس و تمام
و ملائکه جناحه و مفسرین گفته اند ان برای و چیز است یکی از خدم
بر اند جد حضرت بقیه و ادر صدق دعوی بنوع و در آنچه از
حقیقت خلف حضرت عیسی علی نبیا و علی الصلوٰۃ والسلام هر که
هیچ عاقله تا جانم نباشد در صد دعوی خود از خود را و حق را
معرض هلاک و استیضا الشیخ فاضل در دوم سرعت استجاب دعا گذار
انظار برکت حضور و ایجا عه یا برکت ذات مقدسین حاضر کرد
و لهذا حضرت رسالت بناهی با ایجا عه فرمود که اذا انا دعوت فاستجا
پس معلوم شد که جمعی که حاضر را خند شود در مقام مباحله و ملائکه
می باشد که از عجز و غایت عزیز استخصر مدعی بوده باشند و معروف با غرض
نزد خود خود و درین خیم متصف بکثره تقوی و برهمنی کاری و متنازه
بودن باین صفت از کل قوم و ملائکه استجاب دعا و سرعت اجابت از هر یک
قوم و اگر تضرع و خجسته و نزدیکی نسبی و وصله کافی نیست مثلا اگر
کسی را بگری بوده باشد که نزد او عزیز باشد و بگری و سوگند و

عقلا استمر

عقلا استمر یا و خواهند کرد با عمل و کذب و تصنع و خواهند کرد با عمل
و کذب و تصنع و خواهند کرد و همچنین جای که جمعی را بر گامینا
بجهت استجاب دعا و سرعت اجابت باید بودن هیچ عاقله از جای بی
بسر عیض و حق را خواهند بود و وصله و او را بر هر چند که اجابت
باشند خواهند بود چنانچه مقتضی این بیت است که **میت**
هم از خوشی که بیکان از خدا باشد **فلا ی یلک شیکان کاشنا**
و چون این ممد شد پس بعد از امر الهی مباحله و ملائکه و دعوت
ایشان ابنا و نسا و انفس و ملائکه بر آمدند حضرت بقیه صلوات الله
علیه که امام حسین را در کنار داشته اند و دست امام حسن گرفته و
حضرت فاطمه از پس آنحضرت بوده و حضرت علی عقب آنحضرت و آن
بناهی فرموده که چون من دعا کنم شما آمین بگوئید ملائکه را و عیض را
بر آنکه از اولاد حسنین علیهما السلام اعز بود تا عند ربی و اولادکم
علیهم و اقرب با استجاب دعا و اجابت دعا از جنس عوالت حضرت فاطمه
عزیز بوده نزد رب و خدا و اگر علی اسان کل نسا آمد و لفظ سیدنا
العالمین دالی بر آنست و اقرب با استجاب دعا و سرعت اجابت دعا از جمیع
لذات بقیه و دیگر عوالت از اقارب و عشیره و الا لفظ نسا اینا که
آید مباحله واقع شد جمع است و دلالت بر تعدد دارد و بکلیت یعنی
هیچ حصی صبه بدختر ندارد اگر از اولاد و اجماع فی فضل حضرت فاطمه علیها
السلام می بود یا افضل می بود هر این حضرت رسالت بناهی را معلوم می بود
درین مباحله آنحضرت اول بر حضرت فاطمه جمع داده اختیار میکرد

یا با حضرت فاطمه جمع میکرد و در آن وقت زیر کتف خود را باغی نموده
 افضل و اکرم عند الله الحی است با عریبه حضرت پیغمبر و احضار در
 مقام مباحله از برای استجابت و سرعت اجابت و سرعت اجابت دعا و
 تقدیر که معلوم می شود حضرت پیغمبر و اولاد استعلام از هرگاه الهی
 که کلام یکی از شما عالمین اگر چند عند الله تبارک و تعالی و هر چه
 حضرت رسالت بناهی در مقام ازواج مطهره خود و از خدای تعالی
 ان عباد و از دختران اعمام و غیر ایشان از شما عشیر خود هیچ کدام را نظر کرد
 و از جنس شما اهل بیت مخصوص حضرت فاطمه را ساختند و همراهِ بودند
 معلوم شد که حضرت فاطمه اکرم بوده عند الله از جمیع شما امه و اولاد هم
 بوده و نزد رسول خدا و اقرب با اعتقاد استجابت و سرعت اجابت دعا از جمیع
 شما و عالمین و این دلیل واضحی است بر افضلیه حضرت فاطمه از جمیع خاندان
 مطهره بر خلاف آنچه اعتقاد کرده اند اهل استد افضلیه بعضی از خاندان
 و از حضرت فاطمه عنوان الله علیها آمدیم بر لفظ انفسا و قیاس
 ایشان با و نسبتا می یابیم که معنی این باشد که و بطریق از هر یک از شما
 و شما از جمیع کسانی که در عریزه و کرامت ایشان از افراتن مایا
 و ما را اعتقاد قریب درگاه الهی و استجابت و سرعت اجابت دعا با ایشان
 همچنان باشد که بخود و اینچنین مردم می حکم نفس شخصی را ندانند
 خوانند آنهاست کف نفس او خواهند بود و از شما و مشابهه و مانند
 خود و تشبیه لفظ انفس خوانده شدن اند و قیاس از آنها با نفس واقع
 شده و لفظ انفس این معنی در قرآن مجید در سوره نازعین واقع شده

قوله تعالی ضربکم مثلا من انفسکم کل امری ما ملکت ایمانکم من
 شرکاء و فیما در دنیا که فاستر فی سوا و تخافون انفسکم کذلک
 تفصل الایات بقوم یعلمون و لفظ انفسکم اول و مقربین یعنی خدا
 گرفته اند و انفسکم ثانی را نه خلاف یعنی احوال یعنی امثال شما در
 حریفه داشته اند و مشخص است که ثانی یعنی ذات نیست چرا که
 کسی از خود نمیشد و از امثال و افراتن می رسد و این معنی که مذکور
 شد بحسب مفهوم آیاتی از تقدیر دارد و لفظ انفس هم چون جمع است
 اقتضا تعدد میکند بر اگر بحسب تحقق این معنی در چند نفر رجال
 امه بسویته موجود می بود احضار هم الیق بود چرا که اکثر ذوات
 مقدسه و اجتماع ایشان باعث زیادت برکت است و سبب سعادت
 بیل مقصود و اگر تفاوت موجود بوده باشد فرای علی که در تحقیق
 کاملتر است احوال است با حضار و حضرت پیغمبر و اولاد خود است
 بلفظ ابتداء و خواست حضرت فاطمه بلفظ نسبتا اینا حضرت علی
 را خواست بلفظ انفسا و حضرت علی را مقدره تنها پس معلوم شد
 که امیر کمال المؤمنین اکرم بوده عند الله بلفظ حضرت پیغمبر از جمیع
 و با جمیع کمال حضار کرده شدند و در عین مباحله و ملاعنه در آن صفت
 اغریه می یابید نسبت به حضرت رسالت بناهی تا ختم ذلت و جد حضرت را
 در صدف دعوی و اگر می بیند عند الله استجابت دعا و سرعت اجابت دفع
 بر آن کرده و از هر نسبت به حضرت پیغمبر هم مستقیم اکرم عند الله
 هست چرا که حبس و انفس در صفت ابدا و مقربین درگاه الهی

است حضرت پیغمبر افضل المرسلین است پس معنی آنست
 البعض به در آن حضرت بن عبدالمطلب یا بدی که باشد پس هر که در آن
 عند الله باشد اگر چه بحسب نسبت و وصلتی دورتر باشد از نزد
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود پس آنکه خلیفه الله اکثر الناس
 عند الله می بود اعز می بود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از امیر
 المؤمنین و چون اعز می بود می بایست اخضا را آورده می شد و اگر چه
 انصاف و کینه و مسا هله نوده تجویز این کند که سبب و سبب قرابت
 شاید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را محبت طبعی با امیر المؤمنین
 بیشتر باشد و اعز نبی و ابا الطیب با امیر المؤمنین قرار دهند با وجود
 مفضلی و عدم اکرمیت صلا الله علیه و عدم کثرت قرابت با آنکه افضل رسول
 باشد که از جن هشتاد و طبع صبر و صبر باشد و اینها اوقات خواجه
 الهی باشد با وجود عاشقات و کثرت از سر این مقدور است
 استجاب دعا خود بلا شبهه اکثر فرمایا عند الله احق بوده با حضرات
 ازین باشد ازین می خشی و هیچ مانع نبود از جمع کردن خلیفه
 اول با حسن بن و سید و سید العالمین و امیر المؤمنین از جهت کثرت
 او عند الله و بودن او اکثر فرمایا عند الله و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 خیر ازین چهار تن میاورد پس معلوم شد که اکرمیت عند الله درین
 چهار تن جمع بوده با اعز بنزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و احق
 با حضرات دیگر و پیغمبر امیر المؤمنین هم اعز بود نزد رسول الله و هم
 اکثر قرابتا بوده و اکرم عند الله و هو المطلوب **فصل** در آیات

و افضلیت

و افضلیت و الله امیر المؤمنین علیه السلام آیه یا ایها الرسول بلغ ما
 انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فاعلم انک انزلت و الله یعلم
 من الناس و ان الله یهدی القوم الصالحین است بلکه هر چه
 قرآن اما می بر تو تعیین و وصایا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و الله
 حج و کعبه حدیث از پیغمبر است و عرفا و مصنفین اهل سند در
 وقوع و تحقیق آن فتح نکرده اند بلکه تا بدیه لغیر مولا و تعیین
 از کتاب خلاف ظاهر میکنند و در کتاب امامیه مکرر منظر آمده بود
 که آنرا با و با الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فاعلم
 بلغت رساله و الله یعلم من الناس در باب تبلیغ فضل حضرت
 امیر و تعیین و وصایا نافذ شده و قبل از آنکه بنویسند و می فرمود
 شد و در اینجا چندین مصادیق از این اشعار بیان در آورده ام
 تا آنکه واقع شد حضرت رسالت بنامی صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن
 خم که ما این مکه و بخند و مدینه مشرف واقع شد و هیچ کس
 تبلیغ اینها ناکند و ما و کردید بودند و در ظاهر و باطن
 میکرد که پیش اهل سنه این مقدمه مسلم نخواهد بود که این آیه از ایشان
 و چون آنحضرت رسالت بنامی صلی الله علیه و آله و سلم تبلیغ فرموده
 که اگر این اسلام بپذیرد تا آنکه واضح میگردد که این رسول الله است
 تا آنکه در تفسیر ایشان روی که صاحبان از علماء شافعی است و تخصیص
 در زمین آنچه درین باب منظر آمد بلفظ نقل کرده میشود و تفسیر
 آیه سابق برین کرده میگوید که ثم امر رسول ربان لا یظهر الحق للمؤمنین

درین باب

وكثرة المعاذين ولا يخفى في كرمه فقال له يا رسول الله ما الذي
اليك عز في سعيد الخدري في هذه الآية نزلت في فضل علي المرتضى
طالب كرم الله وجهه يوم غد يوم فاحذر رسول الله صلى الله عليه وسلم
بيله وقال من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من
عاداه فليقله من رضي وقال عليا لك يا ابن الله طالب الحق ولا يرضى
كل من رضي وقومته وهو في ابن عباس والبراد بن هارث ومحمد بن
قنوي ابن علي عليه السلام فام في بعض السفار تحت شجرة وعطش
عليها فأتاه اعرابه وهو قائم فاحسن سيرة واخضر طير وقال يا محمد بن
صبي فقال الله في عذبة هذا امر ابيه وسقط من يد السيف وضرب
برأسه الشجرة حتى اقتطعت رجا عنه وتولى الله بعمه من الناس وقال
نزلت آية التغر يا ايها النبي قل لا اهابك فلم يرضوا عليه حتى قال
من اخبر عن الدنيا نزلت يا ايها النبي بلغ وقيل نزلت في امره
في ريب بنت جحش وقيل لما نزلت ولا تسبقوا الذين يدعون من دونك
لله سكت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عيب المهتم فترى ان
بلغ معايب المهتم ولا تخفها وميل الله عليه فلكل ما بين
الشراب والمناسك في حجة الوداع قال اهل البيت قالوا نعم فقال صلى
عليه وآله وسلم اللهم اشهدوا فنزلت وقيل نزلت في قضية ارجع الفضل
المذكورين وقال الحسن ان في الله قال يا ايها النبي الله برسالة صنعت
بها دينا وخفت ان من الناس من يكذبني واليهود والنصارى يخفونني
فنزلت الآية في الحسن وقال عاتكة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم

وسلم ان ليلة فقلت يا رسول الله ما شانك قال لا رجل يحرسني
الميلة قالت فبينما نحن في ذلك سمعت صوت الصلح فقال من
قال سعيد وحديثه جينا تحتك فام رسول الله صلى الله عليه وسلم
حتى سمعت عطيطة فنزلت هذه الآية فخرج رسول الله صلى
عليه وآله وسلم باس من قبيد ام فقال القبر في ايها الناس فقد عصي الله
وعن ابن عباس كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يحرسه من كل رجل
معد ابو طالب كل يوم رجلا من بني هاشم يحرسونه حتى نزلت هذه
الآية فاراد محمد بن اسيل بعد من يحرسه فقال لعلاء ان الله تعالى في حق
من احب الى الناس وعفى عنه ما انزل اليك جميع ما انزل اليك
اي شئت انزل اليك وان لم تفعل ما امرتك بها امرتك بدرا بلغت
رسالة من قرأ على الوجه فلا تقرأه ان كل رساله واحدة او لا
اسم المصدر فبقع على الواحد على الجمع ومن جمع فلا كل آية او حكم
فان قيل معنى قوله وان لم تفعل فابلغت رسالة فاجبه
انه هذا جار على طريق التهديد والوعيد ان لم تبلغها لذي شئت
كن لم تبلغ شيئا منها لانه اذا بعثها ليس اولى من اداء البعض الاخر
من المؤمنين بعثها كان كن يؤمن بكلمها او امر او ان لم تفعل فلا
يوجب كتمان الوحي ككل في صنع السبب موضع السبب ويضد ما
روى الله صلى الله عليه وسلم قال لعنني الله برسالة لم تصفت بهادرا
فاوحى الله الي ان لم تطلع رسالتي على بيتك وحقن الى العصمة فحقن
فانه قيل فابن ضمان العصمة وقد جرى عليه واحد اجري في الجارية

نزولت بعد يوم احد والمزاد انه بعضهم من القتل وعليه ان يحمل كل
 ما دون النفس الناس الكفاة لقوله تعالى ان الله يهلك القوم
 الكافرين اي لا يمكنهم ما يريدون ثم لما امر ببلوغ اي شيء كان طالب
 للسمع او نقل عليه امر ان يقول لاهل الكتاب اسم على شيء اهل
 دين بعد ما كانوا في هذا الموضع ثم بعد تحقيقه شاهدوا في الآية
 مكر المتكيد بعد ما كان ناسف ولا ناسف ولا ناسف بسبب زيادة
 طغيانهم فان ذلك عايد عليهم اولا ناسف بسبب نزول
 المعون وانقاذ عليهم فانهم من الكافرين المستحقين لذلك
 اية على مصيبة بالكسر بالسي اي حزنه انه هو كلام المفسرين
 وبتشاكل منصف صاحب بصيرة الزامل وتفكر في قاضي اخيه
 مفسر تفسير ابن ابي كفتة ظاهر مكره في حق ظاهر بقره
 احتمال اوله في تفسيره انما اقوى ما ضمه واصل في قوله
 وقوة سند اقرابا من عبارات ظواهره في قوله في عبارات
 البراء بن عازب ومحمد بن عجل ورواه نقل كفتة في قوله بعد
 الخدرى ان هذه الآية نزلت في فضل علي بن ابي طالب كرم الله
 وجهه علي بن حم فاخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بيده وقال
 من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم والي من والاه وعاد من عاداه
 فلقين عمر بن الخطاب في قوله ان الله يحب المقاتل اصحت مولاه في
 كل موطن وموضع ليس يروي ابن رواحة باقر مفسر جبار في قوله
 عهدا محبا برضا عين وانما اهل سنة الله في الامامة

في رواية

في رواية دكر باللفظ دوى في قوله كفتة بعضه في قوله
 يعني في دكر في قوله كفتة بعضه في قوله كفتة بعضه في قوله
 قوي وظاهره بل كفتة حق هي است وبن برتقيد بن شاذ نزول
 كذا في جبار في قوله كفتة بعضه في قوله كفتة بعضه في قوله
 بناهي در روز غد غدير خم بلوغ ان في قوله ما نزل في ابا بكر
 كفتة في القوم الكافرين بوده باشند هم مروط واسباب ميشود
 احتمالات دكر في بعض تفكيك وقرن اجزاء آية واهل ميشود
 كفتة بعضه في قوله كفتة بعضه في قوله كفتة بعضه في قوله
 ناسف ميشود باول في ظاهر مروط ودر بعضه معني بقره وكفاية
 ميشود اما بيان معني مقصود بنا بر وروايت جبار في قوله
 اعلم بمقصود اينست كذا اي رسول خدا برسان انجمن مستاده نزل
 شوق بسوي قوله برور در كار تو مرشاد علي بن ابي طالب وكرتني
 اين كادرا يعني رسائي اين پس برسانيد اي جميع فرستاده
 برور در كار خود بر جبره كاه از مجموعي يك جزو رسانيد نشود
 رسانيد نشود و اين از باب تهديد است و تكيد بر رسانيدن
 واهل بعضه من الناس يعني متر برناظر و كاه بود يوم
 از انجمن مرشاد علي بن ابي طالب بموجبي اظهار خواهي بود
 و از ضرر و مكر ايشان اندر شما ممكن كه خلدند و عالي بكار ميلند
 قرآن شرمه مران اسلاهي القوم الكافرين بدست در ستمه
 خلاصه في غايد قوي كفتة بعضه في قوله كفتة بعضه في قوله

حق که موجب رنجی ده باشد بسوء مقصود ایشان و توفیق
 این مقصود یعنی اضرار را بیاورد و بغير از آنها ندهد بعله لای
 و عدم عصمت و کاهل داشت بنوع کرده باشد اینجا تمام شد قسیر
 آنچه بنابر تحمل حق واجب و مفید گفته که روی آن رسول الله
 علیه السلام نامرئی بعضی افساده و تحت شجره و کاهل اعلی بگفت
 نقل کرده افواشان نزول و در بعضی من الناس ما خلد و
 اول آن یعنی باید تمام الی و بلوغ در شان امیر المؤمنین بوده باشد
 آخر آن بیکانند ان می شود و اگر مجموع و در شان نقله از حضرت
 شیخ بلوغ ما از اول الیک مناسب است بان ظاهر و غیر تمدید بفرقه
 و در نقل هیچ مناسب بقصد اعلی ظاهر و آنچه مفسر گفته که قبل
 لما نزلت الآية الخیر بارها الیه قبله که در لاجل ظمیرها علیهن
 خوفا من اختیارهن النبی اولیاده تمام الی و بلوغ برین نقله را که
 در حدیث نیست که هرگاه که بعد از تحریک از ارجح اختیار دنیا کند
 و برضا و خود از حضرت بغير جدا شود و عمو و عمو سعادت از ارجح
 آنحضرت بخیر قرار دهد حضرت رسالت بنامی از ارجح ازین ظریف
 باید بود جنین در اخلاص جدا شدنش اولی خواهد بود از دنیا
 شکر و هر چه دیگر آنکه در الله معصیت من الناس مناسب این نیست
 بلکه در الله معصیت من الناس جای مناسب است که در حدیث از حضرت
 ما خیر شی و کلک سب بوده باشد و امثال آن و خیر شی و دیگر این تحمل
 آنکه فقره اول اسلامیه و القوم الکافرین ازین معامله بر بیگانگی

اگر نه از حضرت بغير جدا شود یا حضرت خوف جدا شده آن
 و استنبه باشد ان اسلامیه و القوم الکافرین مناسب و بسیار
 آن نیست اما آنچه مفسر گفته که قبل از آنکه در امری ازین
 مبتدئ بخش من مانع از حمل بر معنی آنست که سوء عیانه یا به
 الی و بلوغ ما از اول الیک من ریک و در نقله ما بلوغ من الله
 و الله معصیت من الناس ان اسلامیه و القوم الکافرین اقتضا این
 میکند که ما از اول امری باشد و بر اعتقاد کرده و مفسر از اجل
 اولی و ان در مکر و فرقه و سقوط ایشان باشد و در سائیدن
 و تبلیغ ان در عده باشد از بیکد قوم قصد اضرار کند مثل انما
 بایستد علی ابن ابیطالب با امر الهی و فی من ظریفه و اولی تفرق است
 در امر بعد از من برخلاف قصه زینب که در ان اکرمنا بقدر مقام
 مقصود و باشد از جانب پدید خواهد بود و از خود موهله یا خلاصه
 رسالت بنامی بود تا با این حد که آنحضرت با آنکه فرمودند که اسک
 علیک زوجک و انق الله و رضا و عیت بر و در دنیا آنکه کان
 بوده بود بر خواهر نفس خود مقدم داشته زینب را طلاق داد تا
 آنحضرت در از و ارجح خود داخل سازد ما اندا سیکه جمعی از آنها کلم
 و اطلاع بر مسئله داشتند با از باب اتفاق و عیب جوئی بقیه
 خست باطنی سستی عقیده این قصد را از حق خواست مکرر
 و در خود فرزند حقیقه خود دانگشته طعن در شان رسول خدا
 و من عصمت آنحضرت از اوست کرد تا با نیست و ناشایسته و از

کرده بودند از برای تنبیه آنها از غفلت و جهل حقیقه مستند و از برای
 بازگشت ایشان از انجذاب شیطان در خاطر آنها افکار و بود حق
 تعالی این آیه را نازل کرده باشد دفع این فهم باین میشد که حق تعالی این
 ما که محمل با احد من جهانم و لكن رسول الله و خاتم النبیین نازل
 ساخت و از برای دفع خشیت که از جهت ملامت جهان بود با احد
 مناسب بود حق تعالی باین عبارت فرموده و بخشنه لنا و اولادنا
 بخشنه و ملامت جهان چون مجر طعن بدو بود و مستبعد مری
 بدی و عرض و مالی بنویز و حق در حدیث فتنه و فساد که نازل شد
 در این مقام فرموده و الله یعلمک بلکه فرموده اند لا یزید فی
 رسالات الله و یخسوه و لا یخسوه احد الا الله و کف فی شیهه
 و از برای مقوله لا یخسوه فی الله و مع لایم است و جلاله و جلاله هر که
 منصف حاکمست بدینکه بود زبانی جا هلاک و بول ناکه و طغ شد
 و محقق گشت از جانب پیغمبر صبر تدبیر و نیست و حق تعالی
 اینکه بیان فرماید که این امر که از برای دفع شد مباحست و جایز
 عقلا و شرعا و کجایش ملامت ندارد و در اینجا که حق تعالی فرماید
 فرموده از برای حج زینب حکمتها هست مثل دفع حج از برای وین و این
 و این مقدار که نیست از برای تسلیم آنحضرت و دفع نازل شد و طعن
 جهان وین فتنه آید که ان الله لا یهدی القوم الکافرین است
 معنی چنانکه مراد از ما انزل الله فتنه زد و در زینب باشد بیکانگی
 تمام دارد جناحه از معنی سابق بر بر و آنچه مفسر و قیل و قال از او

لا تسبوا الذین

لا تسبوا الذین یدعون سر و دین الله سکوت رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم عن عیب المتهتم فترت ای بلغ معایب المتهتم و لا یخفها و
 تمامی آیه چنین است که تسبوا الله عدو یغیر علم که نازل شد از برای
 امة علمهم فترت ای بهم مرجع فینهم بیاکان و یغیروا حق را باینست
 که حضرت رسالت بناهی از حق و خیر الصلوات کفار سکوت از او کن
 لعن الله ایشان و معایب آنها نکرده بود بلکه حق میگوید که منعی
 الهی که لا تسبوا الذین یدعون سر و دین الله سکوت رسول الله صلی الله علیه
 سکوت اخیار کرده بود و نیز نهی الهی را حکمت و سبب در اینست که
 بلفظ تسبوا الله عدو یغیر علم پس کجا ایشان را بر این بر وجهی در قیاس
 اندازد و اما شان نزول بخشم که مفسر گفته که در قیل و قال صلی الله علیه و آله
 و سلم لما بین الشراعی و الناسک فی حجة الوداع قال اهل بیعت قال نعم
 فقال صلی الله علیه و آله و سلم اللهم شهد فترت ای جزم بفاسد شد
 از کار است که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در این قسم
 تبلیغ احکام و شریع و تعلیم بناسک نموده از امة پیر سید که با ایشان
 و ایشان اقرار کنند باینکه او را رسالتی و آنحضرت خدا را کوه کرد
 بر سید رسالت و اینجاست اعتراف نموند باینکه رسالت است
 درین وقت و حق نازل شود که برسان آنچه فرموده شد از برای
 و تسلیم واقع شود باینکه اگر رسالتی نباشد ای تمامی رسانند و
 و طعن عصمت واقع شود باین عبادت و الله یصلح من الناس و یصلح
 احکام شرعی و بناسک باشد که رسالت است و از آن خارج شد

بسیر بر مقتدر بر صحت این شان نزول و این کیفیت حال و این خصوص
مکان و زمان می باید که حکمی در میان رسا باشد و این که ما در آن باشد تا آن
وقت که از مجلس عبادت و معاملات نباشد و اعتقاد کرد و آن وقت
وقت واجب شده باشد یعنی در آخر یا در رسالت و وقت ظهور
اگر از بعد از خلقت حضرت رسالت بنامی باشد و حضرت رسالت
بنامی از خوف تنگدستی قوم و اضطرار بر اندکاران و قصد ضرر و
بر انداختن بعد از تبلیغ اده تاخیر در تبلیغ آن نموده باشد بلکه در
خوف آنحضرت حدوث فتنه در میان و بعد از جمع باشد بعد از آنکه
وجود شریف ایشان از میان رخاستد باشد و امثال اینها باشد
و بعد از تهدید باین مرتبه و تاکید بیا آمدن از اجازت رسانیدن باشد
و آن حکم ظاهر است که قصد تخیر از واج و قصه زینب و منع سب آنکه
و حکم در قصاص حکما از آنکه که قصد قتل آنحضرت کرده بود
عزیز الله از آنجه تا اینجا مفسرین گویند و بعد از این خواهد کرد هیچ
کدام از اینها نبوده و صلاحیت ندارد که نبوده باشد چرا که اینها
میشود از حجة الوداع و در ده سال و یمن مدینه مشرفند بفعال آمدن تحقق
شد و گذشته و آنچه بعد از حجة الوداع واقع شده از تنصیف که
قبل از آن واقع شده بود بعد از الحصار و جمع کردن خلافت که درین
همراه بودند باقر و موافق و مخالف حدیث غدیر خست و بعد از این
حکایت غدیر خم هیچ حکمی نماند و طبری و بعضی در شرح از آن
نشده و نسخ حکمی و تبدیلی واقع نشده و نیز لایحه الیوم اکملت لكم

و حکم نیز از حجة الوداع واقع شده جمیع اینها با قرآن و مفسر است چنانچه
در تفسیر آیه الیوم اکملت لكم و حکم مذکور خواهد شد بعد از
نوشته آیه الیوم اکملت لكم و حکم و در حیات حضرت رسالت
بنامی چنانچه مفسرین نقل کرده هستند و چندین مرتبه و سی و سه
نکشد و بر معلوم شد که مراد بلفظ ما از لایحه بر مقتدر این شان
نقل پنجم نیز تعیین و صاتی و خلافت و فی عهد امیر المؤمنین
بوده و بر هوالمطوب بر معلوم شد که این شان نیز از پنجم
حجة است مطلقا ما میباید و یکدیگر علی لک خلافتها و اهل آنجه
گفتند و قبل از آنکه فی قصص الجسم و القصاص و آنکه بیان نکرده
که حجة و بعد حکایت قصاص مناسب نزول این آیه میسوزد
که حق آن دادن ذکر کرده میشود با دفع و جواب اما بیان نموده
آنکه قبایل عرب در ایام جاهلیت پیش از حجة حضرت رسالت
بنامی و مشیوع شرح شریف اگر از قبل از آن که مقتدر است
جای بعد از آنکه از قبل از آن که مقتدر است و بعد از آنکه
با مقتدر بخیر بودند و زیاد و کافرا میجاولون چرا که ضعف و خلل
حضرت و بعد از آنکه علی لک صنعت الله جل و بعد از آنکه
عباده و القتل و هر که حکم بشود و مساواة شود و ایشان بیشتر
عاقبت متفاوت است که اشتون در حکایت کرده باشند حکایت است که بدینند
و از نه شوند و عدل است و در نزد حق است که شرافت نسبت
بروم فرمودن از خود داشته باشند و نسبت با آنها حق اند که این

تفاوت مرعی شود و حکم این شرع برای ایشان در صورتی که
باشد از همان جماعت اگر یکی شخصی را از قبیل شریف قرار دهد
خود بکشد در آن وقت همین حکم تسویه و مساوات برای او برقرار
خواهد بود و حکم جاهلیه مکتوبه و بی صورتی که در آن داخل کنند
این حکم باعث عدالت میشود ایشان را و نیز جناح شرافت را حکم
سویه بنا بر نفسی که باعث ناخشنودی میشود قیام و دیگر مساوی
مردم را موجب خشنودی و رضامندی است و در آن حیران
میشود و نیز آنحضرت چون خوش از شرف قیام داده و بعد از آن
بعث آنحضرت بنوعی باعث زیادتی شرف و عزت و قبیل او شد
با وجود آن قبیل خود را اهل قبیل خود را در آن شرف و عزت قرار داد
معنی جمعی که صاحب غرور و فساد است با آنکه مستی از فضل الهی
و انصاف از آنحضرت کنند و قبیل و رعایت خاطر هر مردی صورت
این حکم از آن مقرر نیست که در مساوات او خوشی معقد بوده
که آن باعث ناخشنودی از جانب حضرت رسالت بناهی کرده و از راه
تأخیر و کوتاهی از ایشان و تسلیم بهم رسد بر نفس قضا و صلاحیت
آنند که که سبب نزول این آیه بوده باشد و بر یکبار با دیگران
حکایتی که را و الله اعلم و آنچه مفسر نقل کرده و گفته و قال الحسن
الله قال لما بعث الله نبیا من الأنس و نفثت بذرها و خفت أن یؤلف الناس
یکدی و فی الیه و انصاره یجوزون فترک الایة فی القرآن
این محلی است که هر دو محل را احتمال دارد ممکن است که از آنجا

نسخ

تبلغ و صاید و خلافت و ولایت امیر المؤمنین باشد و آیتنا از آن
یا ایها الرسول بلغ ما أنزلنا لیک الی آخره باشد و ممکن است که
از رسالت و مساوات حکمی دیگر بوده باشد مثل اینکه علی بدین اهل
کتاب بعد از بنی مثنی نخست و ایشان که خلاف این را عقیده میکنند
بر باطل اند حضرت رسالت بناهی در عده تکذیب آنها و خفی
اضرار آنها داشتند باشند و آیه فذلک الله که قوله فذلک الله
واقع شده غیر این آیه یا ایها الرسول بلغ و در میان این بر یک محل
بود مقصود اما مبدء و مثبت مقصود ایشانست و بر تقدیر محلی دیگر
محل مقصود ایشان نیست و باید یا ایها الرسول بلغ کاری قرار دهد
آیات در باب تسلیم حضرت رسالت بناهی از خوف تکذیب شیعیان
و اهل کتاب و بیشتر بعضی و صیانت از ضلالت آنها در قرآن مجید بسیار
واقع شد شاید یکی از آنها را بداند و آنچه مفسر از عایشه عماره
عن سبنا و غفرها نقل کرده که سر رسول الله صلی الله علیه و آله
ذات لیل فقلت ما شانک یا رسول الله قال لا ارجو من الله شیئا
فینما نحن فی ذلک سمعت صوت النبی فقال من هذا قال جبریل
خلفه حیثما خرجت فنام رسول الله صلی الله علیه و آله حتی
غطیته فترکت هذه الایة فاخرج رسول الله صلی الله علیه و آله
و اسمن فنام فقال انصر فلما بها الناس فقل عصمتی الله عز و جل
ایست که سوو عبارت آیه یا ایها الرسول بلغ ما أنزلنا لیک من ربک
و انصر فقل فالبعض و بما الله و الله یعصمک من الناس مقتضی است

که در حق نازل شده باشد حضرت پیغمبر صلوات الله علیه که نامش
نویسیده باشد و آنحضرت ده وعده تا خبر از تبلیغ آن کرده باشد
یا از تبلیغ آن متوقف شده باشد تا آنکه بتدبیر و تامل واقع شده بر
هر قدر و حرف آن قضیه منتظر بود و ممکن الوقوع بعد از تبلیغ
و چون از تبلیغ آن حضرت رسالت بنام می رسد و متوقف بود
تبلیغ بتدبیر واقع شده باشد که اگر این را از ساقی و سائید ای تبار
دا و در علم عصمت واقع شده جهت تسلیم بقول تعالی و الله اعلم
من الناس و در آن قضیه که حضرت رسالت بنام می رسد و متوقف بود
شب بخوابی کشیده اند و حارس می رسد آنجا حرف متحقق بود
در منتظر و متوقف بر تبلیغ نبوده و تبلیغ و علم تبلیغ را در آن وحی
نبوده و از برای عصمت از خبری که حرف از آن متحقق بود حارس می
بسیار توقف بر صحت این نقل می باید که قضیه دیگر نبوده باشد و باید
نیز این دیگر و این قضیه صلاحیت شان از اول آیه یا و بها الوی
بلغ بودن نذر امر و در ترتیب که در عبارت ام المؤمنین فتولت
الآیه نبوده باشد نه هذه الآیه و همین قدر کلام مستقیم میگرد و در
آیه دیگر می شود و در این مضامین نیست و ضرر می عطا و بیاورد
ندارد و اما آنچه مفسران ابن عباس نقل کرده که کان بریل حدیث
کل يوم رجلا من بني هاشم يجر من يذفك يا جاه از الله تعالى و عصفی
من لجن و الا فسنمك ذنب ابن نفل نیست که حکایت از آنست بطول
در مکه بود پیش از هجرت مدینه و صورت مایه که این آیه از جمله است

تمام مدینه است با عترت مفسر سواد آیه الموم اکلت لکرم و سواد
یا و بها الوی و بلغ که در ده سال توقف مدینه هم نازل شده
بلکه سراسر ایام و طعن مدینه در سال دهم هجرت بعد از فتح مکه متحقق
بعد از اوع در حین هجرت از مکه مدینه نازل شده و در آن
زیاده بود و از ده سال گذشته بود بر وقت ابوطالب و ابن ابی طالب
در مع کوه الحافظه می باشد از ابن عباس یا از نازل واقع شده و علی
عنها و یا بجای قرئت هذه الآیه در عبارت قرئت الآیه بود و در
آیه دیگر بود یا بجای تمام شد شان بنامها متعدد که صاحب شری
نشان بودی آن نبوده و در ظاهر متامل درین طور واضح یاد که از جمله
اهل سنده شافعی در باب اهل بیت و عظیم ایشان باضافه نزد
از حنفیه و صاحب تفسیر که ملا نظام الدین اعرج بوده باشند از
میان شافعیه منصفان تر است و این منصف اما حفظه و تبتد تسبیح
میکنند و نقلی را قرار می دهند که از مذهب خود ببرد و
ازین بابست آنچه در باب این آیه یا و بها الوی ذکر و اول آنرا
اقتلاف و نیست و او را اولی که اقول نیست در باب شان بن و
آورده بقول عزیز بن سعد که در میان هذه الآیه قرئت فی فضل علی
بن ابی طالب کرم الله وجهه يوم غدیر خم فاحضره رسول الله صلوات
علیه و اکرم سید و قال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه فلعن من لعن رسول الله و قال هذا لک یا ابن ابی طالب
اصبحت لک ای رسول کل من من و من و من و هو قول ابن عباس و بر این

عازب و محمد بن علی بعد از آن دو ایما ضعیف دیگر را که در باب
نزل بود بعبادت روی قبیل آورده بهر حال با غرض خود در حدیث
علی ختم نموده حق سبحانه تعالی واقع شده و بعد از آن در حدیث
و تاکید در تبلیغ واقع شده ازین مقلد جاریه کنی نذر امام
مستغرض بیان معنی لفظ مولا که در حدیث عزیزیم واقع است شده
و همچنین بیان معنی اجزاء دیگر آنکه در حدیث بر فتنه برادران تبلیغ
فضل علی بن ابی طالب معنی وان لم یفعل فما بلغت چیست و فتنه
حضرت رسالت بلکه در تبلیغ و توحید از کذب و باری جبروده و انکه بعد
مشترک است باینکه حضرت رسالت بناهی از خوف که هر کس را بجز
در تبلیغ کرده باشد و عبارتی و الله یصلحکم من الناس برین تعلیم
جد معنی ارم و تقاضا از برین مقتضات انصب بجا این دیدیم که
اگر مولا یا معنی ناصر بگیریم و معین که هر کس من ناصر معین بودیم
علی بن ابی طالب ناصر و معین اوست این معنی نیست که کسی را در
کنجایش انداخته باشد و بجهت او آورده شده اند از آن منظور باشد
تا در عهد خود از پیش آنها خوف ظاهر و اصرار بر انکار کرده شود و اگر
بعین اولی تصرف گرفته شود منصفی مقرب مذهب خود است و با وجود
تفاضل از معنی مولا در تفسیر نامه بصلحک من الناس که گفته اند از
نام آنها و این دلیل قوله تعالی از اسلام بیدی القوم الکافرین و این
بسیجی گفته که بخاطر اهل ظاهر و متاثر الفاکد که مشرکین و اهل
کتاب و کفار خارج از طاعت اسلام را باشند و حال آنکه این لازم نیست

بلکه خود را بر این کرده که در این مبلغ ما انزل الیک ما انزل فی فضل
ابن ابی طالب است و از لفظ و الله لم یفعل فما بلغت رسالت معلوم شد که
حضرت رسالت بناهی نامی در رسالت این رسالت و انکه از
انکار و اصرار بر انکار تا بعد قصد اصرار و خوف از خود و فتنه
بعد از رحلت خود شروع و از اصرار بعضی ازین اسلام جفا بخیر عباد
مفسر که در تفسیر این گفته هم امر رسالت که لا یفعل فما بلغت
المقتصدین و کثر المعانین و لا یخوفکم کفرهم فقال یدیهما
بلغ ما انزل الیک الی اخر الاية و آنرا است جرات از انکه بگوید که هر که از
کافران عافیت از شرکین و اهل کتاب را از اجابت پرده باشند
که از انرا بشهادتین کرده باشند چرا که از اهل اقرار بشهادتین هم
که ازین تبلیغ حضرت رسالت بناهی که بعد ازین هم تا لیدین جانب
اصد واقع شده باشد از آن حضرت بد بود و ساخط و کاره آن باشد
در مقلد احداث فتنه و چنانکه کافر خواهد بود مثل کسی که کارها
از واجبت شدن نماز و دفعه و بد شود با حضرت پیغمبر از جهت کبر
عبادتها شاکلا و می سازیم در از انکه اسلام بیدی القوم الکافرین می
نمود بود که این باشد که حق سبحانه و تعالی بد جحش که بدش نهد
پیغمبر خدا بسبب تبلیغ حکمی که بنا کید از جانب حق سبحانه تعالی واقع
شده بمقتضی ایشان که اصرار و اید انصرت است یا احد از فتنه
و فساد و فتنه و این مقتضی ایشان میزد و جفا بخیر میزد
من و الله اهل عالم را و بعد از تفسیر کردن آیه یا یدیهما از مبلغ

تا بفهمد ان الله لا يهدي القوم الظالمين آية قبل يا اهل الكتاب اسم
على شيء حتى يتبين التورية والاضليل ما انزل اليكم منكم
الى اخره متصل ودر خط ساختن بايد يادها از رسول باين روش كه گفته
ثم لما امر بتبليغ اي شيء كان طالب السماع او نقل عليه ان يقول يا اهل
الكتاب اسم على شيء اي علم من يتدبركم بقوله هذا ليس بشيء من تدبير
واين رايت همچي نقل كرده كه بان در قلوب جمعي كه بعضي از خود را خدا
كني كه از ما انزل كذا آية يا اهل الرسوله قبل يا اهل الكتاب الخ اخره
بوده باشند جواب از اين دفعه اين شك و ترس و حيرت گفته شود
او را اينكه بدين تقدير مي يابيد كه بيشتر آية قبل يا اهل الكتاب نازل
شده باشند و حضرت رسالت بظاهر از حد غده عاجز تر تبليغ اند
كرده باشند و در شان اين معني آيد يا اهل الرسوله فانك شرم و انقباض
ظاهر ميشود كه كسي از اصحاب تابع اسباب نزول باين قابل شده
باشد و مجلس جنين تكلف و تفصيح نقل بر كسبت كرده اند اينها
نزل كنند و معجزه ششم كه در مقام بيان شان نزول آيد يا اهل الرسوله
بود و ضعيف و قوي انرا در هم نقل كرده عدلش را بيه رسايل كبر
معتقد حقيقت اين شان نزول يا احتمال حقيقت آن هي بودي يا اينست
نقل ميكرد و اين شان نزول هم ميساخت جواب بعم آنگاه دعوى رسالت
از حضرت پيغمبر صلي الله عليه و آله و علم و عزم رسالت و بعثت بر كوفه
انهم جن ما نسوا اول ايمره مدني و شرف مطاع شده بود و اعلا و اعلا
ان بنوا من مبلد مشهور شده بود و خفاي نداشت ناخبري قصد

اخفا كند

اخفا كند و تكويد كه يا اهل الكتاب اسم على شيء حتى يتبين التورية
ولا يخيل وما انزل اليكم منكم خصيصا بعد از مثال و حمانه
مكرر واقع شده باضرع اليه و قلبه مسلين بر كسبت اين كلام
كتاب و درها اينكه اين حد خوف و غرور نداشت كجنين
بهد بياي ياد اهل الرسوله در كار باشد خصوصاً از اين بر اين فضل و كمال
كه بيقين صفت شجاعت و ملكه ان در و در جبر اتم اخبر و طبع انساني
مكن باشند موجود بوده و عقل و عجز و نفس خود في سبيل الله نزلان
بسر و در غير اين عي بايد كه اين خوف و خشيت اخبر و صلوات الله
عليه كه مدلول آيت است از اين جزي باشند عظيم تر از تلف و هلاك
نفس و انه خوف و توقع فتنه و خلل در دين بود يا بعد از رحلت
ان حضرت كه خود شريف ايشان در بيان باشند و نزول و در اخير
برصاات منقطع شده و باعث بران بفرقه مردم بوده باشند از ايمر
شخصه كه حضرت رسالت بناهي او را حقيق با مارة ميدانستند و
نيز در باب او واقع شده و ياد از اخير زمان حيات مفيق اليك كه حضرت
رسالت بناهي باين طريق كه امر بقاء ديني واقع شده با تعلق و تكامل
از جماعه كه از او ايل بعد اسلام مدد و معاون بوده اند و از اوطان خود
آن حضرت اختيار هجره و جلا و وطن نموده در مدت بيست سال اكر
ملازم ركاوب سعادت انتساب بوده اند و مساعي از هر كلام بقدر
قوة وضعف در دين و دين و اخلاق على تقاوت مراتبم بود و عايد
و بعضي بناها و بسبب نسبتها و صلات و الفت صحبت اختصاص بغير

از مقامی بیکر که مردم بتکلف و تعسف از کتاب آن کرده اند یا معینها
 که مردم گفتند بفلان وجوه صلاحیه مراد بودند ندارد بلیغی
 مراد باشد که بعد از فلان حق این مقول نیست و اگر بدین این
 بنویسد که بلیغ مراد از اینست نه ادبیت و حدیث نیست که
 معصومین که ایشان بطریق الهی معلوم شده بالحق آنها از حق
 معلوم کرده باشند تا آنکه منت همی حضرت رسالت بنامی و در حق
 یا کسی از اهل المعصومین اخذ کرده باشد که آن در حقیقت مستحق
 معصومست و این مقدمه مخصوص بختان است که بسته است بر
 نیست و در بختان کل معصومین از اعظم علما موافق و مخالف
 جاری نیست و بر تعسف صاحب فطانت و کمال ظاهر است که اگر
 حضرت رسالت بنامی کرده ترک جلال و قتال برای امر خلافت کرد
 صبر بر مکر و عظیم بود از امیر المومنین و اهل البیت و اینها را آخرت
 بود بنیاد و مواساة و حق بر بخت از اهل حق از برای مصطفی و این حرکت
 امتیاز امیر المومنین علیه السلام بلکه بخواجه معلوم موافق و مخالف
 است و در ابتدا قضیه حلت حضرت رسالت بنامی و در حق
 سقیفه بنی ساعده بعضی مردم اگر چه آنجا که بود و در کاره امارت
 و این بخلافه امیر المومنین بود و در مثل عباس بن سیر و سلطان مولا
 و ابوسف و عمار و غیر هم و امیر المومنین علیه السلام را هر چند بعضی
 بیشتر مکررند و اظهار حقیقت خود بیشتر می نمودند و صبر فرمودند
 از جهت معامله دنیا و این برای ایشان و بعد از ایشان از برای

باشد

اولاد و از پدر

اولاد و از پدر و مسکوت است از روی تقیه که امر بجائی رسد که عالم عالم
 مردم را بشکست و رسید و با حال است در سکه مرتب و افعی که آمد
 فغان آمد و بعد از آنکه اهل البیت از جانب حضرت پیغمبر و حب
 و حق بود و آنی بلکه معتقد همین مرتبند که بعد از آنکه و چون
 دین از خلل و فتنه و فساد پیش اهل البیت که معصومینند و از
 معامله دنیا خود حجت از حفظ و دما حق و اولاد حق و در جای
 جاه و مال و عمل و وصیت حضرت رسالت بنامی نمودند و حق را
 از آنکه از آنکه رضا بقضا الله و اطاعة الامر من مولی و این حدیثی است
 که غیر اهل خلاف مقرر است و باید یقین است و عن علی علیه السلام
 قال بیننا نحن عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اقله فیه من
 نبی هاشم فلما ارحم الخیر صلی الله علیه و آله و سلم اعز و حق صباه
 و غیر بود قال قلت لعلک یا رسول الله تری فی جمیع شیانک
 قال صلی الله علیه و آله و سلم انا اهل بیت اختار الله تعالی لنا الخیر علی
 الدنیا و الدنیا حق سیل من بعدی و شر منی و نظر حق باقی
 قوم من قبل المشرق ففهم لایات سوء فیملون الخیر و لا یعطوننا
 فیما نکره فیصرون فیعطوننا ما سألوا و لا یقبلون حتی یدعوا
 الی عمل من اهل بیتی فیمارها قسطا کما یلوا حاجی فی ارضه و انک
 من حکم فلما دینهم و لو وجبوا علی الخیر و ایضا عمل در حق
 باجواب و اما بعد از آنکه خلافت حضرت رسالت بنامی را
 حق امیر المومنین علیه السلام بوده باشد و امیر المومنین مقرر است

باشد

اولاد و از پدر

مستدکی خلافت شدند و بکوان و غضب حق اهل البیت و تابعین و
مردم را ایشان را و اعتقاد حقیقه با آنها بهم رسانیدند اندک حلی
و عبادی نیست که واقع شده پس چون راست می آید با و علی
عصمت الهی بقوله و الله یعلم ان من الناس من فتنه الناس
الذین اما جواب پس باین تفصیل است که حق سبحانه و تعالی در حق
عصمت مؤنه از فتنه که حضرت رسالت بناهی عزه توب
از فتنه بر تبلیغ و صایه و ولی عهدی امر الهی منزه است و فتنه
و بخش مردم و احداث فتنه از جهت کراهت آن و قبول نکردن و فتنه
نیست نه آن و آن عصمت بجا اند و آنکه جمیع مقتضای او می کنند
از اسعاده فتنه ی فنی توقیفی خود شایسته و متفرع بر تبلیغ
نیست بلکه مقتضای آن تبلیغ قبول کردن خلافت و ولی عهدی است
علیه السلام بر و این نشان می دهد و مذکور می سازد بر
مؤلف آن تبلیغ انسیب بود که متفرع گردد و ترک تبلیغ از حضرت حق
شود و نشود و از الله تعالی تبلیغ واقع شد و عمل کردن و اگر در خلاف
امر و مسلمین بود و ما علی الرسول الا بالبرهان البین سوائی بکر یکجند
که باین عبارت کرده شود که اعتقاد خلافت و ولی عهدی بر اهل البیت
و اطاعه امیر المؤمنین یا اجز برین و ایمان هست یا نه اگر هست
غصب خلافت کردند و جمعی که تابعیت آنها نمودند کافر شدند و اگر چه
مقر بشهادتین باشند و ادب و شعار اسلام را بجا می آورند و با
و آنها با اعتقاد و قرین همی اهل اسلام بودند و معتقدان اهل البیت

از اصحاب

از اصحاب را اول عقله نفرین نمودند پس اینکه اهل اسلام سوز
نفران اصحاب مثل سلمان و ابوذر و مقداد ازین بدید و فتنه اندک
ضایعی نیست درین هر چند که مرتب بر آن تبلیغ نباشد پس
حق سبحانه تعالی در حق عصمت کرده باشد از فتنه مردم درین کرد
و حکمت و بخشش از تبلیغ ولی عهدی امیر المؤمنین باشد و یا بیک اعتقاد
آن ضایعی که اگر آن نباشد نیز واقع می شود و اگر جز آنکه نیست
پس اینکه با اعتقاد امامیه اعتقاد با امام امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین
ناصیه از ایمان جز ایمان نیست حق نباشد جواب این سوال است
که اعتقاد امامیه بر توحید مخصوص ما اثر و اعتقاد عصمت و وجوب
اهل البیت بر وجه مذکور با اعتقاد اکثر امامیه جی ایمان کاملست
مکلف بهم می نمایند این اعتقاد و هم کردن آن با اعتقاد توحید و نبوت
درین اسلام کامل می شود و اگر شیعه که اکثر ایشان درین داخلند علی
الاجمال عقیده بیک امام با و به الله علیه و السلام نموده اند و قضیه
امامت و توابع آن بنا بر این عقیده عقیده حق نیستند نه از روی
و تعصب با اعتقاد اکثر علماء امامیه از قرآن اسلامیه و از اهل قبله اند و از
طوائف خارج حله از کفر می رود و ضایعی و فتنه می سازد با حکام اسلام
مثل اینکه ذبح ایشان بانه و خلافت و خودشان مثل کفار می بینند
و معاصی و با ایشان کراهت دارند و حرمت بجا می آورند از سب و بدین
اسلام دارند و اگر چه در حدیث و کمال عقیده نباشند و از شیعه
آنکه محروم از شهادتین بدون عقیده امامیه مرتد از دین و اسلام

از اصحاب

و از کفر بر می آورند اینست که پیش از تبلیغ خلافت و ولی عهدی امیر المومنین
 جمیع از اعظم اهل اهل البیت گذشتند اند مثل عزم سید الشهدا و
 جعفر دی الجناحین الطیارین فی الجنة که در عصر ایشان اتفاق افتاد
 جن ایمان نشده بود و از بیعت ایشان از بر عقیدت خالی بودند
 مع هذا از سادات اهل جنة اند بحسب حدیثی که صاحب فصول مع
 نقل کرده که سخن بنو عبدالمطلب سادات الجنة انا و عترتی و جعفر علی
 و الحسن و الحسین و المهدی و این از مقوله واجبات و وجوب است
 که بر و پیش واجب شده مثل دفعه در مدتی که واجب شده بود جمعی
 از اهل اسلام که پیش از وجوب آن فوت شده اند بواسطه از عقیدت
 وجوب آن نگذاشتن امی نیست و جمعی که بعد از واجب شدن این
 واجب را بجا آورده اند بواسطه ایشان بیعت است و اسلام در ایشان
 کاملتر متحقق گشته و آخرین واجبات عقیدت خلافت و ولی عهدی
 امیر المومنین است و لهذا بعد از فصل او نازل شده القوم اکملکم
 دینکم و امت علیکم نعمتی و عنایت کم الاسلام دنیا و آخر الحج
 گفته شد معلوم شد که مجرد اقرار به ایمان و تصدیق اجمالی عزما
 جاوید البقیه مرتبه از اسلام است و بعد از رحلت حضرت رسالت
 بنا بر هر کل امت اجابیه این مرتبه اسلام نداشته اند و بحفظ صفات این
 که وعده شده بود از این مرتبه بدر فرستادند و این مقدار از عقیدت
 اسلام کافی بود از برای اقتیاد و امر حضرت رسالت نیامی که در باب الحج
 مشرکین از حرمین و عرب فرمودند در باب قتال با اهل التلاذ

و با ما نفین مژگونی و با مدعیان کاذب نبوت و در باب جهاد با کفار
 فارس و روم و غیر آن واقع شده بود و جمعی که مقتدی راست نگذاشته
 شدند درین امور که در کوشش بجای نرفتند و نادیده نظر
 خلافت از استحقاق از خلافت دور افتند و بسیاری از بزرگواران
 مالیات و در اجتناب از جهاد ظاهراً بلکه در ترک بعضی از
 مجاهدین میگویند که در وقت صحبت شریف حضرت نبوت و بقاء آن
 برکات از جهه قرب زمان از اهل مدینه و مکه و تقوی بودند و مسلم
 و ملامت کفایت شد در از خلافت و در حق اهل البیت بود و جمعی
 باب مردم بعد از رحلت حضرت رسالت بنای بر جهاد قسم شدند
 بحسب قسمت عقلی که بنجم آن مضمون نیست اول جمعی قلیل که
 و معتقد اهل البیت بودند و عقیدت حقنه در باب ایشان داشتند
 و از جهاد راست و اماره و خلافت ایشان بودند و کار اماره و خلافت
 دیگران دوم جمعی که ناخوشی با اهل البیت داشتند و طبع در خلافت
 و اماره داشتند از برای خود سیوم جمعی که با اهل البیت ناخوشی
 و طبع در ریاست و خلافت برای خود نداشتند از بیعت که اعتبار
 ایشان از آن مرتبه ساقط بود و با ماری هر که اجابیه اهل البیت
 باشد ملایقه نبودند از آنجه با ماری اهل البیت و چون کار محظفه
 افتاد که بقدر امتیازی داشتند از اهل طبع خلافت و اماره از آنجا
 رعیت تلقی بقبول نموده اند و بطیب خاطر بسبب عزت اهل البیت
 باین مردم یعنی طبقه ثانیه امداد و اعانت نمودند و از احوال و انصاف

ایشان شد ند طبعه جهادم سفله مردم و سایر الناس که از محبت و
 علاقت اهل البیت از هر وجهی خالی بودند و بجز از طریق امور
 شرعیه نداشتند و خواهان رفاهیت معیشته دنیوی بودند و هر
 ریاست عامه با و ابرار یافت گردیدند بالعرض اگر اهل البیت می
 نیز میگردیدند بلکه بطریق اولی و بحسب عدد و مقدار انجم از طبع
 اصناف و صفات که از طریق اولی یافت بودند و اینجا عذر کفر
 اند در حق اهل البیت نسبت به دو صنف ثانی و ثالث و ازین دو
 جامعه اولی که بانی و بادی علم حق اهل البیت اند بر آورده و ازین
 دست اهل البیت بر آورده اند خود مستحق شرف و حال ایشان بدو
 و منطقه کفر در باب ایشان میشود بلکه حرم بسبب علاقت اهل
 البیت ممانعت با و چون دین ظاهر در بین و اسلام بودند و معا
 اسلام داشتند و مظهر قصد و انجالی ما جاء به البیت بودند و در باب
 امامان انکار تحقق عصایه بخلافه میکردند با تا و بدو حق الفاظ
 بلکه تا و بدو را از تحقیقات متاخرین معتقدین ایشان است که از
 روی کیفیت طالب علمی و مولود بزرگوار اند و میشود باین ایشان از تفسیر
 خالی بودند و لهذا در عصر اولین جمعی انکار حدیث غدیرم کردند و چون
 حضرت امیر کواهی از آنسوی مالک خواست و او انکار کرد لکن جمعی
 نفرین آنحضرت میبردند و ملا عبدالرحمن جامی در تواتر النبوه
 این را از جمله کرامات علی علیه السلام آورده و در اهل عصر اولین
 میدانسته که بعد از ائمه اربعه حدیث غدیرم از او بدو بخلافه البته

جوابی که در

می باید کرد و قابل توجیه و تاویل پیدا نموده اند و صنف سوم
 که اهل انوار و انصاف و صنف دوم می باید که در میان این قسم مردم واقع
 شده باشد که اهل انوار و الظلمه بود و اقلیت در سراق من النادر و اول
 و اندر علم با یقین بالانجاء سوال اگر کسی گوید که چگونه منصرف بود
 حدیث آن فتنه در بین اسلام که حضرت رسالت بناهی و خدغه
 از آن کرده متوقف بودند از تبلیغ آنچه با آنحضرت فرموده اید بود
 در باب نصب امیر المؤمنین بخلافه و اما در مومنین و بولع عدلی
 خود و حال آنکه بعد از تبلیغ واقع شدند و چراغ هدایت بشوایان بود
 متعصب عقیده حق که میخواهی از انبیا باطل برادر می و جدا کنی
 و بعد از آنکه طایفه مردم چنانچه مذکور شد از مسلمین بعد از رحلت
 حضرت رسالت بناهی بر چهارم قسم مذکور بودند و ظاهر است که
 در حدیث حضرت رسالت بناهی از جانب دو صنف دوم و سوم بود
 از صنف اول و طایفه و همچنان طایفه اینها بر تقدیر میشد که حضرت
 رسالت بناهی بعد از تبلیغ حق تکرار عاده این معنی میفرمودند و در
 استحکام اسباب مطلوب مبالغه میکنند و چون مظهر آنحضرت بر
 وفق مظهر بود و بر لطیف و تیسیر بر عرف و سخن کبری خواجه
 کرده و بعد از آنکه از آنست لطم و لوگنت فقط علیظ القلی نقضوا این
 حوائج مالک بر آنست که حضرت رسالت بناهی تبلیغ واضحی کردند و
 عن رجم فرمودند آنکه تا بودند و دو صنف ثانی و ثالث از مردم خود
 قرار دادند که تحقیق معادله خلافت بعد از رحلت حضرت رسالت بناهی

بوده

انصاف و انوار

خواهد بود در آنوقت هر چه مصلحت و ضرر ما اقتضا کند بفعل
 آورده جملازم است که کمال اظهار خلافت کرده صریح فرموده و یا
 وجود کفای همان تبلیغ و مبالغه و تکرار نکردن بحضرت امیر و صیغه
 کردند که اگر این قوم را ماره شما را بخواهند باید که شما خواهش از او
 ایشان نکنید و این حدیث بنوی افاده این معنی میکند که با هر فردی
 که ایمان مثل الکعبه توفی و کافا فی و در باب حد و اعتدال این حق
 خود فرموده اند که بر نفس وجود اعوان و انصاف بکنید و با عدم آن بکنید
 لهذا امیر المومنین علیه السلام یا اولی ثانی و ثالث قتال نکرد هر
 مرتبه چهارم که انقضاء بیجه از جمله مهاجرین و انصار در باب
 امیر المومنین متحقق گشت با ناکشتن و قاسطین و مارقین و
 کردند جملا چون رفیق و مدبر خلق و عزیز و رسول و حاکم عالمین
 بود مع هذا نگاهداشت مریز از انصاف و خلل نزد آنحضرت راه بردن
 دفاعیه دنیاوی اهل بیت خودش امیر المومنین را منع کرد از قتال
 عند الضرورة و وجود اعوان و انصاف و نیز خبر داد بلافاصله بشمار بیست
 بیست و فلان و فلان و مقصدی خواهند شد و اگر عکس آن می بود که
 دفاعیه دنیاوی اهل بیت در نظر آنحضرت اهم می بود و میسر بود که بعد از
 تبلیغ حضرت رسول صلوات الله علیه از هر یک از قبایل عرب و یهود
 ایشان و شیعه ها و عجم نامها بستاند از برای امیر المومنین و حسین
 که بعد از من شما را تابعی اهل من بکنید و ایشان را میسر و مقتدر از
 سازید و هر که در میان من از شما نماند شما تابعی اهل بیت من کرده با آنها

از تدریجی که بطریق
 معلوم باشد که امر خداوند

جملازم

جهاد کنند و اگر چنین میکردند اهل البیت را باعث شده و طلب
 میشد و اجتماعت مل نیز موجب برافتنی از هر کی و حربه و فکر و تطبیق
 مصلح قتال میشد و برین تقدیر بعد از بخت حضرت رسالت
 با هر فردی که مقتضای انصاف و تحقیق میبکشت و چون بخلاف آن امر شود
 بصیر و مدبر امور بود و امیر المومنین علی باک و صیغه بوده از سر قتال
 که شست فتنه متحقق گشت اینها که مذکور شد نظر با سبب علم
 احباب بود و اما نظر بتقدیر الهی که بطریق حق معلوم شده بود
 و اخبار از آن با امیر المومنین علیه السلام فرموده بودند که خلافت بلافاصله
 بشمار که در حق نیست و آنها بیکان بعد از حضرت رسالت با
 وصیه بصیر بکنند و چگونه بخوبی قتال نمایند که بتدریج تقدیر
 میسر شود و چون کار بر طبق تقدیر الهی واقع شد و با شهادت اهل
 البیت ساز و عهد میکردند بعد از قتال و جهاد شما را بعد از ایشان و بیشتر
 می بود و ثواب بکسر از آنچه در صورت صبر حق و مستحق است
 اند و ستم جمیع انبیا و وصیا و صدیقین ظاهر در باب قضا یا مکروه
 که تقدیر حق و قضا میرسد معلوم شده است و خواهد بود حق
 اقرار و افعال حضرت رسالت با هر و مقصود من بسیار است که در
 اهل خلافت مسلم است مثل انصار حضرت رسالت با هر و بیاید از تدریج
 که با امیر المومنین خواهد کرد و در اطل خواهد بود و امر حق خواهد بود
 و در خواهان نبوت و غیر از منقذ است و بعد از این اخبار هم کمال خبر
 و سر زدن بجا باشد نکردند و الفت را نامی می کرد و ای بود داشتند

جملازم

و از برای سد باب وقوع ان شایع می نمودند چنانکه تقییه بسیار
حق المنة واقع شد یعنی بود بلکه از برای اتمام حجة و از باب تحذیر
بکسینه فرمودند و آگاه ساختند و علی هذا العباس انجد بزیفر و بود
در وقت کفر بافی و اظهار دوستی با امیر المومنین میکرد و میگفت
که چرا او را دوست ندارم و حال آنکه علی ابن خاندان است حضرت عباس
بناهی فرمودند که زود باشند بروی خروج کنی و حال آنکه قدام باشد حق
او و زیاده برین سخن قوی و غلبی که مانع و زاجر باشد بر زیور از حق
بجای آوردند و ازین باب بود خبر دادن حضرت رسول صلی الله
علیه و امیر المومنین سلام الله علیه این را که اشقی امتاخرین خطاب
کرد بحاسن مبارک قرا از حق فرق سر فیض اشرف و در دفع این حیل
اندیشیدند و امیر المومنین علیه السلام در شرب اخرا بام عز و شریف
منتظر تحقق مشاهدات خود می بودند و میفرمودند که تجبر بر تاج و تاج
ان شفیق و در دفع تقدیر حیل و تدبیر میکردند و اگر نکاشتن حواس
بجوش و امید و حبس آن بد بخت یا اخراج آن بی سعادت میفرمودند
ازین باب بود که امیر المومنین در باب تقییه کربلا میفرموده و میگوید
و ایشان سیدان بقوله هذا محط رجائهم و هذا مناحی دکاهم و هذا حق
و ما هم و الا اجماعی میفرموده این بلیه تعلیم نکرده و حیر و مذکور
کار را بقضا و قدر الهی گذاشتند و در مقام تسلیم و رضا بقضا بودند
و از همین ابواب بوده تبلیغ خلافت و علی عهد امیر المومنین از
رسالت بناهی در غلبه و تقییه تاکید می نمودند و معاذ را نیز با آنها

الرسول کرده و بعد از آن سعی در سد باب قضا و قدر در امر خود
نکردن اگر کسی گوید که هرگاه تقدیر الهی این بود که امر خلافت با
المومنین قرار نیابد و بیکران متصرف شوند و حضرت میفرمودند
قضا و قدر و برای دفع فتنه نزاع با امیر المومنین و صید می نمودند
و حیل کردی بود و امیر المومنین عمل می کرد و صید کرده امر خلافت را
با آنها گذاشته بلکه تقییه بیعه کردی بود پس جفا بدین مرتبت شد
بر تبلیغ بمقتضای یادها الرسول و بر حدیث عزیمت و نصب آنجا
و زمان مضایقه امیر المومنین در هر مرتبه از ارباب نشد و اظهار
کرده و آخر تقییه قبول کردند جفا بدین داشت جواب اینست که آنکه
جامعه معتدیه از اهل اسلام و ایمان یعنی شیعه اهل البیت در
اهل البیت بر عقیده حق بودند و سبک ایمان از غلطیست و من
بر تبلیغ آن آیه و بمقتضای آن آیه حدیث غدیر خم فرمودند و نصب
کردن در آن زمان و مکان و اگر خلافت بجه غیر معلوم میکردند
مرتبه ایشان را که خدا و رسول خدا در شان ایشان مقرر کرده اند و حق
ایشان جدی بود و با این کفر اعدا و تسلط بر اهل البیت و غصب خلافت
و اعارة ایشان و با آخره منجر شدن کار بخیر و بدی و تقییه کربلا
و منجر شدن تسلط اعدا در زمان بی امید یا منقرض شدن اقامت
در عصر بنی العباس اگر این آیه و حدیث و نظایران واقع شده
بود با کلبه عقیده حق از صفحه روزگار محو و منسی میکردند
معاذ امیر المومنین علیه السلام بعد از وقوع آیه و حدیث در هر

وقد بنا في اللطيف الخبير ان الذي يعجز عن الانصاف من التباين كانه يله
ولا لاظن بانى ادعى الجيب والى مسئول واستمر مسئولون
بلغت ما استمر قالون قالوا نعم قد بلغت وجمدت فصحت
فجز ان الله خير قال الله شهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا عبده
ورسوله وان جنه حق وان ناره حق والبعث بعد الموت حق قالوا
بلى شهدنا قال اللهم شهدنا ان لا اله الا الله ان لا اله الا الله
مولاى وانا اولي بكم من انفسكم الا من كنت مولا فاعلم مولاى
بى على فمهما كنت نظرها القوم ثم قال اللهم وان من الله وعاذ به
وفعل الامام ابو اسحق النخعي رحمه الله تعالى في تفسيره ان النخعي
عنه رحمه الله سئل عن قول الله عز وجل يا ايها الذين آمنوا
تزلزلت فقالوا لا يزلزلت ما كنت عن سلمى ما كنت عندها احد فقلت
لكن عن جعفر بن محمد عن ابيه عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
ما كان بعد يوم ناءى الناس فاجتمعوا فاحمدوا عيسى بن مريم
من كنت مولا ففعل مولا ففعل ذلك ففعل في البلاد وبلغ ذلك
بن النعمان القهري قال النبي صلى الله عليه وسلم على ناقه فاناخ امرأته
ونزل عنها وقال يا هؤلاء من اعز الله عنكم ان تشهدوا ان لا اله الا الله
رسول الله فقبلناه منك فلهنا با ان يكون فقبلناه ولم نر ان يصح
فقبلناه ولم نرنا ما حج فقبلناه لكن ترعدنا حتى رفعت بضبي ابي
عالم فقبلنا علينا فقلت من كنت مولا ففعل مولا ففعل ذلك ففعل
من الله عز وجل فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذى لا اله الا الله هذا

نزهة روضة

من الله عز وجل فزلى الحرف بن النعمان بن زيد امرأته هو يقول اللهم
ان كان ما يقول محمد حقا فامطر علينا حجارة من السماء وانما هذا
البس فواصل الى امرأته حتى رماه امير المؤمنين محمد بن سفيان على امرأته
فخرج من بين يديه فقتله فانزل الله عز وجل يا ايها الذين آمنوا
للكافرين ليس له دافع من الله في المعاصي وجر على ابنه طالب
رضي الله عنه قال عيسى بن مولى الله صلى الله عليه وسلم في يوم غدير
بجامة فقال طرناها على منكبي وقال ان الله تعالى امة في يوم غدير
بجامة متعصبين هذه العامة وروى الامام ابو الحسن النخعي
في كتابه المسمى بالسياسة انه سئل عن عبد الله بن سفيان النخعي
رضي الله عنه قال فزليت هذه الآية يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك
من ربك يوم غدير يوم غدير في علي بن ابي طالب رضي الله عنه بعد يوم غدير
بجامة المعجزة تشهد باليمين مع الشورى باسم الغيبة على ثلاثة
اميال من الحنفية ومقدرة غدير مشهور ومبني في الغيبة مقيال غدير
ختم هكذا ذكره الشيخ محي الدين النوري رحمه الله تعالى ايضا
شكلام صاحب فضولهمه وملا على شاح جرد يد امر محمد وقرع ابن
حديث قدس كرهه باينك صاحب صحيح بخاري وم لم يور حديث
شاه في الهند جوامع من اجبت كما انك بخاري في تعصبي يا مثل
شخصه تامل في حديث ما يدركه في فقد يورون ان الرجل لم يعنى
ودوست كرهه شوق مقدرة وساعة حديث ان ابن بكاء استمع
هذا الحنفية زمان ومكان وشان فزلى ابي يا ايها الرسول لكشف

اینست که مقصود اولی بتصرف و امثال آنست و اگر معنی اولی
 و امثال آن گرفته شود محال مقصود اوست و مبطل مذهب عینک
 او و از جهت تعادل تکامل و سکونت از ذکر ملامت مقصود جز
 و انست ترک کند ضعف حدیث لازم نمی آید بعد از آنکه علمای
 ایشان برینکه کثرت است اینها بطریق صحیح و حسان و نیز در مذق
 و شایسته که صاحبان تحقیق اینها را صحاح ستاعرف از مولا علی
 بوده اند حدیث بشرع اتفاق علمای اهل سنت و اهل نقل که این
 و اما ای المذهب بنده اند که بخلاف مقصود و عقیده اهل سنت
 وضع کرده باشند و نیز امام احمد بن حنبل که یکی از مجتهدین اربع اهل
 است با اعتقاد همگی اهل سنت بقدر ملامت معرفت علوم شرعیه
 و بیشتر از داشتن و تفویق و رفع و در حدیث و تفسیر بیشتر از مولا علی
 که تفاسیر بعضی پادشاهان بود و استناد بر این اهل علم و صاحبیت
 و یکی از مولا علی و اهل سنت این حدیث را با مقدمه اش چنانچه مذکور
 شد در عبارات کرد باین عبارت که فقال الستم تعلون انی اولی بالمؤمنین
 من انفسهم فقالوا بلی قال الستم تعلون انی اولی بکل مؤمن من نفسه
 قالوا بلی فقال اللهم من كنت مولا فاعلم مولا الله من ماله و علفه
 عاداه فلیس عن الخطأ سب کفی ان دعوت فقال له هیاله یا ابن ابی طالب
 اصحت مکی و امسیت مولا و کل مؤمن و مؤمنه من معلوم شد که حدیث
 واقع شده و وقوع آن حق و صدق است و با مقدمه واقع شده و بیشتر
 ازین از عبارات صاحب مذهب لایق منقول کرده شده که قال الشافعی

برخیزد

یعنی بذلك و لایه الاسلام و ازین معلوم کردید که شافعی که یکی از فقهای
 اربعه اثنانست و مجتهد صلیف حدیث را مسلم دانسته پس
 هرگاه حضرت رسالت بنده بیشتر خود بدین سند از خود اسم
 تعلون انی اولی بکل مؤمن من نفسه و بعد از آنکه بعضی باینکه
 من كنت مولا فاعلم مولا مؤمنی و من كنت مولا فاعلم مولا مؤمنه
 که در آن کلام واقع شده تا موافق آن باشد حضور و کتب و از مولا علی
 در حدیث لفظ مؤمنی یعنی اولی تابع در کلام عرب و منقول از مولا علی
 است و شاهد آن از این حدیث خود نقل کرده و نیز فقط نظر
 از مولا علی هرگاه آن اولی یعنی بیکر باشد و این اولی یعنی دیگر باشد
 برسد این که الستم تعلون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم از مولا علی
 از آنکه هر نفسی فایده و بی حاصل می شود و اگر عرض این باشد که
 چون من اولی بتصرف لم در شما از نفسها و شما را از خودی که
 من كنت مولا فاعلم مولا در باب علی حق و صدق خواهد بود و محقق
 از برای شما پس مناسب افاده این مقصود این بود که بچنین عبارت
 بفرمایند که الستم تعلون انی اولی بالله الیه حکم و ناصحکم و رفوف
 لکم من معلوم شد که لفظ اولی در عبارت اولی و مولا در عبارت
 فایده بیک معنیست چنانچه قصد حق ضیح مقصود است تقاضا کند
 و بعد از این دو مرتبه بحث بر اصل حدیث و مقدمه و ملامت
 که و بعد صحاح را باید فوق حدیث که حدیث انی اولی بالله الیه حکم و ناصحکم و رفوف
 و غیره از مراد بالمره الناصح الحجب الی غیره احتمال آنکه کافیه دفع

الاستدلال جواب این نیست که مقتضای حدیث جانا محمد بن محمد
از مولی که گفت خفید جرد بر او را حکمی که بلفظ من است مولا علی
جولید و از شکر و از بر او شاره بخله و جواب این است که من یعنی
جود من اولی بصر فم در ظاهرها حکم میگویم باینکه هر که من را
بصیرت بودم در حق او بی بصیرت بودم و بعد از من من باینکه
قبول کنید این امر را و مقتضای اطاعت او فایده را اولی و اولی
بعد از من و چون از تبلیغ این حکم آنحضرت فارغ شد از برای تاکید
در این باب نام دوم و غایت نماید در طاعت این حکم و بر سندان
آیا و استکاف از هر حکم دعای میکند از برای مطیع این حکم و دعا
بر کار این حکم دعا کند نیست که بلفظ معنی من باشد یا فایده
معنی این حکم باین که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که
بار خدا یا خدا و بی خبری باشد در کسی که او بی خبری تواند و نشاند
علیه السلام بگوید این دعا معقول نیست و حق بجان و تعالی این حضرت
هست در جمیع مخلوقات خود و در جمیع افراد انسان از هر جنس و مملکت
و چون بجهت است دعا فرموده باین نهج یا خدا یا خدا و مستند این
که لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
در ایشان بنیاست من و هادی ایشان بسبیل رضای حقین و آنحضرت
بیشتر از آنحضرت در مقام حدیث و در اصل حدیث فرموده و
دعا کرده و کار من و ساختن حکم باینکه بار خدا یا خدا و من و
را که دشمنان را من علیه یعنی در سبب عجز علیه و مطایعه در حق حکم

دفعه

و این مراد داشتن یا از طریق یا از مقتضای اصل حدیث است که
مذکور شد و اینکه خداوند جل و علا فرموده اند که من خرم خودی باشد
تو لله اللهم و لا اله الا الله و عاده من عاده بشعر یا الله الماد بالمولد المنصر
و الحجب شک نیست که عاده در این عبارت معنی دوستی است عند
معاد است و درین لفظ احقا و دیگر میگویند و مناسبت آن اقتضای
این میکند که معنی حدیث این باشد که کسی که مراد دوست میداشته
با بیک دوست دارد علی این که طالب را درین صورت موفقی یعنی
محبوب می شود و این معنی را مولی را هیچکس نگفته پس معلوم شد که
مناسبت مخرج حدیث حدیث دیگر نیست و آنکه گفته که در حدیث
الاحقا و لا اله الا الله استدلال جواب این نیست که اینها استدلال
منطق و حکمی نیست بر ایمان من جوده در خارج بلکه استنباط معقول
از الفاظ قرآن مجید و احادیث نبویه نظر بر این حال میداند و
کرده از خصوصیات زمان و مکان و قضایای و اقدار در میان از برای
انضاف پس هر معنی که ظاهر باشد بحسب لفظ و محقق بقدر این
دال بر صدق آن آیات و احادیث دیگر و از احوال مسلم عند الختم
باشد از معنی نتیجه استدلال این جنس را باید از حدیث و بوجوب
آن دلیل بگویم که فی سبب معنی صدق آن که خلاص ظاهر بعد از من باشد
ضعف بقدر این دال بر کذب و مردود باشد بنا بر مقدمات صحیح
مسلم عند العقلا و عاقل منصف باید که قسم اول اعتقاد گذارند
باین قسم ثانی را معتقد است اذعان نکند و الا کلام طیبه لا اله الا الله

دفعه

در خلاف ظاهر جل کرده معنی باطنی برای او بطریق احتمال پیدا کرده
اذعان می نماید کردن و نظری و هم را با جناب ما نمی نیست و است
از ملا علی و دیگر فقهی و مولوی که او داشته بقوله خود می فرمود
اگر شعر باین باشد که ملا از مولی ناصر و محبت نظر نگردد باینکه
اگر لفظ مولی را در حدیث بمعنی ناصر و محبت گرفته شود بوجهی ناخوش
بیاید میکند و در وجه آن وجه متعلق بمعنی ناصر است اول اینکه
بیش موافق و مخالف مقر است که این جمع کردن مردم در آن مکان
و زمانه در همین شده که عموما از برای تبلیغ و رسانیدن حکم عظیم
کثیر القایده بوده مردم و حق است که بگویند این خلاف و معارضه نشان
و حق علیه من است طالب و اگر آن امر با اعتقاد اهل سند خلافت و ولی
عهدی و ملای نصر نبوده نباشد هر چه که باشد با وی رسانیدن
بجلائق مطلوب بوده و نیکی می بود در حق علیه من طالب که در حق
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد و هرگاه معنی این شود که هر که در ناصر
او بود ام باید که علی ناصر او بوده باشد بر کلامی که در حق علیه من است
و دفع مضار و اشفا و نسبه با ایشان در امور می نباشد برین تقدیر
این حکم امر می شود بعلی رسانیدن طالب و رسانیدن فی سبب خلق و رسانیدن
و نیکی می میشود و اگر امر در حق خلق نیز مطلوب از خلق در حق علیه من
است طالب و اگر امر در حق مردم نبوده باشد بر اهل حق و افاضه
از ملا که کار بسیار است اصالت و کار او ضیاء بسیار از انبیاء و اوصیاء
از حضرت دینی و نبوی پس بمعنی دلالت کننده می میشود از او نیز

بودن و خلافت و ولی عهدی حضرت بغیر که اهل سند ابا و مضایقه
در آن دارند دوم آنکه این غرض احتیاج با حضور و جمع کردن خلایق
نداشت بلکه مکرر با مبالغه با مبالغه مومنین در خلوتها و غیره که حق
مناسب آن بود از باب اضیحت و منع غفلت باینکه بعد از آنکه
ناصر مومنین باید بودن مگر آنکه مراد تصرف در حق نبوده باشد
در اعمای بحق و تعلیم مساوی شرعی و در خصوصیت احضار و
جمع کردن مردم بجاست تا اطاعت و تقدیر می نمایند فرموده الیه
را و حدیث درین صورت دلالت کنند که می شود برخلاف و
عهدی که مطلب امامیه است و وجه دیگر ناخوشه متعلق است
بتقدیری که در لفظ من است بمعنی محبت گرفته شود و بیان از آنجا
بعد از این گفته میشود بری از ملا علی بعد از این مراتب گفته که
و اما ذکر مرآت ذلک معلوم ظاهر من قوله تعالی و المومنون و المؤمنات
بعضهم اولیاء بعض الاحقاق المومنان میگویند الفرقان التخصیص علی
مولانا و نصر میگویند بعد عن التخصیص الذی یحتمل اکثر العبارات و
لیکون اوفی بافادة الشرف حیث قرن بوالا الهیه و فقیر میگوید که لفظ
ذلک که در کلام ذلک معلوم ظاهر واقع شده مراد از آن محبت و علاقه می باید
بوده باشد بقرینه آیه و المومنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض و معنی
این می شود که هر که من می باشد و او را دوست میدارم او را دوست میدارم
از آن طالب او را دوست دارد و این امر است تبلیغ او بعلی و رسانیدن
کردن و سبب خلق و اگر مراد این باشد که هر که مراد است می داشت

على اراء و سنت و اراء ابن معني ان عبادت برحق ابد جركه من المعنى
مقر بهد من معني محبوب و بعد از طي ارباب كفت و لو سلم ان الملام
بالوجه الاولى فابرار الله على ان الملام هو الاول و الثاني و الثالث
فجوز انه يراه الاول في الاختصاص به و القريب منه كما قال الله تعالى الله
الناس باهرهم للذين اتبعوه و كما يعرف الملام في غير اولى و استنادا و اولا
تحت اولى سلطاننا و كما يعرف من الاول و غيره في التدين و التقوى و حسن
لا يزل الحديث على ما منه و لو سلم فغاية الدلالة على استحقاق اولاد
و شوقها في المالك لكن من اين يفرق بينه في الملائكة الثلاثة فكل من
در جواب كفتي شوقه كه من حق و اعرف باين بود كه من معني اولي
ثابت و ارايحه لغة منقولة و شوقه برين كفتي كذا لها
و غير ان سبيل است مبرينكه من معني مطلق اولي است تا ايرت
كجند كه اولي بقصر فمراد نباشد و اولى از جهت قرب و اختصاص و ادا
و بيقدر بود كه من معني مطلق اولي امداد باشد اين سه شاك كن از اولى
لفظ اولي امداد و در عين سجا معني اولي تصرف است مطابق عمل
اينست چرا كه در فاني و ثالث از اينها كلام از جانب اولى است فظا
و ميتواند بود كه ادا في البحر من قرب و اختصاص با على مفاخره كند و خيرا
اولي داند با على نسبة ادا في ديكر كخالي باشد از جهت قرب و اختصاص
و همچنين در فاني اولي از جانب ثابست بمشروع و اولى و حضرت
رسالت بناهي و امداد من از تفريق ايشان اولي و ثابست از على نسبة
با داني اين از جهت قرب و اختصاص و تفريق ايشان و تفريق

مع الفارق

مع الفارق است و اكر كس جهته اختصاص و قرب را از وجهي ساهل
در عين مادمه از حكمه عرب بودن با قرين بودن و يا مثلكه و مثنا
و جوده مثل ملكي بودن و يا مثلكه محل وطن مثل مدعي بودن و خا
و بعد بغير است على ابد جركه هيج ملك از اين اوصاف عموم ندارد
در كلامه و بغير ان حضرت را در عين جهتها و نسبتها منزه بر كل
خون من نسبت بلكه في عام ان حضرت از اين وجه المطلب منزه ان حضرت
اين وجه تقسم نسبتها و بزيان شين و نقص او عيب است پس ممكن
نست كه ديكرى هر چند كه مني باشد اولى ملك شين باشد از غير اين
جهت قرب و اختصاص مكرر جهت اتفق بودن با مثلكه و مثنا و ادا
قرب و اختصاص از راه هلا و بحق و انفاذ از ضلال و نظم عالم
و نظاير ادا بايد كرفت كه از خواص و اقا و نوة و وصايت ابد است و
اين قرب و اختصاص مخصوص بر اكر بر اولى حق و ثابست است از بر
على اولى طالب ثابت كند بيقدر كفتي موكاه و قله موكاه و مرتبة
نوع با جماع امة از و مستثنى باشد بتمه انچه عي مانده و خلافت و
عبد است پس موكاه باين معني من مثبت مقصود طائفة ما ميتواند
جنا بحد موكاه معني اولي تصرف مثبت بود بلكه بطريق اولي و حق
مستف صاحب شعور و صاحب تتبع اخبار و اثار است كه حضرت
ميتواند المصالح و لفظ موكاه من حديث را تفسير كند و يا بحد و قله
منزه و كذا لسم تعليل ادا في بلكه من من نفعه و معنى اولى
حضرت بغير از تفسير ادا في النبي اولى بالحق من من انفسهم و ادا في

معلوم بايد كردن چراك در حفظ همت قدر تفاوت است كند كثر الله
 تصغير غايب مذکور شد و در حديث آمده اولي المؤمنون انفسهم
 بمصطفى متكلم و اذا جحد منفسهم في تفسيره انما النبي صلى الله عليه
 كفته اهل همتين معذرة فهم في شوق كذا ذكر كرده شد و تفسير اينها
 و از سر تفسير كذا از تفسير مقرر اول اهل همت است بوضوح و خوف
 و بشا بوري بلفظهم نقل است كذا از روى انصاف نظر بايد كردن كه تفسير
 داني بر مقتضو طائفة اماميه هست يا في قال القائلين النبي صلى الله عليه
 من انفسهم في الاخر كمالها فانك لا يا اهل همت ولا رضى منهم الا باذنه و
 و نجاحهم بخلاف النفس فلذلك اطلق فيجب عليهم ان يكون احب اليهم
 من انفسهم و امر انفسهم عليهم امرها و شفقتهم عليهم امر من شفقتهم
 عليها روى ان عليه السلام اراد عز و جبر ثبوت فامر الناس بالخير و فقال له
 الناس نسا ذن يا و انا و امهاتنا فتركت و روى و هو لبهم في فالدن
 فان كل نبي ايكلمه من حيث انا اصل انما بالحيوة الا بدني و لذلك
 صار المؤمنون اخره قال صاحب الكشاف النبي صلى الله عليه و آله و آله
 من امور الدين و الدنيا من انفسهم و لهذا اطلق و لم يقيد فيجب عليهم
 يكون احب اليهم من انفسهم و حكم انفسهم عليهم من حكمها و حفظ الله اليهم من
 و شفقتهم عليه اقدم من شفقتهم عليها و ان يذروها و دفعه و يحيلوها
 اذا غفل حطب و وقاه اذا غفل حارب و ان لا يتبعوا كل ما تدعوهم اليه
 و لا ما تضرهم و قد و تبيحوا كل ما دام اليه رسول الله و قد و تبيحوا
 ما دعا اليه و توارثوا اليه في اهل الحجة و النظر في سعادة الدارين و ما ضرهم

فانذروهم



فانذروهم لئلا يهاونوا فيها و يتركونهم الى الشقاوة و هذا ما اشار اليه
 اولي بهم عليهم انذارهم بهم و اعطف عليهم و انفع لهم كقولهم
 بالمؤمنين و قد رحيم و عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم ما من مؤمن
 الا انا اولي به في الدنيا و الآخرة اقر و ان شئتم النبي صلى الله عليه و آله و سلم
 انفسهم قائما مؤمن هلك و ترك ما لا خير فيه عصيته من كانوا و ان
 ترك دينه او ضياعا فاني و في قرعة ابن مسعود النبي صلى الله عليه و آله و سلم
 انفسهم و هو لبهم فقال جاهد كل شيء من اموالهم و ذلك صوابه
 اخره كان النبي صلى الله عليه و آله و سلم ابوهم في الدين قال النبي
 ثم انذركه لقائك ان يقول هب ان النبي صلى الله عليه و آله و سلم
 حسن فكيف يليق بالمرء ان يطع عبده و خاصه اذا كان زوجة
 فلذلك قال في جواب النبي صلى الله عليه و آله و سلم من انفسهم و المعقول في
 راس الناس و رتبهم في رفع حاجته و الاعتناء به بشانه اهم كان غاية
 المعقول الرئيس و حفظ صحته و اصالته و رتبته و في هذا اشار النبي صلى الله عليه و آله و سلم
 عليه و آله و سلم بقوله لا بد ان يفصلك ثم من قوله و يعلم من اطلاق الاية ان
 اولي بهم من انفسهم في كل شيء من امور الدين و الدنيا و قبل ان لو لم يكن
 اذ ان و اعطف كقولهم صلى الله عليه و آله و سلم ما من مؤمن الا انا اولي به في
 الدنيا و الآخرة اقر و ان شئتم النبي صلى الله عليه و آله و سلم انفسهم فاما من
 هلك و ترك ما لا خير فيه عصيته من كانوا و ان ترك دينه او ضياعا
 عينا لا فاني ان شئتم كلام المؤمنين و تفسيره كقوله في بيضا و كذا و كذا
 آية ايل و ان شئتم كذا النبي صلى الله عليه و آله و سلم من انفسهم في امور الدنيا و الدين

عليه و



كلاهما لا بد من امر واحد لا بما فيه صلاحهم وبما يحلهم بخلاف النفس في
 مقتضاه في الغلب ما يوجب هلاكهم وصلاحهم حضورا في القدر
 الاخر ويزيد بتعجب عليهم ان يكون احب اليهم من انفسهم وامر الله
 عليهم من امرها وشققهم عليها ثم من شققهم عليها وازاحجها
 كشاف كنهه هو ان يعنى فهم ميشود باز ياد في اينكه حجب عليهم
 ان يبدلوا ودمد وبعملوا فانه اذا حصل خطبه وبقائه اذ الحق حجب
 وانه لا يتبعوا كل ما دعاهم اليه نفسهم ولا الى ما نصحهم عنه في يتبعوا
 كل ما دعاهم اليه رسول الله وصر فهم لرايحه صاحب شيئا بودي كنه
 اشعاري باولي تصرف بودن ميز ميشود ان ارايحه در عزت فضيحه
 در يد كنه و نقل كنه شد و در ارايحه در تفسير باولي ارايحه
 اولي بيعض في كتابه كنه كنه اهل النظم كانه سجاد قال سيم
 هذا القوافي والشيء كانه ثوب بيند وبين اثاره فذللك جعلناه
 بدلهذا انه اولي في حيزكم بما في ايديكم وازن اولي تصرف بود
 حضرت بيخير معلوم مي شود در نفوس واول من بين ودين معق
 حضرت بيخير جهت علمي ان له طالب ثابت مي كند بقوله من كنت
 مولاه فعلي مولاه ثبت المطلوب ودر آخر من است مملوكه كنه كنه
 سلم فقايد الاله كنه على استحقاقه الامامة وشو بها بالما كنه من اين
 يلزم نفى امامة الثلاثة قبله جوازه انفس كحضرت رسالت بجا
 در عهد حديث فرموده انك كنه السمت تعلمو على النبي كل مؤمن من
 نفسه وخلفاء الثلاثة داخل در مؤمنين بوده اند و حضرت رسالت

ما تدرعوا هم الخ

بنامی اولی تصرف بوده اند و اینها در کل مومنین پس مقتضی است که
فعلی اولاد و عوم مقام از ولایت علی بد که امیر المومنین نیز اولی تصرف
باشد در اینها پس هیچکجا پیش از او که اولی تصرف بود امیر المومنین که
فنا حدیث است و او باشد بر استحقاق امامت و ابوالفضل بعد از استحقاق
عصر خلفاء و لا شاعری که اثبات اولی تصرف بودن از برای امیر المومنین
بنی هاشمی واقع میشود که شامل خلفاء و نه علی بود این احادیث اگر چه
بود و خلافا ظاهر کجایش داشت و نیز اگر امام حضرت رسالت بنا
استحقاق امامت علی را در طلب لایا علی بود بعد از خلفاء و نه علی
در مقام تعیین و وصایت نام علی بر این طلب بودن و این استحقاق
و از نام دیگران سکت بودن چه فایده داشت بلکه بوجو خلط
بصلاح امامت و باعث بر جدوشت ختم اولی آنکه چون در حدیث یحیی
وقت نشد از وقوع آن حدیث از برای شخصه که حدیث نشان
او واقع شد میگوید میسر شد که مفسدک با آن شد پیش از وقت
هر یک از خلفاء و نه استحقاق تواند کرد و چنانچه از کلام ملا علی که
در شرح حدیث عذری جم واقع شد مفهوم میسر شد که گفته که و نه آنکه
آمده علی علیه السلام بوم الشوری عند ما حوّل و کر فضایل و دم آنکه
خلافت را از برای او و استنکاف از قبول خلافت و امامت خلفاء و نه
بر عذر و نه سگناه و نه بهم میرسد و اگر امام خلافت و امامت بود
علی بعد از خلفاء و نه علی بود نصیح با سالی آنها و نزدیک از این بود
تاریخ مشبه شود و نه شاعری از عذر و نه و چون حدیث واقع شد

بنامہ ای

بکده نفعی نام علی بن ابي طالب و اکثرا بان و سکوت از ذکر دیگران
 شد معلوم شد که در آن خلافت و در عهدی امیرالمومنین بود بلافاصله
 و هو المطلوب **فصل** در ذکر آن حضرت معالی است باینکه در آن
 کلمه و بکم و امنت علیکم یعنی در نصبت کلمه اسلام دنیا و جبرئیل
 این آیه با خبر از آیه و حدیث آنست که در طرف حق و امامت
 که آید با خبر از آیه و حدیث آنست که در طرف حق و امامت
 آنحضرت نازل شد و بر جبهه حضرت رسالت نامی در عهدی
 اند که در آن کلمه و امنت علیکم و اوفای این سخن از تفسیرش اینست
 کرده شد و از آنست که در آن کلمه و امنت علیکم و اوفای این سخن از تفسیرش اینست
 علی بن ابی طالب که باینست و عقیده امامت است که باینست
 علی بن ابی طالب و تحقیق حدیث حدیث علی بن ابی طالب که در عهدی
 ذی الحجه حجة الوداع واقع شد و وقت عشاء شب و در آن روز
 اکملت لکم دینکم و امنت علیکم یعنی در نصبت کلمه اسلام دنیا
 نازل شد و اکمال بن و اقام نعمت اشاره تحقیق نصبت خلافت الیومین
 است که بموجب آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزلنا من ربك و قد بلغ
 و جابر فان لم یکن یستدکک فمکرمک است اهل سنت اینست که در آن
 شد باشد با خبر از آیه الیوم اکملت لکم دینکم و امنت علیکم و اوفای
 واقع شد که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزلنا من ربك و قد بلغ
 در آن وقت علی بن ابی طالب نازل شد پس فرموده و قد بلغ
 بر صدق دعوی امامت را که در تفسیرش اینست که در آن

در هر روز ما بیدار می شویم و بیدار می شویم و بیدار می شویم و بیدار می شویم
 و می بینیم خبر از آن نزلت عیسی علیه السلام و بیدار می شویم و بیدار می شویم
 و تفسیر همین آیه میگوید و قد بلغ ما انزلنا من ربك و قد بلغ
 یوم الجمعة و کان یوم عرفه بعد العصر من حجة الوداع سنة عشر لله
 صلی الله علیه و آله و سلم واقف علی ناقه العنبر و در تفسیرش اینست که
 بلغ از شان نزلت و آنکه باینکه علی بن ابی طالب که در آنست که در آنست
 لما بین الشریع و المناکح فی حجة الوداع قال هل یحلف قال نعم فقال
 صلی الله علیه و آله و سلم اللهم اشهد فزلت و بیشتر بیان کرده شد که
 هرگاه بعد از تبلیغ جمیع احکام شرعی و تعلیم مناسک حضرت
 پیغمبر بودند که هل یحلف و اما جواب دهند که نعم و آنحضرت
 خدا را که بکبرند بقرآن صلی الله علیه و آله و سلم اللهم اشهد فاینست
 در آن وقت آیه نازل شد که یا ایها الرسول بلغ ما انزلنا من ربك و قد بلغ
 که ام از این احکام شرعی و مناسک نیست که حضرت پیغمبر که از
 تبلیغ آن واقع شد بلکه امر از جبرئیل است که گفت آن بعد از تبلیغ
 جمیع احکام در قرب رحلت است و آن وایه بخلاف است
 انضم ان یوایه مرثاة فی الیوم یا ایها الرسول یا ایها المرثاة
 از وایه الیوم اکملت لکم دینکم و امنت علیکم و کلام از اکمال دین
 نعمت همین قضیه نصب علی بن ابی طالب بوده باشد بخلاف
 و علی عهدی نهایش تبلیغ عام علی و من انما از حضرت رسالت
 بنامی عهدی است و در هر روز در عهدی واقع شد باشد و بحکم آیه

اليوم اكملت لكم دينكم واتممت تكملة نعمتي انفسا. وجزى عنكم ديني
 بعد از اين آيه ديگر حكى ضروري در اين آيه نازل شده اما بوجوه عقليه
 اينكه اكل و انعام اين تقاضا نميكنند جبري از دين باقي نماند باشد آيه
 والا در وقت نزول آيه ناهي باشد و اما وجوب نفي اينكه صاحب نياز بود
 گفته روي اينكه نزلت آيه على النبي صلى الله عليه وآله وسلم من الصحابة
 و اظهره الشورى لا اكابرهم كافي بذكر القديين بعض غيرهم فانهم خرجوا
 و قال ليس بعد الكمال الا الزوال و كان كاطن افاضتم بعد رويها الا
 و ثمانين يوما و اثنى عشر يوما و لم يحصل في الشريعة بعدها
 زياده و لا نسخ و لا نقص و يوم اينكه بيش از نزول اين آيه اكل و انعام
 ادا حكى عكس نازل شده باشد و بيان ختم احكام شده و اما كافي تا نظر
 بآن باشد پس نفي از آيه ناهي بآيه ناهي و اما الرسول بلغ صوت نداء
 چرا كه بعد از تكميل كنجايش ظاهر كه حكى ناسايند مانده باشد
 و اين قسم حكى عكس باشد كه در باب تبليغ او نهد بپي حضرت بعضي
 واقع شود باین عبارت كه و ان لم تفعل فما بلغت رسالتي پس باین آيه
 بآيهها الرسول بلغ بيشتر نازل شده باشد و بوجوب تأكيد و تهديد
 حضرت رسالت بناهي تبليغ ما انزل فرموده باشند و بعد از آن آيه
 اليوم اكملت لكم دينكم نازل شده باشد و اين بدو طرف مخصوص است
 يك طرفي كه علماء اماميه اعتقاد كنند مانند كيشين هر دم در كنج
 حجة الوداع در غدير خم حضرت بيخبر صلوات الله عليه حديثي كه
 مولا و فخر مولا فرموده باشند بوجوب وحي آيه بآيهها الرسول اكمل

انرا نازل

انرا نازل شده انصم انرا نكره هات روز نازل شده باشد و انرا
 حجة الوداع و عتيه شب نوزدهم بعد از تحقق حديث غدير خم
 آيه اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي نازل شده باشد
 طرندوم آنكه از تفسير نيشابوري نقل كرده شده كه يك از اقوال آنكه
 نزول آيه بآيهها الرسول بلغ اين بود كه ما بين الشرايع و المناكح
 في حجة الوداع قال هل بلغت قالوا نعم فقال صلى الله عليه وآله وسلم اللهم اشهد
 فترت من ممكن است كه آيه بآيهها الرسول بلغ ما انزل الله عليه
 نازل شده باشد و مراد از ما انزل لقين خلافت و ولي عهدك و انرا
 بوده باشد و جريان آيه نازل شده و بطريق ديگر حضرت بن علي
 الصلوة و السلام رسيد بحد غدير رسيد آن حضرت قام شد و دي
 شد بآيهها و بآيهها اعتبار كمال شد بدين و تمام شد نعمه و مبارك
 نازل شده باشد آيه اليوم اكملت لكم دينكم و اين هيچ منافاة بمقتد
 اماميه ندارد كه حديث غدير خم در هر دم و في حجة در غدير خم واقع
 شد و بوجوب آيه بآيهها الرسول بلغ واقع شد چرا كه اين هيچ شكي
 و اينكه آيه ياد بآيهها الرسول بلغ در هر دم نازل شده و ممكن است كه
 در آن وقت بپي حضرت بعضي از خواص مخلصين اهل البيت در
 ها بخا و سايند باشند و در اين دن عام را بوفت بكان و زمان
 معين داشته باشند كه بفاصله هشت روز مافق شد و كنه
 از خدا در رسول خدا رسيد اند مع هذا عقل حتى ينزلها انرا
 امر ميكنند مثلكه در روز حج و عرفه مردم مشغول و ارماسك حج و عبادت

شوند بموده او افضل است از ما مودین بموده و آن شخص است
 اولی بتصرف باشد در آنها از آنکه آنها اولی بتصرف باشند در این
 مغلوب شد که وجوب موده مستلزم اولی بتصرف بودن نیست
 و چون در علم فقه حد اکثر اولی آیه بر مقتضای طایفه اولیه
 موکد میشود باینکه نزد آیه بعد از دعا حضرت رسالت بنده
 در باب علم بر طایفه استجابت دعا واقع شد چنانچه صاحب
 نیشابوری گفته که در بیان عبد الله بن سالم قال لما نزلت هذه الآية
 قلت يا رسول الله ان رأيت عليا نقصد في حوائجهم على حاجهم وهو كالم
 ففحق يقول له وروى عن علي بن ابي طالب قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه
 عليه وآله في يوم ما صلوات الله عليه من السائل في المسجد فاعطاه احد
 من السائل يدعي الى السماء فقال اللهم اسئلك لبي سالت في مسجد رسول
 الله فاعطاني احد شيئا وعلى كانه لا كفا فاعطاني النبي صلى الله عليه وآله
 فيها خاتم فاقبل السائل حتى اخذ الخاتم فراه النبي صلى الله عليه وآله
 فقال اللهم ان اخي مني سالت فقال له شرح الصدور الى قوله
 واسئلكه فامرني فانزلت قرآنا ناطقا مستند عضدك باخيك
 وتجعل لك سلطانا اللهم وانما محمد بن بك وصفيك فاشرح لي
 صدري وفسر لي امري واجعل لي وزيراً من اهل عليا استند بداري
 قال النبي صلى الله عليه وآله ما اتم رسول الله صلى الله عليه وآله من هذه الكلمة
 نزل جبرئيل فقال يا محمد اقرأها وكنم اسئلك الله فاستدركت الشجرة
 على ان الامام بعد رسول الله صلى الله عليه وآله هو علي بن ابي طالب

الاولى

اولی هو الی المتصرف فی امور الامه فان علی بن ابي طالب و غیره
 و هرگاه دعا کرد حضرت پیغمبر بعد از نفع این دعا تمام بسیار است
 این مساعده در خبر و در حدیث نفع رساند و در حدیث حاجت موثرین عمل
 آمده باشد و حضرت پیغمبر از حق سبحانه و تعالی درخواست
 کرده باشد در حق علی بن ابي طالب بخیر می کرد که حضرت موسی
 بنیامین و علیه السلام در شان هارون علیه السلام است دعا نموده بود
 پس یقین است که چیزی که مخصوص باشد با میرالمومنین از کرامت
 و اهل مرتبه از خواسته چیزی را که مشترک باشد میان امیرالمومنین
 و سایر ائمه و حضرت موسی از برای هارون و از اوت خود خواسته
 و نیابت خود خواسته تا با امداد و استکام یا اید امر نبوت او و مع هذا
 بنی بر ارم برای او خواسته بنویسد و اسر که امری و شرح صدری و غیر
 امر بر این حضرت موسی بود بر کرد اینک هارون خواسته و علی بن ابي
 پیغمبر نیز در مقام دعا از برای امیرالمومنین آن فقرات عبارت
 و بلفظها مذکور ساختند بقول رب اشرح لی صدری وفسر لی امري
 واجعل لی وزیراً من اهل علیا استند بداري پس جمیع آنچه حضرت
 موسی از برای هارون علیه السلام است دعا نموده حضرت رسالت
 با حق از برای علی بن ابي طالب علیه السلام است دعا نموده و آنچه در حدیث
 دعا حضرت موسی از جانب حق سبحانه و تعالی مشعر با حاجت دعا واقع
 شده حضرت پیغمبر خدا در این مقام با آن عبارت آورده که گفته اند
 قرآنا ناطقا مستند عضدك باخيك وتجعل لك سلطانا فاطمته

این دعا
 بسیار است
 و در حدیث
 آمده است
 که حضرت
 پیغمبر
 از حق
 سبحانه و
 تعالی
 درخواست
 کرده
 باشد

سخن امر المؤمن که نسبت
 اوست و در باب اول
 و فصل اول و کلام
 در حجاب و حجاب
 و در حجاب و حجاب
 و در حجاب و حجاب

الیکما انتم و من اتبعکم الغالبون و قصد حضرت بی غیر ظاهر است
 که این جمله که مثل این است مجاب بر او بنقسم الفاظ است و از جهت
 علی بن ابی طالب امیر مومنان و درین وقت و محلی که در آنجا بودند
 که از آنجا یا محمد و علی و ابی طالب و امیر المؤمنین و امیر المؤمنین
 الصلو و بی توکله الزکوة و هم را که چون هرگاه صورت حال بود
 این بوده باشد اول ظاهر اینست که مراد از قول او بی تصرف می
 باشد تا مناسبت باشد حضرت با خلیف و بجعل لکما سلطانا فلا
 یصلون الیکما باشد چرا که تسلط با اولی تصرف می باشد و لا اقل
 مرتبه بر قدری که کفایت صدفین بوده باشد معنی باید که
 این باشد که آنکس که باید او را دست داد و بی نظری و جوی و ندیم
 خدا و رسول خداست و آنکس از مومنین که انباء نزاع و در حین بیع
 کرده تا آنکه کرامتی بوده باشد و تشریف مخصوص آن شخص که عاهد
 حضرت برای او بوده مثل کرامت و تشریف مخصوص عاهد و حلف
 با خلیف و بجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما که سوی هادیه و بکری
 در آن شرکت بوده و فرستاده انتم و من اتبعکم الغالبون این آیه است
 که در من قول الله و رسول الله و الذین آمنوا فان یحبب الله الغالبون
 خذوا النفل مع النفل بحال خصوص الفاظ و ما انما یستلزم کلام
 چنین باشد که حضرت رسالت بناهی عسری در کار خود می یافتند
 و در وقت ازین هرگز نداشتند و عاهد و معاوی و از برای تشریف
 در کار باشند و حاضر فیض ما را خواست از آنجا باشد که آن معاوی

از اهل بیت

از اهل بیت او باشند بلکه کلمه ای که با یکدیگر و بی و یکی و مواضع بنوی
 باشند و اعتماد بر و بیشتر باشد و در حیات شریف در اهل بیت از آن
 کرده و بی و خواسین چنین میگویند از برای آنکه از ایشان بی و خواسین
 که از برای احباب و در اهل خانه از برای احباب از علی بن ابی طالب و حجاب
 و وفوق تمام بوده است و در اهل بیت از برای احباب از علی بن ابی طالب و حجاب
 حق سبحانه و تعالی بر وفق که از برای این بر وفق که در حین کرم حق
 عهده است و عهده که در اهل بیت از برای احباب از علی بن ابی طالب و حجاب
 بنیک و صلیک و فاسر ج و صلیک و فاسر ج و حجاب از برای احباب از علی بن ابی طالب و حجاب
 اهل علیا است و در اهل بیت از برای احباب از علی بن ابی طالب و حجاب
 درین آیه مومنین علیه السلام از برای احباب از علی بن ابی طالب و حجاب
 دعا گفت اللهم انما حق حق به سالک فقال رب اشرح لی صدری و درین آیه
 و احل عقلم من المسألة فیهما و اولی و احل عقلم من المسألة فیهما و اولی
 استند بر اهل بیت و امر که در امری ظاهر است اینک از حجاب و حجاب
 عاهد و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب
 حضرت رسالت بناهی علیه السلام و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب
 حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب
 بر وفق و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب
 فاده شده باشد و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب
 لغا و کلام و در سوره واقع شده این باشد که واجب کرد این عمل مومنین
 آن شخص که عاهد و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب

از اهل بیت

موت خود مودت رسول خود ساختیم لاجرم مقتضای آن باید که اطاعت
او کنند و این چون چیزی خواهد و صاحب مواسات است نسبت به حق
اعتماد پس موافقت همه با او که بوجوب آیه واجب شد و سعی او در
کار توخت و مستحکم میشود مگر تو در غفلت شبه لوازم نبوت که
در پیش روی و بان نمودی و هر کس دوست دارد خدا را مقتضای
و خالق و معبود و رب و رسول خدا را مقتضای آنکه در سقاده خدا
و راه نمایند بحق و مقتضای خدا را و این موافقت که ذکر آن ما برود
که داشت و نصف اند به صفات معبوده و چون از اخبار موافقت بها
معلوم کردید که تحقیق آن عنوان موافقت به خصوصیت اینها و کوفه
چون رکوع مختص به ذات امیر المومنین بوده و دعا حضرت بی غیر نیست
بر اختصاص کرده بر حق سبحانه و تعالی فرموده که دوست دارم
بعد از خدا و رسول خدا آنکس از من بعد که قیامت معلوم کرده و آید
ذکوه در حین رکوع بجا آورده و بی غیر خدا در حق او دعا کرده که در سجده
و ذیل من ایستاده و بر او ایستاده و بر او ایستاده که در سجده
غالب باشد بر غیر خود و اعدای خود و ظاهر است که واجب اخذ و کفایت
شیخ که حضرت پیغمبر در حق او است و اقرار و استقامت کار خود بی
افزوده اشارت بوزیر کرد و ایند که او را که وزیر باطاع هر باشد
کار بیعی و استقامت بی و این در این دو آیه چند چیز ثابت شد که
واجب شده و لا علی ابن ابی طالب تنها و مشار که غیر بر کل امت
تا عنایت مختص با او بوده باشد و اثر دعا و استجاب دعا باشد و دعا

در دعا حضرت

در دعا حضرت موسی علیه السلام مختص با او بوده و در این زمین
و جوب مطلق است بلا قید و قیود و مودت و مودتی و در جبهه و در جبهه
جناحه مشارک با وجوب مودت خدا و رسول اقتضا میکند و دعا
مطلق مودت جناحه بیشتر که شده مستلزم اینست که معصیت
و خطا از ممتنع باشد و اقله در حکم بوجوب مودت و این معنی در این
انرا لب عصمت مطلقه که در دیگران معلوم نیست بلکه با وجوب
بصله و معصیت و خطا جناحه در جها خود مگر در شد ثابت است
از ایشان این مرتبه عصمت مشتق است و تحقیق این مرتبه عصمت است
احقیقت حضرت با اختلاف نسبت به دیگران و احمق این را که ای
تصرف باشد در دیگران از آنکه دیگران اولی تصرف باشد در خود
آنکه علی بن ابی طالب بوجوب آید و حضرت پیغمبر شده باشد و اقد
الامر بر کلامه در حین حیات حضرت پیغمبر از وقت نزول آیه
تا آخر حیات پیغمبر و این عبارت آخری اولی تصرف بودن اینست
بکلیه اسوی خود در آنچه ملا علی گفته که القول ثابت است که لا یستحق
فی امر المسلمین فی حق النبی علیه السلام ایضا مکان باطل باشد و می
آنکه افضل و اشرف باشد از کل امت و آنکه وزیر اشرف می باشد از باقی
بعیت چهارم آنکه جمعی که ولا حق سبحانه و تعالی رسول الله داشته
باشد بر طبق شما درین و لا امیر المومنین باین نهج که او را وزیر
خدا و اقله امر در کار هر دو دارند منصب کرده و حق سبحانه و تعالی او را
باین منصب جلالت العز را آنها حارب الله الله و غالب بر خود و خدا و انما که

جزایه و غالب باشند باخبار اهل بیتین که آنها طایفه ناجیه محسوب
بود از عقاید و سه فقره در اسلام پس لازم آمد که جمعی کبر حق
قدوس و سوار خدا اعتقاد مذکور نداشته باشند مثل امام عزیزی
و طایفه ناجیه نباشند البته دغدغه که می ماند در حق جمعیت
که عقیده مذکور محقق در میان امیرالمومنین داشته باشند و شایسته
باقی ائمه اهل البیت بر عقیده طایفه امامیه اشاعره نباشد
و اینها بر وجهی است اندکی آنها که در عمل امیرالمومنین از دنیا افتد
اند و جز این امام باقی ائمه نداشته اند و دوم آنها که بعد از بعضی
ائمه یا همگی ائمه بوده اند و عقیده حقه در باب ائمه اشاعره
طایفه حقه امامیه نداشته اند چنانچه اعتقاد بعضی شعب اقسام
شیعه در کتب مسطور است و حال این مشکل چون عنایت الهی
باین روش می تواند کرد که همچنانکه در اوایل اسلام حکم الهی بر وجوب
موده امیرالمومنین نشد بود و اعتقاد بود آنحضرت بر ائمه
و بیایه حضرت پیغمبر علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام که از آن حضرت
و جزایان نشد بود و تباران اهل اسلام جمعی که در آن وقت ایمان
بخشیدند پیغمبر آورده بودند خالی بودند ایشان از بر عقیده حقه
اسلام ایشان در کمال ایمان بود و نیست همچنین می تواند بود که بعد
از تشریح حضرت پیغمبر و نصب کردن عقیقه و حق دفع نفر علی بن
عقیقه مذکور در حق امیرالمومنین تنها جزایان شده باشند و اعتقاد
با امامت امام حسن مثلاً واجب شده باشد که بعد از ائمه حضرت امیر

و وصیت ایشان در فریب ایام رحلت ازین راه که چون امیرالمومنین
مقرر در الطاعه شد واجب شد از آن هر چه او حکم کند و چون
ایشان حکم کردند باینکه بعد از من بسیر کنند من از حسین بجا
من مقرر در الطاعه است و نافذ تا فرار هر کس از آن وقت واجب
شد باشد اعتقاد امامت امام حسن تنها علیه السلام جزایان کمال
و هر کس که بعد از رحلت حضرت پیغمبر از فریب رحلت امیرالمومنین
اند و حق امیرالمومنین بر عقیده حقه بوده اند و پیش از آن حضرت
از وصیت امیرالمومنین در شهادت امام حسن علیه السلام در عرض
سه سال از دنیا در کشته اند و ایشان از جهت خلقت از ائمه
امام حسن علیه السلام و خالی بودن از عقیده امام امام حسن علی
باشد و نقص در بین نباشد نباشد و علی بن ابی طالب اعتقاد
باینکه دیگر صاحب الزمان پس بعد از معین شدن جند از ائمه
هر کس که عقیده حقه در شهادت امیرالمومنین و ائمه نبوده و حق نباشد
بعضی ائمه معصومین و انکار نباشد یا قافله و نهادن کرده و تمام
اعتقاد با آن امام یا شبهه پیدا کرده و در دفع شبهه اهل در ذیل بعد
عقیده حقه در شهادت امیرالمومنین مستعمل ایمان می آید که نبوده
باشد و از طایفه ناجیه نباشد پس از ائمه با بجا اگر کرده و سلام
کون بیک که نظر مولایان را به آنها و بیک است یعنی اولی نصرت گرفته
شود و بعضی که صاحب آیه سابق و لاحق گرفته شود برین تقدیر
ثبت مدعی طایفه امامیه میشود یعنی ایشان اولی نصرت بودند

مطابق اولی میشود با چندین چیز دیگر مثل اثبات و حجب موده و غیره
و اینکه طایفه فاجیه اما می اندیشد عامر اندیم و سرانکه ملا علی
علی ان الحصر اما یکی نه فقیها واقع فیه تردد و نزاع و اختلاف و آن در آن
عند من و الا لایز نمیکنیم اما مذهب المذنبه الثالثه جواز نیست که
لاشکم که حضرت ائمه علیهم السلام چیزی باشد که در تردد و نزاع محقق گشته
باشد جز این نیست که جای که مظنه تردد و نزاع باشد حکم صحت
شیء و احتیالی بکند و قصد اثبات آنچه مقابل او نیست و از برای اقامه
اینچه که انما که قصد حضرت بکار بود و بهر تقدیری که در وقوع تردد
و اضطراب گرفته شود تردد و شک امریست قطعی شایسته تردد و مظنه
که بعد از محقق بیغایر و الی و مالک امریست و صاحب تردد و مظنه
در اینها جرکس خواهد بود و بعضی از مردم راه یافته باشند بلکه
بعضی شاید که مخصوص بعضی را میخواهند باشند و حق سبحانه و تعالی
که عالم سر و خفا نیست و مطلع بر ضایعات الهی و مطلق بر آن
از برای رفع آن شک و تردد و از برای دفع آن حجب آن شک و تردد که بعد
از این درین معامله واقع شود این کلام مشتمل بر لفظ انما مقید حضرت بود
باشد خدام ملا علی را از کجا کشف قلوب کند شکان هم برسد که اگر
تردد و شک اینچه در آن در ذیب نزاع و یا به خاطر کسی از اهل حضرت
بیمبر ظهور کرده باشد ایشان مطلع کردند و بجهت بیعت و دلیل کواهی بر
حق و عدم این تردد میدهند که البته بخاطر هیچکس نگذاشته خواهند
و چون ازین مرتبه هم بر اسطر خاطر ملا علی بگذریم و ان شاء الله تعالی

نسخه

تصحیح حضرت در محقق در خارج می باید که بلفظ عبارت است
باشد از کجا که این هم واقع نشده و حال آنکه در کتب حدیث و سایر
اهل سنت هست که از حضرت بیخبر سوال کرده اند که من ناصر
میراث و نام بعضی مردم هم برده و بعضی اوقات باز عیانیت استقام
اینچه کرده اند که لو استخلفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و اما این مسعود در اوایل این رساله نقل کرده شده با سایر اهل
که حضرت رسالت بناهی با وجودند که بغیبت الی نفسی یا این حق
او عرض کرده که استخلف فلانا او فلا باس بشک و تردد هم محقق
و بزبان آمد و آخر ملا علی گفته که لطیف ظاهر الایه نبوت الولاية
بالفعل فی الحال و لا شبهة فان امامت علی علیه السلام انا کانست بعد
النبی علیه الصلوة والسلام والقول بان کانست له ولا یزال تقر فی غیر
المسلمین فی جمیع الایه علیه انما مک این جلیبک اینست که
قابل شدن با اینکه در علم این طالب را لایز تقر فی غیر مسلمین
حیات حضرت بیخبر بود اگر از قصد این کرده شود که اهل نبوت
مکابر است اما اگر نیاید عن الایه صلوات الله علیه و آله را زده کرده
شود جز مکابر شود باشد بلکه فیه ان مکابر است و حال آنکه
حضرت بیخبر و از دست علم این طالب را بعد از حق سبحانه و تعالی
حرام شده باشد بقوله رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و اجعل
لی و ذریا من اهل علیا اشد بیلادری و دعا مستجاب شد و چون
نازک در خیر ناسیجا بدها آورده باشد و این آیه و در جنانجا

عن مولا من محبت معاداته ذکر من محبت مولاهم بقوله انما اولکم الصدوق
والذین آمنوا واما فیما یختص بهم بالمولاه ویرجع الی قولک
المذکور جماعة تنسیقا علی ان المولاه تساهل و غیره مع اولی
انما اولیاکم الصدوق و الذین آمنوا لیرکن فی الکلام اصاب
تحت الذین یقیمون الصلوة الرفع علی البذل من الذین آمنوا و العلم
الذین اولی فی الصلح و یؤتون الزکوة و هم مراعون الحال الی
یؤتونها حال کرمهم فی الصلوة قبل ان یأتوا فی علی و علی
حین سالت سابقا و هو کلم فی صلوة کما کان کلم فی
خضر فلو یکلف لخلعه کثیر علی یقین صلوة و غیره بلفظ الجمع
وان کان السبب فیما یحذر رجس الناس فی مثل فعل لیسوا المثل
تواجبه و الا یزال علی جوار الصدقة فی الصلوة علی ان الفعل القلیل
لا یفسد الصلوة **فصل** فی ذکر حدیث المولاه و هو قوله علی الصلوة
والسلام انت منی و هو هارون من موسی ای انک منی بعد منی ما یعلق
به مخفی فاما انما یندرج فی ان حدیث از غایت وضوح محتاج بدیانت
بس نظر در حکمی که مستفاد میشود از او باینکه در وفایه و غیره مرتبه
ما معلوم کرد که چیزها مقصود صاحب حدیث است مولایه علیه
و چیز مقصود نیست و بن منصف صاحب جعفر و کما یستدل
که این کلام که از حضرت رسالت بناهی واقع شده که انما علی بن ابی طالب
و اعلا مرتبه و شرف حاله بوده و لهذا اهل سند نیز در نقل این حدیث
آورده اند و نیز معلوم است که درین کلام حضرت پیغمبر جای از مرتبه

که می دهد

که می دهد یا یعنی است که من را باین منزلت با اختیار خود مخصوص
نمیکرد ام و باین منصب جلیل القدر نصب میکنم بلکه آنحضرت
اجباری نماید از اینکه حق سبحانه و تعالی باین نسبت من را باین
مرتبه مشرف ساختند بدلیل اینکه مرتبه که حاصل بوده اند
علیه السلام را فقط حضرت موسی با اختیار حضرت موسی
ایشان نبوده اگر چه بعد از ایشان حاصل شده باشد باین
جانب الله بود بعد از استجابة دعا و اخبار از اجابت خداوند
دعا و عبادت مشعر با اجابت دعا از قصد موسی و هارون علیه
السلام در قرآن مجید در مواضع متعدده مذکور است و نیز از
آنکه کلامی من احببت و لکن الله یدعی من بشا که کلام
باین باشد که هدایت با صل اسلام و ایستادن بجانب الهی است
و صول باین مرتبه علیه جلیل بطریق اولی و مرتبه من شرف
میر محمد حضرت رسالت بناهی اکرام حق سبحانه و تعالی علی بن ابی
طالب را و اجتناب و اطمینان و تعیین کردن حق سبحانه و تعالی از او را
و مخصوص ساختن باین مرتبه و منزلت تا آنکه امیر المؤمنین مشرف
باین جنات عظمی الهی بود شکر گذار باشد و نیز خواص مقصود
باین منصب جلیل القدر دانسته و از انرا سعی و کد در شرف
دین و فو اسات نسبت بر مولی رحمت العالمین بجای آورده اند
و خلافت نیز مطلع برین اکرام و اجلال حق تعالی و اجابت حضرت
پیغمبر کرد و مطیع و منقاد او در امر و نهی الهی و شریعت

که نیاید عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم جعل الامر في يده باشد تا
 بسع امير المؤمنين و هم را می توانست باو اخذ بلفظ شده بود
 حضرت پیغمبر از حق سبحانه و تعالی خواسته بفعل آید از حق
 که ذکر کرده شد اعراض و فرایند منتهی بکلام معجز نظام نبوت
 و صلاحیت این امر که علت غایی از برای این فعل حضرت است
 بناهی بوده باشد و نیز منافع و فواید ظاهر میگرد که کمتر علی
 لای طالب را بخیر نسبت کردن میفرمود هارون موسی از جانب حق
 رسالت بناهی اگر امر بود اگر امر و تواضع است نسبت با امیر المؤمنین
 هارون علیه السلام امین از حضرت موسی بود و افضل بناها
 و این جانب احسانه در تفسیر نیشاوری میگرد است حضرت
 پیغمبر در جمیع صفات حمیده از علی از طالب
 علیه السلام اوج و افضل بود حق در شجاعت که در امیر
 بانه و مخالف و مالف معروف و مشهور است و همچنین بر کل
 امة خود در فضیلت و صفت حسنه و کریمه انک اهل خلق
 عظیم دال و شاهد بر آنست با وجود این و با آنکه تفاوت است
 بوده که میان بدو بر سر می باشد و در بیت بدو از حضرت است
 بناهی نسبت با امیر المؤمنین واقع شده بود و در نوع اوج نسبت
 با اوست بآن چون اینها تشبیه هارون فرمودن از برای زیاد
 اگر امر است و اعلام بخلاف آن اگر امر است و اعلام بر آنکه شرف
 هارون علیه السلام بحضرت موسی جبر بوده که متاثر باشد

اثبات از برای امیر المؤمنین نسبت بحضرت رسالت بناهی که
 اندک شعوری دارد و از نقص و اخبار انبیا الهی در الجمله
 رسانید و تفسیر آیات مشهوره اندک اشارتی دارد همین که
 از برای سیدک شود که نسبت هارون علیه السلام موسی علیه السلام
 و السلام جبر بود متبادر بذهن او بعد از جمیع وجودان این پیش
 و این جواب میگوید که بر امر حضرت موسی بوده قایل او درین بود
 و هارون او را تبلیغ رسالت و احکام را رسم دین و تحمل شقتهای
 عظیم شده بحجت پیش بود کار او و درین حضرت موسی در
 حق سبحانه و تعالی قدرت است سننک یا موسی و در جای دیگر فرمود
 مستند عندک بالحق و جعل الکما سلطانا فلا یصلون الیک بانفس
 الامر بر کمال حضرت موسی و افضل بوده و خلیفه موسی و پیش
 و اوقات غیبت حضرت موسی از امر در امور دین و دنیا و با صدعا
 حضرت موسی حق سبحانه و تعالی او را شرف نبوت نیز ساخته بود
 و استقر احکامات هارون علیه السلام چون کرده میشود نسبت موسی
 علی الصلوة اینها است که گفته شد یا چیزی که از آن جدا مانده
 باشد از نظر این این حالات خواهد بود پس هرگاه همچنین بود
 باشد و حضرت رسالت بناهی عزیز اله هارون موسی با طایفه
 بلقیه فرموده باشند می باید که مرا اثبات جمیع این مراتب و حالات
 بوده باشد و مایه نوعی که بلفظ احزان از او شده و سواي اخبر خبیثه
 که مشا و که در لب با او باشد و بقل سوار منصف بود و بقرینه حقیقه

مشخص است که مراد نیست و آنچه این علم بودن که معنی نسبت به
 مثل و معصوم سبب این که یکه که اولاد حضرت پیغمبر علی و اولاد
 علی این است که طالب بوده باشند و مخصوص در این اقسام اهل بیت نبوی
 شده و ازین رو که در علم علی علیه السلام و در ویریکانگی از حضرت
 پیغمبر کجاست و نسبت به نزدیکی که دارند از حضرت موسی بود که
 که مضایقه در اثبات بعضی از این حالات کنند که منع نباشد عقلا
 و اقلا متواتر او مشهور را قوی الا سناد او مسلمی عند الخلفیاء و حتی
 که مخصوص بعضی از حالات باشد و مخرج بعضی دیگر بر او است و
 حرط افتاد و اگر چه بی بیان مخصوص هرگاه جمیع این اقسام مشهور
 و معروف باشند و یکسان متباد شوند بدین بعضی از آنها را که
 مراد بود در موافق مطلق و مذهب کسی نباشد گفت که مراد نیست
 و بعضی دیگر را مخصوص کردن باینکه این مراد بوده محکم است بلکه
 ترجیح مرجوح چرا که مراد نیست که مراد مضایقه دارند مثل اولی
 بودن در این و ناقل الامر بودن در حیات حضرت پیغمبر و نیابت
 حضرت پیغمبر و مقرر الطاعة بودن اینها چون در معنی مدح اهل
 و مخصوص و فراست مدح بیشتر و بیشتر متباد میشود و اینها
 در وجه مضایقه اند مثل سعی و کد در تشریف مهام و تشریف و کمال
 کرده و بواسطه و در نزد نسبت بحضرت پیغمبر چرا که اینها
 مخصوص نیست که صنف اولی از صفات مدح و معروف از مدح و ثناء
 مدح با آن نیست که صنف اولی از صفات مذکور و بعد از آن

از عقودان

این مقدمات ذکر افادات ملا علی قاری است با اشادات نقیض
 او گفته است احبب بانه غیر متواتر بل خبر واحد فی مقابله
 الاجماع و در این نیست که حدیث متواتر در عالم بغایت کرامت
 بلکه بعضی مخصوص در علم و قلیل ساخته اند و اثبات معظم
 احکام شرعی با احادیث غیر متواتر شده حدیثی را باید که
 صحیح باشد و قوی الا سناد و در هر یک که این حدیث را مسلم که
 صحیح است از صحاح سنده و با عتراف ملا علی قاری تحقیق محض
 است چنانچه در حدیث قدس جم گفته است لیس فی الحقیق کما اتفق
 و المسلم او نقل کرده و بغایت مشهور است و کسی قدح در و کرده پس
 متواتر نباشد بقدری ندارد و آنچه در مقابله الاجماع گفته که لا
 نسبه که اجتماع چندی از اهل اهل البیت بر برای از اهل غیر خود
 یا با او استنکاف براس در نفس اهل البیت یعنی علی ازین طایفه
 که واجب الموده کل امت است بلکه اهل کلمه و باقر مخالف و اهل
 علماء صحابه مثل سلمان و مقداد و ابی ذر و عمار و بر و عمار و حج
 شرعی باشد که حجت تواند شد و با او استنکاف بغایت مشهور
 و در کتب اهل سنده مسطور است و آنکه گفته و بمنع عموم المنابر علی
 الامم المرفوعه المضافه العلم الاطلاق و باید می گویند معهود امینا
 کلام زید و لیس استثناء المذكور از احادیث بعضی از کلام لکن الا بقر
 بل منقطع یعنی لکن فلا بد از علی العموم کتب و من منزه از اخوت فی البیت
 علم ثبت لعل الدم الان يقال انها بمنزلة المستثنی بقران استقامت

جوابش اینست که محمول جمیع منازل را که تو مخاطب در آن داری
المیطاطا فیما میاید نیست و اطلاعی که تو از آن را بآن کردی انشا الله تعالی
و ادعا میبودی معین از جمله افراد مطلق جنانچه گذشت بودند
قرینه محکم است و موجود بودن قرینه را اگر دعوی کنی بیانش نیست
و هرگاه لفظ کلام بر اطلاق کرده باشد و قرینه مخصوصه و چون باشد
و جمیع جهات و منازل هارون که تعداد آن بیشتر کرده شد هر یک
از آن ممکن الوقوع و ممکن الازاده باشد و هر یک از آن متبادر از
شود و ادعا کل ادعا باشد در مدح که صاحب حدیث صلوات الله علیه
در مقام بوده مانع چیست از ازیاده کل و حلال آنکه کلی منازل را از آن
الصوت باشد با استثناء مفاد از لفظ الاینا بر ظاهر وضع لفظ اولیه
بلفظ اشیاء النبوة گفته شد و الا ان لا یتبع بعدی و نموده اند و باید
بود که مقصود اشارت بعلمت عدم تحقق نبوت باشد پس در حق است
که فرموده باشند الا النبوة فان لا یتبع بعدی و بقدری که از این کلام
بعضی منازل معهوده اراده کرده شوند قرینه مقام مدح و ترغیب است
کثره محبت و خواست بیکوینها عدم از حق سبحانه تعالی و ترغیب از او
جنانچه در محال و مخالف و مخالف و غیر است اعتقاد آن میکنند که آن
مراد وزارت و نبی است آنحضرت نافذ الامر در کل امت بودند و قرین
الطاعة بودند باشد که در افاده مدح اقوی و بحسب تحقیق اخطاست
و ادعا منقول از حضرت پیغمبر علیه السلام و السلام و بعد از شرح
صدیقی و دیگر طایفه عاجل و در زمان اهل علم اشد بر آنند و بعضی

بمشاور

بمشاور وی نقل کرده فرموده است برین مراد و اگر صفتی در حق
از منازل هارون علیه السلام صلاحیت مراد بودن درین مقام مدح
و مخصوص کردن است میبود و برای ملا علی قزینی و دیگران
می بود باینست ملا علی در اینجا افلا بطریق تمثیل که میگردیدین
که اگر چیزی چنین بخاطر میگذشت مذکور من ساختن چرا که
سخن او بود و اگر از او غفلت شده و ممکن هست پس هر که نصرت کند
او خواهد کند بعد ازین مذکور سازد تا نظیر صلاح و رساندن
کرده شود و آنچه گفته که کیف من سازد الاخرة فی الغیب و لم یثبت
جواب از خودش گفته بنزد الله الان یقال انما منزله المستثنی
لظهور انقیادها دیگر گفته که لو سلم العموم فلیس من منازل اولاد
الخلافة و المقصود بطریق التبیان علماء هر وقت که امانه لایستد
النبوة و قول الخلفه دلیل استخلافا بل ما لغز و تاکید فی القیام بالامر
این سخن بسیار درست و در خارج که منافاتی نیست در تذکره شخص هم
بنی باشد هم نایب و خلیفه آن نبی که بعد از او حق سبحانه تعالی او را
مشرک در نبوت ساخته و در برابر او نبی گردانیده و ظاهر است بر هر
عقل عارف با حیا از غیر که اصل دین مستند بحضرت موسی بوده و
کتاب قرآن است مستوفی بحضرت موسی بوده و در قرآن مجید حدیث
این معنی مذکور شده که قاله تعالی و لقد اتينا موسى الكتاب جملنا
معد الخاه هارون و من بعد و مفسرین شایسته گفته که و الا نزله لانه
النبوة فقد کان بیعت فی الزمان الواحد انبیا او و مرون بان برانند

معهم معناه وبنوعی هارون علیه السلام بنوعی حضرت موسی بوده و
 اختلافی مرجع است در اختلاف و بعضی میگوید که باید در مقام
 گرفتن خلافت ظاهر بعد از نبوت در قریه صافه را ظاهر و عدم
 ملا علی کو با شعار خود ساختند و عمو کردند نه بنی را و این
 گفته که موسی سلم فلا کانه علی بقایا بعد الموت و بعضی اتفاقاً و این
 المستخلف عزلاً و انقطاعاً بل و با یکتا بودن عوداً الی الجاهل اکل و الاغفال
 بالنسبة و التسلیم من احد فخر هارون و نقل از امر موسی و یکتا
 انما یكون النبوة و قد انتفت النبوة فی حق علی فنیته ما ینتفی علیها
 و ینتسب و بعد الدنيا و الدنيا کانه علی نفی امامة الائمة الثالثة قبل
 علی علیه السلام در هر کلام جای بحث و نظر است و نقل از و کلام
 انتفاها بموت المستخلف عزلاً و انقطاعاً باید از بنی صافه که خبر
 کرده که هر کس که خلیفه سازد کسی را همین که مستخلف از بن عالم
 برود خلافت از شخص برطرف میشود و حال آنکه چنین نیست چرا که
 در اکثر اوقات معنی خلافت بعد از نبوت مستخلف میکرد و خلافت
 اگر از بنی باشد در معظم موارد حقیقتش اینی باشد که بنی عذر
 کنند بشخصی که بعد از بن موسی بر قوم من حاکم و اولی بقدره و اولی
 مالک امر من بعد من بنی نبی من قبل من و شرعی و اجر الاحکام
 و حدود شرعی و حفظ بلاد اسلام یا بعزم اخبار از بن معقول
 و انما الدین و انقسم وصیت و بعد از اخبار من مستخلف عمل
 متقی شود بلکه آثار و آثار را بر استخلاف بعد از نبوت مستخلف ظاهر

محقق

میشود

میشود و آن شخص بعد از نبوت مستخلف خلیفه میگردد و در بعضی
 موارد اوقات تعیین کردن بنی می باشد شخص را که بعد از نبوت
 بنکار داشت شهری و مکانی در روان عینت خود از آن مکان و
 اخبار سفری جناح حضرت پیغمبر امیر المؤمنین با در حین بنی
 بغزوة بنو لعل علی بن ابی طالب علیه السلام با بر میند مشرف خلیفه
 ساختند و یکی از موطن گفتن است حق بنی هارون من موسی
 ان بوجه و نظیر این را از ایشان در حین بر آمدن ایشان از امر السلطنة
 نسبت با بیان و کاستن ایشان نیز متحقق میگردد و اتفاقاً این
 جنس اختلاف بعد از هارون است و مرجع ممکن است استیفا
 و استقراء هم ممکن است و در استنباط اخبار مستخلف و بنی
 اختلاف اینست که بنی شخص با در روان عینت حق از قوم ایشان
 می تواند از برای حفظ دین بر ایشان و نگه داشتن ایشان از بنی
 دارند و مثل تعیین حضرت موسی هارون علیه السلام را بر قوم کاف
 عربین قایل و از حد ناموس ثلثین لیل و دامت احوال بشر لیل
 فتم منقبات بر اربعین لیل و قال موسی لایخیر هارون الخلیفه
 فی قومی و اصلح ولا تتبع سبیل المفسدین قال المفسرون الخلیفه فی
 قومی کن خلیفتم فیهم و اصلح کن مصححاً و اصلح ما یجوز ان یصلح
 امور بنی اسرائیل و من دعاء الی الاضداد فلا تتبع هذا ما جعله خلیفه
 مع ان شرک بکثرة النبوة بدلیل و شرک در امری و الشربک علی حاله
 من الخلیفه لانه نبوة موسی کانت بالاضالة و نبوة هارون بتبعیه

فكانت خليفته ووزيره واما وصاه بالاصلاح فاكيد اولها ما اولها
فالتبلي لا يبعد الا بالاصلاح وبعضه انما هو نيابة ووزارت بوده
باشي در امور عيشه كدر حين حيات منيب متحقق كشيء
وحيث منيب متحقق كرم ديني بل كد فامل من و نه كد نيابت ووزارت
هاريون نسبت منيب عليه السلام ان جدم من بود يعني كد من
اول بنوده كد متحقق و بعد موت منيب كد فامل من و نه كد منيب
كد نيابة در امور عيشه باشي وحيث منيب متحقق بطريقين و اوله
ان امام ميفات اگر جدم منيب ثالث بوده اما وزارت و نيابة هار
امور بغيره در اوان حضور حضرت موسي من متحقق شده بود
مقتضى كد من و نيابة منيب الكتاب و جعلنا بعد از هار و نه نيابة
و هرگاه حضرت موسي در حيات خود با كد و جدم شريف ايشان
بوده اصلي بجا آمده و از نيابة هار و نه خليفه وزارت هار و نه
و استبداد باشي و اولاد هار و نه عليه السلام با هار و نه استبداد
نوب بعد از فوت خود سعه هار و نه را بر نيابت خود بطريق اولي
هائسند باشي بر معني ندارم كد نيابة و خلافت هار و نه ناظر بر نيابة
انرا خدا خلق مخصوص امام حيات خود انرا حق تعالى خواستد باشي
مي يابيد كه ما نام حيات هار و نه خليفه استباشي هم در ملك خود
بعد از خود بطريق اولي كد مني هار و نه بعد از منيب و در منيب
كد نيابة و وزارت و خلافت خود را حضرت موسي از نيابة هار و نه
حضرت سبط عليه الصلوة والسلام از نيابة امير المؤمنين خليفه و

هر و هار مستجاب شده پس بايد كد نيابة و وزارت و خلافت
المن منيب مستر بوده باشي از امام حيات حضرت منيب بغير نيابة
وفات و هو المطلوب وانكر كفته كد بعدا لنيابة كد اوله علي
نبي امامه الائمة المنته قبله عليه السلام جواب منيب است كد
ثابت كرده شد كد نيابة و وزارت و خلافت امير المؤمنين مستر بوده
از امام حيات حضرت منيب عليه الصلوة كرفته انرا امام حيات
شده بخلافه بعد از وفات قبله غير انجا باشي فاند و السلام
من اربع الهدى **فصل** في ذكر ما يتعلق بآية و نبي الناس
من بشري فنه ابتغاء مرضات الله و الله ووف بالعباد قال صاحب
الفضل المصنف و اول الامام حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد
رحمة الله عليه كتاب احكام علوم الدين ان ليلته بات علي بن ابي طالب
عنه علي فراش رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم او علي بن ابي طالب
و ميكائيل ليله اخيت بيكاه و جعلت عمر احكام الهية من عمر نبيك
صاحب الحق فاختار كد لاهما بحقوق و احكامها فاحي الله تعالى لهما
افلا كنتم مثل علي بن ابي طالب اخيت بينه و بين محمد بن ابي طالب
فقد بر بنفسي و يوشم بالحقوق الهبط الى الارض فاحفظاه من عدوه
فكان عند راسه جبرئيل و ميكائيل عند راسه و يوشم بالحقوق الهبط
يا ابن ابي طالب يا هي الله بك الملايكه و انزل الله عز وجل من بشري
ابتغاء مرضات الله و الله ووف بالعباد و في تلك الليلة انشاء علي
كدم الله و جدم و من عند علي و اولاد يوشم

و من الناس

وفيت بنفسه خير من على كفا **واكرم خلق طائف بالبيت والحجر**
وبت ادعى منهم ما سبق في **وماذا لست حفظ الالهة المستر** قال
صاحب تفسير نيشابوري ومن الناس من يشري نفسه الالهة قال سعيد
المسيب قبل صهيب مهاجرا نحو النبي صلى الله عليه وآله ولم ياتبعه
من قريش فزاد عن راحته وانتقل ما في كنانته واخذ قوسه فاق
فاسد لا يفلون الى ادمي كل سهم معي فاضرب بسيفي الحق
ما بقي في يدي وان شئتم ذلكم على اذن الله بكنه وخليتم سبيلا
ففعلوا فلما اذمر على رسول الله صلى الله عليه وآله ولم يفر فقال رسول الله
رجع السبع اياحيي فلا الالهة وقبل هذا المشرك له صبي اذنى
فقال لهم صهيب اني شئنا كبريا بصركم انتم كنت اومن غيركم فزلتم
فاحذروا مالي وتذروني وديني ففعلوا ذلك وكان قد شرط عليهم
بنفقته فخرجوا الى المدينة متلقاه ابو بكر وعمر فقال ابو بكر لعلي
اياحيي فقال له يعلك فلا تحتسرك انك نزلت فيك كذا وقراء الالهة
وعن الحسن بن علي بن فضال في كتابه الكافي قال حدثني عن ابي بصير
في الامر المعروف بالنهي عن المنكر سمع عمر الخطاب انسا فاقم بها الالهة
فقال عمر انما سقام رجل بالمر بالمعروف والنهي عن المنكر فقتل وقبلت في
علي رضي الله عنه مات على فراش رسول الله صلى الله عليه وآله ولم يله
خروجي الى الغار يدري ان الله لما نام على فراشه فقام جبريل عند راسه
وميكائيل عند رجليه وجبرائيل ياريني خرج من مثلك يا ابن الساطان
يا هو الله بك الملايكة ونزلت الالهة ان الالهة تله على الله ههنا اثبات

فاكثر الغرض

فاكثر الغرض من على ان العامل هو المايح ومعه يشري ببيع وشرو
بشئ جسد والله هو المشتري ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم ما لم
وعمل المكلف وهو بذل نفسه في طاعة الله من الصلوة والصيام والحج
وبجهد هو المشتري ولجنة هي الغن وقيل جفلا ان يراد بالشرى ههنا
الاشتراء فذلك انه من اقدم على الكفر والمعاصي كان نفسه خرجت عن
ملكه وصارت حقا للشار واذا اقدم على الطاعة صار ملكا لشاري
نفسه من النار فصار حال المؤمن كالمكاتب يملكه اهل بيته وماله
يشري بها نفسه لكن المكاتب عبد ما بقى عليه درهم فذلك المكاتب
لا يخرج عن رغبة المعبود به ما دام يبيع لنفسه واحدا في الدنيا وهذا
قوله عيسى عليه السلام فادعوا الى الصلوة والزكوة ما دست حياتكم
عزيت فاقبل النبوة واعين ربك حتى ياربك اليقين وابتغوا رضا
اي طلب رضا الله فصب على العلة الغاية وغنيه ليل على ان كل شقة
تجملها الانسان يجيب ان يكون على وفق المشرع ومطلوبا بها جانب الحق
والا كان علمه فلا لا وكذا وبالله اشهدى كلام المفسر قوله وانا الفقير
المسود لهذه الالهة ان الالهة كما قال المفسر على ان ههنا معاملة البيع
والشرى فاكثر المفسر من على ان العامل هو المايح ومعه يشري ببيع
والله هو المشتري وعمل المكلف وهو بذل نفسه في طاعة الله من الصلوة
والصيام والحج وبجهد هو المشتري ولجنة هي الغن وقيل جفلا ان يراد
بالشرى ههنا الاشتراء وذلك انه من اقدم على الكفر والمعاصي كان
خارجت عن ملكه وصارت حقا للشار واذا اقدم على الطاعة صار ملكا لشاري

والمؤمن يبيع انفسه بعد ردة
ويشري بها نفسه

وقيل

نفسه من النار والمقبر لا اصل باعتقاد النفس واداء المقبر الشارح
الى معتقد بقوله ويحتمل ان يراد بالمقبر الاول هو الحسن ولا يجوز
الطباقة المعنى باللفظ من غير حاجة الى تكلف وتقدر على تسمية
من حيث انه يصير بذلك التفسير احد طرفي المعادلة ذات الله سبحانه
وتصير الآية على قول ان الله يشري المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم
الجنة وقضية يتوق على ان لا يطلب عليه السلام على ان لا يطلب عليه
الصلوة والسلام لئلا يخرج من الجنة الى النار ينطبق على التفسير الاول
ما هو اعلم من تسمية منه فان البايع هو على عليه السلام والمشتري هو الجنة
والمبيع والمشتري ايضا نفسه عليه السلام بناء على التفسير الاعلى
البايع نفسه المجرى الزكوا المشاهي للملائكة المقربين والمبيع جسده
الظاهر المظهر من كماله نفس وزيله والقرن على كماله التقدير
مروا قامة تعالى لا الجنة فكانت سبحانه اشار بقوله ان الله يشري من
المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة الى مقبرة الابرايم وقوله
الناس من يشري نفسه ابتغاء موات الله الى جهة المقربين الذين
ليست عباداتهم وطاعاتهم معللة بخلاص من النار والوصول الى لذات
الجنة بل مطمح نظرهم مجرد رضا الله تعالى واشتوا ايضا في هذه الآية ان
المضحية من يشري نفسه على المؤمنين المذكورين في تلك الآية بالمبيع
من المؤمنين انما وقع بعبد الله الامير المؤمنين رضي الله عنه وجاهلها رغبة
في موافقة من من عز وحب الذي في جنته اذ ان سمعت قوله ولا يحسن
ووقع المبيع من الذي يشري نفسه من تلقا انفسه بنفسه الاخلاص في

الطاقة

صاحب

الطاعة ومن غير ابتغاء عرض من جنس اللذات المحسوسة
تعالى وايضا في هذه الآية اجماع لطيف دقيق اخر الى ان الربان
الداعي للمؤمنين الى هذه المعاملة والرضا بها الاقرار بالله وبرسوله
هو المعنى بالامان والطمع في العرض المرغوب والداعي الذي يشري
نفسه مجرد انفسه بل كماله لا عان بان لا يكون له من موافقة
ان يكون مينا نرا الى رضا الله وان لم يكن له عرض مرغوب ومعه هذا
ما يتعلق بالتفسير الاول الذي هو الحسن والابن وعليه رأي اكثر المشركين
وينطبق على ما ذكرنا في الآية في حق عليه السلام من غير تكلف او
قصة مهيبة على ما نقلوه باختلاف بطريق الفقيه فلا ينطبق على التفسير
الثاني ايضا لانه اشترى العبد نفسه بعد ما خرجت عن ملكه وصارت
حقا للنار على ما قرره المفسر انما يكون بالقديم على الطاعة وان كانت
لحسنات وانما يشريه من ثلث النساء الاخرى لان الناس في هذه النساء
بالله لهم والذناير ومع قطع النظر عن هذه المناقشة الواضحة ما قلناه
صحيح من اشتراؤه نفسه بالمال الذي اذ حرم في كماله ما يفعل الله
احاد الناس المشركين في لذات الدنيا بان يجعلوا ما لهم وقايتهم
اولئذ منهم اذ كان لهم اولى علاقتهم بهم وهذا القدر من الصلاح المودة
يستعد له بصير سببا لقر والمزية عظيم الشأن متفرقة في مدحه وقايتة
ما قلناه لان المال يحفظ الدين وهذا الفعل الحسن يقتضيه بعد ان
يقال ومن الناس من يشري نفسه ابتغاء موات الله لا نفسه فان اشترى
النفس من العبد ولي صيانه من الهلاك المشرك انما يشريه على اطلاق

وبالذات ابقاء الحيات ثم بقاء الحيات فكل من اتيان الامور الى الصالح
وعلى الامور الى الصلحة يرتب رضا الله تعالى فجعل رضا الله عز وجل
لا يشترط النفس تكلف بعيد وليس المتأمل في معنى الآية بما لا يحيط به
الى القول بهذا التكلف في كلام الله المجيد وبعد ان يكمل هذا التكلف
انما يصير اشترار النفس وابقاؤها سببا لاستحقاق المذبح اذا كان
من المجادل مع الكفار للدين الحق على صيب منها الى هذا
بمعلوم بل تلك الشهادة بالعمل بالبرية وهذا العمل بالبرية
انه اشترار النفس لحيات ليحل به حسنات لا يتقارر من ذنوبه
استحقاق المذبح والثناء قلبه في ذلك كبيع النفس بدمه وحياته
بذل في سبيل الله وجعل نفسه فداء لحيات البرية وهذا كما ان النفس في سبيل
السماء وذلك كالمذبح في السحاب وما قيل انها نزلت في الامور
والنهي عن المنكر قبل ان يجرى بالمرء والمعرف وينهي عن المنكر
فقتل هذا بظاهره يدل على ان كان الرجل قاتلا بالامر والنهي عند
من الجبارة او جماعة من الكفر او الفسقة المصير على المعاصي
مباين بالدين فتشوه عرفانا وجهالة ويرى جبينه ان الامر بالمعروف
والنهي عن المنكر لا ياتيهم ويحيي عند تحقق شرط ومن شرط عدم
منظمة الضرر للمالي والمعرض للآخر بالنهاي وسلم آخر فليكن الضرر
النفس اي حصول الامن بغيره من متى كان كذلك فذلك الامر والنهي
كان مع تحقق الشرط كيف يكون مع القتل وان لم يكن مع الشرط
هناك خوف من كراهة الامر انما تكلف في حق المذبح فان قيل ان يكون

لرب من

الامر

الامر والنهي مع تحقق الشرط ولم يكن في تلك الحالة خوف ضررهم
الى الامر فاجبر الله قتلا الامر بالنهاي قلت فهذا حال الامير المؤمنين بل
هو ابن الامر من المعروف والناهيين وقد كان خليفة رسول الله صلى
الله عليه وآله ولم بعد عصر النبوة الثلاثة في زمن خلافة بالاجماع
وامر الخوارج بالسمع والطاعة وبناهم من المذبح والعدوان والخروج
من الجماعة فلم يطيعوه وحاربوه حتى قتل منهم خلق كثير وكان المعروف
ابن الخوارج من اكاره هؤلاء الخوارج فقتل في حق انه رجل قام بالامر
بالمعروف وينهي عن المنكر فقتل في هذه الآية ان صح انها نزلت في
الامر من المعروف والناهيين عن المنكر ذلك على وجهه وثابت
من الامر ورجل فانه عليه السلام هو المفرد الا على المصداق هذا العنوان وما
قيل انها نزلت في انه المسلم الى الكافر فقتل حتى قتل فاذن في هذا
القول وفي القول السابق انما انما قلنا في الحديث القولين لم ينقلوا في
حق شخص معين بخصوصيات حاله ومنه انه لم يندم في القضية
الكلمية بالنية عليه الصلوة بان قال انها نزلت في كل جاهد وكل امر بالمعروف
والناهي عن المنكر فكانهم لما نزلوا الفاتحة الآية وكلامها صلوات الله
منها امر عظيم من واجبات الدين يمكن فيه قتل مرفوعا معنى الآية الى
ما حظر به الجسم ولم يبعد ان يقصد فانه ذلك الاخلال فيما روي في شأن
امير المؤمنين من قصد المبتغى على فراش رسول الله صلوات الله عليه
نزل الآية بالتنكيل والتميم وهذا كما يقول احد هذه الآية نزلت
في رجل كان في قطعة الما لوق في طينة مرضية وامر وامان من الجوارح

عن المنكر

فقصده ببيت الله الحرام فاختار السفر الحج فقتل وحيداً لا يحل
الوثوق بأمانه هذه الروايات والأقوال مع وجوه الرواية المشهورة
في شأن أمير المؤمنين عليه السلام ولو سلم صحة الرواية فإنه عليه السلام
رأس المجاهدين في سبيل الله ودرهمهم عند الخلفاء من المالكين قدح الله
تعالى في هذه الآية أن كان بسبب سعيهم في نصرة الدين ووجوه
لما ناله من الجرح والتعب والآلام البدنية فوطئ جهاده مع رسول الله
وما ناله أظهر من الشكر وأشهر من الأسر وإن كان بما ناله من الآلام
النفسية من خوف تلف النفس وانقطاع الحيق فواساته للدين في
المهلك مسلم عند الكافر والمسلم فكيف عند الكافر المسلمة
كان بسبب وقوع حقهم بالسيف وضرب من الكافر فقد تحقق
هذا المولانا أمير المؤمنين بالأخلاق من قائل وهو وإن لم يكن حينئذ
مقاتلاً لذلك الكافر لئلا يفسد كماله مشغولاً بالصالحات التي هي من
الأعمال فكيف كان يمكن لابن أبي طالب أن يترك ذلك ولم يتركه لئلا
تلبه بالكلية إلى العالم العلوي وتقلد من العالم السفلي من خليفة
أفضل المرسلين وصيد النبيين ولغيره كاذبين استغل طاعة الله
فقتل ومع هذا كله لا يلزم آخر الآية أعني قوله تعالى وأسروهم بالعباد
بفرض من قتل الأجل الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وبفرضه من قتل
مع الكافر حتى قتل وياسب قصص بيتوة أمير المؤمنين على أبيه النبي
صلوات الله عليه وآله ولم يلبث هجر من العباد وأشرف خطم من المشركين
سجادة من المشركين **فصل** فيما يتعلق بآبائه وأهل بيته

عنهم من شيء فإن الله يحسنه والمرسول الذي أقرته والتاريخ المتأمن
وابن السبيل أن كسرت أمتهم بالله وما أنزلنا على عبدنا يوماً ليعرف
يوم الحق ليعلم أن الله على كل شيء قدير وفق علماء أهل البيت
عليهم السلام الله ههنا المبشرين وإن قتلوا في حقهم رسول الله صلى
عليه وآله وسلم كانت على الجنة المذكورين في الآية على ما نقله بعض
المفسرين يروي وقالوا بعد الذي أقرته يعني فأرسل رسول الله صلى
عليه وآله وسلم من أولاده هاشم والمطلب ابنه عبد مناف بن عبد
شمس ونزل بها ابنه عبد مناف أيضاً المأدوي عن عثمان بن عفان
وجبير بن مطعم وكان عثمان من بني عبد شمس وجبير من بني نفل
أما قال الرسول صلى الله عليه وآله وسلم هو أوله أخوتك بنو هاشم لأنك
نضيتهم لمكانك الذي جعلت الله فيهم أرحم من أخوتك المطلب
أعطيتهم حرمتنا وأما نحن وهم بمنزلة واحد فقال صلى الله عليه
وآله وسلم أنهم لم يبقوا في الجاهلية والاسلام إنما بنو هاشم وبني المطلب
شيء وشبهك بين أصابع يستوي في هذا السهم فقرهم غيرهم إلا أن
للكافر من حظ الأنبياء وثلاثة أخماس خمس الباقية للبيات والمساكين
وابن السبيل هذا الإمامين أجيئهم والشافعي لأن أبا حفصة
قال إنما هم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سابق ذلك منهم ذري
القرية وأما يعطون لفقيرهم ثم أسوة سائر الفقراء فغير ذلك
مع قوله سبحانه فاكسروا لرسول الله ولرسول الله فأن رسول الله صلى
عليه وآله وسلم هو أوله أخوتك بنو هاشم وبني المطلب

الاعمال

عليه السلام
على ثلاثة اصيل وجبر نفري عرسنة وتبع جعل الله تعالى الرسول عليه
يحكم فيها ما اراد فاحقوا اكلها فقال ناس علاقتهم فاقر الله عز وجل
هذه الآية ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فقد ولى رسول الله
الفرقة قرابة النبي عليه السلام وهم بنو هاشم وبنو المطلب واختلفت
الفقهات في وجوب استحقاقهم سهم من مال الفتي الغنيمة فقال قوم انهم
يستحقون ذلك بالقرابة ولا يعتبر فيهم الحاجة وعدم الحاجة واليه
ذهب الشافعي واصحابه فقال اخرون انهم يستحقون ذلك بالحاجة
لا بالقرابة اليه ذهب ابن حنيفة واصحابه فاذا قسم ذلك بينهم فضل الله
على الاناث كالحكم في الميراث فيكون للذكر سمان وللانثى سهم وقال
محمد بن الحسن يسوي بينهم ولا يفضل الذكور على الاناث
بخلاف حمزة وشاذل بن طاهر بن ابي بصيرة وانضاف لزيد عباسا
منقول از علماء اهل سنة ظاهر ميگردد كه در جيات حضرت زينب عليها
السلم عليه حصه از خمس با قاربان حضرت بنو عباس اين آية داده ميشود
بلكه اخر فهم بنو عباس از تفسير ثعلبي در تفسير ما افاء الله سورة
حشر نقل کرده شد و آنحضرت با اعتقاد اهل سنة از قارب خويش بنو
زهراشم و بنو مطلب را مخصوص ساختند بدين عطيه الهي و از بنين
عبد شمس و بنو نوفل جدا کرده و امتياز داده و علت ذسب امتياز را حاجته
مذكور شده بيان فرموده و با اعتقاد اماميه بنو عبد المطلب بدين امتياز
ممتاز هما مستبعد گشته بودند يعني اولاد هاشم تنها اند اولاد
مطلب و اولاد مطلب نيز همچي اولاد عبد شمس و بنو فهرم بوده اند

و ظاهر است که این قسم امور که آنحضرت با کمال افتخار و عظمی است
صفت یاد و وصف از بنو اعمام خود را از بعضی مردم سار و بیا حدیث
مخصوص کرده اند از بعضی خود نمیکند پس در مورد حق تعالی بوده و این
حسن حکمت ثابت است و بطریق وجوب است و منسوخ شده باقی
علماء مخالف و موافق پس شیعیان بنی هاشم از حسن که از خلیفه اولی
شد بعد از فوت حضرت رسالت بنامی حکم بر ضد حکم خدا کرده
خدا بوده و آنکه بنی هاشم گفته اند که آنکه ان بیعتی که در روز
ایکم و چند روز من کاخادم که منکم و نه من لک این السبیل غنی لا یعط
هر که انتم من الصدقة شیئا جواب این سخن بنی هاشم میگوید
که ای جای بر روی خدا نشسته اگر عایه ما از حسن سبب تقییر
خدا و تعالی ما را بلفظ ذی القریه جدا از بنای و مساکین و این السبیل
ذکر می کرد و عاده کام در عنوان ما عیانه که در همه و در هر کس
ما را ثالث خود در هر کس دیگر اند و بطریق و اینها می مساکین
السبیل میگفت و نیز چون زکوة بر احرار شده می باید که حصه از حسن
بلفظ ذی القریه مذکور شده مخصوص ما باشد چون از بنای
و مساکین و این السبیل غیر هاشمین صدقات زکوة است و چون
انها شده بنای و مساکین و این السبیل مذکور در آیه حق می باید که
از ان بنای و مساکین و این السبیل ما باشد چنانچه در این آیه
بنای طالب گفته و علماء اهل سنت که مجبور شده اند این سخن را بلفظ
لنه طالب ضمه داده و نقل کرده اند و از این عباس نیز نقل کرده اند

کرده اند چنانچه گذشت و الله اعلم بالصواب و اما آنچه ابو حنیفه گفته
که انما سهم رسول الله ساقط و كذلك سهم ذی القریه و انما یعطون
فهم اسوة سایر الفقهاء هر کس در حق حق است و شیعیان میگویند که
فاهل درین سخن باید که بدانند که بعد از آنکه گفته اند که سهم ذی القریه
مقرر شده باشد در حیات حضرت پیغمبر از قبل آنکه باشد
ساقط شدن آن بعد وفات حضرت پیغمبر و بعد از آنکه در حق
نقل کرده صورت نداده و هر که خلاف این نقل کرده و عمل پیغمبر که بر نفس خود
و گفته هیچ کس هر چند که خلفا بر او سوار باشند و هیچ عیسی و الهیه
باطل است مانند وجه عقلی که از جانب امام اعظم قرآن گفتن از برای
استقامت سهم رسول الله علیه این حق اهل حق که چون آنحضرت را
آنحضرت واجب شده بود و ایشان از آن فرار کردند و در این حدیث
باب مملوکات ایشان نیست که بکس بطریق میراث منتقل شود و اگر
از مملوکات و مملوکات هم می بود چون حدیث آخر معاش از بنای القریه
ما را کناه صدقه خلیفه اول از حضرت پیغمبر شنید بطریق میراث مملوک
که بد دیگر منتقل شود پس با ضرورت باید که ساقط باشد و در این حدیث
صرف شود اما در حصه ذی القریه معلوم می شود که چیزی نمانده حنفی
مذهبان از جانب امام حق گفتن و بنی هاشم از او کاندان اگر که زمانه
حضرت پیغمبر شرف حق و صحبت در افتاده بود و در هر زمانه و چون
و جلیلند و از ان میات بنو علی و از میان بنو علی بنی فاطمه که شرافت
تمام تر مشرف اند و بلفظ سیادت موسوم می شوند که نا انصاف عالم اقلیم

قیامت مقتضی انا اعطیتناک الحکوف بسیار خوانند و در حدیث آمده
بجرح و تفسیر سابقه شد اگرچه انصاف و مکارم کرده در معنی
مکوبند که هر از ذی القربیه همان اشخاص معین اند که در عصر حضرت
بیغیر بودند و اولاد و اولاد و اولاد تا زمانی بود که قیمه در جوار میگویم
که این حکم بر ساری در اولاد ناکثرند و مخصوص در ذی القربیه موجود
در عصر حضرت ساختن یا آنکه بنابر جوهری که متصل این ذکر کرده و
شد باطلست حصه آن ذی القربیه که محبت حضرت در یافتند
بودند و بعد از آن حضرت باقی بود در زمان خلیفان ثلاث و بعد از آن بعد
حصه آنها جل ساقط باشد و اگر ساقط نبود جزای مردم ماندند و اگر نه
و یک دیگر بگویند که چون حصه ایشان بواسطه قریب حضرت
بیغیر بود و آن حضرت از میان رفت بر قریب بر طرف شود و چون نیست
که هر از قریب قرابت نسبی است و متبادر بدین از نقطه ذی القربیه
و قرابت همین معنیست و حضرت قریبین متفق اند بر این معنی
و در این موده با قول متفق اند و اما مخالف قرابت از نقطه اللزوم
و القربیه جناحه گذاشت علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم
السلام بوده اند و ذی القربیه حضرت که در این آیه خمس مذکور شد در
سوره انفال ذی القربیه مذکور است در سوره احقر راجع مفسرین اهل
قرابت حضرت بیغیر که در اندوه با فضل از تفسیرها با اهل سند بیفلاک
و کشف و شریک و نیشابوری و غیره که در نظر این حقیر است همه
با اتفاق اقرا حضرت بیغیر را داشته اند از نقطه انت ذی القربیه

حقیر که در حدیث

حقیر که در سوره نوحی اسرائیل واقع شد بعضی خطاب محض و بعضی
داشتند و قرابت آن حضرت را ذکر کرده اند و بعضی در خطاب نعم در کل
مسلمین کرده اند و باین تقدیر نیز از قریب مراد قریب نسبی است و
آن اسماء و امهات و اولاد و اولاد و اولاد تا زمانی بود که قیمه در جوار میگویم
اما از قریب مراد قریب نسبی داشته اند و قرابت نسبی بقوت
منتسب الیه بر طرف نمیشود و احکام آن در شرح مصطفی علیها السلام
و اولاد اولاد باقیست در کل امه و سایر الناس نیز و بعضی از آن
شرف و نجابت که مطوایف دیگر منقطع میشوند باشد در این نسب
عالمی منقطع نمیشود و باقی است بنابر حدیثی که اهل سند نقلند
بأن و نقل میکنند از ابن خلیفه ثانی که قام رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم فی الله و انی علیه ثم قال ما بال اقوام یزعمون ان قرابتی یقطع
الا ان کل سبب و نسب و صهر منقطع یوم القیمه الا سببی و نسبی
و صهری پس باید که سهم اهل قرابت حضرت بیغیر بر تقدیر که مراد
از آنها بنو عبد المطلب بوده باشند جناحه عقدا امامیه است و باین
بحیثی که شامل بنو هاشم و بنی المطلب باشد جناحه اهل اهل سند
می باید که بقوت حضرت بیغیر ساقط و اهل شود جناحه مذکور
امام شافعی است و قاضی سیاف و دیگر شافعیان هم است در تفسیر قرابت
و از رسول الله ذی القربیه و النبی و المساکین و از السبل گفتند که
قال فان ذلک حسبه بصرف الخیر و لا یخصین به و حکم بعد از آن
سهم رسول بصرف الخیر و اما کات بصرف الیه من صلح المسلمین کما هو فی الخبر

و قيل ان الامام و قيل الى اصناف الاربعه و ان لفظ حكمه بعد ما
 قال اخر معلوم شد كه بيش شافعي هم رسول صلوات الله عليه و هم
 اقربا هيچ کدام ساقط نيست بنايش مصرف حصه رسول الله بعد از
 فوت آنحضرت بيش شافعيه نسيه قول منقول شد بكي انكه صرف شيعه
 در صالح مسلمين و هم انكه با امام بعلق داشته باشند و هم انكه با
 اربعه يعني با اقربا حضرت بيغير و بناي و مساكين و ابن السبيل داده
 شود و در اينها صرف شود و بنا بر اين قول و هم انكه حضرت بيغير هم
 جزء مستحق اند بطريق مجرب و حصه ان هم حضرت بيغير اند
 بعد از فوت حضرت بيغير و شر كنند با بناي و مساكين و ابن السبيل
 و حصه حضرت بيغير و مع هذا شرط نميدانند احتياج و فقر را و هي
 و فقر اهل قرابت و ادل استحقاق خير يكسان ميدانند و بنا بر مقتض
 شافعي بصرف نر و بقبضه و راست از اول اهل قرابت حضرت بيغير اند
 معتقد اما سبب است الا انكه دائره قرابت را بوسع مي سازد و بنو المطلب
 و همچنين هاشم ميدانند اما بغير تحقيق چنين هاشم ميدانند و الا انكه
 در بناي و مساكين و ابن السبيل تقسيم كرده اصناف ثلثه ساير الناس را
 داخل مبسار هم بر حال است بر شافعي كه نسبت به حضرت بيغير و اقربا حضرت
 بيغير باضافه و ادب و اخلاص و قرب سخن كرده و اعتقاد خود و و اما
 كه طايفه حنفيه اين غير استند على المذهب و قرب نسبت مبسار و جد و
 مطالبه بود و در عين صاف كه جد و هم حضرت بيغير است با حضرت بيغير
 در نسب شريك مي شود و چنان كنند كه از اول مصرف و قبضه خود را

از سهم ذوي

از سهم ذوي القربى از جنس او و اولاد خفيه داشته باشند و با شهادت او
 و اگر ايشان بيكي از عتيد بن اربعه خود كه خود را با خود دارند ايشان
 سبب اند اينقسم ميل خاطر و دورى از خود و نفس الامر قرار دهند اختيار
 دارند و يا خود حمل و اضافت كرده ام و عيال اهل بيك حلقه از قرابت
 باين وجه كرده اند و گفته اند كه لفظ اهل بيتا و بنو كماله و شريك در
 حصه حق تعالى جدا از بنو حصه و بنو كماله ثابت نيست بلكه عرض قسم
 بنو حصه از رسول خدا صلوات الله عليه و هم از ذوي القربى و هم از عيال
 بنو هاشم و بنو المطلب و بنو عبد شمس كه قبيله سيم از آنها بوده و
 بنو قيس كه جبير بن مطعم از آنها بوده و انكه انعام بنو عام حضرت الله
 حصه از بناي حصه از مساكين و حصه از بناي سبيل و بعد از فوت بيغير
 با اعتقاد ابو حنيفه هم رسول الله صلى الله عليه و هم و هم ذوي القربى
 هم و ساقط شد و همچنين عرض قسم بنو حصه است از بنو قيس
 و سبب است و ابن السبيل و اهل قرابت رسول الله صلى الله عليه و سبب است
 يكسان نشد بغير فقر و ايشان از عتيد بنو اهل بيت و بنو قيس و بنو
 بنو قيس و با اعتقاد شافعي حصه ذوي القربى چنانكه در عيال حضرت
 بيغير و كماله ثابت است و فقر را هم شرط نميدانند و با عيال اقربا
 با فقر و انكه يكسان چنانچه در عتيد و عتيد ايشان سبب و بنو قيس
 با حضرت بيغير است و فقر و حصه رسول خدا را و بنو قيس و بنو قيس
 بنايش عرض و انكه مصالح مسلمين قرار ميدهد و با شهادت امام باقر
 عجل الله فرجه باقر با حضرت بيغير و بناي و مساكين و ابن السبيل

است حصه

وینش مالک موقوف برای امامست که از وجوه فقیرین بخدا
 اهدا نموده اند صرف کنند پس با اعتقاد شایع چون سهم ذوی القربی
 باقیست بر وجوب منع بنوهاشم از آن ترک واجب حرام بوده که
 در هر قرن اول واقع شده و الله اعلم بحقایق امور و فقیرین و غنیان
 اهل سنت از ابوالمعالیه و از ابن عباس نقل کرده اند که جنس فقیرین و غنیان
 حصه حق سبحانه و تعالی و احلا ازین حصص شکار مقرر کرده اند
 و گفته اند که سهم اهل بیت در مصالح کعبه و ربه افصرف عنین صرف
 اوست یا در بیت المال ضبط عنین تا در مصالح مسلمین صرف شود
 و همچنین همین جماعه علماء اهل سنت و فقیرین از ایشان نقل کرده اند
 شش حصه کرده اند و گفته اند که هیچ فردی که حق و حاکم آن بعد از
 پیغمبر بذوی القربی یعنی بنو عبدالمطلب تعلقی دارد شش حصه که
 پس جمعی که در بنو عبدالمطلب و انبای و مساکین و این السبیل
 واقع شده جواب فرموده که اینها مناسبتی با حق اقامه میکنند
 است از بنو عبدالمطلب و حق همین سخن می نماید که اهل سنت از علی
 از آنکه طالب نقل کرده اند و اما بعد بر این اند باین تفصیل که حق
 بقدره خدا و بنو امیه منقسم بشش حصه است حصه خدا و حصه
 رسول خدا و حصه ذوی القربی یعنی بنو عبدالمطلب و حصه
 اهل ذریه او و حصه دیگر از برای سه صنف یتیم و مساکین
 و این السبیل است از بنو عبدالمطلب و این شش را یکی از حق
 بنو حجج او نیست که حصه حق تعالی در هر قرانیست بنا برین

نقل

میان فی

میان فی دو دنیا بخدا و جماعه حصه خدا را که عظیم الشان تراست
 از میان برده اند و کفیفه نصیب و قسمت آنرا با بنو عبدالمطلب
 اند که حصه خدا و رسول خدا و حصه قائم مقام این سه حصه که
 نصف جنس میشود در ایام حیات حضرت پیغمبر و در وقت حضرت
 پیغمبر متعلق بود که مصالح خود و اقربا و در مصالح مسلمین هر فردی که
 خواهد صرف کند و سه حصه دیگر با وجوب نصیب آنحضرت و بنو
 یتیم و مساکین و انبای السبیل بنو عبدالمطلب میباشند
 و قائم مقام اول آنحضرت یعنی علی بن ابی طالب و بنو عبدالمطلب
 شش حصه و بعد از حضرت پیغمبر سه حصه و اولی و ثانی و ثانی و ثانی
 پیغمبر باشند هر کدام که در عصر و بنو عبدالمطلب امام بوده بموجب فرموده
 خدا و رسول خدا در نفس امر چنین بوده ای حد بواسطه مانع بعد از این
 باشد و حال این صاحب الزمان تعلقی دارد و سه حصه دیگر حقش نصف
 دیگر جنس است تعلقی بدنیای و مساکین و انبای السبیل بنو عبد
 المطلب دارند و این نصف متعلق باین اصناف ثلثه را شش حصه
 بود و واجب شده میباید که خود بر اصناف ثلثه از بنو عبدالمطلب
 کنند و اما نصف دیگر حقش که در بنو عبدالمطلب و صاحب الزمان است
 حفظ کنند با انتظار ظهور امام موقت و وقت خود وصیت محافظه
 کنند بر وی خود و یاد حق کنند در مکانی و یا از این جماعه الشریطه که
 اهلیه نیابت امام دارند برسانند تا او را اصناف ثلثه بکنند و منین
 نماید و صورت مسلمه باین طریق بوجوب رجحان دارد یکی آنکه حصه حق

امامیه

بگویند که اسقط الصلوة علیه السلام کان یستحق برسانند و اگر
 بعد از الصلوة بیست و نه سال علیهم السلام بصلواته بگفتند ^{الغنیمة}
 مثل درع او سیف او جادیه فقال الشافعی یصرف سهم الرسول علیه
 السلام الى الخلیفة و الحجۃ علیه ما قد مناه و سهم ذوی القربۃ کانوا
 یستحقونہ فی زمن النبی علیہ السلام بالنسبة للمار و بنیاء و بعد
 بالفقر قال صلی اللہ عنہ هذا الذی ذکرہ فی الکفر فی قضا الطحاوی
 سهم الفقیر منہم ساقط ایضا لما رویا من الجمع و لا یندر علی حد
 نظر فی المصنف فیهم کاحرم الغنائم و لا فی حد و لا فی حد و لا فی حد
 ان عمر رضی اللہ عنہ اعطی الفقیر منہم و الجمع اعتمد علی سقوط حق
 الاضیاء اما فقرامہم فیدخلون فی الاوصاف الثلاثة و اجماع صاحب
 گفتند همینها است اما آنکه گفتند و لانا ان الخلفاء الاربعة الراشدين
 قسم علی ثلثة اسهم علی نحو ما قلنا و کفی ہم و ذر جوایز اینست
 که در ماده که از نص قرآن با عمل پیغمبر و حدیث حکمی ظاهر نشد باشد
 کرده خلفاء و ذر و بودن را می نمایند اما جای که نص قرآن و کلامی
 کره باشد و عمل حضرت بر طبق آن متحقق گشته باشد و بعد از
 نقل کرده شده از خلفاء و خدا را اگر نقل کنند عقل سلیم تابع حکم میکند
 بر آنکه اسناد این امر خلفاء بحق صحیح است و اگر میان خلفاء کسی
 بوده که معصوم نبوده و جایز الخطا بوده این حکم بر خلاف نص قرآن
 از جمله خطاها ممکنه او بوده و شما حق می بینید جایز الخطا می بینید
 و میگویند که بر تعدیل خطا در جهت ادائیگی و گناهی بر مجتهد نیست و حق

هاست که منطوق قرآن و معقول حضرت پیغمبر است و عمل بر خطا
 کردن آسان تر و احتیاط تر بیکر نیست از عمل کردن بر خطا خدا
 رسول خدا را بجهت گفته که حقش عودن زکوة مقرر شده بر ثابت
 میشود در حق کسی که ثابت شده برای آنها زکوة فانهما فقر را اند
 ندانیا این سخن در باب نصف خمس که با صاف ثلثه نیامی و
 مساکن و انباء السبیل شمر میشود موافق عقیده امام است
 چرا که ایشان هم در اوصاف ثلثه فقر و احتیاج را شرط کرده اند
 و با عنیاء بخوبی نموده اند آنچه حضرت پیغمبر فرموده اند که ما
 بنی هاشم ان الله کن لکم عناد الناس و اسأخم و حقکم بکسر
 شاید که خطاب باین کلام محض اوصاف ثلثه بنی هاشم باشد
 اما پیش امام نصف خمس محض اوصاف ثلثه بنی هاشم است
 و غیر از این شرکت نیست و نصف بیکر خمس یعنی حصه خداوند
 خدا و حصه قائم مقام رسول خدا که بعد از حضرت پیغمبر بقیام مقام
 دارند و مراد است بلفظ ذی القربۃ لا تسلم که در فقر شرط باشد بلکه
 بجای حضرت حکام علی الاطلاق است مگر میکند مسقط حق
 پیغمبر را در آنچه صرف بیکر حضرت پیغمبر ضرورت دارد خود صلی
 و آنکه گفته که در انبی اعطاهم للفقراء ظاهر اینست که بیکر بنی هاشم
 یعنی حضرت پیغمبر و غیره بر طرف شدیم ایشان باید که ساقط شود
 در برابرش میگویند که اند حضرت پیغمبر فرموده حق سبحان و
 عالی است و عذر و جوب حصه ایشان امر الهیست بطریق و بجای

انما است احوال

حضرت پیغمبر از صفة و هو له حق مطلب یا این هاشم فرموده شاید
تکلیف مخصوص ساختن حق سبحانه و تعالی بوده باشد و حق هاشم
بنو عبدالمطلب را با این عطیه واجب تکلیف و از اسباب اعیان
بوده باشد بر عین حق و عطای جبار است که با انقطاع از منقطع
شود عطیه خصوصاً که آن انقطاع از طرف ایشان نباشد بقضا
و قدر الهی و بعون حضرت پیغمبر شده باشد پس چرا نتواند بود که
سبب تصرف و هرا حق جمعی از حق با حضرت پیغمبر و در اصل
اسلام و حین ضعف کرده باشد و برکت آن حق سبحانه و تعالی
با ایشان حصه از حق عطا کند که بعد از حضرت پیغمبر هم در اولاد
ایشان تأقیامت حکمش باقی باشد و آنکه گفته که الم از انصر قرب
النصره الاقرابه ردش نیست که هیچ یک از پیغمبر در این
آیه و نظایر آن قرب نصره نکرند از همه قرب و از نبی نیست
با اتفاق و نیز اگر قرب نصره دارد باشند باید که حقیقتی باشد
اسلام و هر حق و نصره از ذی القرب حضرت پیغمبر بوده باشد و این
با جمیع ائمه و آنکه که با خدا و الله و انفس فائده افتتاح الکلام تبرکاً
جوابش اینست که ظاهر از لفظ فان الله حصه و آوردن بان موکد
و تقدیم خبر آن بر اسم ناکید نبوت حضرت حق معلوم میگردد و این
برای حق سبحانه و تعالی و جبر جبراعت و داعیه است بر ترک این
ظاهر با آنکه خود ها از این العالیه و از این عباس و علی از این بطالب
قولی بیش حصه و اثبات حصه هم الله نقل کرده اند نهایت انجازه

جانب حقیقه و شافعیه و جباران برای این توان گفتن و میگفتند
فقر میگوید یا جوابش از جمله از جانب ایشان میتوان گفتن که شال
یا جنبه که حق از آن اخراج کرده میشود تمام از آن خداست بلکه
خلایق هم مخلوق خدا اند و ملک اویند پس بعضی از آن را بخدا
دادند و بعضی را بعین جبر معنی دارد دیگر آنکه چون سهم الله را این
حضرت پیغمبر مصرف میکنند و در بیک سهم خود در مصارف
صرف میزنند صرف میکردند یا در مصالح مومنین پس در حقیقت آن
سهم نیز از آن رسول خدا بوده و از آن سهم الله گفتن جبر مستقیم
مفیده دیگر آنکه سهم هر یک از اصناف خمس از برای انتفاع آن شخص
یا آن صنف است و از برای صرف در مصالح حق با مصالح صنف از آن
مذکور و حق سبحانه و تعالی منزه است از انتفاع پس بعضی از حق
سهم الله نامیدند و از آن حصه پیغمبر متعلق دانستند جبر حاصل
دارد اگر سهم الله و سهم رسول هر دو متعلق بر رسول صلوات الله علیه
پس ثلث خمس از ایشان است و اگر با حصه ذی القرب از آن حضرت بوده
پس نصف خمس از آن حضرت بوده جوابش اینست که حصه از حق الله
و از حق دادن نسبت دادن و اصل فاعل است این سهم را حق سبحانه و تعالی
و کلام نیست که این نسبت از هر که انتفاع و مصرف باشد برای آن
ادنی منافعت کافیهست چنانچه کعبه را بیت الله گفته میشود حق
آنکه در حقیقت همه خانه ها بلکه هم عالم از آن خداست و این گفتن
بنا بر این معنی است که مسکن و مأوی حق سبحانه و تعالی است با احوط

باور کرده یا ساخته حق تعالی است بلکه ازین عالم معنی قصد میکنند
خانه ایست که بحکم الهی بعضی از بر کز بهها او ساخته اند و حکم بقول
او بطریق وجوب شد و از حق تعالی خود نسبت داده بقوله و لا یغنی
لظالمین و المعاکفین و الذکر السجود و نسبت و اضافه ما بین این
مفهوم ذری العقول میگردید همین قدر کافیست از برای نسبت داده
و مثل اینست که وضو را اشراش میگویند با آنکه هر ماه با شستن
اند و زکوة را حق الهی نامند پس می تواند بود که حق سبحانه و تعالی
سد من خمس را بحق و نسبت داده بقول از ان مفر من باختر رسول خود
متعلق گردانند یا شد و بعد از رسول الله بقیام مقام رسول اسلام
علیها و آنکه گفته که و سهم النبي علیه السلام سقط بود و از
علیه السلام کاه نیست حق و رسالت و رسول بعد از من عبادت معلوم
می شود که قصد داده این معنی کرده که اضافه از بعد دیگر یعنی ذری
الفرقة و ایام و سالکین و انبا و السبیل چون تا بعد از من بخنده
می شوند حصص و سهام خمس که از غزوة و جهاد است بعد از حضرت
رسالت نباهی هم میرسد با و از مجدده اصناف مذکور و تعلق میگرد
و چون رسول بعد از آن حضرت متع است که هم رسد بسبب حضرت
می باید ساقط باشد این سخن کلامی درست می شود که حصه از یکدیگر
مطلق مقرر شده باشد که علی التقرین چنانچه در بنای و سالکین
انبا سبیل است و هیچکس چنین نگفتند و آنکه گفته که کاه سخن
بر رسالت اگر مادام مشغول بتبلیغ الاحکام و الشرائع حق است و در

مردی

مردی بر میده علم و فضل و صنعت بر لایسم و حاشا که چنین
باشد و اگر این معنی را زده کرده که مخصوصی که شایسته حق تعالی است
در رسالت و خلد و در مخصوص صاحب حق و حصه از خمس بر این معنی است
و از آن معنی حصص میکنند بحکم احتقا و احتیاط حصه و حاکم
الخصم من ان عالم حق و همان بلکه اختصاص آنحضرت بر رسالت و همان
مردان ظهور و حیات بود بعد از کون و رحلت عالم بقایان و نیست
و قیامت با و خواهد بود و از فیض رسالت آنحضرت است که
عالم عالم در عصر بعد عصر و قرآن بعد از آن از عدل و انفاذ حق
باشد و آنحضرت رسول خدا است از زمان بعثت خود تا قیام
و در هم مکلفند بقصد از رسالت او و قتل و من او جود توان گفتی
حق تعالی توان کرده از اسقاط سهم ذری الفریقه از جماعت که ایشان
اسقاط سهم رسول خدا نیز میکنند بلکه از آن خدا را هم از میان
ساخته اند و حال معلوم می شود که در باب ذری الفریقه گفته که کاه
در حقوق و در زمان نبی علیه السلام بالنضره میگویند که لایسم که حصه
حق آنحضرت باشد و باقی مدام بالنضره و الامی یا نیست که هم
مخصوص مجاهدین ایشان باشد و در آن بنما و بسیار ایشان
حاضر باشد و حال آنکه چنین نیست بلکه ذری و قیامت با بعضی
بر آورده اند و می تواند بود که سبب شده باشد حضرت حق
از امتاز آن ذری الفریقه از برای عطیه مستحق در باب و لا در ایشان
قیامت و آنکه گفته که و بعد از آنکه هر پیش از ما میم نفر از اصناف

مردی

ثلاث بنو عبد المطلب شرط است از برای اینکه در بزرگ شایسته
 با عدد و حاجت خرج بر فقره خود و اهل ایشان یعنی بی هاشم نشود
 اما نصف خمس پیش ایشان مخصوص اصناف ثلثه بنو عبد المطلب است
 شایسته اصناف ثلثه تمام علم و ادب آن شرکت باشد چنانچه اهل آن
 بخوبی کرده اند و هیچ شامل نکرده اند و هر کس که ترجیح داده اند حاجت
 حضرت پیغمبر بر حاجت بنو سائر الناس داده مشروط اصناف و بعد از آن
 اقلا اقتضا را این میکنند که چون قسمی از نفق مالی یعنی نکرده مخصوص
 اصناف محتاجین غیر هاشمی شده قسم دیگر نفق مالی یعنی حسن باید
 که مخصوص هاشمیین باشد و اگر محتاجین سائر الناس در شرکت
 باشند عین بر هاشمیین میشود و غبطه از برای سائر الناس که ترجیح
 و تمیز آنها بوده اند و نیز میگویند که در آن خطابه با اهل عصر
 پیغمبر است و کلمش مخصوص آن عصر و هیچ کس برین نداشت و اگر این قسم
 احکام در عصری از آن داده شود بر کسی نتواند بود که در آن وقت
 حج النبیت بر خطابه بمثل آن اهل عصر حضرت پیغمبر بوده باشد
 که در آن اسلام در آن وقت مدینه بود و قریب بود بلکه معظم حکم
 نباشد از برای اهل بلاد بعیده و اگر آن شخص حکم عام است و شامل اهل
 ملت اسلام مثل سائر احکام شرعیه آن زمان و در آن زمان و آن عالم است
 آنگاه این میشود که آنچه شما باین از غنیمت و است او را در وقت
 که باشد در زمان پیغمبر و بعد از پیغمبر حکم خدا را اینست که در
 و در اول و اندکی از غنیمت و اصناف ثلثه و در این صورت سهو و غلط

علم الناس

محمد بن

حضرت پیغمبر بقوت نعمت خداوند چنانچه با ذاتی ظاهر میشود
 دیگر در میان اهل سند و امامیه و بر موضوع خمس است که در اهل سنت
 مختار است در غنیمت که از آن که در جنگ و غلبه گرفته باشند و بعضی
 از و هادن مثل طلا و نقره و پیش امامیه آنها هست یا ارجح القاد
 وانی الزاعات و الاضاعات را بیکای علی بن ابی طالب و سید و اسکندر و اهل
 و انفق من الخلال المختلط بالحرام و لا یتم المالك و لا القدر من الحرام
 و از غیر اینها از اشیای آنها من مسلم و ابی تو سعید در موضوع خمس است
 و فاهیه خالی است هاشم بسیار می شود اگر مردم نمی تواند از این واجب
 باید و بعد از طایفه از اشیای صاحب عیالیه از محبت برادر که قال
 المطهر و سهم الفقیر من ساقط الاضایع و بقاء من اوجاع و لا یتم
 الصدقة نظر الی الامر فی التخصیص باجماع اهل الدار و اهل بیت کویا
 از عالم حج و حج حیره و قصید کرده که از این غنیمت داشت سادات و آن
 که سبکی باید داشت خدا جز این سخن با و بعد هلاک خلیفه او را
 مثل اشرار و آن وقت آنست که در حال آبر و بر و شایسته مشکو شد
 استغفار از آن که مقصود از است و موهوم و محمل میکرد که در وقت
 و اشرار محمل دفع استغفار محقق نمائند که بعضی منهم الله و منهم رسول
 هر دو خطریه ظاهر و در این است و فقط ذی القرب و الله و اگر خداوند
 صلی الله علیه و آله مشر با این است که جمعی کثیری که عیار متاخر و قبیل
 باشند با این هاشم با تمام و العوم مراد نیست از این که در
 فکری است از عبارت جزم حاصل میشود باین شخص معین که در

علم الناس

زکوة مخصوص غیر بی هاشمیت و بر هاشمین حرام است قرینه بر این
بر اینکه از لفظ و الیای و المساکین و ابن السبیل که در آیه جاریست
شک مراد از اصناف ثلاثه بی هاشم است نه عام چرا که جوده می
از آیه می باشد که بر اینها حرام شده و مخصوص غیر ایشان شده
در قسم دیگر یعنی غیر از ایشان که با شکر بن بر اینها که از شکر
میشود و غبطه بجای آن می افتد و در حکم الهی این معنی می آید
حدیث که شد و باین وجه نقل که اهل سنت از علی بن ابی طالب کردند
عقل سلیم نان شرع بخور می کردند و نه تعالی که گفت از منم با سقا
انرا با علی بن ابی طالب و از فرقان يوم الحق لجمعان معشر با تفاوت
تفسیر کرده اند که ان کلمه از منم با هم فادان الحسن و الاضواء المحضین
هم الحسن و المستحقین که در این صورت کسی که منع از آن حق است
کند بموجب آیه و غرضه در ایمان او میشود و الله اعلم بالصواب و این
الفرقان با تفاوت و در جنس یک پدر مراد استند اند که حق و باطل در آن
و در واضح از هم جدا شده و از جمعان حضرت پیغمبر و اهل بیت و غیر
مراد استند اند و جمع دیگر از جهل و فریب و اهل مکه که وفادارند
او بجنس حضرت رسالت بنا می آمد بودند و در یاد دادن آن
پدر در مورد آن است که اگر قصد می کرده اند بخند و بایات و معجزات
و در فرستادن اهل اشعار بلکه ولا است بر علیه اختصار خوش بود
عبد المطلب و بر اسرارش ایشان علی بن ابی طالب را که در آن
با فدا اهل اسلام و ضعف ایشان و کفر کفار و توحید ایشان صرف

مراد از اهل بیت است
و اینها را از منم
بمعنی از منم

الهی بوده و بسوی ذی القدره مثلا علی بن ابی طالب و غیره و بعد از
احداث از وصار اهل بیت بنوع و مواساة علی بن ابی طالب و مثل
مشقتها و مخاطرات جناحه ملا علی با وجود تعصب بیان آن شرح
تجربید باین وجه میکند و می آید بر این سخن الله بها لقلوب المؤمنین
لعلهم و کفر المشرکین فقتل علی علیه السلام الولید بن عبید
عبد بن ربيعة ثم شیده ابن ربيعة ثم العاص بن سعد ثم سعید
العاص ثم حنظلة ابن لیس صفیات ثم طعنه بن عدی ثم یزید بن عوف
و لیرزایا قاتله حتى قتل نصف المشرکین المؤمنین و الباقی من المشرکین
و ثلثه آلاف من الملائكة سوس من قتل النصف الآخر و بعد از آن
کانت الامریة فی بد علی علیه السلام بر من حصل ذکر یوم یوم و یاد داد
این میشود که اگر ایمان آورده اند بخند و بجزایات متحقق در آن
و علم بان حرب و خصوصیات او از پدر سیدانیده که ذریه القدره
از بنو هاشم مستحق هستند این را که مخصوص شوند بطریق حسن
بعد از خدا و رسول خدا و الله علی کل شیء قدیر مقتضی این تفسیر
مستوفی اند بودن که مراد از این باشد که حق تعالی قادر است بر هر چه
کند و مقتضی سازد جناحه درین روز حرب بد را زده و مقتضی
تعلق گرفت بنصرت رسول الله و القدره و بخصوص من ساهن ذی
القدره بحسن و کرمه علیه السلام و علی سایر نقایده حمل اکثر اشعار
فصل فی ذکر ما قاله المفسرون فی قوله تعالی یوم یوم یوم
و یخافون یوما کان شر مستطیرا و یطعمون الطعام علی حبسینا

البر

وتبعها واسير قال القسري المشهور قال اهل النظم من وصف
سعادة الابواب كان لسائل الله يسألنا لهم من قوته ذلك فاجاب
بوزن كالميزان وقياسه الذي وفيما رجب على نفسه لرجله
كان بما اوجبه الله عليه او في ذكر الواحد في تفسيره البسيط
والنفس في الكشاف ولكن الاما سبنا طه في علاله سورة
نزلت في اهل بيت النبي صلى الله عليه وسلم ولا سيما هذه الاية
يرى عن ابن عباس ان الحسن والحسين رضي الله عنهما في الجنة
عليه السلام في فنان معهما فقالوا يا ابا الحسن لو نزلت على يدك
فندرت على فاطمة وفضة جارية لهما ان يراهما ان تقربا
ايام متلفيا وما معهم شيئا فاستغفر عن هاتين شيئا فاستغفر
ثلاث اصابع من شعير فطخت فاطمة صاعا واخبرت خمسة افراس
على ادم من شعيرها بين ايديهم ليقتطروا فوفيت عليهم سائل فقال
السلام عليكم يا اهل محمد وسكين من ساكن المسلمين اطعموا في طعامكم
من ثواب الجنة فآثروه وباركوا في ثواب الله واصبحوا صيادا فلما
اسئل ووضعوا الطعام بين ايديهم ووقف عليهم بيمين فآثروه ووقف
عليهم اسير في الثالثة ففعلوا مثل ذلك فلما اصبحوا اخذوا على يد
الحسن والحسين واقبلوا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعلم
ابصارهم وهم يرتضون كالفاخ من شدة هجوع قالوا استأمنوا في
ما اريدكم مقام والطلاق نعم ذراي فاطمة في محرابها من النقص ظمها
بطنها وغارت عيناها فاستأنت ذلك فنزل جبريل عليه السلام

فان خذها

وقال خذها يا محمد هناك الله في اهل بيتك فافرق السور وروى في
الطاهر في الدنيا في الثلث كان جبريل اراه بذلك باسلامه بالذي
سجدة وقال ابو اسحاق الثقفي في تفسيره المسمى بالكشف والبيان قال
غيرها نزلت في علي بن ابي طالب وفاطمة وجارية لهما يقال لها فضة
وكانت افضله فيهما اخبرنا الشيخ ابو محمد الحسن بن احمد بن محمد بن
علي المشيبي في الحديث في ابي عبد الله في صفة من سبع وثمانين وثلاثا
قالنا ابو حامد احمد بن محمد بن الحسن بن الحسن بن ابي محمد عبد الله
بن محمد بن عبد الوهاب بن محمد بن علي بن عم الاخنف بن قيس في
سنة ثمانية وخمسين ومائتين قال حدثنا احمد بن محمد المروزي
ثنا محبوب بن حميد المصري وسالته عن هذا الحديث روى بها
قالنا القاسم بن بهرام عن ابيك عن مجاهد عن ابن عباس واخبرنا
عبد الله بن خالد نا ابو محمد احمد بن عبد الله المزني ابو الحسن محمد بن
احمد طهاني عن علي بن عمران الباهلي بالنصير ثنا ابو سعيد عبد الله
بن قهر بن هلال حدثني القاسم بن يحيى عن ابي علي الاخير عن محمد بن ابي
عن ابي صالح عن ابن عباس قال الحسن بن بهرام عن ابيك عن مجاهد
حدثني شعيب بن واقد المروزي ثنا القاسم بن بهرام عن ابيك عن مجاهد
عن ابن عباس في قول الله تعالى يوفى بالنية ويخافون يوم كان
شر مستطيرا قال في الحسن والحسين عليهما السلام فادجرا
محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعه في ذكر عمر رضي الله عنهما
وعادها عامة العرب فقالوا يا ابا الحسن لو نزلت على يدك فندرت

انما

وكل نذر لا يكون له فداء ليس بشيء فقال علي رضي الله عنه ما بل الذي
 أي مما بها صحت ثلثة أيام الله شكرًا وقالت فاطمة رضي الله عنها
 أن براد ولد أي مما بها صحت ثلثة أيام شكرًا وقالت جارية يقال لها
 فضة لو كنت ابن براد سيد أي مما بها صحت ثلثة أيام شكرًا فقال الذين
 الحافية وليس عندك محمد قليل ولا كثير فانطلق علي رضي الله عنه
 سمعون ابن حبان الخبزي وكان يهوديًا فاستقرضته ثلثة أصبوع
 من شعير وحدث المزي عن ابن مهران البجلي فانطلق علي حواره
 من اليهود يعالج الصوف يقال له شعور بن حبان فقال له لك
 أن يعطى جزء من صوف تغزلها لك بنت محمد صلى الله عليه وسلم
 بثلثة أصبوع من شعير قال نعم فأعطاه فجاء بالصوف والشفاف
 فاطمة بذلك فقالت واظاعت قالوا فما صحت فاطمة رضي الله
 عليها الأصابع فطحنته واختبرت منه خمسة أفراس لكل واحد منهم
 فرصًا وصلى علي مع النبي عليهما السلام المغرب ثم أتى المنزل فخرج
 الطعام بين يديه إذا قام مسكين فوقف بالباب فقال السلام
 عليكم أهل بيت محمد مسكين من مساكين المسلمين الطمعي الحكيم
 من موايد الجنة فسمعه علي عليه السلام فأنشأ يقول
 فاطمة أنت المجد واليقين يا بنت خير الناس أجمعين أمان من الجبابرة
 المستكين وقام بالباب رحين يمشي إلى الله ويستكين
 يشكو البنا جانيًا حزين كل أمر بكسبه رهين وقاع الخيرات
 ليسنين موعده جنة عليين رحمها الله على الضيق والتجمل

٣٥

توفيق هين نهوى به النار إلى جحيم شراب الحميم والغسيل
 فأنشأت فاطمة بقوله يا أبا عبد الله يا أبا عبد الله يا أبا عبد الله
 من نور ولا وضاعة هربت في الحزن صناعة الطور والبال
 الساعة الرجوا إذا شجعت ذاهجة أن الحق والاختيار والحكمة
 وأدخل الخلد في صناعة قال في أطعم الطعام وكنوا يومهم
 لم يزدوا شيئا إلا الماء الفراع فلما كان اليوم الثاني قامت فاطمة
 عليها السلام إلى اصراع فطحنته واختبرت منه خمسة أصبوع
 السلام ثم أتى المنزل فخرج الطعام بين يديه فأنشأ يقول
 بالباب فقال السلام عليكم أهل بيت محمد من موايد الجنة
 استشهد والذي يوم العقبة الطمعي الحكيم الله على موايد الجنة
 تسبح علي رضي الله عنه فأنشأ يقول
 الحكيم بنت بني ليس من ريس قد جانا الله بك التيسيم
 من يوم نهوى به النار إلى جحيم شراب الحميم والغسيل
 اللين نهوى به النار إلى جحيم شراب الحميم والغسيل فأنشأت
 فاطمة تقول لا أعطيه ولا أباي وأولاد الله علي عبد الله أسوة
 وهم أشالي أصغرهم يقتله القتال بكر بلا غفل واعتبال
 المقاتل الأول مع الزوال نهوى به النار إلى جحيم شراب الحميم والغسيل
 بالاعتلال كمولد ذات علكا كيا قال في أطعم الطعام وكنوا
 يومهم واليتيم لم يزدوا شيئا إلا الماء الفراع فلما كان
 الثالث قامت فاطمة عليها السلام إلى اصراع الباقي فطحنته

فممن من شعير
 المني العبد المذنب

فاطمة

ضمیمہ

عن الصادق عليه السلام المتفصلا كره شغل وجمود ودرین سخن مجرب و مستوفی
فرموده شد که هر چه بر او اندر و ابلات متعین نیست که این
داشتند فاشد آورده شود و توضیح و کشف شبهات منظور
است شد شود و توضیح بنابرین آن نقل را هم آورده میشود
با اشاره بر وجه ضعفش او اسحاق و علی گفتند که قایم آنرا زنتی
رجل من الانصار اطعمه فی يوم واحد مسکینا ویتما و اسیرا و کانت
همما اخرا ابنه فخریه شامع بن خلف بن جنان ثنا الحسن بن محمد
بن مهران ثماله ثنا ابرهیم بن عیسی شامع بن علی بن عیسی عن ابي
الحالی قال بلغنا انه مسکینا فی یوم واحد صلوات الله علیه و اکره ان
یارسول الله اطعمه فقال ما عندی ما اطعمه ولكن اطلب فانی
رجل من الانصار و هو یفشی الامر به فقال انیت رسول الله
السلام فقلت له اطعمه فقال ما عندی ما اطعمه ولكن اطلب فقال
الانصارى الامر به ما تری فقال اطعمه و اسقهم لیه رسول الله
السلام یتیم فقال ما عندی ما اطعمه ولكن اطلب فانی الیتیم الانصار
الذى اتاه المسکین فقال له اطعمه فقال الامر به ما تری فقال
اطعمه و اسقهم فاطعمه و اسقاه ثم قال رسول الله علیه السلام اسیر فقال
یارسول الله اطعمه فقال ما عندی ما اطعمه ولكن اطلب فانی الاسیر
الانصارى فقال له اطعمه فقال الامر به ما تری فقال اطعمه و اسقهم
هذا كله فی ساعده واحدة فان الله تعالی فیما صنع الانصارى
من اطعامه المسکین و الیتیم و الاسیر و یطعمون الطعام علی حب مسکینا

حکمت اللہ

واسناد قريبه ابن شاذان نزول انزل الله ابراهيم همدان عقدا دكن
باحياط اقرب خوله بوب بلكه البتة حق لمرافقة خوله بوب
واكر كس در صدق ان نقل ضعيف بجهد باشك فقير من شاذان
نزول كس در حق اهل بيت نبوي واقع شلم بجهد نزول شلم باله
مبا هله ميكنه و كس باله شيددا وان جوي رجحان ابن شاذان
نزول اينست بشاده و نهنية حضرت بيغير من جانب الله يقول
جبرئيل كه هناك الله في اهل بيتك باين حال واين شاذان نزول
في شاذان نزول انضاد في السلام على من اتبع الهدى **مسألة**
فيما يتعلق بآية الجحيم وهو قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذا جاءكم
الرسول فقلوا ما بين يديكم بكم صدقة ذلك خير لكم واطهر
فان لم تجدوا فان الله غفور رحيم وقبل ان شروع در بيان مراد الآية
واجتهاد بر وكفته اند لابد است ان نقل آنچه از مفسر است است
قال القاضي البضاوي في هذا الامر عظيم للرسول في انقاذ الفقير
والشقي من الاخطار في السواد القبر بين المخلص والمناق وعلاوة
وجوب الدنيا واختلفت في انه للمندوب او للوجوب لكن منسوخ بوجوب
و استنقذ وهو ان الفضل به تلاوة لم يصل به نزول او عن علي عليه السلام
ان في كتاب اسلامية ما عمل بها احد غيري كالمداينة فخرت قلت
اذا ناجيت بصلوات بدرهم وعلو القول بالوجوب كالفتح
في غير قلعه لم يبق للاعتناء مناجاة في مدة بقايد از دوا
لرسول الا عشر وقيل الساعة نقل الشيخ علي عن ابن عباس ان الناس

سألو رسول الله عليا السلام فاكثروا حتى شقوا عليه واحقروا بالسياسة
فادهم الله تعالى وفضهم عن ذلك بهذا الآية و امرهم ان لا ينجح
حتى يقدر صدقة فكلما قال ابن حبان نزولت في الاعتناء وذلك
انهم كانوا ياءون النبي صلى الله عليه وآله و لم فيكون مناجاة
ويقلون الفقير ان علي الجالس حتى كره النبي عليه السلام لم يزلوا
ومناجاتهم فامر الله تعالى بالصدقة عند المناجاة فلما راوا ذلك اتهم
عن مناجاة فلما اهل الغسر فلم يجدوا شيئا واما اهل اليسيرة فخلوا
وصنعوا التفسير شيئا يودي نقل كرهه ميشود ثم قال ابن عباس كان
المسلمون اكثر والمسائل على رسول الله صلى الله عليه وآله
حتى شقوا واراد الله ان يخفف عن نبيه فلما نزلت آية الجحيم شخ
كثير من الناس فقلوا عن المسئلة وقالوا قال ابن حبان ان الاعتناء
عليه الفقير في مجلس النبي صلى الله عليه وآله و اكثر واما مناجاة
فلما راوا بالصدقة عند المناجاة فازدادت درجة الفقر وانخفضت
درجة الاعتناء و تميزت بغيره من محبة الدنيا قال بعضهم هذه الصدقة
كانت مندوبة لقوله ذلك خير لكم وكانوا ياءون بكلام مقبل ومقبول العلم
واستفهم ولا كثر من على انها كانت واجبة لظاهر الامر والواقع
فقد هو صحت بكونه خير ولا يلزم من انصاف الاليتين في الفراق انصافهما
في النزول وقد يكون الناسخ متوقفا في التلاوة على المنسوخ كما في
آية الاعتناء بالحوادث في البقرة واختلفوا في مقدار تأخيرها عن الجحيم
ما يقع ذلك التكليف بالاساعد من زمان وعن مقاتل بن عمرو عشر ايام وعن

على رضى الله عنه لما تزلت الآية دعاني رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال ما نقول في ديننا قلت لا نطيقه قال قلت حينئذ وشعرتم قال
انك لو هيداى انك لتقبل المال فقد رزيت على حسب حالك وعذرت
في كتاب الله لا ترمي ما عمل بها احد قبلك ولا تجعل بها احد بعدى كان ديننا
فاشترت برعشر درهم فكنت اذا ناجيت تصدقت بهم
قال الحكيم تصدق برعشر عشر كرات سألني رسول الله صلى الله عليه وسلم
ولم قال لك في هذا لا يدرك على فضيلة علي دون اكار الصعابة لا
لعله لم يتسع للعقل هذا الفرض فقال غير الدين الذي سألنا الله
قد وسع الا ان الانقام على هذا العمل ما يضيئ قلب الفقير الذي لا يجد
ويشعر الرجل الغني فلا يكون في تركه مضرة له الذي يكون سببا للآفة
اولى ما يكون للوحشة وايضا القدوة عند المناجات واجبة
واما المناجات فليست بواجبة ولا مندوبة بل الاولى ترك المناجاة
كما بينا من انها كانت سببا لاسامة النبي صلى الله عليه وسلم والى
هذا الكلام لا يخلو عن نقص ما ومن ابن بلال ان ثبت بمقتضى
على كرم الله وجهه في كل خصله ولو لا عجز من يحصل الفضيلة لم يجد
لغيره من اكار الصعابة فقد روى عن ابن عمر كان لعلي ثلث اوكاف
في واحدة منهن كانت احب اليه من عمر النعمان ترجى فاطمة واعطاه الله
يوم خيبر راية الجوى وهما يقولان نصف ان مناجاة النبي صلى الله عليه
واكذلك تقبض على ان لا يرد في الآية نهى عن المناجاة والافاء ثم
الصدقة على المناجاة فمن عمل بالآية حصلت له فضيلة من جنتين

في قوله

من جهة سد خلقة بعض الفقراء ومن جهة حبس جوارحهم على الله
والله لم يقبها القرينة منه بل السبيل الى العزيمه وظهر ان
احب الى المناجاة من المال والظاهر ان الآية مستوحاة بما بعد ما
هو قوله واشفقتم الاضمار وقال ابن عباس وقيل سخطت بآية
الزكوة اما ابن مسلم الذي يدعي ان الآية نسخ في القرآن فانه يقول ان
هذا التكليف مقدم بغاية محض منه ليميز المؤمن من المنافق
والخلص من المراءسة وانها لا يكون سببا في الآفة
تقديم الصدقات لما فيه من الاتفاق المقصود للمال الذي هو المشيا
الكيم فانه لا يفعلوا اما امر به وقام الله عليكم وخبركم ان لا تفعلوا
فلا تفرطوا في الصلوة والزكوة وسائر الطاعات ومن عزم على العمل بآية
الجوى لم يكن من الطاعات قال انه لا يمنع ان الله تعالى علم من
صدقه كثير منهم من اعطاه الصدقة في المستقبل لودام الوجوب
قال انه استمر تائبين من الجحيم الى الله واقام الصلوة والتميز
فقد كفاكم هذا التكليف بعد ان نقل ابن عباس ان الآية وقعت في
كديح كرهه شود برهها كحل سخن است او انك فاضل بضا
كفتد كه وهو على القول بالوجوب لا يتجوز في غير فعله لا يتفق
للاضمار مناجات في مدح بقايد روي انه لم يبق الا عشر اوقاف الا
ساعة معني معقول كره كيجائش ارجاز بولي ارجازت انست
كه برقددين واجب بودن صدقه بر غير عمل ارجازت انست
كرهه ومناجات نوره يعني براغبيا كرهه مناجاة بصدقة نوره

از ندادن صدقه و حاجات ناکردن و تصدق نمودن بفقیران و
 ترک واجب یا مستحب یا نهاده و ندادن از حق و انفاق منقصه و الا
 چنانچه ایشان را بیا و آخرت لازم می آید بلکه می تواند بود که در آن
 ندادن باشد اعتبار از چیزی که لایق تناسخ باشد تا بآن واجب
 اعطاء صدقه تا آنکه مشغول شد آیه و منقطع شد عمل از هر
 بر تقدیر واجب بودن صدقه بقصد لازم نیاید بر تقدیر سستی
 مستحب بودن کار یا آنکه نخواهد بود آنچه گفته شد معنی کلام تا
 بیضاوی بود و از برای آنچه در برابر آن گفت خواهد شد پس در گفته
 می شود که اگر امر با عطاء صدقه قبل از مناجاة حاجت فایده گفته
 چهار فایده است اول تعظیم حضرت پیغمبر و هم دفع رسائی بقبل
 سوم اینکه جمعی که منافق باشند یا محبت دنیا و مال آنها را غالب باشد
 بر محبت آخرت اگر از ترس صدقه دادن ترک بخور کنند این قدر
 تخفیف در تصدیق حضرت رسالت بتاهی شده باشد چرا دم اینکه
 از اغنیاء جمع که مخلص اند و حب آخرت ایشان را غالب است بر دنیا
 باینها صدقه و در کتاب مناجاة و جمعی بخیر است اغنیاء که مایل به پیشانی
 عزیز تر از حسن حال آخرت است یا سستی و فساد در عقید دارند
 بترک صدقه و بخوری صیانت لایزال از هم مقید گردند و این نیز ظاهر است
 که معظم این حکم در باره اغنیاء است نه دادن صدقه و جو یا و اغنیاء
 فرجه اشمن ما ینصدق میاست و عذر فقر حق تعالی بقرقره تعالی
 فانه لم یجدوا شیئا فان الله غفور رحیم خواسته پس اصل بخوری و در

خود نظر

بخود قطع نظر ازین حکم اگر چه مستحب است و مستحب کرده
 و اگر چه با صدق قلیل از مال باشد و یا با اقصا در تناسخ چرا که
 در صدقه معتد بر بخوری و تناسخ بقیع حضرت پیغمبر است کذل
 ان اصلا در اسلام عمل بنا شده بود و حق تعالی در وقت انزال آن بخوری
 اعلام فرمود و امتحان با اقل و هم امر فرموده پس ایشان باین نوع
 خاتم تعظیم اقلای باید که مستحب باشد و بجهت آوردن آن تعظیم
 موی حضرت و چون متعاضی پس هر یک از این تین را بجهت اطلاع بر
 معنی آنست و مفاد آن اطلاع بر معنی آنست مستحب کردن آنست
 و وقتی برای او در جانب الله شرف نشود بلکه دانسته با داده هر یک
 بود و چون عزم منکر در مستحب شد ترک آن منکره خواهد بود بعد
 از تعظیم این مقدمات میگویند که جمعی که قاضی از برای دفع منفع
 اندک و اصلاح ترک بخوری که از ایشان واقع شده میگویند که احتمال دارد
 که ایشان را از دایان داشته باشند و یا خیر از ایشان که از دایان
 و صیانت لایزال واقع شده باشد اگر مراده کل اغنیاء که در جناح ظاهر
 کلام فاضل شمرده است که عذر که اغنیاء بخورند و این احتمال
 را در عین دایه میدهد پس این تعقیف است چرا که در میان اغنیاء
 محبت دنیا و خوف دنیا و آخرت بودند بلکه غیر مخلص هم بودند و هم
 مفسرین گفته اند که بعد از آنکه آیه بخوری تخفیف صدق متا
 از حضرت پیغمبر شد برای اینکه مردم از تحمل سختی و تناسخ
 کردند و بر حق تعالی عالم غایت خلا بقیست اقلای بعضی را اگر ازین

بیدار و قوع این حکم نظر
 بحال اغنیاء غنیمت
 باید مستحب

خود نظر

نمیدانست سرزنش بطلب و استغفتم نکردند که بر علی با بر حق
 و اصلاح نب و تقصیر دانسته عفو گناه را از جانب خود عبادت
 و اذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم مذکور میباشد و اگر بی احتمال را
 مخصوص بعض سازه چون عدم عزم امری قلیست علم السلام
 و ضایعاً و از میدانند و همچنین دانستن اینکه ترک مناجاة کراهت
 للافتاق و صیانه الهی بوده یا نبوده بجز حق تعالی دیگر از این تحقیق
 نمیدانند بنا برین فتح در هر تارک صدقه و بخوی مخصوص صدق
 او بجز به سبب مضایقه در صرف مال و اشیاء دیگر است ترک
 کرده است میسر نیست اما چون ثابت شد که بعد از صدور احکام
 الهی از اینها مستحب بوده عزم تناسخ و مکروه بوده تاخیر از فتح
 در اینها واقع است تا اینکه تاخیر مستحب که موجب عظیم خاص حضرت
 بیغیر و انتفاع فقر بوده نموده و بترک آن عمل مستحب خود را در
 معرض التماس و اشتباه بجهت کی ایشان ترک بخوی شعله و الفتاف
 و صیانه الهی کرده بودند و حق سبحانه و تعالی را بخطاب بطلب
 و استغفتم آن تقدیر موا بین بدی بخوی بکم صدقه ذکر کرده اند از جهت
 پس ترک مستحب و از کتاب مکروه کرده اند و این قدر را بر این
 است اگر کسی که بیک انجام از راه ایتان داشتند بگویند که
 مستحب عزم ایتان بود که مقارنه تحقق مراد می باشد و از این التماس
 بکافی می آید و تمام است اگر گفته شود که موقوف بر سبوح و می
 بود که تناسخ بان واقع شود جواب می گویند که در یافتن این مستحب

الوجود موقوف بر آن نبود و سوال مسایل شرعی بیشتر بود چنانچه
 از امیر المؤمنین واقع شد بالتماس دعا بقی کتاب برای خود و طلب
 برای خود و والدین و اعم و امثال آن وجود بود که قبل از نزول
 آیه مهمات اینقدر میشد که آنحضرت را مانده میساختند و
 در هر هیچ نشد و بسیار در دیگر میگویند که بعد از آن تقدیر صد
 قبل از تناسخ اگر عند الله از کتاب تناسخ بخوی بود حق تعالی این
 معنی را بعین حق شامل بود و خدا میفرمود مثلاً یا ایها الذین آمنوا
 لا تناسخوا الی رسول الا ان نقل موا بین بدی بخوی بکم صدقه
 و حال آنکه فرموده که یا ایها الذین آمنوا اذا نزلنا حکم الی رسول فقلنا
 بین بدی بخوی بکم صدقه و امر بصدقه نموده بیشتر از مناجاة و تحجیر
 مؤمنین نموده و ایتان صدقه بقوله ذلك خیر لکم و اظهر و بین
 اگر ترک مناجاة بعد از این حکم عند الله مکروه نبیون بنا برین
 مناجاة فریض لفظ و استغفتم آن تقدیر موا بین بدی بخوی بکم
 صدقات میفرمود و از او که بان عبارت میباشد ساخت که دادند
 تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و اؤوا الزکوة و احسنوا عبادت
 مشعر و آنست که تارک بخوی یا صدقه از ایشان گشای بوده که
 شد بدلا لفظ و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوة و اؤوا الزکوة و احسنوا
 بان استقامت ذنب بخلاف الله عنه ما را می هم مقام مقام مؤمن
 و فقیر میگویند که مقابل الله علیکم را حق تعالی عطا فرمود و بر او باز
 تفعلوا ساختند و فقر نموده که اذا استغفتم و تاب الله علیکم سبع معلوم

که اصل ناکردن بخوی مع قصد و تکلیف مأمور به بها مجایز است
 گناه بوده که حق تعالی بخشد و تحقیق نموده بدین عمل است
 گفته شد معلوم کردیم که مرعی حق تعالی است آن تناسلی بود باقی
 صدقه و ترک تناسلی و بعد از مکروه حق سبحانه و تعالی بود و در این
 ایمان برضی الهی مانع شدن و اجتناب از مکروه الهی از یکدیگر بر
 خلاف آن بود که مرعی الهی را در کتاب مکروه الهی تحقیق کنیم
میرزا بر این تفاوت را از کجا تا کجا و اگر کسی بگوید که گناه
 بخشد شد میگوئیم که اگر گناه بخشد ششباری هست
 و بنابر عبارت که بقیه و محشر و بنیاد بری نقل کرده که
 عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه تعالی قال لما ارسلت باری الله
 اموا اذ انا جئت الرسول فقد هو ابنی بدی بخوبی که صدق تعالی
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ما قولی فی دنیا رقلت لا
 یطیعونه قال کما رقلت حبس و شعیر قال انک لری عیدای فقلت لا
 فقد رت علی حس حالک فقلت عاشقتم ان تعذوا من ربی
 بخوبی که صدقات قال علی رضی الله عنه بنی خلفه اسر علی بن
 الامة مفهم و میگردد که حضرت رسالت بناهی ایمان مناجات
 با تقدیم صدقه را مستحب دانسته و رفع این داشتند که عباد
 جمعی مخلصین باشند و در بین آخره بود دنیا که مساریع را کتاب
 این مستحب نمایند و بنابر مقتدر صدقه بقدر دینار کرده بود
 و حبه و شعیر را نظر بحال اعیان کم میدادند و مشغول بودند

این بود

این بود ند که از ایشان این مستحب بعمل آید و گمان این نداشتند
 که مدتی ده شبانه روز تاخیر و تاوان در آن عوده خود را در غنیمت
 نفاق و ابتیاری دنیا بر آخره یاد معضات متنباه و الهام من مانی
 دنیا بر آخره اندازند پس از اینجاست که خلاف مرعی و حق حضرت
 رسالت بناهی بجا آورده اند نیز در ایشان کجایش فتح و سرش
 بهم رسیده و اما آنچه پیشابوری گفته که قال القاضی هذا
 علی ضلیله علی دون کما بر الصحابة لان الوقت لعل لم یسع العمل
 بهذا العمل نفس الامر نیست که در تفسیر قاضی بنیاد وی این عبارت
 یافته میشود بلکه عبارت تفسیر قاضی است که پیشتر نقل کرده
 شد و کمال این اعاده کرده میشود و حق تعالی بقول بالوجوب الاصح
 فی غیره فلعل لم یبق للاعتناء مناجاة فی مرة بقایه از وی این
 امر یق الاغسل و قبل الا ساعد سبب این خلاف سابق اند بود که
 اختلاف نسخ تفسیر قاضی باشد و قاضی الا جهات مسوده کرده
 باشد که مفسر بنیاد وی نقل کرده و فی الحال چون برضاد و بطلان
 آن واقع شده از آن عدول کرده باشد با آنچه فقیر در تفسیر این
 و نسبت بنقل کرده پیشابوری نزد یک دیگر نیست و یا اندک بنیاد
 از آن عبارت این معنی میدهد باشد و نقل بالمعنی کرده و حال آنکه
 معنی آن علیا عبارت این نیست چرا که از آن عبارت تفسیر
 مختص بعد از این است طالب بر می آید بلکه عن اعیان تا که بنیاد
 بخوبی معنی اهدا با وجود این بر عذرش آنچه طرد بود گفته شده

واین عبادت خواجه امر باشد و خواه از هر یک یکی در هر بار از هر یک یکی
 که از الوقت بعد از هر تسبیح العمل بعد از هر تسبیح یا بر علیه حق است
 که مدله بقا حکم آید و در هر روز یکبار پیش نماز و نیز اگر در وقت
 نمیکشد عمل بر هر یک که حق تعالی ایشان را سرزنش نمیکرد و عتاب
 و اشفاق و اشعار بکناه ایشان بلفظ و تالیف علیه نمیکرد
 و بر تقدیری که داده ایمان بر هر یک تکلف برای ایشان فرموده
 شود اقل از ایشان تا خیر و تسبیح واقع شد و از علی بن ابی طالب
 مسأله در جبر محقق گشت و این فضیله مختصه است و اینها
 را بسبب احوال و تسبیح تا آنکه آید منسوخ شد و از این
 فرض است داده و این روزی است و اما آنچه از هر یک که گفته
 شد این الوقت قدر وسیع است و الاقدام علی هذا العمل باینوقت قلب
 الفکر الذی لا یجوز شینا و غیره العمل الفکر فی ترک مضرة لان
 الذی یكون سببا للالفة و الاقدام علی ما یكون سببا للوحشة و جوب است که
 میشود و الاضیق قلب فقیر است و جوب است و حق تعالی عن ایشان خوا
 باینکه فانی شود و اشیا غایب غفور رحیم و این حکم ایامه صفت
 قبل از بخوبی بطریق و جوب مخصوص و غنی است و هم اینکه باین
 باینکه احتیاط هرگز انفا و فقر نکند چرا که باعث شکست در فقر
 میشود که او اتفاق نمی تواند کرد و غنی باید که هیچ نزد فقر نمی
 تواند رفت و باعث شکست و غلظ ایشان خواهد شد و آنکه گفته
 که اقدام بقصد فقر باعث فقره مدغمی میشود و معنی او این است

باشد بخاطر

باشد که بخاطر غنی میکند که هرگاه یکی اقدام بقصد فقر کرد و از هر یک
 باید کرد و از هر یک بفرق میکند اینچنین غنی البسته منافق یا ضعیف
 در بین یا بخیل بودن یا بر آخر بود و فقر او مکره نیست و شر
 و عقلا و الفت او مطلوب و مرغوب نیست و آنکه او گفته که
 فلان یکن در ترک مضرة مناسب کلامش و نتیجه مقدماتش این بود که
 فلان یکن در امر کاره فایده او ثواب بل یکن ترک اولی و جوب در هر یک
 امر کرده حق تعالی را چون می توان گفت که کمالی نیست ثواب و کار ترک
 اولی از هر امر یکی گفته که هر یک که ترک مضرة و این امر از عدل است و
 قصد فانی با امری که نیست است که هر یک با بسیار استانی معلوم یا
 برین قسم و جوب گفتن و مدله غفور با مدله شر و بر نفسا و من سبب
 اعمالنا بر حاله چون این اعتراض بر حق سبحانه تعالی است و حق
 کلام مجید است و بهلول بر کفر نیز نه امر بعد از حق تعالی و کار کردن
 بهتر است و دفع مخش هم مذکور شد و آنکه گفته اند الذی یكون
 سببا للالفة اولی ما یكون سببا للوحشة میگویند که اگر موافق گفته
 عموما اولی بود از موجب و حشمت در قرآن مجید نهی از ترک
 کوفتن یهود و نصاری واقع نمیشد و هر شرع شریف امر را حتما بجهت
 فساد و علین غرور واد نمیکرد و آنکه گفته که و ایضا الفسقة
 عند المناجاة و اجبة اما المناجاة فلیست بواجبة و لا مستویة
 بل اولی ترک المناجاة و اجبة لما یبطل منها کانت سببا لفساد
 البسته و الله علیه و السلام جواب این است که لایس که ترک مناجاة

باشد

اولی باشد و آنچه سبب سآمد و ملائک بود بسیار و بخوبی بود و از
 نفایز و از نو تر اند دنیا و آخرت بود و آن خرد و ناب و از طایفه آن
 بخلاف و ظن مردم منقطع شد درین صورت اگر چه خصلت موثر است
 آخرت بود دنیا بقصد انفعاف و فزاید و بقصد تعظیم خاطر رسول الله در
 آیتان صدف و بخوبی با هم است و از برای بجا آوردن این فرمود که
 بدو عمر بخوبی میسر نیست ساجده کنند و از سایه شریف بوی
 و استغفار نمایند یا طلب مغفرت برای خود و والدین خود کنند که
 از مقوله و تاجوا بالبر و التقوی بوده باشد اسلام که این مستحب
 باشد و حکم بکر است این طور و حین کردن که امر المؤمنین علیهم السلام
 افتخار و مباهات باین کتاب آن کرده از مرتبه شریف بیرون رفت
 و بجز روح و نصیب علم عدل و امر المؤمنین راضی شد و نیست و الله
 منصف میگوید که عمل با این بخوبی که امر المؤمنین کرده و باین مباهات
 نموده مکره بود و ترکش اولی بوده و حجت بر کفایت از قسم خدا
 میدارد که را بجز شفاعت از این بعد نیست و اگر از مشکله این
 بدو حق و ریشنا بودی که همه منصف است می گفت که و من این را
 اند بخت منصف است علی که و الله وجهه فی کل خصله و از لایحی که
 تعظیم کرد و بجز این من الصواب و این مشکله بجا است که حاکم
 ایشان بخوبی اهل کند هر یک از ایشان بوده که این عمر به هر خود
 گفته که کان لعلی نلت فی احب من عمر النعم تز و بجه ظاهر و اعلا
 الرأیه يوم حشر و این بخوبی و چون تا اینجا آنچه منصفان و

منصفان مخالف گفته اند نقل کرده شد الان وقت آنست
 که شبهها و سوال اینست که در این آیه و در آیه ناسخ او میگوید با
 اشاره بدفع نزعات ممکن و توضیح حکمتها و غامضه مندرج در
 آیت ذکر کرده شود میگوید که کسی سوال نماید که حکم در اول
 آیه که هیچ کس بان عمل نکند از اغنیاء که مخاطب بآن آیه بود و حکم
 بر جوب صدف مخصوص ایشان بود الا این کس که از اغنیاء است و بجا
 عمل در هر یک از این سوی یک کس سبب آن دارد مستحب و یک
 مکره شد و در معرض وقوع غضب و عتاب قرار داد
 بعد از آن عمل بآن نماند آیه منسوخ شد جدا باشد و فواید دیگر
 آیه بخوبی ظاهر شده اند چگونه بفعل آمدن جوی آب نیست که فواید
 حکمتها الهی را معانی مقصود از عبارات و تفسیر را اینجا بخوبی
 و در واقع هست حق بجهان میداند و بتعلیم الهی کل البیاض علوم
 معقولان درگاه صدف همیشه لکن از این انسان عفت نفس و ملک
 معقولان که بایشان داده شود اقل استحقاقا با مکلفند و اینست
 فهم خود سعی در صدف رسول مکرره نمایند حق و با جمیع بایشان
 بهر از علم ظلیل و اکثر نصیب شده و از برای باب گفته میشود که
 معشری در این بخوبی جناحه بیشتر هم مذکور شد جبار فایده گفته
 افتاد و تعظیم رسول الله صلوات الله علیه و تحقیق تصدیق
 رسالت بنامی و دفع سامعه و ملائک که از کفر بخوبی لازم می آید و باز
 ایستادن جمیع منافقین و مؤمنین دنیا و آخرت از بخوبی و غیر

مخلص و منافق و جدا شدت محبت و موثره نیا از عجب و موثر از حق و موثر نیست
 که حفظ و صیانت سمع رسول الله صلوات الله علیه از گوش اصفا کلام
 منافقین و کلام موثر بین دنیا بر احضرت فایده بجم باشد و موثر
 باز ایستادن آنها از بخوی بسبب بخل و مضایقه در لغات و
 اینها فواید از بخوی است با نفی که اگر منسوخ نمیشد و مردم
 عمل مقتضی او میکردند و هر يك از مخلص و منافق و موثر و دنیا
 و عجب و موثر از احضرت بر طبع خود عمل میکردند و تکلف وضع مانع
 در داده نمی یافت ایشان بر طایفه و شان حال مردم این بود که فایده
 مذکور بر آیه منسوب شود و بر مامل فطن ظاهر میکرد که فایده
 اول و ثانی مترتب بر اثبات صدقه و بخوی است از مخلص و منافق
 ثالث و خاص بر باز ایستادن منافقین و موثر و دنیا از بخوی و فایده
 چهارم یعنی تمیز در میان مخلص و منافق و موثر و دنیا و موثر از احضرت مترتب
 میشود بر مجموع از کجا با بخوی فایده و باز ایستادن از جمع دیگر و فایده
 گفته شد معلوم شد که آنها و باز ایستادن با لزم از بخوی و صدقه
 از منافقین مطلوب است و از کجا بخوی و صدقه از مخلص و موثر
 آخر و از مجموع این دو حاصل میشود تمیز و امتیاز مطلوب که یکی از
 فواید آیه است پس معلوم شد که آنچه شکل گفته شد و ثلث المرقه
 و اولی دانسته و هم در غلط بوده تمهید بخور بر آیه آنکه با اتفاق مفسرین
 و محدثین و اجماع همه مجتهدین از مخاطبین بآیه عمل باید نکرده هر که
 مخاطبین اغنیاء بودند و عمل این مخاطب با بایک دنیا که مالک و

و صرف خود غنی نبود و قول حضرت پیغمبر که آنکه از عیدم مال غنی
 و هرگاه جماعتی از اغنیاء ما موثر قصد فی ماله شوند تا بان در آیند
 فواجب اتفاق فقر را و تعظیم خاص رسول الله و فادان منازع شوند
 از منافقین و انجاءه با تمام اساک نماید و باز ایستادن از بخوی
 ما موثر مستحق غضب و عخط الهی شوند و اگر با این حال از این
 نیز ایستاد بعد از بخوی بطریق که مذکور شد و مشهور و موثر
 واقع نمیشد و در نزد کثرت عذاب بر جماعت ما موثر بر اغنیاء
 و اگر با اقل این حکم که بر طایفه لیثه ایشان کرد بود بر ذمه
 ایشان بطریق تحمیل آخر نماید تا بعضی بر حسب ترک آن مستحق عذاب
 آخری شوند و بعضی دیگر از روی کراهت طلب خطرا که از آن
 چیز میزدان بعمل نیانند و بر عزم خود جرمیه کشیده باشند از آن
 امیر المؤمنین علیه السلام مقتضای آیه از روی کمال رعایت و اظهار
 بجا آورده و مسامحه در جرم که بر او در مقررین در قرآن مجید ما و جرم
 نمود فواید خمس مذکور آید بجا آمد اما اتفاق فقیر و تعظیم رسول
 صلوات الله علیه بقصد و نیت و عمل امیر المؤمنین بعمل آید و اما دفع
 قصد و مسامحه حضرت پیغمبر و صیانت سمع شریف آنحضرت از
 اصفا کلام مردم فاهل بیس بیان ایستادن انجاءه از بخوی مقتضی بخل
 و مضایقه مستحق کشت و اما امتیاز و تمیز بین مجموع این دو چیز
 کشت بین چنین شد که حکم آیه بعمل نیامده آیه منسوخ شد که باید
 بلکه عمل باید در مرتبه تکرار یافت چه امیر المؤمنین ده مرتبه صدقه

پس

کرده و در سواد از حضرت رسالت بناهی نمود اگر چه سخنان او بوده باشد
و چون از امیر المومنین این چنین واقع شد و از آنها این چنین سخن می‌آید
که حق سبحانه تعالی اگر ما را علی بن ابی طالب و فاطمه را هم با او آید
و اشتقاق از ائمه سر نشانی آنها نموده حکم آید بخوبی و استخاره نموده باشد
و کوی با اشارت باین معنیست که کلام امیر المومنین که مفسر اهل
در اینجا نقل کرده اند که در حق تعالی از ائمه و می‌نمایند که در
این کلام این باشد که مقادیر و اولاد آید بخوبی چون حضرت رسالت
بناهی را طلبید برسد که ما حق تعالی در دنیا و اقلات تطبیق و فاکر
قلت حبدا و شعیر و قال انک لارید من جود اظهار عجز ایشان
از اعطاء حد قدر کم طبع و جم حضرت رسالت بناهی بقتضی واقع
و عفو و خولها و تخفیف از آنها شد و در بروت آن آیه نسخ آمد
و باعث تخفیف از ائمه شد و بوجه ترازی در وجه اینست که
چون حق سبحانه تعالی بقتضی عنایت خاص که بمن دار خواست که
از کتاب این حسنه مخصوص من باشد و درین حسنه مرا هم
شریک تا قیامت نتوانند بهم رسیدن آیه نسخ آید بخوبی فرستاد و تطبیق
عنایت مختصه من که تقدیر شده بود عنایت تخفیف از ائمه نیز
واقع شد پس معلوم شد که باین آیه ناسخ آید بخوبی حضرت شد و تنبیه
مذکوره بامیر المومنین و راه مشار که غیر بسته شد و در
از حکمت و عمل در نسخ آید بخوبی باید که تخصیص تفصیل باین
بوده باشد و غالباً تخفیف از اجتماع تا از کراهت حکم ائم نشو

بالتصانف

بالتصانف اتفاق اصرا در ترک بخوبی شد و بنامید و نظایر اینها
ظاهر است و بر مثال درین قضیه چون در ترک نظر کند ظاهر کرد
که فایده و نفع آید بخوبی بامیر المومنین رسید و فایده ای که ناسخ
این آیه است نیز در این با امیر المومنین علیه السلام بلکه و آنکه
دینی آید تا آنکه مقررین با شرف باشد نیز مختص بعلی بن ابی طالب
است چرا که بدین و باین آیه ناسخ اختصاص یافت علی بن ابی طالب
بامیر المومنین و سبب است که شمار که غیر شد پس همچنانکه در باب آیه
بخوبی میتوان گفت که آن در کتاب الله که ناسخ علی بن ابی طالب
طالب قبل و کمال بها احد بعد و چنین در باب آیه ناسخ و چون
گفتن که آن در کتاب الله که ناسخ علی بن ابی طالب و فاطمه
دینی مقررین با شرف مع کوهها آنرا که در حق اعتبار جبر و ناسخ
فایده دینی از برای اجتماع است که تخفیف بوده باشد و
فایده دینی اگر باشد ازین باب که از ائمه مضایقه و کراهت نگذاشت
شدن و نظایر آن مقررین با شرف و استحقاق نیست بلکه شعیر
بنی خج و اظهار عفو و غفر است و این امر عظیم محراب است
که ای از آن باعث استغفار شخص باشد و سبب در باین شرف شخص
را و این دیگر که ناسخ آن آیه بوده باشد این نیز باعث نفع و شرف
الانفس باشد بلکه باین تمام شود و کمال کرد آن استغفار و آن شرف و عفو
از آنرا علی با آنکه آیه اخیر در میان اعتبار انفس باشد و کراهت
الانفس المفسر اند که حد اکثر و انفس آنچه که شد و این شد که در

فما يدرك من هذا البحر جوي يستنتج كمال المؤمنين مشرف على أن يدرك
وذكر أني فاستجدوا لي كذا ابن شرفي محض من انحصرت كرهه وغيره لك
مشاركتك في ذلك فماتوا وازفوا اين اني جوي ونا حشاش ابتلا لراي ما يش
غير انحصرت است وظاهر كرهه اني كرهه عز وجل من مصانيق و مساهله
كرهه هجوا و يستند شكرو سببا من مر جلد ان كحض من كرهه
اهل بيت يعبر جوي من بكر استنها عظمه واختصاص من المؤمنين بان
على رصده فانت ما ليد و باز استادن و بكره ان انان و غيره و نظير
اختصاص انحصرت است بحرب عمر بن عبد ربه من يوم الاحد ربه
غزوه خندق في الزموا ساه و ايات جناب استماع و بكره ان ان الله
اهل محققا من المؤمنين **فصل** في آيات الذين آمنوا و عملوا
الصالحات يجعل لهم الرحمن ودا قال النبي محمد في الكشاف يري
ان النبي عليه السلام قال علي بن ابي طالب يا علي قل اللهم اجعل لعمرك
عمدا و اجعل لي في صدق المؤمنين مودة فانزل الله هذه الآية و عن
عباس يعني جهم الله يجهم الى خلفه عن رسول الله صلى الله عليه و آله
يقول الله ان الله عز وجل اجبرني ان لا اجبته فلا تا فاجبرني جبري ان
ينادي في اهل السماء ان الله قد احب فلا تا فاحبوا في جبهه اهل السماء
ثم يرفع له الحبة في الارض عن فتاة ما ابتلا اللعبد الى الله اقبل الله قلب
العباد الينا انت هي كلامه و قال النبي ابوري في اجل حال المؤمنين ما لا
زيد عليه باب انكر امتا فلا ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات
يجعل لهم الرحمن ودا اي يجعل لهم في القلوب مودة من غير سبب فلا يبا

المؤمن

المودة كقراية و اصطناع و ذلك كما يقذف في قلوب اعدائهم
المرعب من نقل النبي ابوري عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم في شان
علي عليه السلام ما نقله صاحب الكشاف كذا ذكر حتى في الفتاة ثم
قال و عن كعب قال يكتب في التوراة لا محبة لاحد في الارض من جوي
ابتداها من الله تعالى ينزلها على اهل السما ثم على اهل الارض و نقله
ذلك في القرآن يجعل لهم الرحمن ودا هذا قول جمهور المفسرين و قال
النبي ابوري و السنين اما لان السورة مكيه و كان المؤمنون حينئذ
محقوقين بين الكفرة في علمهم الله المودة بين الناس عند الظاهر
الاسلام و اما ان يكون ذلك يوم القيمة فيجهم الى خلفه جابر عن
حنا لهم و قال صاحب الكشاف في توبه ايراد لفظ يجعل من
السين في بيا ما ذكر النبي ابوري و الظاهر بناء على ما نقله في الخبر
و النبي ابوري عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم و في حق علي عليه السلام
وان الآية نزلت في شان علي ان يكون النبي صلى الله عليه و آله و سلم
فان احسن من الناس عداوة و انحر اقرب من علي فاهرم بالدعاء من المؤمنين
كلهم في القاطن و شاركه بالدعاء القليل او اللقطة ايضا فاجاب الله تعالى
وانزل يجعل لهم الرحمن ودا الى بعد ما دعوتها و اجبت دعوى كما في سيرة
بعد هذه قلوب المؤمنين مودة و تك و يمكن ان يكون من مواد اخبار هذا
الوعدا و قال في قوله تعالى و اسلم الله و رسول و الذين آمنوا الذين يؤمنون
الصلوة و يؤتوا الزكاة و هم الذين كمال النبي ابوري و قال في قوله
عبد الله بن سلام قال لما نزلت هذه الآية قلت يا رسول الله ما نابت عليا

نصدق بخاتمة على محتاج وهو كذا فتخرج نقولاه فعل ان تروا هذه الآية
في شأنه عليه السلام صار سببا لولادته ومودته في قلوب المؤمنين وقد
خرج في بيان ما يتعلق بهذه الآية انه صنفها من هذه الآية وجوب حجة
كما وجبت مودة العبد ورسوله ومن الآيات الدالة على وجوب مودته
ومودة اهل بيته من قوله عليه السلام الله عليهم اجمعين قوله تعالى
قولا اسالكم عليها اجر الا المودة في القرعة كما مر بها هنا ايضا فبهذه الآيات
وامثالها الحق الله تعالى مودة تقسم في قلوب المؤمنين وانجزوا عن
المستفاد من قوله ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن
ودامن من الرحمن النبي صلى الله عليه وآله وسلم الى ان الذي مضى الف سنة من
من الهجرة النبوية وكثر شيعتهم على مر الزمان والدور مع كون
اهل البيت مقهورين مظلومين منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم ومع وقوع النهب والسلب في ذنوبه المظلمة ومع استيلائهم
من بني امية وفتح قضية الكركلا واستيلاء بني العباس بعد بني امية
ولا يزالون الامم هكذا الى ظهور المنتظر عيسى بن مريم عليه السلام
المهدي من اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ومع هذه شيعته
اهل البيت لساداتهم وايتمهم بيزاد وعدهم بكمالاتهم ولا يندرسون في
بأذن الله تعالى وبمقتضى هذه اليوم القيمة والحمد لله على ذلك جدا كما
عظيم نعمه ويجعل ان يكون معنى الآية سيجعل لهم الرحمن وادراجا
على الامر ثم ارجب الود بقوله تعالى قولا اسالكم في قوله تعالى واعلم
وقطابها واسالكم بمراة وقال صاحب الواهب الله تعالى مع نفسه بقدرة

الغنى ان قوله تعالى ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن
ودامن من الرحمن في قوله تعالى ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن
قال صاحب الفصول المهمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال لما
نزل قوله تعالى انما انت منذر ولكل قوم هاد قال رسول الله صلى
عليه وآله وسلم انا المنذر وعلي الهادي وبلت يا علي بهتدك المستند
وقال النيشابوري قبل المنذر هو النبي والهادي هو ابي هاشم
عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وضع يده على صدره فقال
انا المنذر وهاوي الى مكتبك على تقال وانت الهادي يا علي بك بهتدك
المهندك بعدى قال في التفسير الكبير واو اعلم ان يكون معنى
قوله صلوات الله عليه وعلى الهادي وبلت بهتدك المستند كما نقله
صاحب الفصول المهمة انه باعتقاد امامته والزام ولا يتغير
هذا بينهم التي بها تجازهم من العقاب وفيهم بالثواب وهذا من خطابه
عليه السلام دون سائر الصحابة لان سجادة لم يذكر احد منهم بصيغة
الهداية بعد النبي وبما تميزه وما الكرم احد منهم مثله هذا الا انهم
يجعل ولاية احدهم واجبا على المكلفين وليس اعتقاد امامتهم جزا
من الايمان حتى عند معتقديهم فانهم يقولون انه اعتقاد الامانة
ليس من اصول الدين فلو لم يعلم احدا باكثر صلاة ما كان ذلك فادحا
في دينه وما ذكر من معنى كون هادي في الحق مذهب الامامية والحق
سجادة الحق على المسان من بكر الحق ومثل هذا هو جيب حق من المشرك
وتحرير ذلك في تفسير الكبير اعجب ولعل الله يعفو برخطاياه ولما

كما نقله القسطنطين بن عيسى بن قيس بن بك بن سدي المندون بعد
في شهر ربيع على الهامة بعد النبي صلوات الله عليه ورحمته من الله
عن رجل من آل أبي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
اد في مسكته وانصاف ان يكون الله سبحانه للهامة بعد النبي صلى الله عليه وآله
وانما مع تحلل الهداة الثلاثة بينه وبين النبي صلى الله عليه وآله مع كونهم
من الثلاثة واصل قبا عند منهم وادى مرتبة والكرامة منهم
فتعين فضله بلافصل والكرامة على الكرامة لو لم يكن من الهامة نبيه
وميز قضاة من جبريل كذا في الزعماء متعصبين الهامة است در خارج
شرح ديوان حضرت امير المؤمنين عليه السلام كفتة كفتة على ابن
عباس رضي الله عنهم ما رواه كذا كذا انما انت منذر في كل يوم
هادنا الله صلوات الله عليه وآله وسلم دست مبارك خود بر
علي كرم الله وجهه هماده ورموده انا المندون فانت الهادي بك
سدي المندون بعد في **مسائل** في بيان ايزان الذين امنوا
قوله سبحانه اول الذين امنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية
عندهم جنات عدن تجري من تحتها الانهار خالدون فيها ابدا في الله
عنهم ورضوانه ذلك لمن خشي ربه فاصحاب الفضل الهامة من ابن
عباس رضي الله عنهم قال لما نزلت هذه الآية ان الذين امنوا وعملوا
الصالحات اولئك هم خير البرية قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
يعلم انتم وشيعتكم يوم القيمة انتم وهم راضين وراضين ووافي
اعلواك غصصيا ومتعبدين مخفي فاند كدر مراد فاشترى الجماعة

الذين امنوا

الذين آمنوا كرمه نقله موافق آنچه صاحب فضول همه از ابن عباس
نقل کرده درین دو سه تفسیر اهل سنه کدام در نظر فقیر در میان
و تخصر و تبع مجله هم میسر نشده اما ظاهر آنست که یا این نقل
بمفسرین نرسیده و یا آنکه بخاطر ایشان رسیده که در از شیعه اما می
لذذهب می باید گفتن و این مساوی عقیده ما است از یحیی و کذا
و حال آنکه اگر معنی لغوی شیعه یعنی محب کرده بیرون گرفته شود بر وجه
اهل بنده هم این سخن در قوجیه و تاویل و بلا و روده محذور است
میشود چرا که ایشان امیر المؤمنین را از ذوی القربى و احباب الهامة
میدانند پس آنها که خیر البریه باشند می باید که از اهل بنده باشند و الا
تألك واجب نباشد پس البته محب علی بن ابی طالب خواهند بود و
با یقین شیعه او خیر الهامة بود پس درست شد تفسیر آن الذین امنوا
وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية بقوله صلوات الله عليهم
انت وشيعتك چرا که هر کس شیعه علی بن ابی طالب و دوست و
او نباشد داخل و عمل الصالحات نخواهد بود و جبرئیل واجب که در
بود عرض که نصیب هم انت وشيعتك یا آنکه عذوب ایشان باین
دو شرط است می شود بجز این که لفظ شيعتك شنیده اند و طبق
دیکر رسیده اند و ترك آن کرده و هو یحیی الحق و هو كرم المبطون السلام
علم من اتبع الهدى **مسائل** در بیان قوله تعالى و تعبدوا الله
فانعموا قالوا الحق الخ لعل في تفسيره الكشف والبيان اخبر في ابن
فخویر ثنا ابن حبان ثنا الحق بن محمد بن محمد ثنا ابن حبان الرازي

الذين آمنوا

فقد قال

بن عباس ثنا علي بن علي ثنا ابو حمزة الثمالی حدثني عبد الله بن حسن
حين نزلت هذه الآية وبقيها اذن واعيه قال رسول الله صلى الله
والله وسلم سالت الله ان يجعلها اذنك يا علي قال علي عليه السلام فا
نسيت شيئا بعد ذلك وما كان لي ان انسى واخبرني ابن فضال ثنا
ابن حبيب ثنا ابو القاسم بن الفضل ثنا محمد بن غالب بن حرب حدثني
ادم ثنا عبد الله بن النضر بن اسدي ثنا صالح بن هبم قال سمعت ابي
الاسود يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي ان الله عز وجل
ان اذنك كما افضيك وان اعلمك وان نقي حق علي الله عز وجل ان
ما نزلت وبقيها اذن واعيه قال النبي المشايخ في قوله وبقيها اذن
واعيه من شأنها حفظ كل ما نسمع ليعلل به قال اهل اللغة كل حفظ
في نفسك فقد وعيته وما حفظته في غير نفسك فقد وعيته فبا
وعيت العلم ووعيت المتاع والوعاء قالوا انما اذنك ما وعيت
من زاد قالوا ان الله واما قيل اذن واعيه على التوحيد والتكليم الا ان
بان الوعاء فيهم قلته ولم يخرج الناس بقوله من يعي منهم ولله الاله
علي ان الاذن الوعاء اذا وعيت فهو عند الله بكان وما سواها
اليهم وان ملاؤ العالم عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انما اذنك
عند قول الآية سالت الله ان يجعلها اذنك يا علي قال علي عليه
فما نسيت شيئا بعد ذلك وما كان لي ان انسى قالوا يا صالح افضي
المهم وعن محمد بن علي بن ابي طالب في قوله تعالى وبقيها اذنك
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سالت الله ان يجعل اذنك

بالحفظ

يا علي تفعل فكان على حكم الله ووجهه يقول يا سمعت من رسول الله
عليه السلام كلاما لا وعيته وحفظته ولم انسه ابدا
امين الله ان يغلي في حشره وينشأ يومى وان صاحب ضيقه
نقل كرهه شدة وانك عبادت فليكن كما نزل بان حضرت يعقوب
كيعلم بل في طلب وموده كذا الله عز وجل ان اذنك وانك
وان اعلمك وان نقي حق علي الله ان نقي حق في شعور ومكره
كحضرت يعقوب صلى الله عليه وآله وسلم اذنك في علمه ومعارفها
فمودة ورأى ربك وبقيتها وبقيتها وحق علي ان بقيها
خاطر بوجه انك هذا شئت امير المؤمنين ومكره معلم سائر
صلوات الله عليه باكمال انش علوم ومعارفها في نهايت الشفاء وحرص
برفعهم وتعلم على بل في طلب باكمال كما قد اذنك من غير
حق سبحانه وتعالى يعلم وتعلم وانك شئت امير المؤمنين ملكه علم
توقه في من ماله متحقق كمنه في اذنك ودين علي ان اذنك
اعلم ان كل امرى ما بد بوجه باقى عبد الله صلى الله عليه وآله وسلم وكما ان
سنة حضور من متقين ايشان مضايقة من نذر قد صدقوا
ميكنت كذا امير المؤمنين اعلم اصحابه وادار الله بين انك
جبار كذا من غير من من است شاكرا امير المؤمنين بوجه
اسود في بقره ووقليم كذا ايشان اهل علم غير وضع كذا
فوقه وما جبان علم بقره وقره في سلسله من ايشان
ميا زل وصاحب كذا في شكلات في جوع بايشان ميكرو اذ

راقبوا ذراته ومعلوم مست كعلم افضل صفات وملكات حسنة
 واما ان نوحى ان علمت بامر كل واحد ما يشاء من صفات
 كذا افضل باشد از ما سوى خود و از برهان اثبات افضل علم از جميع صفات
 وكالات نفسى و بدنى ضرورى است در عين مقام ذكر كردن انچه كه
 اهل سحر مستطور است صاحب كشاف در تفسير آيه من فاعلم
 ان الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات كفنة كعلم النبى
 صلى الله عليه وآله و سلم بين العالم والعابد ما ايز در حجة بين كل مرتبة
 حظ كبرياء المضموعين سنة وعنه عليه السلام فضل العالم على العاقل
 كفضل النبى عليه السلام على سائر الكلى كعب وعنه عليه السلام منفع يوم
 القيمة ثلثة الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء قال الزاوى فاعظم برتبة
 هي بين النبوة والشهادة في شهادة رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم
 وعن ابن عباس عن غير سليمان عليه السلام بين العلم والمال والملك فافضل
 العلم فاعطى المال والملك معه وقال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم
 ارحم اهل الاربعين يا ارحم اهل الاربعين ارحم اهل الاربعين ارحم اهل الاربعين
 ليت شعري اى شئ ادرى من فائدة العلم اى شئ ادرى من فائدة العلم
 كعلم الرعية شئ و نيتا بوى حيرى سببى در فضل علم در تفسير
 و علم آدم الامم كلها من كور ساحة منصفه و نقل كره منصفه و قال
 و ما يدرك على فضيلة الكتاب السنن والمفرد و اما الكتاب فمن ذلك ان
 تعالى في بين سبعة نقره كتاب قل هل يستوي الذين يعلمون والذين
 لا يعلمون وقال لا يستوي الخبيث والطيب لا يستوي احمق الباطل والخبث

الحمد لله

اصحاب الجنة هم الغالبون و ما يستوي الا على التفسير ولا الظلمات
 ولا النور ولا الظل ولا النور و ما يستوي الا على الاموات و اما
 فاعلمت و جعلت كل ذلك ما حوفا من الفرق بين العلم والجاهل
 وقال عز وجل شهد الله ان لا اله الا هو والملائكة و اولو القلوب
 في المرتبة الثالثة و ما يعلم ناه و يله الله والمراد من العلم العلم
 في المرتبة الثانية و من ذلك قوله تعالى يرفع الله الذين آمنوا منكم
 والذين اوتوا العلم درجات و اما السنن فيها ما يدعى علم الجاهل
 من فوائده في بلاد العلماء و هم الشهداء يوم القيمة كفضل احد ما
 على الآخر في رواية فيترجم من بلاد العلماء و اما هذه الشواهد منها
 اكثر انفسر بهذا خوفا من الظلم اما المعقول فانه لو كان في الامم
 شئ اشرف من العلم لا ظله الله تعالى فضل شئ آدم بذلك المشيئة بل في
 مقدمات منقول معلوم كونه بعد از مرتبة نبوت مرتبة علم است
 من اهل علمى بايد كذا افضل علمى باشد و اهل سحر بعد من كبريت اينكه على
 ان طلب العلم بوجه از غير خود و اعلم افضل است از غير علم من كبريت
 نتيجته شكل اوله كذا بعد من كبريت استا د كى كبريت خباخه
 ملا على نوحى بعد از نبوت كبريت اعلمية و اشجعته و از علمية و اخلاصية
 سيقدر اسلام و اختصار بقا و موافقات و وجوب مودة و اخلاص
 كتابه العزيز و استجابة دعاء و ظهور خوار و عبادات و كونه ابراهيم
 الرسول و روح النبى و اية السطون كفته كذا و احبب الله اليكم
 في جود منافعه و و من فضائله و انصافه بالكمالات و اختصا ص

بالکمال اما فی این باب که بر آن علی الاطلاق معنی زیاده المتوالی ذکر
 عند الله تعالی یعنی باقیست من الامکان بخاری و جری و جمیع علی
 افضل است لکن بکثره عرفه کماله الکتاب و السنة و الاثار و الاما
 علی ذلك اما الکتاب فقول تعالی و یخبر بها الانبیاء الذین فی
 ماله یتروک و اما احد عند من جمیع تجزی و الجهور علی انما انزل
 فی ابی کریم و اما نقی کریم لعل تعالی ان اکرم عند الله انقیاد
 بالافضل الا اکرم و لیس المراد به علی الا ان الله علی الله عند من
 تجزی و هو جمیع التزیات در تمام کلام او گفته می شود که فضایل ذکر
 و اعلم و اشدن و قدح در آن تکریم و منقذ از برای مقتدر خود
 از طاعت من و کفایت که لا اله الا الله علی افضل معنی زیاده
 التوابع و التوابع انما عند الله و حاصلش این می شود که صفات
 و اعمال من در هر که در شرف است بیضا بنویسند و معرفت و حضرت پیغمبر
 برسانند و آن بخلاف معرفت شده تا مردم باضافه آن صفات
 و علی این اعمال کامل گردند و یکی خلاصه حاصل کنند و حق تعالی
 کردنی و حق تعالی صالحان آن اعمال و صفات را اکرم و در هر
 متعلق در هر یک منزه و جبر و حق و انعامات خاصه در هر یک و حق
 کرده و هر چند هر کسی می تواند باشد و هر یکی نباید که نکند
 بر سبب متصف به صفات حسنه و عامل اعمال منور و اکرم عند الله
 و اکثر فی اثار است و اما شمول دیگر بلکه عقل سخن نمی گویند که این شخص
 خالص است از صفات و اعمال مذکور و اکثر فی اثار باشد و اکرم عند الله

از ان شخص

از ان شخص دیگر که متصف بصفات مذکوره است و عامل اعمال
 منور و جلالت و سبب که مردم بدانند میگویند که این احتمال یکی است
 و خبر میگویند یکی آنکه حق تعالی این شخص را از صفات منزه و
 و حصول استحقاق اکرام کند و ثواب دهد و صاحب اعمال مذکور
 را با وجود استحقاق محروم گرداند و این وجه بنابر اصول کلامی ایشان
 که حسن و قبح اشیا بشرح محض پیدا شد و حسن و قبح عقده را حق
 راه نمیدهند و خالق اعمال عباد حق سبحانه و امیدا نشدنی و در خلق
 عباد نزد ایشان مستعید نیست و در رد و احکام آن اگر سخن کرده
 شود و ظیفه فتنه که مانع بودیم نیست و از برای خود که بیان کرد
 و معنی آیات قرآنیست موافق قول محدثین و مفسرین و بطریقی
 که پیش از این ابداع و احادیث علم کلام و اصول گفته از اهل قیاس بوده
 بیرون می آید و بر هر تقدیر بر این وجه اگر موجود باشد بنا بر این وجه
 جائز می شود که حق تعالی بی از اینها و خبر را با وجود استحقاق نیست
 و قریب از حاشا بدین رخ برد و از حق دور سازد و مثل این جمل و لغوی
 طاعی را بدینست بود و مغرب که این شخص که این احتمال را محمول
 دانند و از همین بابیت حساب بخیر کنند که علی بن ابی طالب با وجود
 کمال و فضایل نفسیه و صفاتی را با باشد و ذکر امت عند الله از شخصی
 که خدای از آن فضایل است این احتمال را افضل از این احتمال است و باید
 ترش مناظر میگویند که در حقیقت قائل شده بدها، انیکس فیامل
 دوم آنکه کرامه الهی و اتصال ثواب منزه و بعد از استحقاق نباشد میگویند

موجبات قراب و قرب الی سوا الزانکه در شرع مقرر شده قران
 و حدیث قراب و قرب الی سوا الزانکه در شرع مقرر شده قران
 در آن شخص دیگر موجود شده باشد بحسب اتفاق یا علم شده
 اشخص بانها و این احتمال بنهایت مستبعد و مستبعد است که در
 شرع بیضا محمدی چیزی از محاسن اعمال و کارهای اخلاق فریاد شده
 باشد که کسی بحسب اتفاق بانها که خارج از بیان شرعیت ضعیف
 و عامل شده مستحق قریب و قرابت شود یا علم بانها شود و بنی
 انرا و کتاب مستحسانات شرعی کرده و حال او و قران حقی شود که در
 بنفعلی مستحسانات شرعیه میوه اند سوم آنکه باعث که در کفر
 و کفره و ثواب عند الله عینها باشد که در قران و حدیث مبین شده
 و از شرع شریف ما خود کشته و اشخص او که در صفات حسن
 و اعمال مبرور جمعست موجود باشد از اشخص جز خیر از صفات
 باطنی سرزده باشد که احباط آثار افعال و اعمال او کرده باشد و خلاص
 بران اطلاع نباشند و بر حق تعالی ظاهر شده باشد و از اشخص که در این
 صفات و اعمال مذکور نیست با کثرت این معصیات سرزده باشد
 و او ازین آفر محظوظ مانده باشد از جهت با قله حسنات اکرام عند
 و اکثر از این احتمال گفته میشود که بعضی بشر را که از اعمال
 در مقصد از طرفین کمال شکر نیست که در در مقصدات محیط بعضی
 شیطان و دواعی و مساوس او را در دوازده اشتیاق حق تعالی حفظ نماید
 حق تعالی از اشخص و در قران علی بن ابی طالب و اهل بیت او که اهل بیت

لکن

باشد

بنو اند

بنو اند و حضرت رسالت بنای بکاه داشت از مصلحت و قاضی
 شیطان واقع شدن و بیگانه شدن از اهل بیت این دعا و اخبار از بنی کین
 خود را شامل حال بخواند اهل بیت تو که دعا در حق شما کردی شام
 محقق گشته با قرآن اهل بیت خانیجیه بیشتر از اهل بیت ابی سادات
 و اهل بیت اهل بیت سقوا شده که در حق علی و فاطمه و الحسن و حسین
 صلوات الله علیهم و علی آله و اهل بیت الحسن و حسین و علی و علی
 حمزه و فاطمه و حسن و علی با خدی و بعد و فاطمه و اهل بیت و علی
 بحسب صوره و قول الله الم یکت الی الانا و اهل بیتی و اهل بیت
 و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
 اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
 بنابرین دعا علی بن ابی طالب و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
 قطره و کس که حق تعالی بخت دهد دعا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
 بر پیغمبر و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
 و احباط افعال حق نماید بر این احتمال که در حق علی بن ابی طالب و اهل بیت
 شده و از آن طرف باین قسم دلیل مستقیم نیست و بنوعی بر حق باشد
 در مقصد ضرر نمیکند چرا که همین که شخص شکر حق سجده نماید
 بر وجه و فی الحقیقت اکرام نام مستحق علی را نمیکند و اکرام و کثرت
 قرابت و عود از این مستحق میجویم باز نمیدارد و شخص شکر که در حق
 قرابت و ثواب عینهاست که در شرع از قران مجید و حدیث معلوم

شد و در علی بن ابی طالب موجود است یا در بیشتر است و در
 نیست یا کمتر است و باعث احباط از علی بن ابی طالب سرزدن
 متعد است لازم آمد که آنحضرت اکثر ثوابا باشد و اگر کم عند الله
 عزیز و هو المطلوب و همچنین این در جواب موده کلامه میکند و
 شیطان را قدرت احباط اعمال و افعال علی بن ابی طالب نیست چرا که
 شخصی که حق تعالی حب او را بر کمال اندوخته است و آن شیطان را با
 منوالات او راه میدهد و کسی که شیطان را راه باشد محبت او را
 بر کل خلایق از ابرار و مقربین واجب نمیکند و چگونه می باشد
 بکسی که جزو انجاء حضرت پیغمبر و شجره انجاء و بدین غیر اینها
 سبحان تعالی چه شایسته یکا بیل را احاطه از سر شده و در وادی نواز
 کرده و من الناس من دیری نفس ابتغاء رضای الله و الله و ذوالعجا
 و مصداق اینها از اعیان العلوم عزالی صاحب فضل همه نقل کرده
 و چگونه شیطان را راه باشد بکسی که جزو اواعطای مقام بسیار
 در جبین رکوع حق سبحان تعالی در شان او نازل کرده آید اما و لیکم الله
 و رسول الله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم
 ذاکلهم و ملا علی الزمر نموده باینکه با اتفاق حضرت این اندر شان
 علی بن ابی طالب نازل شده و السلام علی من اتبع الهدی اما الله کند
 که بعد از اینست من الاتفاق جاری مجری اجتماع علی افضل بندگان
 عمر هیچ نکر کرده که کلامه افضلیت یعنی کثرت ثواب و کرامت عند الله
 گشت و فضایل و کلمات نفس و درین مرتبه اعتبار ندارد و در

قرار

ثواب و کرامت عند الله امری مبطل است و معلوم نمیکند و مگر
 باخبار الهی بطریق وحی بن بر خود اتفاق جمعی کثیر از ائمه
 که امر جاری مجری اجتماع ثواب کثرت در افضلیت ابو بکر فرموده
 تصور است مگر افضلیت و امر بک خلافت و امامت خیار کرده که
 در آن وقت جمعی را بر مساسه دینی و دنیاوی شخص معین بعد از
 حضرت پیغمبر را امامت کافی دانسته اند و بیعت کردن باینکه
 بر دست بزنند یا عبارت مشعر بر صدا و اطاعت مذکور همانند از
 ایمانه تصدیق و قبول قرار داده اند هر چند که کرها باشند و جمعی
 کثیری از عده اهل اجل و عقد در ابتدا امتناع از آن نموده باشند
 همین که بعد از آن بر سر بام طوعا و کراهیا صورت مطیعان باشند
 اینها اجتماع نامیده اند بر تقدیری که در امامت و حکومت این اجتماع
 کافی و صحیح بوده باشد افضلیت ازین مقول نیست و نیز از ائمه
 افضلیت لازم نمی آید خصوص پیش ایشان که بخیر و امامت مفضل
 افضل میکنند نیز بر خلاف ملا علی است اینکه ثابت سازند که در
 زمان معین در فلان مکان اجتماع فلان و فلان بحد کثرت
 که برای اجتماع یا بعد از اجل و عقد و از مقبولان محقق گشته و
 از ایشان تفریح و تفرار با افضلیت باین ترتیب واقع شده و اندر
 بعد از اینست من الاتفاق جاری مجری اجتماع و در خطب القناد
 از آن که مقنن چنین چیزی بر پا دارد و بگویم بحال سوال اینست
 و اینکه بجهت کیفیت اجتماع و تفنن شدن در آن خبر در علم الهیست و

واما ان كان معلوم كونه ايا علم حبيب بهم رسايل قد اعلم علم الغيب
 فهو يرى يا انك هم ملهم شل من دفقة ملهم شل انما يحتمل بان يوش
 ان كوييد كذا فضيلة او كذا انراية و بجنبها الا نفع الذي معلوم كونه
 باحد بنى مثل ان ابن جواب درست فست جركه كذا انراية و كتاب
 جدا كونه و اجماع و دليل علاحد ساخته و همچون حديث و آثار
 جدا دليل ساخته و سخن درست است كه شل دست زدن بآيه و حديث
 اتفاق كونه جماعه بآنكه فلا فاضلست چون دليل فضليه ميشود
 و دعيات و ديكر ميكنم كه الجاه عبار از جمع شل و اكل است
 بر جيزي از او را اجتهاد بركه عقل را بان باشد بر عيب و خصوصي انرا
 عيبه كه متفق شوند بر سبكه و مع العلم انرا اكثر انرا خواهد بود بعد
 انرا و بلا فاصله فلاي اين سخن بغايت مضطرب است انكشوي دعوي و جمل
 اشناغي بعل كند و اما انك در بيان كذا كه كما ملهم العز و بر فضليه
 خليفه اول آيد بجنبها الا نفع الذي يوقتها الميزكي فعالا احد
 من نفعه بخزي و دره و گفته كذا و كذا و على انما نزلت لفي ابي بكر و من
 فاجب رساله علاحد بتوفيق الهي مدون شده و بالفعل درين مسودات
 بر خاطر فاطمه بن ابي مسودات واضح كذا انك ميشي كذا عمل
 از محمد بن و همچنين دعوي ديكر نقل كرده انك انرا آيد در باب
 شل و خارج ناز انشور و اني عبار است اجا اسواق فحلب است كذا تفسير
 ان نقل كرده مي شود و اخيرا الو القسم يعقوب بن احمد الشافعي
 في درج الحبيب اما ابو بكر محمد بن عبد الله النعماني الحسين بن احمد بن

سلام

خفيف المقلد

خفيف المقلد ثبت المرافقا جعفر بن محمد بن سوار بن سنان في سنة
 خمس و ثلثين و ما بين ثلثي بن جعفر بن اسحق بن جريح عن عطارد قال
 كان لرجل من انصار خنذله و كان له جار فكان يسقط من بيها في ناره
 و كان صبيانه يتناولون فشا ذلك الى النبي صلى الله عليه و آله و سلم فقال
 له النبي صلى الله عليه و آله و سلم بعينها بخنذله في الجنة فاما قاله فخرج فلقي ابا
 الدرداج يعني ابنه فقال له هل لك ان تبعه ما يحسن يعني طيبا لك
 هي لك قال فاني النبي صلى الله عليه و آله و سلم فقال يا رسول الله اشترها مني بخنذله
 الجنة قال نعم قال هي لك فدعا النبي صلى الله عليه و آله و سلم جارها فقال
 فقال خذها فان الله تعالى و النبي اذا بعني في قولك ان سعيك شل
 ابو الدرداج و انصارى صاحب الخنذله فاما ما را عطا نفع ابو الدرداج
 و صدق الحسن يعني الثواب فستيسر للمسيحي يعني الجنة و اما
 من اجل و استغنى لا نصا و كذا كذب بالحسن يعني الثواب فستيسر
 للمسيحي يعني النار و ما يفني عنه ما لدا انراي يعني به اذ امان
 الى قوله فانتم تركتم نارا تلقى لا يصليها الا الاشقي الذي صاحب الخنذله
 و سيجنبها الا نفع يعني ابو الدرداج الذي يوقتها الميزكي يعني ابا
 الدرداج و اما احد عند من نفعه بخزي يكا فيه بهايه ابو الدرداج
 الا ابتغى و جرده لعل و لسوف يري حي اذا دخل الجنة فكان النبي
 صلى الله عليه و آله و سلم من ذلك الحسن و عذره و انما عذره انك عذره
 و عذره كذا الدرداج في الجنة ليس انراي فليعلم كذا انراي
 متقدمين اهل سنه است معلوم شده كه اهل سنه حازم ميشند

در اینکه آیه در شان ابو بکر نازل شده پس استدلال تمام شده و نیز
 چون يك احتمال این شد که در شان علی در حال نازل شدن باشد
 و مراد از آنکه در حال شد برین تقدیر که اگر از آنضام فایز
 در تقریب بر کل امة داشته شود لازم می آید که ابی در حال افضل
 از ابی بکر و علی از ابی بکر طالب هر دو باشند و این باطلست باجماع
 فریقین بلکه باجماع امة و حال آنکه از آنجی داشته نقی و شقی یعنی
 منصف باصل صفة میتران مراد داشتن و اخذ از حق و کمال عقل
 منظور می باشد چنانچه از پیشانی ابی بکر نقل کرده خواهد شد و این
 بخیر بعضی معنی راست میشود باشد و برین تقدیر که کلام از این
 کسی حق اهل کردن نسبت به کل یا نسبت به شخص خاص دیگر بلکه دلالت
 بر اصل فضل خواهد کرد و خلاصه تقریب و برین بعضی گفته اند که این
 آیه در شان علی از آن طالب نازل شده چنانچه از مفسرینش ابی بکر
 نقل کرده خواهد شد و تکیه حجة الله علیه و آله و آله و آله و آله
 و بحکم بر علی اما ثالثی فی آنکه بکر نظر ما برین دو مرتبه گفته و بعد ازین
 گفته و سپس مراد بر علی علیه السلام کان للنبی عند محمد بنی
 نعمه السیاسة در برابرش گفته می شود که اگر بنی بکر پیش منوار می
 ناچار باشد بنی بکر پیش یا بنی قریظی مقرر عند الخفم متولبی ثابت
 کردن که این آیه در شان خلیفه اول بوده احتیاج تصدیق کشیدن
 دفع این احتمال که شاید مراد علی از آن طالب بوده باشد نیست
 و اقلاً اگر این دو نقل و مکرر در کتب شما می بود هم حاجت بنویس و اگر

ثابت نیست

ثابت نیست پس این چه قسم است که است که کان للنبی عند محمد
 بنی بکر کسی که آیه در شان علی از آن طالب نازل شده و نیز
 شان نزول را چنین قرار میدهند که علی از آن طالب حضرت بنی بکر
 آیتها مال کرده بود یا ایصال نفی و معنی باحضرت کرده یا بواسطه
 خاطر حضرت یا بفرموده ایشان کرده بود و حال چنین نیست بلکه
 اینها آنکه نشان بوری نقل میکنند آیه اشاده بائینا چنانست بسایه
 که در چنین رکوع از امیر المؤمنین واقع شده و می تواند بود که نشان
 بائینا جهادیم باشد که امیر المؤمنین غیر از ما مالک بنو و مالک بنو
 سر و علامت بسایه بدین داده و در آن باب آیه الذین یفقهون و علم
 باللیل و النهار سر و علامت فلهم اجرهم عند الله و لا یخوفهم
 و لا هم یخزون نازل شدن و با آنکه اهل کردن با بنی بکر می باشد
 و بر هر تقدیر معنی آنکه کان للنبی السابین او من الذین اعطاهم
 الصدقة عند محمد بنی بکر صورت کان للنبی عند محمد بنی بکر
 حیدر دخل داره و جوی و بطحی باید و در برابر می افتد سبحان الله
 از ان شامت بنی بکر جانش اهل بیت مصطفوی که مردم مدعی هستند
 را بر ایشان گفتن و نام علی بر گفتن و نام بنی بکر گفتن می دارند
 بلکه بر تقدیر مراد بودن خلیفه اول از لفظ انقی و شان نزول و بعد
 بلال بودن نیز مراد از آن حضرت بنی بکر بنی امیه اند و مناسب
 که مراد بلال باشد و چند یکی که دعوی میکنند که خلیفه اول و انهار
 اندا کرده بود چنانچه ثعلبی گفته فقال الله لکون ما اهل ابی بکر

فذلك لبلال لا لغيره كانت بلال عند فائز الله تعالى وما اخبر
 اولئك الذين اعتقهم فذلك قوله تعالى وما احد عند من نعمه
 تجزي يدك اذ عليم ما وبرق من عليم انك شاك نزل فقه
 صاحب محله والى علاج نباشد و همچنين اشاره بقصه عطائي
 بسايل نباشد وانفاي جوامد هم ليل و نهار و سر و علاج نباشد
 و اشاره بعمل آيد بخوبی نباشد بدين تقدیر هم ظاهر است که
 مراد از اشق و از اینف و شخص معین نباشد عام باشد باجری
 که مراد داشته شود از اشق و اتق شق و تقی و از اشق کافر علی
 الاطلاق که اشق است از فاسق و از اینف سالک و تقوی که مقتدر
 مستور اند و در تا معنی آید فاسد نشن و چرا حکم با اینکه با شق
 غیر مد مکمل یک شخص معین اشق درست نیست چاره اشقانه
 ام ما ضربه و امده آخره از تقار بسیار بد بلکه اگر من ان بجمع و عده
 با شق و دوزخ و سید ان الله و همچین در ظرف انقباض گفتن که با شق
 می شود از ان آتش دوزخ یک شخص یعنی او بکر انقباض مخصوص
 ساختن او بذكر و آنکه جمیع انبیا و صدیقین و ابرار و مقربین
 ام ما ضربه و امده آخره هم از ان آتش دوزخ باز داشته شد اند
 که مخصوص ساختن او بذكر و آنکه جمیع انبیا و صدیقین و ابرار و مقربین
 است با و اصاله و از ان دیگران برتقت تکلفی بطلی جبریا
 محرم رسول الله و اما افضل رسولین است تبع بجات خلیفه اول و
 دادن اذان مقوله است که احقی از معتقدات شیعیه و با برید اشق

انما در کبر

انها در کبره از برای حضرت رسالت بناهی عامی که که الهی محمد
 رسول الله با پیشی با نایب و سجن و این فوجیهانی که از برای
 معنای و لفظ اشق و اتق مذکور کرده شدی و بکسبت با شق
 مفسر نباشد و بکفته و عبارت اولی بجهت استنباط و بلفظ
 خودش بقا که می شود و هو هذا ثم ان كان المراد بالاشق هو شيئا
 اوامیه و بالاشق هو ان يكون في فلا اشكال و نبينا و الا في غير
 من الاشياء ولا تقية بالمتعبه الا لا غير بخصوص السلب و ان كان
 المراد اعم فان المراد بالاشق و اتق فلا اشكال ايضا و ان مراد
 حقیقه افضل التفضل و اما ان يراد ان مخصوص منه بدلالة التكرار
 و اما ان يراد بالاشق الكافر على الاطلاق لا بالاشق من الفاسق و اما
 التكرار في الاقنه فتقول انه كالمثل من تخصيصه بالذكر في
 صلاه و حق لم يتوكل اي بطلان ان يكون عند الله كذا او هو من الكثرة
 لا محل له ان يبدل من جهة و الصلة لا محل لها انما العمل الكمال و هو
 منسوب المحل على الحال قال بعض المفسرين ان بلال كان يقدر في
 الله و هو يعبر الى احد فسمع بذلك ابو بكر رضي الله عنه فحل طلا
 من ذهب فاتباعه به فقال المشركون ما فعل ذلك ابو بكر لا ليد
 بلال عند فائز الله و اما احد عند من نعمه تجزي لا ابتغاء قاله
 النعم بين هذا الاستغناء منقطع لا لا ابتغاء ليس من جنس النعمه
 و اما كثر المراد هو معقول ليس من برف على المعنى و لا يتفق ما لا ابتغاء
 رضوان الله لا المكافاة نعمه و سوف يرضى عن الله و يرضى الله عنك

راضیا مضیا و اعلم ان بعض الشبهة زعموا ان المشورة نزلت في علم
كروا به وجهه لا شك في موضع آخر بوق النعوت وهم الكون واما
بعض اهل السنة انما نزلت على الفضيلة لا كبر على الله عند لا نقا
في وصف علم وسائر اهل البيت ويطهر الطعام الى قولنا لا
وذكر في مصنفه اني كبر ان لا ينفق الا لوجه الله من غير شايعة رغبة
او رغبة في هذا المقام اعلم واصل وعندك ان امثال هذه الدلائل لا تلحق
لكن جرح اكا بل الصواب بعضهم على بعض وان نزل في السورة في الشخص
الغلامي مبني على انا واية ولا سبيل للاستدلال المبيط علم بل من
عبارة من مقوله ان تفسيره نيشابوري معلوم شد كلفه اتقوا في
وابعثت في شقي كرفتن جائز است وكي انهما ليس كذا في
اشكاله ميسر كذا انما اتقوا واشتغ بعض شخص معين يا فضل
انقل واصل ميسر ويزن معلوم شد كرفتن في كذا بعض اهل
تفصيل كرفتن في كذا جائز است كذا انما اشتغ كذا في كذا
شود كذا واشتغ انما ساق است ويزن في كذا في كذا بعض اهل
در نفوی میتوان كرفتن كذا او اتقوا است نسبت به من مبالغ
وایر حکام بمجال كرفتن در مبالغ در نفوی هم میرسون وبعثت به
شده تكلف است تكلف در است ميسر يعنى زود باشد كذا
شوند اذان الشد ورجع كذا مبالغه در نفوی انما انما مبالغه
وایر و در كاه این قسم نو سعة در بعض انقص در شد مبالغه
شخص معين نماید تا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا

نواب و لهذا مفسر نيشابوري بانك هو اى استدلال بر فضيلة انما
ولم يفته كذا اهل سنة اذ بين آية استدلال بر فضيلة اول كذا
هذا من عرض احتجاج انما كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
وجد بعد الا على وجه استدلال انما كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
ان وجه حجاجه كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
اكا بر الصواب بعضهم على بعض وان نزل في السورة في الشخص
مبني على الرواية كذا سبيل للاستدلال الير وازين عبارة من ميسر
كذا باعتماد نيشابوري كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
تمام ليست وانيك كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
نموده انك كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
ميسر كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
نما كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
بريكه كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
احتمال شان نزل على كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
خليقة اوله بوده بر حقيقت استدلال ليست كذا كذا كذا كذا
رفع احتمال شان نزل على كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
جر كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
حجاجه كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
قرانه المصنف ووفق است انما كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا

انضادی صاحب بخند و نفر ختن آن حضرت بیغیر بخند در پشت
مناسب عبارت و اما من بخل و استغنی و کذب بلحسب تفسیر
للعصری است و حال آنکه در حدیث که بخند را از صاحب بخند جالبی که در
ملک خود داشت سخن بزم حضرت بیغیر بخند و خند بخند در پشت
آید فاما من اعطی واقعه و صدق بلحسب تفسیر للبیرونی است این
قسم مقابل در معاصد بلال و غیره او را زیاد کردن نیست و صاحب
کشاف برای رفع اشکال صریح گفته که در او عظیمی و مناسبت و عظمی
از سر کین که مبالغه اشق و اتقی گفته شده و افضل حقیقی نیز است
گفته که فان قلت کیف تأیلا یصلیها الا الاشقی و یجنبها الا اتقی
وقد علم ان کل شیء یصلیها و کل شیء یجنبها الا یصلیها الا یصلیها
الا اشقی و لا بالجماع اتقی الا تعیاد و ان زعمت ان ذکر النار فادله
نادا بعینها محض صیغه بالاشقی فامض بقوله و یجنبها الا اتقی
وقد علم ان اصق المسلمین ایضا یجنب تلك النار المحض لا الاتقی
منهم فامض تلك الآية واردة في الموانع بین حالی عظیم و الموانع
و عظیم من الموانع فادله ان یبالغ فی صفتها الشاخصین فقیلا
و جعل تخففا بالصلی كان النار یخلق الا له و قبل الا اتقی و جعل تخففا
بالجماع كان یخفف لخلق الا له و قبلها اوجمل الممانع من خلق النار
رض بهر حال اگر این دو را با هم در باب آیه مذکور می بود و در این
مختصر در شان نزول قضیه بلال می بود یا آنکه نقلش بحدیث متواتر می
بود و بنقل الرازی می بود استدلال الجماعه فاجل و غیره میدانست بشرط

الکتاب

انک این قسم معنیها از برای اشقی و اتقی می بود اما باید شدت
مورد را بدو هم رسانید تا این قسم معنیها از برای اتقی و اتقوا
الکلیات است شد و لهذا مفسرین هیچ کدام این آیه را در تفسیر
تسلیت نداده و چندین مفسرین کلامی که آیه را بیان کرده
نکر و کلاما نقل و نقل کرده اند آیات بس و بیش ناکرده و مقتضای امر
طبع سخن آن گفته اند که تا الله و یا هم اتقی و اتقوا و غیره الهامی
این آیه را اتقی آیات الله و مبدی خود میدانند باقی و لا یزید
نیام معلوم که چه حال است و اما علم بحقیقی الامر و وقوله
که این دو شان را در یک بعضی از مفسرین نقل کرده شده و باب حدیث و در
عظیم بلال طالب قطع نظر کرده شود احتیاطا که مراد از اتقی جنس سالک
در تقوی باشد که وصف کرده شده بالذی یقوی به ماله بنی الا الا
و مقتضی از آیات تفضل و ترجیح این جنس مبدی باشد و جنس
الذی یسکن به و یزید که بیشتر متعلق است به شمس و جمادات و الا
سور و حق تعالی و عباد را ذکر کرده اجلا فی الله میفرماید که ان سجده
اشقی یعنی اعمال شما بحسب حد و قدر و غیره و شریک است فاما ان
الخطی و اتقی و صلیف بلحسب تفسیر للبیرونی و اما من بخل و اتقی
و کذب بلحسب تفسیر للعصری و مردم زیاد کرده کرده که یکی اعتدال
مستلزم میکند و ایشان را میزد و کرده دیگر را و عید میفرماید و در
فقره ان کلاما لا یخرج و الا فلیقارنکم بالملک فی شریک آیه را در
این ترتیب دوم فرموده که لا یصلیها الا الا اشقی الذی کذب و یزید

و اتقی

سببها الا تقي الذي يوق ما له يترك من حقيقته مرتبه نعم
 بعد از ذکر نادی که تخیل فتنه از فرموده اعاده ذکر آن دو کوه و نحوه
 و نظر بان نار جوانه حالت در جماعه مذکور سابق بوده از جماعتی
 تعبیر بالا شنی که کذب و تواریخ بوده آنها را و بعد صلی آن تا
 کرده و جمع کرد از هر یک بنابر آن بلطف الا تقي الذي يوق ما له يترك
 ذکر کرده است و فرموده و علم باز داشتی از آن آتش نموده پس معنی
 افضلین که مفاد لفظ تقي باشد برین صورت از موقل تفضل
 من یوقه ماله یترک است بر جنس من کذب و تواریخ و وضع و احوال
 معنی آیات نظر بلطف آیات سابقه و احق و قرینه بر عزم خود دارد
 این محمل است و ازین لازم می آید افضلیت شخص معین از کاتب محاسب
 بر شخص دیگر از کاتب محاسب و بر تقدیر که ازین احتمال هم قطع نظر کرده
 مسلم داشته شود که شان نزول عقیقه بلال بوده و در این آیه تقي من
 امیر خلیفه است باز دلالت بر بودن او تقي از کاتب محاسب و از کاتب
 صلوات الله و سلامه علیه بنکند چرا که فعل تفضل بالانابه و فضل علیه
 می آید و فضل علیه بر تقدیر ذکر فعل مع الاضافه ذکر کاتب و اقبال ما
 اضعیف الیه می باشد و ما اضعیف الیه چون عام باشد دلالت بر عدم
 افضلیت شخص معین بصفتی افضل میکند مثل محمل افضل البشیر یا خیر
 الناس یا خیر المرید و اگر فعل ما من مذکور باشد دلالت بر افضل بودن
 آن افضل برین بادی صاحب صفت ازین محمل مثل بر افضل من عباد
 من عرو و بکر ازین الناس لجمعین و اگر باضافه و من هیچ کدام نباشد

بالالف و لام

بالالف و لام مذکور شد و فضل علیه بمقتضی لفظ متعین می شود و کمال
 یا بعض باشد بلکه لفظ عام چون اشعار و مجهول می خواهد داشت
 بفضل علیه چند و باره متعین خواهد شد و بقراین لفظ و اما
 بفضل علیه ترا سماع مشخص خواهد شد که عامست و شامل کل یا بعض
 و تفصیل همچنانکه شخصی را نسبت بشخص دیگر حاصل باشد یا نسبت
 بجمد شخص معین و یا نسبت بکل از کاتب محاسب تفضل جنس را یا نسبت
 جنس دیگر مثل الرجل خیر من المرأة الزکیب خیر من الرجل و ما نحن فیه
 لفظ تقي مضایف نیست و ما من نیز مذکور نشد بلکه کالالف و لام
 و بفضل علیه ادر لفظ مذکور نیست و بقرینه الذي يوق ما له يترك
 که صفت تقي است و معین حال معلوم می گردد که مقصود تفضل
 این شخص معین تقي است باعتبار اینا و ما له يترك نسبت بشخص
 متصف بصفا نیست ای کذب و تولی و چون متعین شود که شان
 نزول تفضیه بوجه مشهور مسلم گردد معلوم می گردد که این شخص
 اول بوده و ثابته می شود فضل مستفاد از آیه ازین لفظ تفضل
 او بر من کاتب و تولی ازین بیه لازم می آید افضلیت او بر کسی که کاتب
 باشد مثلاً صلوات و لوازم و توابع آن یا تقي باشد در امر جهاد و
 حسانت دیگر یا تقي باشد در اجتناب از محارم مثل شرب خمر
 و هر کدام ازین امور را شعب کثیر می چسبند است بلکه در فضیلت اینا
 ما له نیز افضلیت بر هر عونی ما ازین آیه لازم می آید افضلیت
 مستفاد ازین آیه افضلیت بر من محمل و کذب و تولی است و می تواند بود

غیور و بطور عام

و ظاهر است مرتبه هفتم بحث اینکه شاید که الذي في قوله الذي
و اما بعد عند من نعت تجزئ را انچه گفته شده باشد نظر آن شخص
که ابتدا مال بهیبت مکافات و مجازاة نعت و حق کند و این مرتبه
هشتم کار بحث در اراده یعنی انچه است و آنچه در بعضی مباحث
عند من نعت تجزئ و غیر آن گفته شده بجای خود است و السلام
علی من تبع الهدی و آنچه در بعضی مباحث گفته شده که انچه
ان الایة تدل علی عقلیة او بیکر که از بعضی اهل حق و صفی علی بن ابی طالب
اهل البیت و بطریق الطعام الی قوله انما تخاف من ربنا و ذکر
در صفة انکه بکر اذ لا یبق الا ان جلا من غیر عقلیة و غیره
و هذا المقام اعلم و اجل حوائج البیت انما تخاف کل من فانی حاله
اجتماع اهل البیت حق سبحانه گفته خوف از غیر حق سبحانه
و خوف از عذاب دوزخ نیست بلکه انما تخاف من ربنا واقع شده
و می تواند بود که بکده ظاهر همین است که الطعام البیتان مسکون
یتیم و اسیر و محض از جهت طلب رضا حق تعالی بوده باشد و خوف
از عدم رضا باشد و این خشیه و خوف حق تعالی است که شایسته
اولیای حق در راه دعا میکنند و مقادیر او چون شما حق تعالی
نکات و کلمات عقلیه مقتدر و حق را می بینید و می بیند و مام نظر الیه
الفاظ آیات طریقی که می گوئیم که در راهی مقتدر شما حق تعالی
و بعد عنایت شده که می بیند ما را حق تعالی یعنی در راهی مقتدر که بارز شده
شود ان لایة که ابتدا ملاحظه کرده از انرا که دوزخ که بعضی حق تعالی

و ظاهر است

و حال آنکه از ان آتش و صبح که محض صراشته است و حال آنکه بقول اهل
صاحب کشف که یکی از علل شهاب است اصفی سلبین نیز بار آمده
خواهد شد و بنا بر معقول هم اینچنین باید بوده باشد و در بعضی
ما بجای آن فرموده فرمایم اندر شرفک الیوم یعنی حق تعالی
شرف و انبیهم نظر در سر و بر یعنی زاید از انصاف علی الشرف و در
قرینه و ملاحظه عند من نعت تجزئ در شرف سادات و عبادان ما
از زبان حال ایشان فرموده که انما نطعمکم لوجه الله کان منکم جزای
که انکه سکون و در برابر و سرف بر حق که بصیغه مضارع واقع
یا لفظ سوف و شعر تا آخر در راه پیشوایان ما و در بعضی مباحث
و جزای ماصبر و اجتهاد و حلا و استکون و بها علی الامران که در وقت دنیا
شما کان منمهر و در آیه علیهم ظلالها و ذللت قلوبها انقلا
و عطف علیهم باینکه من نفعه و کواب کانت قرار بر توار بر نفعه
قدر و ما نفعه و بر و یقولون و بها کما کان من ارجاء و خیال دنیا
و بها تسمی سلسبیل و یطوف علیهم و لذلک محله ان الذاریة من
لوقا مشق و اقامتیت ثم رایت نبیما و ملکا کبیرا علیهم شایسته
خضر و استبرق و علو اساور من نفعه و مقام درم شرا طوبی ان هذا
کان لکم جزاء و کلام سعیم مشکون و این مراتب تعداد و بها
عالیه انقدر تحقیق الوقوع و انشیست و عدل مستفاد از لفظ و
لسوف بر حق نیست و مفسر شایوری در بعضی دلیل ان بعضی اهل
مسند که استدلال و ذکر در حق و انکه نظر کرده منصفان گفته اند

و ظاهر است

ان امتلاك هذه الكرامة لا تصلح لتزجج الكابر المصانة بعضهم على بعض والله
كفتم كرامته في هذه السورة في الشخص الملائقي مبنى على الرواية والادلة
للاستدلال الميمر حمل بين ميثاق كرم كرامته استدلال مدعى بانها كرامته
انفد ليس المراد بذلك الاية عليها الله النبي عند نعمته المنيرة ولا يصح
شأنه وما لا يحد عند من نعمته تجري فغيره ان يكون الملائكة اياكم
أعني بني اسرائيل على حق من حيث جود بني اسرائيل في اليد جود
ما لا حد عند من نعمته تجري في يد ساخر الله بربك ان يسوءه باعنا
الذين انما كرامته مستحق من شأن خلقه او لمست ولبس من شأن
حق است كرامته استدلال جوازه بيان كرمه من شأنه في حق
بمنصوبه عن كرمه عن الله له بهذا الاستدلال طعنا فانه بعض المتعلمين
ولما انجز الكلام فيما يتعلق بآية وقيمها ان كان اعلم الكلام في آية
ان اكرمكم عند الله ائتيكم فالله من الكلام فيما يتعلق بهذا
الآية اعني ان اكرمكم عند الله ائتيكم فالله انما السالف الذي هو
بهذه الآية هكذا انما الناس انما خلقناكم من ذكر وانثى وجعلناكم
شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله ائتيكم ان الله لم ينجس
او كما ما قاله المفسرون فيه قالوا انما ضيفان التقوى هما كمال التقوى
وتفاضل الاختصاص في امره شرفا فليكن منها كمال علم من
ان يكون اكرم الناس فليكن الله تعالى على الصلوة والسلام بآية الله
انما الناس رجلان من تقوى كرم على الله فاعرف شرفه على الله
المفسر الحديث ان كرامته ان يخلق يستعمل في الامور التي لا يستعمل

فما ينفعه

فيها يتفزع عليه وهذا قال خلق السموات والارض من جعل الظلمات
والنور وقال في الآية خلقناكم من ذكر وانثى وجعلناكم شعوبا ولكن
في موضع آخر قالها خلقت الجن والانس الا يعبدون فبين ان
الاصول في الخلق والغرض من الاقدم هو العبادة ليعلم منه ان اعتبار الشرف
غير مخرج من اعتبار العبادة فلهذا في ان اكرمكم عند الله ائتيكم
معنيان احدهما ان التقوى تعبد كرام والمثاني ان اكرمكم في خلق
يورث التقوى والثاني اشهر كرام الله لا طعمه احلاها الى الله بقدر
الحلاوة كان الحلاوة تقدر الله وقال الذين يخشون في الكشاف وميت
الشعوب كان الصبايل تنجب منها وقرى ليعباروا ولتعارفوا بالادغام
وتعارفوا اي لتعلموا كيف يتناسون ولتعارفوا والعبادة الحكمة التي
من اجلها رتبكم على شعوب وقبائل هناك يعرف بعضكم نسب بعض
يعتري الى غير آية لان من يفاضل بالآية والاحكام واليد على التقوى
والنفاضة في الانساب ثم بين الخصلة هي التي يقتل الانسان غيره
وبكسب الشرف والكرم عند الله فقال الله اكرمكم عند الله ائتيكم
وقرئ ان بالفتح كما قيل لا يفاضل الا انساب فليكن كرام اكرم عند الله
ائتيكم لا تسبكم وعن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان طاف قوم في
مكة فمخضه واشته عليهم قالوا الحمد الذي اذهب عنكم غيبة الجاهلية
وكبرها يا ايها الناس انما الناس رجلان من تقوى كرم على الله وكرام
شرفه هين على الله ثم قرأ الآية وعند الله الصلوة والسلام من سر ان
يكون اكرم الناس فليكن الله وعن ابن عباس كرام الدنيا الغنى وكرام الآخرة

انما الناس رجلان من تقوى كرم على الله وكرام

التقوی و عن زید بن ثور عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی سوره
 ذاریه انما اسود یقول من استر له فعله ان لا یفعل فی حق الله
 الحسن خلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاسترا و کان رسول الله
 یراه عند کل صلو ففقد فکان عنه صاحب فقال یومض فنادی
 سال عنه بعد ايام فقیل هو لما یجاءه و هو فی ذماره یقول عسلیه
 فدخل علی المهاجرین و الا نصار امر عظیم فنزلت لما حصل آیاتها
 الناس انا خلقناکم من ذکر و انشی جعلناکم شعوبا و قبائل لعل
 ان اکرمکم عند الله تعلیم الله علیکم خیرنا برابطه از عبارات متقوی
 از تفاسیر معلوم شد بنابر آنچه معقول است آنکه حق تعالی میفرماید
 کما فی زمان شما در اصل آخر نبی را بر آید همه را از نوری و ماده میدادیم
 پس بی وجه و بی سبب یکی بر یکی برتر کنی و چون از آنکه ندان
 و غیر سبب سبب برتر یکدستند که بدین من یا فلان جل برتر یک
 بوده چرا که فایده مرتب بر حسب تحصیل برتر نیست بلکه شما
 شعب و قبایل برای این گردانیده ایم که با آن حفظ نسبت نماید
 بغیر این او نسبت ندهند و بخوانند ندانند و از برای اینکه با آن معاخر
 کنید و برتر که جویند طریقه مقتداست این معنی بر آمد که نسبت
 شرف و کرامت نیست و عرض از او این شد که باز ایستادند و تکرار
 عرب از تفاخر بر حسب مطلوب بود و باز از انقضای ایشان از تکرار
 و تفاخر و ارجال و کثره چشم و سایر نعمها بدینوی که در طایع اهل
 دنیا تحصیل و تفاضل با آنها مکرر است نیز مطلوب بود و تعجب

و همچنانکه باز در پیش مردم
 از تکرار و تفاخر بر حسب

در تقوی نیز منظور بود و لهذا حق سبحانه تعالی فی سوره ابره
 همه را مثال اند نظر بکرامه فاقی فوزه یا اثبات اینکه مقتدا
 و شرف بجز تقوی چیزی نیست بقوله ان اکرمکم عند الله اتقکم
 ان الله علیم خیر و معنی کلام بحسب گفته و معنی من اینکه تحقیق
 کرامت از میان شماها و برتر که نزد خالق شما که داناست و باید
 خیر و وفای تحقیق استیجابی که شما مطلع بان نیستید بلکه
 که متقی تر است از میان شما غیر آن و اگر جمعی را و حال و کثره چشم
 و اتباع و هیچ چیزی از برتر یکدست و خیرها بدینوی مناسب باشد
 پس معلوم شد که هر یک از این امور سبب کرامت و شرف و تبارک
 ندارد و سبب کرامت عند الله مختص است در تقوی و هر کس که
 کرامت است عند الله است صاحب کرامت در واقع و مستحق تکرار
 و امتنان و کرامت و شرف و از حق تقوی و بقدر تقوی است و بقدر
 میشود بقاوت تقوی و چون معنی اینچنین مقرر شد معلوم شد
 که مراد از تکرار هم در لفظ اکرم و اتقکم هر جماعت از یومین یک
 مسلمین اند که کسی تا مل در حال آنها نود و مقتضای آن آنها باشد و این
 میخواهند باشند بدانند که اگر در میان آنها نیست و این حکم
 جاریست در هر طایفه از مسلمین قلیل در عدد و اکثر بلکه در هر
 اگر اولی الامر شود که با آنها اکرم مقتضای آیه صحیح است که گفتند
 که اگر همه اتقوا هم در از این آیه ایست که اگر همه اتقوا
 که اتقوا کل الله است و تکرار این که اگر این مراد می بود حضرت پیغمبر

مالک و خلیفه عنده فی قوله تعالی مرج البحرین بلقیان قال علی
وفاطمة یخرج منها النور والمرحان قال الحسن والحسین مراد
صاحب کتاب الدرر و فقیر میگوید که این از خصایص امیر
المومنین است و هیچ کس دیگر از اهل بیت و اصحاب حق تعالی
باین کرامت مشرف نشاخنه که اول و آخر حجه مطهره او را باین
عنوان عظیم الشان ذکر کرده باشند و افضل انبیاء و صلوات
بر رخ در میان آن مرد و زن گفت و سلامتی خارج از آنها را
لؤلؤ و مرجان خوانند و اینها را از عجایب و عظام خلقت خدا
نشان داده و بر وجود شریف اجتماع منت بر خلق نموده و استغناء
نموده از آنیکه کسی نگار این نعمت کند و بشکر آن اقرار نماید و فایده
لحم علی ما هلهنا الی الایة و الهی استکثرنا به علی کثیر و این معنی که
از برای جماعت من نقل کرده شد منافاتی ندارد با آنیکه در نقل پیشین
فرمود بحجرت فارص مردم یا هند استند اند و از لؤلؤ و مرجان را بد
و صید خلق استند اند و اما شایسته این معانی چون که آن بحسب ظاهر فقط
استند لغیر از روی حمل کردن بر معنی حقیقه لغوی و این معنی
که که بعضی الفاظ در خصوصیت محمول بر معنی حقیقه معانی مجاز
میشود بنابر تشبیه و سایر نکات که از حقیقت کلامند از باب حمل
نقل کرده اند و در این استند از روی نشان داده حضرت رحمت ربنا
باین کیفیت آورده اند و عبارت است از لؤلؤ و مرجان و چون متقدم
الفاظ و اسلوب می باشد و توانی بودن که هر حق باشد صلاحیت

داشته

داشته باشند بحسب الفاظ که مقتضای آن میشود و هر یک از آنها
مع هذا این محل را مرجان عظیم است از بخت که نقلش از حد
و منت می حضرت رسالت بنامی در صرح اهل بیت بنوع حق
میکرد و اگر هیچ دلیل دیگر بر فضیله اجتماع اهل البیت بود
از آیات و احادیث موجود نبود و باشد همین دوازه و این محل
آیه کرامت است چرا که درین هیچ سینه منصف چون رجوع برین
کند بخوبی این نمیکند که حق سبحانه تعالی خلیفه اول و در شرف لفظ
بحرین بلقیان بخوانند حضرت پیغمبر را بر رخ بینما و از لؤلؤ
و اولاد آن مرد و زن را لؤلؤ و مرجان بگویند و مرتبه آنها را از مقتضای
این معنی و در میدانند و در باب علم این طالب و در حجه مطهره
او حسن و سلام الله علیهم اجمعین بخوبی نمیکند و این احتمال را
میدهد که مراد از این آیات آنها باشند چنانچه فعلی که از آنها
علماء ایشانست بدو را نیز از حدیثین ایشان نقل کرده و صاحب
مهد از متاخرین علماء ایشان از این نقل کرده و اگر چه این تشریف
کرامت از جهت نزدیکی مخصوص حضرت رسالت بنامی بود باشد
و اکرام آنحضرت نیز درین اکرام دخل داشته باشد پس معلوم شد که
لیجماعت اهل البیت اگر چه عند الله از جانب و کل ماسوا یحیی
و دیگری صلاحیت این ندارد که این قسم عبارت از ایشان اوداع
شود و این معنی در قطره سلیم هر منصفی که خود را خلیفه بدان
تقصیب و شرم آنیکه بدین معنی بر غیر این عقیده بوده اند و این

عزیز این عقید را اظهار میکرده ام مرکز است و مانع
بجوق همین قسم موانع و امثال اینهاست الهما الله وایام ما
هر کجی عندک و بر تقدیر ی که باین غنم مقدمات که مذکور شد
طرف بحث اقرار بحق که دلش کوی با آن میدهد بزیان نکند
و گوید که اینها در مقام احتجاج ذکر کردی بقید ظن بصرف حق
نقوست لیکن قطع اعتقاد بضعیف افضلیت غیر بالکل نمیکند و
میگویم که دلایل افضلیت از طرف تو این قدر قوی نیست در افاده
و بقتضای آن عقیده کرده و بران ثابت و مجازی تصور و عقیده
داده بر مقصود من همین است که در شان اهل بیت بنفرت
و حق تعالی بر من و تو و کمال اعدای سابقین و لاحقین و احقر این
موده انبیا را و مقدماتی را که تو بلفظ بقبول کرده ای در حق
که موده ادر با اعتقاد تو هم واجب بها حق تعالی باقی مثل
این آیه موده بشر اکثر من مطابق واقع نباشد نزد حق سبحانه
عزیز این دارم که حوره آیه موده دال بر وجوب موده ایشان نازل
شده بود و آیه تطهیر دال بر برتری ایشان بر غیر و مشعر بعبودیت ایشان
بوده و دلایل فضل اهل بیت نبوی بر احباب در دلاندر جهان داشت
و قوی تر بود بقتضای این دو چیز و بقتضای محبت پیغمبر خدا و اهل بیت
و افضل از جانب اعتقاد کرده ام بلکه واجب بود موده اهل بیت
بر افضل دلایل بود بر فضل اهل بیت بر امت از من جهت اعتقاد
بافضلیت ایشان کردم و اگر اعتقاد تو موافق نفس من نباشد در حق

خواهد بود

خواهد بود که بعد از دلایل مر جوحه ضعیفه الدلائل اعتقاد حق
از طرف پیغمبر خود را کفایت داشته بطرف احباب که قنای ایشان را
ترجیح بر اهل بیت نبوه داده افضل اعتقاد کرد ای در بنا افترقی بینا
و بین تو و ما بحق و امت خیر القایین **فمستطیل** در بیان آن
و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان ذلک قد یرا
قال صاحب الفصول الممهده عن محمد بن سیرین عن قول یقال و هو
الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان ذلک قد یرا علیه
و السلام و علی ابن ابی طالب رضی الله عنه هو ابن عم رسول الله صلی
علیه و آله و سلم و ذی وجع اینست فکان نسبا و صهرا و یسایرین ما جمیل
آیه تشریف علی ابن ابی طالب میشو و مدح و ستایش او با یکدیگر
امرا نظر ما شرف در سلیم خود مخصوص میکرده اند ام بدو در خط نسبه
که در خط نسبه در بیان افراد انسا فی از ان دو بیرون می باشد و در
جمع کرده ام هر دو را تا اقرب از کسی با فضل و سلیم نباشند این
در حقیقت اشتباست بعد از استحقاق خلافت و اختیار اجدات
بر جید کمال که در یک قدر میسوا اند و در آن که مراد از یون نباشد
اعظم بر آمده که بر وجه کار تو قافیه در اطلاق است بر جمیع ما هبانت
و بر نیکی بیا و نبش بعضی افراد ما هبانت را بر اهل صفات آن ماهیت
و احسن آن و از روی آن قدرت کامله بیا فرمود علی ابن ابی طالب
را بر وجهی که استحقاق دریافت این دو شرف در وجهی که وجود
بود و لهذا هر دو شرف را نصیب او کرد پس ایستد ذلک فضل الله یؤتی من

بشارة **نفسه** ان كان مؤمنا لم يكن فاسقا لا يسوق
اما الذين آمنوا وعملوا الصالحات فلهم جنات المأوى نزلا بما كانوا
يعملون واما الذين فسقوا فمأواهم النار كلما ارادوا ان يخرجوا
منها اعتذروا فيها وفيل لهم ذوقا عذاب النار الذي كنتم به تكذبون
نزلت هذه الآية في علي عليه السلام ووليد بن عتبة ابن ابي معيط
عليهما ما يحقهما قال القاسم لعن كان مؤمنا لم يكن فاسقا لا يخرج
عن الايمان لا يستوفى في الشرف والمثوبة كالسيد وقهر في الجمع
على المعنى اما الذين آمنوا وعملوا الصالحات فلهم جنات المأوى
المأوى الحقيقة والديار منزلة محل عملها لا محلة في الدنيا والمأوى
من الجنات نزلا سبق في العز ان بما كانوا يعملون بسبب اعمالهم
عليهم السلام واما الذين فسقوا فمأواهم النار مكان جنات المأوى
للمؤمنين كما المراد ان يخرجوا منها اعتذروا فيها عبارة عن خلوصهم
فيها وفيل لهم ذوقا عذاب النار الذي كنتم به تكذبون اما الذين
وزبانية في عيظهم ولتذيقهم من العذاب الا في عذاب الدنيا
يريد ما محضوا من السنة سبع سنين والقتل والاستمرار في العذاب
الا في عذاب الآخرة لعلمهم لعل من نعمتهم يرجعون يتوبون عن
الكفر بدويان وليد بن عتبة فاجر عليا عليه السلام يوم بدر
فقرئت هذه الآية قال الذين هم في الكذب مردون رذلها ان يخرجون
على ذلك طائفة من عصابة عنه والوليد بن عتبة ابن ابي معيط
يوم بدر كلام فقال لوليد امكنت فانك صبي انا انتب مثل شيا

واحد

واحد منك جلد واحد رب منك لسانا واحد منك سنانا وانجم
منك جنانا واملأ منك خشقا في الكعبة فقال الله على نبيه
عنه اسكنت فانك فاسق فخرت عامة للمؤمنين والمفسدين
فتاوتها وكل من في مثل حالهما وعين الحسن بن علي رضي الله عنهما انه
قال لوليد كيف تشتم عليا وقد سماه الله مؤمنا في عشر آيات وما
فاسقا قال المفسر المفسر ابو دى بن جبر بن علي بن ابي طالب البجلي
بن حبيب بن ابي معيط يوم بدر كلام فقال لوليد امكنت فانك
فاسق لوليد اسكنت فانك فاسق فانك لوليد فقال فيهما اخاصت وفي
امثالهما من المفسرين عامة لعن كان مؤمنا الى اخره ثلاث آيات
او اربع ومثله في الآية يحول على اللفظ وفي قوله لا يسوق محول
على المعنى ففضل عدم استقامتهما بقوله اما الذين آمنوا واما الذين
فسقوا وجنات المأوى في من الجنات نادى اليها ارواح الشهداء
علي قاتل ابن عباس قال بعضهم هو عن عبيد العرش وفي الام القليل
في الخبر تشريف وايضا بانهم لا يخرجون عنها كما لا يخرج المالك من
ملكه ولو قيل هذه الدار من يدقهم من الملائكة بخلاف ما لو قيل اسكن
هذه الدار فانه يحل على الاعادة بر خاطر فاطمة بن ابي سواد رافع
كرامته ميسر كد من بنات تفسيره تقاسم اهل سنة كذا الفعل بدر
نظر فقير هو يعني بضم السين وكذا في رواية ابن عباس في كذا
معنى آيات مذكرة من قوم شيعه ايها است كذا بلفظ نقل كذا
وهو متفق ان في ذلك آيات مذكرة من شأن علي بن ابي طالب عليه

السلام وولید بن عقبه بن ابی معیط نازل مثل دکانه واولاد
از ایشان کان مومنان کان فاسقا تا آخر جزا با کان اهلون بر کان
ایمان حضرت امیر المومنین وایضا خبیث المادی از ان ظاهر
که بیان خواهد وکالده وایه از واما الذین فسقوا تا آخر
بن جعفر بر کفر وبلید بلید وخلود او در عذاب نار وشن ودر
وهدا تا خدایا وخرج بعبثش مرتسین فاسقا وایضا
من الایمان بقیس کوبه ودر تفسیر قوله تعالی کما ارادوا ان یرجوا
منها اعبید وایضا کفنه عماره عن خلقهم فیما بین در کفر وبلید
او در عذاب تا بن عقبه وایضا کفنه عماره عن خلقهم فیما بین در کفر وبلید
خلیفه ثالث است وایضا کفنه عماره عن خلقهم فیما بین در کفر وبلید
بن ذکوان بر امیه بن عبد شمس خلیفه ثالث مثل مشکو فانه
جانب بد را از حجه مادر بر از یک مادر بوده اند وکفنه عماره
ذکوان بر امیه بن ذکوان بلکه غلام او بوده واورا منسوب با وایضا
اند ومشهور مثل بر دیر وایضا بن وایضا بلید ودر بعضی مکران
تر من مثل سلمان شده بظاهر وخلیفه ثالث در زمان خلافت
جا که کوفه ساخت وبقول مشهور در کتب سطوح است که آن
از روی هسته نماز صبح وایضا حنی که ایضا مسلمین میکرد وکفنه
کناره وکفنه که دماغ خوش دارد وایضا خدایا وکفنه عماره
شاهان با کفنه وکفنه که در حوض کفر وکفنه عماره وکفنه عماره
خرید وایضا بن وایضا که نظر در بن وایضا خلیفه ثالث کند که

در عهد الشمس

جنتی

جنتی شخصی که در فزان ذکر شده باشد وایضا در میان مردم
ابو جاکر بن جعی کثیری و شهر عظمی از عصر بن اسلام ساخت
فکر خبیث است که از مرزده وایضا بن وایضا کفنه عماره
طالب که از وی المعز وایضا بن وایضا کفنه عماره
عند الخالف وایضا بن وایضا کفنه عماره
خواجه بنیر وایضا بن وایضا کفنه عماره
بن ظهر بنیر وایضا بن وایضا کفنه عماره
وایضا بن وایضا کفنه عماره
بایضا بن وایضا کفنه عماره
ما از حجه بد اهل الکوفه عنها وایضا بن وایضا کفنه عماره
الند بر فکاه اهلها وایضا بن وایضا کفنه عماره
الفتن العظيمة وایضا بن وایضا کفنه عماره
الولاية ولا اطلاع له علی السرا وایضا بن وایضا کفنه عماره
عند تحقق الفتن وایضا بن وایضا کفنه عماره
ظهر عن الفتن وایضا بن وایضا کفنه عماره
فوق در ایجاب معذره فرموده که وایضا بن وایضا کفنه عماره
خواهد بود وایضا بن وایضا کفنه عماره
ایضا بن وایضا کفنه عماره
بن وایضا کفنه عماره
بن وایضا کفنه عماره
بن وایضا کفنه عماره
بن وایضا کفنه عماره
بن وایضا کفنه عماره

در دعایت صلوات بر محمد و آل محمد است
 شرعی دارد هر چند که این شرط ایمان و صلاح است و این بحث
 از باب صبر علی عداوة امیر المؤمنین علیه السلام بود تا آخر آنکه
 بعد از حضرت امیر که مصور و مسلمین و در مسلمین می بود در مجلس
 معاویه بر در حضور امام حسن علیه السلام شتم امیر المؤمنین نمود و
 آن عبارت صاحب کتابی که در الحسن بن علی رضی الله عنه اند
 قال لولا کیف تشتم علیا و ذلله الله و مثله عشر آيات و
 فاسقا مشعر بلکه و است بر یک که آن در بحث وادی بن شام
 میگویند و فرض از نقل آیات مذکور این بود که معلوم غلامی که در
 اعتدال اهل البیت باین عنوان خناری و خزی و بشارة بعد از آنکه
 در آن مجید مذکور شده اند چنانچه محبین ایشان بعنوان
 امتحان و بشارة جنت و خلود در لذات بهشتی مسطور کرده
 اند و الحمد لله علی ذلک جدا کثیر اکثر **فصل در بیان آیه**
 و اولی الامام بهم اولی ببعضی کتب الله من المؤمنین و اولی
 الا ان تغفلوا الی اولیایکم مع و ما کان ذلک فی کتاب سطور و لایة
 السابقة المقتضی بملک هکذا الی الی المؤمنین من انفسهم و لایة
 امامهم و اولی الامام الی اخر و بعضی آیه النبیه اولی بالمؤمنین و بعضی
 جدید علی بن حم بقرب و ذکر کرده مثل ما حصل و بعضی او بنابر
 از تفسیر بعضی از و کشف و تفسیر این در اینجا نقل کرده شده این
 بود که بنی هاشم و نافع ترست از بوی مؤمنین و از آنجه نفسها ایشان

چرا که نفسها ایشان برای ایشان چرا که بنی هاشم اولی ایشان
 و بنی امیه از برای مکر آنجه صلاح دین و دنیا ایشان و ترست
 بر خلاف نفسها و ایشان که بسیار است که داعی نفس ایشان
 میشود پس باید که امر او انفس باشند و همه چیز ایشان از اول
 دین و دنیا از امر خود شاک و تصرف او اولی باشد از تصرف ایشان
 و منفع شدم برین آنکه جایز باشد تصرف حضرت پیغمبر در حق
 مؤمنین در آنچه در دست مؤمنین است و مالک اند و این عالم
 نسبت به هر دست بغیر از صغیر غیر بالغ و غیر مین بلکه اشعار از
 اقوی برایت و از این حکم بحسب ظاهر توهم اینغنی حادث میشود
 شد که خصوصاً مؤمنین معاصرین آنحضرت را که حضرت رسالت
 شاهی میراث بره از ایشان بعد از وفات ایشان از جنس حضرت
 بعد از پیغمبر و همچنین توهم اینغنی بخاطر راهی باید که مؤمنین است
 چون حکم فرزند داشته باشند ایشان میراث برینند آنحضرت
 بعد از وفات آن حضرت خصوصاً که در قرأت این مسعود بعد
 النبیه اولی بالمؤمنین من انفسهم جمله هر یک هم بر بوده و متبایه
 شده منشأ این توهم بعبارة و از واجد امامهم چرا که با فایده غنی
 مزایه میشود اشعار و غیر از بنی مؤمنین و حد عدایت مؤمنین
 میراث برینند از آنرا و از رسول الله بعد از وفات از واجد امام ایشان
 از واجد مطهر از مؤمنین بعد از وفات مؤمنین از جنس حضرت
 مادر از مال فرزند پس می تواند بود که حضرت حق مجاهد با این حکم

عبد خود که اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فکذا الله من التوفیق
والله اعلم بربنا لان تعلوا الی اولیاکم من ذوات فضل و این توهمات باطله
و زوجه باشد و معنی اینکه اولوا الارحام اولی اند بتواریث در جمیع منافع
از غیر و هدیه و صدقه و غیر آنها که از جمله ان میراثست و خلوه و ان
غیر اولوا الارحام اگر کلا بیهیسه و فضلیه مجرد داشته باشند پس در میراث
و غنا که اجابت این تواریث نیست که میراث بر وجهی که غنا بعد
از فوت شما باشد از بعد فوت او علیه الصلوٰه والسلام و همچنین
نیست در میان شماها و ازواج مطهره کلاً خبری که تقسیم و حریجه و
امهات نامیده شده اند در واقع اجنبیات اند تا آنکه میراث بر شما
از ایشان یا ایشان از شما حکم بدیست حضرت پیغمبر نسبت
بمومنین و چون از تصرف او در مال مومنین در حین حیات ایشان
خاصه در بعد از فوت از باب تقطیم و اجلال حضرت است
همچنین مادر و زن ازواج مطهره و نسبت بمومنین از باب تقطیم ایشان
و غیر ذلک است که مستلزم تقطیم و اجلال حضرت پیغمبر است
و اگر بنام مری من جمیع الوجوه نیست بلکه جایز باشد نکاح کردن
مومنین بر وی ایشان از باب محرمه یا حرام باشد نکاح دختر او را
بر مومنین بلکه تواریث صحیح شرعی پیغمبر علیه السلام من الملک العلم
با اولوا الارحام اوست که میراث بر حضرت رسالت بنیادهای الهیه
و اگر پیش از فوت شوند میراث بر اولوا الارحام و اگر پیش از فوت
بعد از حضرت بمانند بر حکم اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فکذا الله

در عبادت

در این عبادت اگر محض من حضرت و خویشان نباشد عام هست
بجوئی که شامل حضرت و خویشان من شد و غیره برین مراح
داشته شده عام ذکر الہی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجهم
است و از این حکم محض من یا من تواریث با اولوا الارحام دفع توهم
ایست که ازواج مدخولات مومنین نکاح ایشان بر حضرت جایز باشد
پس شد خبر که معلوم شده که اولوا الارحام در تواریث و غیر ان غیر حکم غیر
ذوی الارحام است و بعد از آنکه در میان پیغمبر و مومنین همچنین
مادری ازواج مطهره نسبت بمومنین از باب تقطیم و اجلال است
و مثبت احکام اولوا الارحام نیست پس مستبعد نباشد اینکه تزویج
ازواج مطهره حضرت پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام بمومنین حرام
ماید باشد از باب تقطیم و اجلال و خواستنی یکی از مدخولات مومنین
اگر چه متنی باشد چون در حقیقت اجنبی است نسبت بحضرت
پیغمبر و ذریه هم نیست حضرت پیغمبر را این باشد جناح و رضیه
زید و زینب واقع شده و قبل این در قرآن مجید ذکر آن که شده و
سفینتها بودی جمله الہی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجهم
زید و زینب قرار داده و هر که که معنی آید و اولوا الارحام بعضهم
اولی ببعض فکذا الله تعلوا الی اولیاکم من ذوات فضل و این شد که مذکور
کردیم و شامل حضرت رسالت بنای و خویشان من شد و معلوم
شد که امیر المومنین علیه السلام احق بوده بخلاف حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم چرا که خلافت مشتمل است بر وظائف و معلوم

در عبادت

که حضرت فاطمه علیها السلام وراثت حقیقی شرعی بوده بلاشک
 چرا که در حدیثی از ائمه اطهار بعد از حضرت علی (ع) آمده
 و با وجود نص صریح بعدی که میگوید شخص صاحب فرزند که در آن
 و منفرد باشد شریک در وراثت از ارحام حضرت رسالت نباهی را از
 حکم عام آیه پدر کردن جزو میل بوده و اگر فرزند و اولاد ارحام
 اولی بعقر و انا اخر مخصوص حضرت پیغمبر و اولاد ارحام او باشند
 شود معنی آیه با این وجه مستویان گفت که چون از عبارت النبیه
 اولی بالمومنین من انفسهم و از واجد آنها هم حال نسبت حضرت پیغمبر
 بمومنین معلوم کردیم بطبع مستمع طالب استماع این معنی میشود که
 از جانب مومنین جز حال و بعد نسبت باشد یا ایشان اولی باشند
 بد پیغمبر از خود نباشد یا فی حق سبحانه و تعالی از اولاد ارحام
 مجهول و زمره باشد که اولاد ارحام او که مومنین و مهاجرین بودند
 اولی اند یا او از جانب که اولاد ارحام او نیستند و جلد و بی تفاوت
 چرا که صفة ایمان و محرم در اولاد ارحام ما حرم شده باز باقی شرک
 هم که مخصوص اولاد ارحام است و اولاد غیر در جمیع وجه نفع مراد
 بدلیل اینکه وصیت مستثنی شده بر ثابت شده استحقاق حضرت
 فاطمه میراث حضرت پیغمبر صلوات الله علیه را استحقاق ایشان
 و خلافت و امامت و اولی متصرف بودن در کار امت و عمل آنکه اولاد
 ارحام حضرت پیغمبر معنی ندارد که خارج این آیه باشد و این آیه
 بر آنها نباشد و حال آنکه آیه پیش یعنی النبیه اولی بالمومنین من انفسهم

و از واجد آنها هم در شان حضرت پیغمبر و از واجد مطهره باشند
 و کلام و اولاد ارحام الی اخره متقبل و مربوط با و باشد چنانچه در
 صاحب ذوق واضح است و بر تقدیر مسلم که عبارت بخبر معاش
 الانبیاء کان من وراثت و کان من وراثت ما ترکناه صدقه از حضرت رسالت
 نباهی واقع شده باشد و در نسبت که مراد این باشد که فی راهب
 للصلوة والسلام بالانکه در حین حیات مومنین نصرف در مال خود
 صحیح است بمقتضی النبیه اولی بالمومنین من انفسهم و بخلاف آن
 که بعد از وفات بطریق اولی صحیح باشد لیکن بواسطه شرط پیغمبر
 نبوت نیز بقا للانبیاء و اجلا لا یرثهم حضرت نشاء انیک وراثت
 بر ماها از مومنین امت خود یا میراث برند مومنین اهل زمان
 و آنچه از ما متروک میشود از اموال مومنین بعد از وفات ایشان
 که اخذ میکنیم صدقه ایست از جانب ما برای وراثت و عطفین ایشان
 و آن حدیث بنویس که در تفسیر النبیه اولی بالمومنین من انفسهم نقل
 کرده شده که ما من مومنین الا انا اولی بر فی الدنیا و الاخرة و اولاد
 شیتم النبیه اولی بالمومنین من انفسهم فایما مومن هلك و ترک
 دنیا و ضیاعا ای عیال آخالی شعر بلکه مصداق این سخن آنست که
 من گویم کرده شد یعنی بالانکه نسبت پدر از جریده پیغمبر علی
 نسبت به مومن متحقق است و من اولی بار هستم از نفس خود
 در حین زندگی جای وراثت نشاء بعد از وفات او اما متصرف
 نمیشوم مال مومن را بعد از وفات و آن تعلق دارد به عصیه او و این

مالا غیره عصیه ان كانوا و ان لم

استثناء من اعم ما يقدر له اولوية فيدر من النفع والمال بفعل الخ
التقصية بسبب ازاجحه از كشافي ونفسه نشا بودی و بیضاوی
فعل کرده شد معلوم کردید که آیه استثناء واقع شده و بنا
بر آن با قرآن میرسد شریف شاح موافق می باشد که مراد اولویت
اولوا الارحام من کل النجوم باشد و مانع یعنی قاضی عند شاح
یعنی میرسد شریف از پیش آیه غافل شده اند و بخاطر ماوردند
استثناء را که از بنال آیه واقع شده و از آیه همین قدر نظر
داشته اند و بخاطر آورده که اولوا الارحام بعضهم اولی بعضی
کتاب الله و از سابق آن که البی و لی بالمومنین من انفسهم و
از واجه امهاتم غافل بوده اند و همچنین از اخی آیه که الاکمل
الی اولیایکم معروفا بوده و مجموع آیات با بر هیچ و بیان ترتیب
است که البی و لی بالمومنین من انفسهم و از واجه امهاتم و اولوا
الارحام بعضهم اولی بعضی در کتاب بعضی المومنین و امهاتم
الا ان تفعلوا الی اولیایکم معروفا کان و الا کتاب مسطور و مثل
این خلقت از علی و کلامی ایشان در بیان مقلقات آیه
سجینها الا تفعلوا الی بوقت ما یقرن و آیه انکم عند الله
اقتبکم نیز اثبات کرده شد و اینها را اثر بد بودن با اهل بیت
فقصم تزییف جانب ایشان است سلام الله علیهم که از این
قسم فضل و همچنین عقلها را سو و واقع نیست که مثل عقین ایشان
ما خلع و ارجع فاما ان فاعلم و لکن الله الذی اظهر الحق

باشد

صاحب

ادعوا الباطل

ادعوا الباطل ان الباطل کان رهوقا و اگر کسی گوید از جانب ایشان
بگوید که مراد ایشان آیه و اولوا الارحام بعضهم اولی بعضی
است است که در آخر سوره انفال واقع شده و با آن استثناء نیست
جواب میکنم که متمسک شیعه که بان استدلال کرده اند بر
اولویت حضرت علی بخلافه و امامه شایسته آید و اولوا الارحام
بعضهم اولی بعضی در کتاب الله بوده باشد که در سوره احزاب
واقع شده و عولف سو دات نقل کرده و در اینجا استثناء واقع شده
و عبارت و الا آیه عامه و الا من کلها لصحة الاستثناء که از جانب
مستدل بر فضیله و اولویت علی از بنی طالب نقل کرده و ترتیب
بر آن قصد مستدل صحیح بود استثناء واقع شده و قرائت
و مانع و شاح حمل بر حوازا استثناء کرده اند و از اینجا مقصود
است غافل شده اند یا غافل کرده اند و آن آیه که نیست لجهة
اثبات معصوم طایفه حقه امامیه و بحکم علی ذلک حد اکثر اکثر
فصل در بیان آیه از الله و ملائکته یصلون علی البیت و اهلها
الذین امنوا یصلوا علیهم و صلوا علیهما ان الذین یؤذونه الله و رسوله
لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعد لهم عذابا عظیما و الذین یؤذونه
المومنین و المومنات غیر ما الکفتمسوا فقد احتملوا بهتانا و انما
مبتدأ عولف سو دات و خطا حضرت علی بن ابی طالب و اهل بیت
آیات قرآنی که طالبین حق باشند عرض میدارد که ظاهر از این
و جوبست و لهذا امام شافعی طایم احمد حنبل از ائمه اربعه اهل

منه موافق لما تقدم حقه اما بعد بين رخصته كبراه وجوبه
وحضرت بيغزست در غان فرميد بجا كند بوميد ومارنه ان
درست نيست و بازك او عمل و سهوا يا طلست و مويد بخن
از كتاب مواهب المنيه كدر نمايت تعقيب است در حسن و دعاء
نقل كرده ميشود از فضل ثاني از مقصد سابع العبارة الاولى مجبى
الفعول و اخر الصلوة بين قول التشهد و سلام التحلل قال الامام الشافعي
ومن تبعه واستدل لذلك بما رواه اصحاب السنن و صحيحين
وابن جرير و الحاكم عز ابن مسعود المديري انهم قالوا يا رسول الله
اما السلام عليك فقد عرفناه فكيف فصل عليك اذا اتى علينا
في صلاتنا فقالوا قولوا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد الحديث و معنى
قولهم اما السلام فقد عرفناه هو الذي في التشهد الذي كان يقولون
آياه كما يعلمهم السور من القرآن و هي السلام عليك ايها النبي و آله
وبركاته و رواه الشافعي في مسنده عن ابن عمر في قوله و قد روي
بهذه الرواية جماعة من الشافعية منهم ابن جرير و هو السيفي
لا يجازي الصلوة عليه صلى الله عليه و آله و سلم في التشهد بعد التشهد
وقيل السلام و قال الشافعي في الامم فرض انما الصلوة على من صلى
عليه و آله و سلم بقوله ان الله صلى الله عليه و آله و سلم و آله و سلم
انما صلاتي و طمأنينتي على من صلى على محمد و آله و سلم و سلم
ان في صلاة الصلوة و بعد ذلك لا بد من النبي صلى الله عليه و آله و سلم
بذلك اجزا ابراهيم بن محمد بن احمد بن اصفهان بن مسلم عن علي بن مسلم

عن عبد الرحمن

بن عبد الرحمن عن ابيه هروية قال قال يا رسول الله كيف فصل عليك
في الصلاة قال يقولون اللهم صل على محمد و على آل محمد كما صليت
ابراهيم الحديث اجزا ابراهيم بن محمد بن احمد بن اصفهان بن مسلم
بن عوف عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن ابي عبد الله عن النبي صلى الله عليه
و آله و سلم ان كان يقول في الصلوة اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت
على ابراهيم الحديث قال الامام الشافعي في كتابه في الصلاة
قال كان يعلم التشهد في الصلوة و روى انهم كيف يقولون عليه في
الصلوة لم يخرج ان يقول التشهد في الصلوة و اجب الصلوة عليه في
واجبة استهلي العبارة الاولى و العبارة الثانية هكذا و قد وافق
الامام الشافعي من فقهاء الامصار اجماع في احدى الروايتين عن علي بن
ابن ابي حمزة كاه عنه ابو نعيم الدمشقي فيما ذكره الحافظ بن
ابن حبان الصحيح بن اسحق بن ابراهيم بن الاعادة مع غيره و كذا روى
الشيخان و المشهور عن احمد انها تبطل بتركها عمدا و سهوا و عليه اكثر
اصحابنا حتى ان بعض كذا بلة اوجب ان يقال في الصلوة عليه صلى
عليه و آله و سلم كما علم ان يقولوا في السالوة كما ذكره ابن كثير و وافق
الحنفية و اشق في التقييد بالعدد و ان السهم و كذا روى عن مالك بن كذا
ابن كثير و وافق الحنفية و الشافعية و العبد و السهم و كذا روى عن مالك
كما ذكره ابن الحارثية في سنن الصلوة ثم قال انما اوجب على الصحيح فقال الشافعي
ابن عبد السلام يريد ان يقول بها قولين و هو ظاهر كلام الامام ابن الزبير
صرح به ابن القصار و بعد الوهاب كافي الشافعية بلغة انه يراه في

في الصلوة لقول الشافعي لا يحكي اوجع المالك عن المذهب بها
 اقول في الصلوة الواجب والسنة والشك ما ريت ما عرفت
 عليه بكون العزيمة في سراج المدين انما قاله ابن المديني والشافعي
 الصلوة على النبي صلى الله عليه واله من قرأ في الصلوة والصحيح
 فقد يلزم القابل من كنفية وجوب الصلوة عليه كما ذكره كالمع
 وتقلد السراج في شرح الحديث عن اصحاب المحيط والعقد والخفة
 من كتبهم ان في التشديد قول وجوبها لتقديم ذكره صلى الله عليه واله
 في آخر المصنف في قوله واشدد ان محمداً بن الحسن بن علي بن ابي
 ذلك ولا يجعلون شرطاً في صحة الصلوة لم يخالف الشافعي احد
 اصحابه في ذلك بل قال بعض اصحابنا وجوب الصلوة على الاكل
 حكاية الشافعي والدارمي وتقلد امام الحرمين والغزالي والشافعي
 انتهي العبارة الثانية ايضا من الواجب للدين في الجملة بعد
 ازاوية كيقضه الجهد ظاهر است ارضى عن الرجل هو وجوب كونه
 ارضاه ان صلوا عليه صلوة بغير سبيل بغير حق وممن من عظماء
 مراد داشتن نهادن من عظمى است وقلة مبالاة وتقلد والكنان
 كونه في عين علة امره كواجب بوجه باشد وبنه عين وقت
 ومحل مناسب ذكر صلوات خلفت بعضه كمن عبادات واجبة
 واكثر عمل عين كونه شود كهراه اسم شريف اخبرته ذكره في صلوة
 فرستادن واجبات وبن جعلي ارجع في فقه ائمه وبعضه از فقه
 وابن عرسه از مالكية وصاحب كشاف بنسبنا من قابل است وبن

۱۲۲
 ۲
 ۲۲
 ۲
 ۲

مترجم

شق بآداب اوقست واحوطست ولكن مستلزم متقيد وخرج
 ميشود بر خلاف اسلوب شريفة مظهر مسجد مصر في
 داعي باشد بين محل واز احتمالات وجوب بكني است كمن مجلس
 يكبرته صلوات فرستادن واجب بوجه باشد كمن تكرار بايد
 شريف حضرت بغير وبن جعلي عرفت ان وبن عرفت ان وبن
 واجب شد بغير تكرار بغير كيف وبن عرفت ان كذا باشد خطا
 مومنين است الزايل عصر حضرت رسالت بناهي كمن فقه ائمه
 از وبن ان ايشان فاقيا است وكيفية صلوات متقيد بوجوب وبن
 شد هيچ كدام ان خالي از لفظ اله بنسب بن بر خلفه نشد واجب
 بوجه باشد صلوات فرستادن بر آل بغير صلوات عليه والكرام الزنا
 تعظيم واجلال واداء حق ادب بنوع وبن خلفه ان صلوة بر الايقاف
 امام شافعي وامام احمد حنبل درست بنوعه وعكس ان بنسب جعلي
 آل بغير واجب نشد صلوات فرستادن بر اصحاب جرك لفظ الجحيم
 راجع متعصب جعلي بوضع حديث تا امره كمن ارسال بكره
 جعلي بنوي كمن نشد در بيان كيفية صلوة واجبة عاقره در صلوة
 واكر بعد از بن در هر يك فايده بقصود ايشان نخواهد كمن وبن
 چون بنظر النضاف دليل متقيد بركاب خلوي ظاهر ان كذا
 كذا نشد شود كذا لا يمكنه بر افضلية آل از اصحاب وهو المطلوب
 صلوات بر حضرت بغير وال فرغان واجبست سلامي كه بصلوات بايد
 تا از بر آيد وكن نماز است واجبست بغير امام شافعي وبن

است بر طبق آنچه امامیه از آنکه پیش خفی شرطی ندارد نیست و
 در هر فعلی دیگر مصطلح از آغاز متعلق اند بر آمدن اگر چه حدیثی از امامیه
 بوده باشد اما قوله تعالى ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في
 الدنيا والاخرة واعلهم عذابهم انهم لا يخرجون من بعض ايدى احد
 تعالى ما يذره رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم انما يكون كرمه انك
 ومثال خود اما اظهر انست كه هر يك از ايداء بين لایم داشته
 باشد ايداء ديگر ما يذره رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم انما يكون كرمه انك
 العكس قال المشايخ في تفسيرهم ثم رتب الوعيد على ايداء الله
 ورسوله فيجوز ان يكون ذكر الله قرطبة وفسر بها وايداء بان ايداء
 رسول الله هو ايداء الله كقوله فاشعروا بحجكم الله وحبور الله
 يراد بان ايداء الله الشريك ونسبته الى ما لا يجوز عليه وحرمة كرمه
 فعل انصاف وبرايدان يرومون تكون خلق الله قتل اذى من الله
 فوهم انهم اسامه فاجر او شاعر او كاهن او مجنون وقيل طعنهم عليه في
 كل صفة بنت عي واما اظهر التعميم وعن بعضهم اللعن في اللادين
 هو جرح من يؤذي الله واعداء العذاب المهمين جزء من يؤذي الله
 ولعل الذي لا يخفى واما قوله تعالى والذين يؤذون المؤمنين والمؤمنات
 بغير ما اكتسبوا فقد احملوا بهما فاذا ما مينا اهل اهل الله
 مراد المؤمنين اهل البيت يعني امير المؤمنين وحسين ومن اهل
 البيت يعني حضرت فاطمه وام كلثوم مراد باشند بقرينه انكده
 ميتا بودي گفتند قتل نزالت في ناس من المنافقين كانوا يؤذون وهدايا

حقی

که الله و جه

كرم الله وجهه و برین قتل بر این آیه با آیه سابقه از توفیق است
 فاطمه بضعة مني فمن اذاها فقد اذاني ومن اذاني فقد اذني الله
 قوله تعالى بغير ما اكتسبوا ميتوا اولادهم كذا إشارة بعمدة انباء
 بوده یعنی بغير ما امكن اكتسابهم من المعاصي وقوله عزنا ان قد احملوا
 بهما فاذا ما مينا ملكنت كذا إشارة باشد باجود و در دعوی اهل البيت
 وعصب ذلك از ایشان ایداء حدیث سخن معاشرا لانباء لا نورث
 ما تركناه صدقة خود قد سبحانك هذا بهتان عظیم و آنچه گفته شد
 از باب ثابت داشتن عبارت قرآنیست و انظروا في معاني يروى عن
 كعب بن جعفر عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ان الله اعلم بربه
فصل ان توبوا الى الله فقد صغت قلوبكم وان نظروا عليه
 فان الله هو وليه وجبرئيل وصالح المؤمنين والملائكة بعد ذلك
 ظهروا والآيات المتقدمة المرتبطة بهذه هكذا اذا سر المتوكلين
 از واجبه خلدنا فلما انباء ت مبدوا ظهروا الله عليه عز وجل فوضعت
 فلما انها قالت من انك هذا قال شافى العليم الخبير بايقان من
 في خلاف خطاب بلطف تنويعا بعبارة وخرجه اوله وخصمه
 خليفة فانست از جمله از واج مطهر و آنچه حضرت رسالت بناهی
 مگویند بران خورده بودند با قضیه عمل است که در بعضی از واج
 کرده نوشته بعضی دیگر هم اتفاق کرده قرار اند که بدو در حضرت
 رسالت بناهی مگویند که از شما بوی بدی آید و سر کرده قرار در وضع
 دختر خلیفه اول بود و با قضیه ما زیاده که با و نه یکی کرده بودند

در نوبت عایشه بوده یا حفصه علی اختلاف الروایین بهر تقدیر
حفصه مطلع شده بود در حضور او حضرت سوگند خورده
بودند باینکه نزد یکی ننگند بیاورید اما حدیثی که بطریق سر حضرت
سپرده بحفصه قصه غسل را در روایتها شده اند و آن سر حضرت
اهل منده مشتمل بر دو چیز وارد شده اند یکی اینکه سوگند خوردم که
نزد یکی نکند بیاورید دوم اینکه بفرمود عایشه مالم ملک و امر الله
خراشد شد بعد از آن فلان بیعت بر بعضی خود خیر از آن حضرت
بعایشه و افتاد حضرت بی غیر کرد و اظهار الله علیه و ظاهر مباحث
افتاد اما حق سبحانه تعالی بر بی غیر خود صلوات الله علیه و الاخر حفصه
شناخت حضرت بی غیر گفت بحفصه بعض افتاد کرده او را بی غیر
اظهار کردی حدیثی ما در روایات عرض من بعضی یعنی در کثرت حضرت
بی غیر از سرش و بی غیر بر افتاد بعضی دیگر سر بی غیر افتاد اما یکسان
قالت گفت حفصه من اینها که خبر داد تو از اینکه من افتاد سر تو نه
عایشه کرده ام قال گفت بی غیر صلوات الله علیه نیافی العلم الخیر و داد
مرادنا صاحب خبر و اطلاع بر حقیقت تحقیقات یعنی حق بجانب و تمام
بطریق وحی بر اعلام فرمود آن شو با ایضا اگر تو بپسندید شما دو کس
عایشه و حفصه و باز گفت غایب بجانب حق تعالی بقدر صفت قلوبا
بسی تحقیق می کردند و کشته دلهای شماها از اخلاص که در محبت و ایمان
بی غیر لازم بود و آن ظاهر علیه و اگر نیست بهم دهید و متفق بود
بر او از حضرت بی غیر و اخلاص و افکار الله هو ولید و جبریل و صالح

المؤمنین

المؤمنین پس تحقیق که خدا است ناصر و معین بی غیر و جبریل
و صالح از میان مؤمنین و الملائکه بعد از آنکه ظاهر و ملائکه بنین
بعد از صبح جماعه مذکورین یعنی خویشاوندان تعالی و جبریل و صالح
المؤمنین ظهور و بشنیدان او پیدا اینست تفسیر مفسر و معنی
آیات بحسب الفاظ و معانی لغوی و اما در مراد از لفظ صالح المؤمنین
بسی در تفسیر تعلیق درین باب افتاده است یکی آنکه مراد از علی بن
طالب است سلام الله علیه و این قول را در حدیثی در روایت کرده با
ذکر اسامی وافی که در میان اند جنانچه در روایت نقل حدیثی قول
دیگر اینکه مراد خلیفه او است قول دیگر اینکه مراد خلیفه دوست
قول دیگر اینکه مراد اولاد و دوست با هم و در باب مراد داشتن
خلیفه اولاد با خلیفه ثانی گفتا بدگر راوی او کرده و باقی و سابق
ساقطند از ذکر که مذکورین صاحبان این در حقیقت ضعیف است
در نقل و محقق حدیث همچنانکه بحسب معنی بقا این ضعیف از قول
مذکور که در روایت شد قول دیگر اینکه مراد متعدد باشد که علی بن
از باب مراد جنس صالح و قول دیگر اینکه لفظ صالح المؤمنین
خراند شود که صیغه جمع بوده باشد و او در حدیث مذکور ساقط شده
باشد و متأخرین مفسرین مثل قاضی بیهقادی و صاحب کتاب و غیره
در اقوال مذکور در هر دو خلیفه او داشته شود یا تا فی المراده شود یا هر دو
مراد باشند ضعیف بود اند بحسب روایت حدیثی بحسب معنی نیز بنا
بر آن ملازم همان شو از مراد جنس نهاده اند تا بعد بهم رسد در حدیث

المؤمنین

ایشان کرده شبیه آن نامناسب است و ضعف و عبارات آن محمد
داخل بر معنی اولی و لایق و الصبیح بمعنی بکر و در لغت معتبر
که ضعیف باشد در لایق و لایق که مقصود است بر عقل و عین
که نیست پس نظر باینکه معنی کرده لازم شد که مراد از صالح و لایق
امیر المؤمنین بدارند نه شیخ بر او و احدها و اما اینکه جنس را
مراد نماند شود این ناخوشی دارد که شامل جمیع کثیر و از احادیث
آمد بر ملائکه و اخیر بلکه از آنها جناحه مشرب است با و لفظ
الملائکه بعد از آنکه ظاهر از آن محل نزد است از آن ظاهر
و ممتاز از جمله صلحا که صدیقین و معصومین بوده باشند و
آنها بر سایر ملائکه بر حسب قواعد شرعی صحیح است لیکن هر
صحیح نیست و اما بر تقدیری که لفظ صلحا بوده باشد بصیغه
جمع برین تقدیر نیز اگر عام مراد است شود همان مقصد تقدیر
اسم جنس را داشته باشد از آنکه است و اگر متازان صلحا را مراد
شوند و متازان عقیده اهل سنت خلفاء را بشمارند اند و پیشتر
کرده شد و سابقا ملکه علی بر آن طالب از آن میان است
که تحقیق و تمیز بین حجتین معلوم بین با و واقع شود نظیر
ایشان کرده و نیز برین تقدیر صحیح است که در مصاحف و قرآن
صلحا و اولاد و الف از بنی الدوا که علامت جمع است و مرقوم و مقرب
میگردید و حال آنکه در جمیع مصاحف و اولاد و الف بصیغه
مسطوح است برین معلوم شد که بصیغه جمع واقع شد و بعضی
کمیته واحد

میشود و تقدیر صحیح است

که صیغه واحد است و مقصود علی بر آن طالب و هو المراد و عبار
ابو اسحق یحیی و تفسیر ابن سورق از او سورق باین وجه است
که قولی معانی یا بهما المیه و تحرم ما احل الله لك تبغی و ضاعت
والله غفور رحیم و ذلك ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كان اذا
صلی الفداء دخل علی سائر امراء امراء و كان قد اهدیت حفصة
عمره من عسل فكان اذا دخل علیها رسول الله علیه السلام سلم
و شققت منها وان عایشه رعی تصفها انكرت احتباسه عندها
فقال لجن بریة عندها حبشینه فقال لها حضیر اذا دخل رسول الله
علی حفصة فادخلی علیها فانظری ما تصنع فاخبرتها الخیر و شاك الخیر
فمادت عایشه و ارسلت الیها و اجابها فاخبرتها و قالت اذا دخل لیکن
رسول الله علیه السلام فقلن لا انا بخیر منك رجوع مغایره و صحیح
الخرط کر الراجحة و كان رسول الله علیه السلام یكرم و یشرف علیه
ان یوجد من دج منقته لانه یا رسول الله قال فدخل رسول الله
علیه السلام علی سورق قالت فما اردت ان اولی لك رسول الله
لانه فرعت من عایشه فقلت یا رسول الله ما هذا الرجل المتهلک
منك اكلت المغایرة الا و لكن حفصة سقنته عسل ثم دخل رسول الله
علیه السلام علی امراء امراء و هن یقلن لذلك ثم دخل علی عایشه
فاخبرتها بانها فقال لها الله علیه و آله و سلم ما شانك قالت
اجل دج المغایرة اكلتها یا رسول الله قال لا بل سقنته حفصة عسل
فاجبرمت اذا تحملها الخرف فقال علیه السلام والله اطعم ابنی الخیر

عليه نفسه فقال عطاء بن ابي نعيم مسلم انه الذي كانت تصفر من الله
عليه السلام الفصل اربعة واخبرنا عبد الله بن جابر عن ابي جابر
محمد بن الحسن حدثنا علي بن الحسن حدثنا علي بن عبد الله حدثنا
محمد بن ابي رزين بن جريح قال قال عطاء بن عبيد بن عمير قال
سمعت عائشة تدع النبي تجزي رسول الله صلى الله عليه وسلم
كان يملك عند ربيب بنت جحش وميراث عندها عتلا قالت
فولطيت انا وحفصة ابنا فقال عليهما النبي عليه السلام فلقوا
احدهما بك ربح مغاير فدخل علي احدهما فقال له ذلك فقال لا
شئت عتلا عند ربيب جحش فذكر افعى الذي فزعت باربعها
لم تحرم الايات قالوا وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يام من ثيابه
فما كان يوم حفصة قالت يا رسول الله ان لي ابيد حادثة ففعلت
عند فاذن لي من هذه الزواني بها فاذن لها فلما خرجت ارسلك
عليه السلام الى جارية ما رقت القبطية لم ابرهيم وكان قد اهلها
لما حلت ربة المفق ففعلها بيت حفصة ففعلها فاذن حفصة
فوجدت الباب خلفا فجلست عند الباب فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم
وجهه بقطر عرقا وحفصة تبكي فقال اني ليكيك ففعلت انا اذنت
لي من اجل هذا ففعلت امك مبقى ووفقت عليهما في يومى وعاشى
وايت لي حرم وحفا ما كنت تفعل هذا بارأه منهن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
السلام اليهن في خابري ففعلها الله الى اسكنه ففعل امر على القس ذلك
رضاك فلا تحزني بهذا امره منهن هو صدك انا انك فلما خرج

عطاء بن عطاء

فعل الله عليه وسلم ففعلت حفصة الجدة الذي كان بينهما بين
عائشة فقالت لا ابرهيم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عليه السلام قد
حرم عليه امه ما دته وقد اهلها الله منها فاحزنت عائشة عمالا
وكافاهما ففعلت بين منظاره بين علي بن ابي رزين الذي صلى الله عليه
والسلام ففعلت عائشة ففعلت رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى خلفت
فانزل الله تعالى يا ايها النبي اخرجوا من اهل البيت بعد العسل وما
وقال عمر بن الخطاب ففعلت في المرأة التي وصفت نفسها للنبي صلى الله عليه وسلم
ولم ويقال لاهل البيت ففعل النبي عليه السلام ان يفيها الا زواج
ففتنغ موهبات امر لجلت والله عفى عنهم قوله تعالى ففعل الله
عند ايمانكم ان تكفروا اذ اخستم ويراجع امته وهي في
سورة المائدة واسمها كركم هو لكم قوله تعالى واذن النبي
لزوجته خديجة وهي حرة عليه السلام فتايبه على نفسه وقوله
لا تحزني احدا منكم ففعل الكل في امرها ان اياك واربعة
يكون لك خليفة من عتلا بعد في اخبرنا عبد الله بن جابر
عن محمد بن الحسن حدثنا الحسن بن عبيد بن جابر حدثنا
حسين بن يحيى الشيباني عن جبيب بن ابي ثابت عن عبيد بن
عن ابن عباس ما اذا امر النبي عليه السلام الى حفصة وارجع حديثا
قال امر النبي عليه السلام امر حفصة بعد ففعلت حفصة
انما في عبد الله بن جابر انا ففعلت من محمد بن شيراز حدثنا الحسن
بن عبيد بن جابر حدثنا الحسن بن عبيد بن جابر بن السائب

العلم

عطاء بن عطاء
عطاء بن عطاء
عطاء بن عطاء

عن مجاهد بن سفيان عن قتادة بن دحيلة عن ابي اسحق الخثعمي عن ابي
 حنيفة قال سئلها انه ابا بكر خليفة من بعدى فلما انبأت اخبرت
 بالحديث الذي سألها رسول الله صلى الله عليه وسلم والتمس صاحبها
 واظهره الله عليه واي واطلع الله عليه على انها قد جاءت برواية
 طلحة بن مصرف فلما انبأت بذلك عرفت بعضه قراء على ابي
 السيل والحسن البصري وقناة والكلي عن الخثعمي عن ابي
 عبدوس حدثنا محمد بن يعقوب حدثنا محمد بن ابراهيم عن
 المقرئ حدثني شيخ من بني اسد يعني الكساء عن غم الي عن
 عن ابي عبد الرحمن قال كان اذا قرأ عليه الرجل عرف بعضه بالشد
 حصينه بالحصة ومعناه على هذه القرابة عرف بعض ذلك
 الفعل الذي فعلته من اقضاء سر اي غضب عليها من ذلك و
 جازها من قولها اني لمن اساء اليك في ذلك ما فعلت يعني
 لا جادنيك عليه قالوا وجازها رسول الله عليه السلام بان طلقها
 بلغ ذلك عرفا لكان في الخطاب خبرا طلقك رسول الله عليه السلام
 نساءه شهر او بعد في مشرد ام ابراهيم ما روي حتى نزلت اية التخي
 وقال مقاتل بن حيان لم يطلق رسول الله عليه السلام حفصة و
 انما بطلانها فانها جبريل فقال لا يطلقها فانها صوامر فامة
 فانما من نساك في الجنة فلم يطلقها وقرأ الباقر عن
 بالشد يد يعني انه عرف حفصة بعض ذلك الحديث واخبرها
 بعد اختاره ابو حاتم وابو عبيد قال لا اند في التفسير انه اخبرها بعض

فما هو عليه السلام
 وانه مما جعته واعتلج
 رسول الله عليه السلام

القول الذي كان منها وما يحقق ذلك قوله واعرض عن بعض انه
 لم يفرقها اياه ولم يخبرها ولو كانت عرف حفصة لكان ذلك
 ما ذكر بعضنا ولم يقل اعرض عنه قال الحسن ما استقصى كرم قط
 قال الله تعالى عرف بعضه واعرض عن بعض قال مقاتل يعني اخبرها
 ببعض ما قالت لها ايشه ولم يخبرها بقولها اجمع عرف حفصة من
 الحديث بان ابا بكر وعمر لم كان بعيد فلما جاءها ما اي اخبرته
 بما اظهره الله عليه قالت له من اينك هذا قال نبأني العلم الجليل
 قوله تعالى ان تنسوا الى الله فقد صنعت قلن كما اى فرغت وما
 واستحيما التوبة وقال ابن زيد مالت قلوبها ما كان مع ان
 يجتنب رسول الله عليه السلام جازيت ذلك لساوا في شراها
 كرم النبي عليه السلام اخبرنا ابو سعيد محمد بن عبد الله بن جابر
 اخبرنا ابو حامد احمد بن محمد بن الحسن حدثنا محمد بن يحيى عن
 عبد الله بن ابي اخبرنا مع عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله بن
 ابي ثور عن ابن عباس قال لما نزل جبريل ان اسأل عن المراتين من
 اندواج النبي عليه السلام اللتين قال الله تعالى ان تنسوا الى الله فقد
 صنعت قلن كما حتى خرجت من تحت بعد فلما كان ببعض الطريق
 عمر عدلت بعد بالامانة فبرئتم اني فسكت على يد فتوقضت فقلت
 يا امير المؤمنين من المراتين من اندواج النبي عليه السلام اللتان
 الله عز وجل ان تنسوا الى الله فقد صنعت قلن كما فقال عمر وعجبا
 يا ابن عباس قال الزهري كره الله ما سأل ولم يكره ثم قال حفصة و

عارضة ثم اخذ يسوق الحديث فقال كنتم معاشر قريش
 الكنايا فلما اقدنا المدينة وجدنا قوما يغلبهم فسادهم فطعنوا
 فسادنا فاستعملوا من نجايمهم قال وكان من لي في بني امية بن زيد
 بالهوى في حفصية يوم ما علي المرات فاذا هي تراحي فانكرت ان
 تراحي فقالت وما تشكر اني ارايها قال لا والله اني ارايها
 السلام عليا اجعلوا فيهم لعلهم ياتوا اليكم الى الليل قال فانطلق
 فدخلت على حفصة فقلت اني ارجع رسول الله علي السلام
 نعم فقلت ويحك ما احلك في اليوم الى الليل قال نعم قلت قد جاء
 من طاعة الله من سكن وخلفنا من احاديثكم اليوم ان يفتيكم
 عن رجل عليها الغضب رسول الله عليه السلام لا تراحي جمع رسول
 ولا تاتى شيئا مني فقلت ما بدلك قال لا تعرفك ان كانت طاعة
 هي اسم واجبت له رسول الله منك بدين عارضة قال وكان لي جوار
 من الاحقاد وكنا نقادب النبي صلى الله عليه وسلم في كل يوم
 يوما وان لي يوما فناء مني بخبر الوحي عير واتيته بمن ذلك قال
 كنا نقادب ان عسانا نقتل الجمل ام نقتلنا فمنا صاحب يومنا
 عشاء فمضت باي نمر ناداني فخرجت اليه فقال لي اني اراي
 قلت ما ذى اخبار عسانا قال بل اعظم من ذلك طلق رسول
 علي السلام فساءه فقلت قد خانت حفصة وعمر بن عبد الله
 اظن هذا كايها حتى اذا ملكت الصبح سددت علي فاني ثم تزل
 فدخلت على حفصة وهي تنكح علي حفصة فقلت اطلقك رسول الله

قال

قالت كما امرى هو هذا معترلا ففهم المشربة فابتعت غلاما اسود
 فقلت اسماه ذن لعمري دخل الغلام ثم خرج الى فقال قد ذكرتك
 فانطلقت حتى اتيته المبر فاذا هو له دهط جلوس بعضهم بيكي فقلت
 قليلا ثم غلبني ما اجد فابتعت بعض الغلام فقلت اسماه ذن لعمري
 الغلام ثم خرج الى فقال قد ذكرتك فذهمت فانطلقت حتى اتيته
 المبر فاذا هو له دهط جلوس بعضهم بيكي فقلت قليلا ثم غلبني ما اجد
 فابتعت بعض الغلام فقلت اسماه ذن لعمري دخل ثم خرج الى فقال قد
 ذكرتك فذهمت فخرجت فخلست الى المبر ثم غلبني ما اجد فابتعت
 بعض الغلام فقلت اسماه ذن لعمري دخل ثم خرج الى فقال قد ذكرتك
 فذهمت فالتفتي مديرا فاذا الغلام يدعوني فقال قد دخل فقلت ان
 لك فدخلت فسلمت على رسول الله عليه السلام فاذا هو متكئ على راس
 حمبر فداثر في جنبه فقلت اطلقت يا رسول الله فساءه فخرج
 لاسالي فقال لا فقلت المذكر ثم ذكر ما قال الامر وما قالت المذكر
 فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم والدم فقلت يا رسول الله دخلت على
 حفصة وذكرت ما قلت فتبسم خري فقلت استأخر رسول الله
 لقم فخلست فرفعت راسي في البيت فواسه ما رايت شيئا من العير
 الا اهدت لثمة فقلت يا رسول الله سادع الله عز وجل ان يوسع علي فقلت
 فقد وسع علي فادرس اليوم وهم لا يعيدونك الله فاسو محمدا
 ثم قال في ذلك انت يا ابن الخطاب اولئك قوم عجلت لهم طيباتهم في
 الحياة الدنيا فقلت استغفرني يا رسول الله وكان انهم لا يدخلون

تعالی فی الاصل علی الجمل الا الموده فی المفسر و از حق اندر شما
بقوله تعالی ندع ابناءنا و ابنا بکر و نسا و نسا بکر و انفسنا انفسکم
در این مباهله و سید انسا العالمین بوده و خلاف از همه مخالف
و از مباحثات باسلام و کلمات ام ما بقدر و احقر بوده و هرگز کرد
هیچ فعلی و قولی نابایست و مکرر بود امن عصمت ان مطهر عالی
القدر نشسته و هرگز از لذات دنیوی و دنیوی در مباحثات
مشتغ و مشتغ نکرده و حضرت رسالت بناهی بر اهلانید علا و خا
و محبت که مافوق آن تصور نموده باشد بان سید مطهر صوفی
و ابر الیقین و حق فی خلاف فرموده و فرموده که آنها و حق فی حق
و در حق او و زوج او و ولدین او با اتفاق فرموده که فی السلام
و حرب لمن حادهم و نیر فرموده که فی التخلین کتاب الله
و غیره الا و ان اللطیف الخیر الخیر فی انما فی یفرق احسن و با
لکون ازین قسم خیر انفسهم و فی الاصل و انفسهم و فی
و هر چه دادند بقتل او بکر بقتل محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم و انچه از ذرات زجر اولی از ذرات جبین مذکور شد از خیر قرات
که در قضیه تحریر واقع شد و غیر آن از مباحثات با او با حضرت علی
فاطمه و حسین بسیار نیست که آثار آن بعد از رحلت حضرت پیغمبر
از ظاهر و نه منکر جل با حضرت علی کردن و چندین هزار صحابا
و صحابی زاده و تابعین بکشتن دادن و بر خدای مقتدر است و غیر
فی بیو کن عمل نموده بقتل جنک برآمد با آنکه حضرت پیغمبر

حضور با پیغمبر آمده بود که زدند با شد که یکی از شماها بر آید
صاحب شری باشد که بیشانی او بر دشمن باشد بیرون آید تا جایی
که سکان جواب برو با نک کنند بسیاری بر دست راست او
گرفته بودند و بسیاری بر دست چپ او و هم نزدیک بدلائل
برسد و آخر نجات یابد و علاجات در انشاء طی مسافران که
تاب بصره بود ظاهر شد از بانک کردن سکان جواب طایفه را
منهید باز با استاد و اینها در شواله البوم ملاجی میگویند
در معجزات حضرت پیغمبر صلووات الله علیه و انچه از زجر دوم
دافع شد و دفع و آیات این سورع تحریر است بران ایست
افتاد و حضرت پیغمبر کرده بعد از آن که در دستین و جهالت با
حضرت رسالت بناهی بسبب نزدیکی ما به بی طیبیه مبالغه و ابرام
نموده بود و حضرت پیغمبر بحجه تسلیم او و اطفا و با بر خستونی
اود و جبر که خواست و سرور او را بود با فرمودند که این کتاب
است نزد تو هیچ کس اظهار نکنی سلف الغور بمسایه خود اظهار کرد
و حق تعالی او را و جاره او را بر علی عتاب فرموده و نشود در عتاب
کرده بدفعات و از انچه ابوالحسن غلبی در تفسیر خود نقل کرده که
خلیفه ثانی از قضیه با خبر شد بمجد حضرت حاضر شد و حضرت
پیغمبر و سر بر مایه از نسا خود آنزده شده اعتراف نموده و قرآن
بودند و غلام سیاهی بر روی خلیفه ثانی اصرار گفت که از برای خال
شدن من از حضرت رخصت بطلب نام عرض کرد و حضرت جواب

نمودند تا آنکه حضرت ازین معلوم میشود که از حضرت این قدر
آزاده بودند که در بدین بدین هم خوش می آمد و از روی
از خود بی خودی تا با اینجاست که حضرت بی خبر بود
دادند تا پیش میگویند که یک طلاق دادند و باز رجعت کردند و با
از زمان هم و در آن اختیار کردند و با خبر خلیفه ثانی بعد از آنکه
شدن از آن و نشستن با حضرت عرض کرده که فارغ از
الله عزوجل ان یوضع علیک فاعلم و مع علی فارغ از
لا بعد و در آنجا جواب حضرت و طریقی که حضرت معلوم میشود
که آن حضرت را خوش نیامد معترض میگویند که فاعلم و مع علی
قال لی شکی انت یا ابن الخطاب ادبک قوم عجلت علیهم
فی الحیوة الدنیا و از جواب خلیفه ثانی که در پیش دوم بعد از
قول حضرت بی خبر گفتند که استغفری بارش از این معلوم میکرد
که آن حضرت آن سخن او را و بطلان و اندک و بطریق قیاس کرده
اند که با این گفتند یا ابن الخطاب و اما اینکه در آنجا
با عانت حضرت بی خبر حق علیه مبرور و در آن و صلیه بکتمان
نموده که یکی از آن بوده باشد که آن بابا را و با عانت و بکتمان
در صدق این سخن جاست که عظیم است چرا که آن حضرت خود
اختیار بود و اندک پس از آنکه از این دو روز بعد خواهند بود و از حضرت
بی خبر نه و با یکدیگر از یکدیگر و از این دو روز بعد خواهند بود
از این و حضرت بی خبر و از آنکه در آنجا و در آنجا

مبارک کرده اند و جانشینان او نموده و در اتفاق سرور و کائنات
داشتند و از دو من ایشان خیانت در امانت و توافق شده و
خود تعالی خبر داده از هر قلوب ایشان از خلاص حضرت بی خبر
و اینکه از ایشان معصیت و بی سرزم که استحقاق و توبه بیکدیگر
انداخته و چگونه بر سخن آنها توان کردن خصوصاً در سخن که حفظ
عرض بوده باشد و جلب نفع بجانب خود و او در آن خود را ممکن
باشد که منظور داشته باشد و بر میگردد که این سخن از حضرت
بی خبر صلوات الله علیه واقع شده باشد ظاهر نیست که از ایشان
نجیب و نشان دادند و دفع خصیه و نه باشد و از باب حکم عجز
ایضا و ظاهر از این سخن و آن و امر بکتمان و نه از ایشان
تمام این خصیه بوده که تقصیر واقع شد و نامرعی بوده و حضرت
میدانستند این را که متمسک باین خبر شد و مقصدی و عویض
کردند و از ایشان سر این نقل کرده شد که خبر دهند و با طلاق
دهند و با نگاه اندازد و بگری و در آن اختیار کنند با خود کمال محبت
و راز آن حضرت و با کثرت و عفت و بنا بر این شعر است و اگر ناز
الطهار حق حقی که در آن و در سوره خدا در آن باشد و واقع شد
باشد چنان حضرت بی خبر صلوات الله علیه ببقدر لزوم کردند
و نیز از اینکه نقل میکنند که حضرت بی خبر بخصیه در مقام کله
و توبیخ از جهت افتاء سر که از اتفاق شده بود قصه را در بابا
و فرمودند و مراد از عرف بعضی این سخن است و از آن عرض عن بعض

ختلافه من حيث كذا في بروي واما في حق الموقر اخفا
 وبارك بزمان سائر تلك المراتب في ان يكون له فيهم من حيث كذا في حق
 قضيه رافع شدة في مكره انحصرت بوجه واما في حق سائر المراتب
 ضعيف بان نقل قضيه خلافت باعت شد علماء اهل سنده وانه
 متمسك بان شدة اند واثبات حقيقه خلافت شخص وكره
 ايشان مثل شرح بخير وشرح مقاصد وشرح مواقف افلا في حق
 وبعين وكره عقايد ايشان مرقوم كشته واقفا علم بحقائق
 في الجواب الحق في تفسيره كانه لفظه قوله في حق الله تعالى ان قد صفت
 قلوبكم اي لغت وراثت واستوجبتم ان يكون في الدين زيد ما ليس
 قلوبها بان سائر ان يجنب رسول الله عليه السلام ما رتب في حقها
 من حق غيرها ما كره النبي عليه السلام يقول صاحب المسودات في
 سمرها فانه عليه الصلوة والسلام ان اياك واما عايشه بل كان بعد
 وسمها ان يدع رسول الله خلافة لا يوافقها عواصف من غير سام
 متابع وكان ذلك لها موافقا ورسول الله مكرها واما ما كره النبي عليه
 السلام فلهذا عوبتها واشهرها بالقرينة واني لها التوفيق فلهذا
 واما ما بعد هذا العتاب والموقف با فلا كبد وخصيه عليه السلام
 ايجي الافاعيل ما مومهم امر من اهلهم وعصبونهم واذ ابصرت
 النبي اشدا ليدان كما هو مشهور من عرف في ام الله من بينهم مستحق
 من الجبر والشر وكفى بالله حسيبا قوله تعالى من ربه مثلا للذين كفروا في
 نوح وامرأة نوح كانهما تحت عبد بن من عبادنا صليين فافانها

فافانها

فلم يغيبا عنهما من الله شيئا وقبل ادخال النار مع الداخلين قال ابن
 اسحق النخعي يخوف ما يشته وحفصة رضي الله عنها قال
 ابن جرير في الكشاف وفي حديث النخعيين في حق النخعيين
 المذكورين في اوطاس في وما وطر منها من الظاهر على رسول الله
 صلى الله عليه وآله وباركهم ووجد لها على اغلظ وجد واشد
 لما في التمثيل من ذكر الكفر بخون في التقليل قوله من كفر فانه الله
 عن العالمين واثابة الى الله من حقها انه كونه في الاطراف والكل انما
 اليه من بين وانه لا يكلم على انهما زوجا من رسول الله صلى الله عليه
 وآله وسلم فان ملك الفضل لا ينفعا الا مع كونها مخلصين والتميز
 لحفصة ارجح من امرأة نوح امنت عليه كما امنت حفصة على رسول
 صلى الله عليه وآله وسلم واسرار التنزيل ودموع في كل باب بالفتنة العظيمة
 والخفا جلا تدف عن فطن العالم وتروى عن تهمه وان الجبر في
 تفسيره في تفسير ابن ابي نعيم نقل كونه شدة وارسو وعيلة في حقها
 بر صاحب حديثه في تفسيره يافت نكاحها كلامه في ظاهر مكره
 كعرض وفائده مرتب برين كلام يتدبر ويخفى في حقين است
 وايضا ان انكح نسبت زينة بغير شهادتين امر كره ومحرمانا حال
 نسبت جناح في حقين او في غير الجنب في اطلاقه في حق
 حتى كثر لاجن شد براب انما كره في انكح بائنا وخرج ياد انكح
 شهادتين خاتمة معلوم بنسبت ومقتضى في اطلاقه في حقين است
 ليس معلوم شد كبر من علم قطعي في اطلاقه ان زوجين است في حق

و بموجب نظر آن حاصل نیست بلکه همچو سایر الناس در باب ایشان
 بشکله و اراده الهیه است و ازین لازم می آید که ایشان داخل اهل بیت
 که در حق ایشان حق بجانب تعالی فرموده که ما را بر علیه قیام است که اهل
 البیت و بطریق ظاهر ایشانند و ظاهر شد که از اهل عصمت
 که مقتضای آن ظاهر است نیستند چرا که اجتماع در حق معصیه الزیاده
 حوالی بوده است محالست که در حق از ایشان سر زدن یا سادگی
 حضرت رسالت بنا می شود و حال ایشان با آنکه در حق حضرت عجلست
 و آنرا حضرت یحیی بن یحیی که بیک از ایشان اقرار نمایند و فرمود
 بود که از آنجا که پیش از ظهور ایشان در دنیا بودند و در آنوقت
 قلم هم و سخن بیفت نموده شود و آنها را بخواند و بعد از آنکه از حق
 اینها معلوم و از آنکه ظاهر بصری مفسرین و مجتهدین نقل کرده شده بود
 باینکه مراد از اهل البیت در این مقام خمس است و این اند و غیر ایشان داخل
 در اهل البیت نیست لهذا این استنباطی که از این آیات سوره نجم
 واقع شده برین مطلب دلیل علی عدم میشود و مستقار و براسد
 در احتیاج بان نقلها از حضرت محمد بن و محمد بن و محمد بن و محمد بن
 لهذا و ما کما یستدل به لولا ان هذا الله الله یثبت علی الحق الذی حق
 و اما قوله تعالی و من یرید الله ان یرزق عبدا فلا یسرف فی الطلب
 پس ازین تمیز و تفریق اهل بیت و اهل بیت که در حق
 عدو حق تعالی بود و اینها را در حق که در حق هر که در حق که این
 در بواسطه طاعت او امر آید و اجتناب از منتهیات و معصیه الزیاده

درگاه احد میباشند و بمقنات عالییه نشانه اخروی فایز گردند
 و بعد از وفات این معالی استیاری یافتند و ازین حال این دو
 کاملین با تمیز سابق بقرضا این بر می آید که زنی بمهره اعمال صالحه
 و اخلاص غیر حرم و اجتناب از تقاضای فانی می بخشد و از آنجا
 این احسان بقلبه در مقام نقل کرده با اسناد که قال رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم کل من الرجا اکثر لم یحکم من النساء الا بعدت
 من حرامه و عود و عرفت که در حجه بنت خویلد فاطمه
 بنت محمد و فضل عایشه علی النساء کفضل الشریک علی سایر الناس
 و ظاهر بقرضا و این چنین بیان عبارت در آخر بقرضا و این سوره آمده
 و عاقله صاحب کشف هم در تفاوت حرم نقل کرده و عبارت
 این حدیث که لایق فاضل دایره بر فضلیه حضرت فاطمه و حضرت علی
 بر عایشه جمله آنحضرت بقرضا و این سوره از غیر این چهار نفر بقول
 بکل من النساء و استنباط کرده این چهار نفر را از میان زنان عالم از آن
 سابقه و لاحقه پس مشخص شد که اینها و غیر اینها را این معنی ثابت
 کنند نهایت کجاست و این چهار نفر باشند که در کل از حق و کفر فاسد
 و کفر از عند الله باشند و همین مطلق است و از فقر و فضل
 عایشه علی النساء کفضل الشریک علی سایر الناس و این نیز فهم
 میشود که عایشه را بر سایر از هاج مظهر که معاویه و نه در یادی
 در حوالی بوده و مدعی نیست که آن رجوان را از حرم و عبت فرستاده
 که در میان مردم وقت می باشد از آن فرموده باشند و این هیچ در حق

المدین و الملک و امیر القیصر فاما ابی ابراهیم و اولاده و اولاد
 بقوله و من ذریعتی بعد قوله انی جعلت للناس لکما و اما انی عن ارض
 اکلامه بن یسهر و الدوموی و هرون و قتل الدرام باکر و الدوموی
 عمران بن مائان بن یسهر و عقبه از قاتل امرای عراق و کما مثل ان
 بر مائان جلیس من قبل الامم ایچا منتهی شد حکم مفسر ان و یسهر
 میگوید اصطفا بنی که مفسر نقل کرده باین نهجست که از ادم گفت
 کمال تو در حایه در شعبه معین از اولاد ادم من خایه نهاده شد که
 ان شیت و اولاد او بود و باشند تا بادریز از ادم درین تاریخ و انج
 تا ابراهیم و شعبه معین و اسمعیل و اسحق و اسمعیل و اسحق و اسحق
 مبدا ظهور روح مقدس و صطفی کرد باین و بواسطه و صلی و کمال
 و خقب خواهد بود تا خبر ظهور آن نور آن بحسب زمان و از اسحق باز
 دو شعبه شعبه یعقوب و عیسی و اولاد یعقوب حق سبحانه
 تعالی بنور بنیاد و اولاد عیسی و اسامی و سلطنت و این نسبت در اولاد
 یعقوب و عیسی ستم بوده تا زمان بعثت خاتم النبیا و چون افضل
 مرسلین و خاتم النبیین معوض بدعوت خلق گشت و نور حق و
 ملک در جمیع کردید و از ان دو شعبه لایحظه باین دو خط اسمعیل و اسحق
 و از عیسی و اسحق که درین و ایچا خیر عنایت الهی را رساند و
 نوع انسانی بخوبی بهاد و بنور و نیازی بکمال پیدا و صورت قایم گردید
 و که در ان روز اکملکم و یکدم و استم علیکم و نفی و صفتکم و اسلام
 قال و است و چون کمالترین ادیان این در حق محمد است و انبی

و از ابراهیم

که مقرر

که سیدین باین دین باشند و سیدین ام است بمقتضی که سیدین خیر
 اخراجت للناس و بحکم الله تعالی باین دین را انجی و سیدین نیست
 و باقیست تا قیامت پس بن حجب کامل شده دین در هر مرتبه
 مقتضی زیاده و فضل الهی که نسبت بافضل مسلمان و غیر مسلمان
 و مقتضی اسلوب اصطفا بنی که مفسر نقل کرده از ابراهیم و اسحق
 در شعبه معین و از ادم تا ابراهیم و از اسحق و اسحق و اسحق
 ابراهیم علیه السلام و محض و شدت یکی بنوع و دیگری بملک و سلطنت
 و باکر و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق
 بافضل و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق
 ابراهیم و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق
 مثل این و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق
 نسبت بحسب رسالت و باقیست تا قیامت و باقیست تا قیامت و باقیست
 گشت بجای ابراهیم است و کما در انجیل و اولاد اسحق و اسحق و اسحق
 و عیسی و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق
 الملک و الیوم القیوم و الملک و الیوم القیوم و الملک و الیوم القیوم و الملک
 که بگویند و باقی و الیوم القیوم و الملک و الیوم القیوم و الملک و الیوم القیوم
 مشعر است باین مقتضی ان که مفسر که گفته که فاما ابی ابراهیم و اولاد
 و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق
 اما کما جاکم و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق
 در انجیل و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق و اسحق

و باقی و ان فرموده تا قیامت
 پس عباد انک مفسر گفته که
 فاما الله محمد فضل نور النبوة

اگر چه
 دیگر اینکه مراد از امامت دعوتی است که در کمال امت دعوتی است
 حرجی بلقیه بود نه نافی امت و اگر امامت اجابت خواسته شود ایضا
 دین در امامت اجابت تحصیل حاصلست چرا که امامت اجابت همانست
 که قبول دین کرده باشد پس کسی که دین را قبول نکند چه در باب کفر
 که دین را در راه ابقا کرده باشد چه در حصول امر و بعد مقتضای
 و اگر است در جنب اگر امام اینها را سابقین که نبوت و ملک در پیش
 ایشان نهاده شد بود و قرآن عبارت از مقتضای آن است که اینها را
 مقرر کرد و ابقای دین و الملك فی امتی الیوم القیم و سبب حفظ
 نشین است چرا که بر پیش ایشان صحیح نیست که گفته شود که
 ابقای امامت و الملك فی دهریه و ایشان امامت و ملک را بجا این
 روا داشته اند بلکه واجب است اند اما اینکه کسی از جانیان
 بگوید که چگونه راست می آید ابقای امامت و الملك فی دهریه و حال
 آنکه قضیه خلافت و تصرف در ملک بحسب امور دینی و دنیاوی و این
 نهج مشهور معروف و متفق گشته یعنی بر تئیب خلافت پس چون
 اینست که مراد از ابقا امامت و ملک ابقا و تعیین من جانب
 اند است و از اینکه خلافتی موفق تصدیق و اطاعت ایم و غیر من
 الطاعت نشود و فتح در امامت ایشان لازم می آید و با بسیاری
 از انبیا سلو شده ایشان همین طریق عصیان و تمرد بوده و
 با چندی از انبیا عظیم ایشان معیشت و سلوک آنها را تقوی
 واقع شده که قلیلی از اعمال بدی خود آورده اند و منکر بر اصناف
 بناده علی

صحاح و کتب معتبره
 در بیان این امر
 که در این کتاب
 مذکور است

مضاعفه

مضاعفه مؤمنین بوده اند چنانچه حضرت نوح با آنکه مقصد
 بجاه سالک دعوت ائمه مشغول بوده زیاد از هشتاد نفر را با خود
 بودند پس از آنکه بعد از رحلت حضرت رسالت بناهی عام مردم و
 ایشان بشخصه خارج از اهل بیت نبوی که بعد از قبول خلافت
 او که بمسعی خلیفه ثانی و ابو عبید و امثال آن واقع شده بود
 تصویر در خلافت و وصایای امامت امیر المؤمنین لازم می آید
 در واقع بنشیند و بعد از نظام بودن حج مثل این حدیث غدیر خم
 که از روی بعضی آیه باریها الرسول یبلغ ما انزل الیک من ربک و
 ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس واقع شده
 و بیانش تفصیل گشته و مثل آیه انما ولیکم الله و الرسل و انظر
 ان و با وجوب تصدیق نمودن خلص اصحاب رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم مثل سلمان و ابانر و مقداد و عمار و برید و اسیر و این
 کتب و عزیمت بن ثابت و ابو الهیثم ام المصطفی و سهل بن حنیف
 و عثمان بن حنیف و ابی ایوب الانصاری و امثال اینها که بعد
 حقیقه امیر المؤمنین بوده اند و مکان و ساخت امامت و خلافت غیر حضرت
 بودند و اظهار رضای منی در احوال نموده اند و در آخر بعد از رضا حضرت
 که از روی بقیه و وصیه حضرت رسالت بناهی مؤدیان ایشان نیز بیان
 کرده اند و رضای نموده اند و این حال در جیس خلافت با استقلال هر یک از خلفا
 قلند بوده و بعد از آن چون نبوت خلافت ظاهری با امیر المؤمنین
 رسید معتقدین امامت بحق آنحضرت و شیعیان اهل البیت از آن حقان

مضاعفه

موندند و همچنین در عصر هر یک از اینها عشر اند و نه طایفه
معتقدین امامت از جماعت کثیری میبوده اند و مالک و مالک و مالک
بشخصی از اهل بیت و مسلمین در مقامات و منصبها و در سبک و اسبک
اند اگر چه معتقدین عصبیت حق ایشان نموده باشند و از آنکه
تقریبه ائمه امامت حق میکرده باشند تا آنکه نسبت به اهل بیت
ایشان رسید و یاد آن اهل بیت که از روی حکمت بالغه بوده از روی علم ظاهر
مختص گردید و با آنکه از ولایت الهی و وقت حقیقت خارج خواهند
کرد و ظاهر حق اهل بیت و طایفه امامیه ائمه عشر و اولاد امام
نمود و صاحب عصر و وقت سیدانند و باین وجه صحیح میبود
که اولاد ائمه و مالک و مالک و مالک و مالک و مالک و مالک
السلام و معتقدین علماء اهل سنت در مصفا حق و مثل صاحب
فضل و عهده و غیر او ذکر احوال ائمه اثنا عشر و فضائل و کلمات ایشان
نموده اند و نقل خواری عاده و کلمات ایشان نموده اند و شایع
کرده اند باینکه هر یک از ائمه اهل بیت در وقت خود دعاء
امامت میکرده اند و مردم معتقد امامت ایشان بوده اند و هر کدام
وقت خود حق و صیبه بخلف حق کرده و طبق علماء اهل سنت
نموده اند باینکه علوم ائمه اهل بیت کتب است و نقل نموده و وقت
و علم امام مطابق از زمان امام لایق منتقل باشد و طایفه معتقدین
در شرح احوال حضرت امیر کثرت دارند که این را گویند که چون بنا کرد
شاهان نیست و شایع میگرداند مالک و مالک و مالک و مالک و مالک و مالک

علاء السلام

علاء السلام و از دیگر عبادت دیگر گفته میشود که هر اقل نصف
مقابل هر روز مسئله چون فکر کند ذهن سلیم او که تنوع اخبار را در کار
باشد حکم میکند باینکه نعمت امامت و ارشاد که حق بجانب در نزد
ایشان و دیگر ائمه آن نموده است بر اهل بیت و ائمه باشد و در مقام مدح
و ثنا ائمه انبیاء این نعمت را ذکر نموده و مقتضای فضیلت سید ائمه
و ختم شدن نوع در رسالت با حضرت است که نظیر آن را که ممکن
نمیدرماند این بیخبر بطریق اولی و اهل بیت باقی ماند و هرگاه چنین
باشد و مقصد امامت بنحوی که امامت عتقا ذکر کرده اند از روی مکن بوده
باشد و ائمه امامت از ائمه اثنا عشر اهل بیت برایتب مخصوص و اولاد
باشد حسن و طهر و تقطیع شان خیر النبیین عند الله و خلوص معتقدین
جلا از قدر امامت میکنند که اولاد مطهر را که در حبس کلاب و عصبة
را حق بجانب تعالی مقتضی کرده اند بر ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه ائمه
اهل بیت و بطوریکه ظهور ایشان در ذکر و ائمه در عوالم
راست گویند و تکیب نمایانم و باین جهت تصدیق ثابت
دانش از برای پیغمبر خود فضیلت عظیم من جانب الله مثل فضیلت
که از برای پیغمبران سابق عطا فرموده بود باینکه آنان پیغمبران بودند
و رب پیغمبر یا نبیوند و جبر جبر و ائمه است ما از از تصدیق باین
فضیلت از برای پیغمبر خود از برای قرآن و احادیث متواتر واجب
الادمان یا دلیل عقلی قطع و چون فی انفسهم موافق فضیلتی علیه
المقدر و انکر شویم و حق پیغمبر حق نمایان شده باشیم بقصه و

مقتضی حق در پیغمبر خود نسبت به پیغمبران دیگر اعتقاد کرده باشد
 این که در حق سبحانه تعالی اجتناب و امتطافا به کدر برینان دیگر بوده
 و در فضایل ایشان ذکر نموده با آنکه در یاد پیغمبر ما این ممکن بود
 امتناع داشت نظیر آن در بیع فرموده و چون در واقع چنین بوده باشد
 و اهل بیت در دعوی امامت راست گو باشند و حق سبحانه تعالی
 در اهل بیت و در پیغمبر افضل مسلمین خود بر جماعت و اهل بیت
 باشد و می شنیدند و بخواند که منکر از فضیله افضل در حدیث
 و بعد از کشف عظام از حضرت پیغمبر و از اهل بیت آن حضرت کنند
 اللهم احفظنا من کل سوء و خزی فی الدنیا و الاخره با دیگران
 راه دیگر برین مقتضی سخن کرده میشود باین عنوان که حضرت
 اسمعیل و حضرت اسحق هر دو پیغمبر برتر کنند و بران ابراهیم
 که در جهان در یادنی معتد بهی غایبانی در کرامت خداوند عز و جل
 الهی هیچ کدام را بر دیگری نیست و هیچ کس را بر او نیست
 بنفصل حضرت اسحق و حضرت اسمعیل شده و اثبات نموده و
 چنین باشد هرگاه حق سبحانه تعالی در مرتبه اسحق هر دو عالی
 در یکی ابقا سلطنت و ملک نموده با د شاهان عظیم خلق فرموده
 دوم که بعد از آن بعد از ابقا نبوه فرموده و پیغمبران جلیل القدر
 مثل یوسف و داود و سلیمان و موسی و عیسی معصومین گردانید
 با چندین هزار از پیغمبران غیر مسلم و دیگر از انبیای الهی و غیر
 مشهور که اسامی ایشان بنفصل باین امتزایند و علی الاجمال که

ایشان در قرآن مجید شده و از حضرت اسمعیل و جناب حضرت ابراهیم
 نقل کرده و اجماع بر چنین و نقلین اخبار و تفصیل انبیاست و از مقام
 النبیین که افضل المسلمین است معصومین شده و این از کرامات
 و جلالت قدر پیغمبر الهی است و گویند این یکی معادله انداز است
 و از این حجره حضرت اسمعیل برین امل تا آنحضرت در عین نهما
 باشد و بعد از آن پیغمبر پیغمبر معصومین کرده بدین نیست تا ناخود
 آنحضرت شرف و تاقیامت این دین قوم اهل اتر ثابت و بجا باشد
 و ختم پیغمبری آنحضرت شود و شرف ختمی از آنحضرت گذشت کرد
 و باقی نیست پیغمبر دیگر از مرتبه پیغمبر آخر الزما که این معنی شده اما
 از ابقا امام که اسم از نبوت است و اودن از آن در حدیث و حقیقت مانع
 نیست و چون چنین باشد چگونه تواند بود که در حدیثی اسحاقی
 حق سبحانه تعالی چندین هزار سال انبیا و ملوک و سلاطین معصومین
 گردانید باشد و ابقا ملک و نبوه در مرتبه ایشان نموده و در حدیث
 اسمعیل ملک نبوت گرداند و ظهور سلطنت و علوه و بر او را بجهت
 از کرده کشتا و عالم همین ده سال و چون مدبر مشرف بوده باشد پس
 و بعد از او با آنکه ممکن باشد امتناعی نداشته ابقا بر یا بر دیگری
 و نبوه بر اهل بیت و در مرتبه او نماید و ملک در یا نبوه نبوه نبوه
 و بیکانها او کرده باشد و در مرتبه مقدس و مطهر و از ان عجز و ترساید
 جناب خود را اعتقاد کرده اند و خلافت خلفا و تشریف اخوان و
 کرده اند و بعد از آنکه حدیث اختلاف بعد از نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت

لذلك اقصوه ما نقل في كتبنا من اجل مقتضى سوية وجماعة شعبين
استحقاقا واسمعت عفتكم انكم ما ينكحون بجهاد تعالى هذا من غير
الزمان حتى الامامة لا كدرا باستدني ودينه ليست وسلطته قد
فرماني مراعاة اهل البيت وقرنه مطهره تعين فرموده حضرت
رسالت بناهي فرموده خدا خبر داده واولين اثبات واضب كرده
اينكه امت فرموده خدا ورسول خدا عمل كرده اند وحق الزينات غضب
كرده اند از نه توفيق الهست و باعث رفع درجات ائمه معصومين
مطلوبين كحق اثبات معصوميت شده ودر آخر كار وقرن انقضاء
ايام دنيا را بسته ديني و امامت مملكت و سلطنت بخاتم فرموده
مضطوغي باز خواهد كرد بد و تسلط تمام بر اعدا اخوان بهر سايه
و عالم را بر خواهد كرد از عقيدت درست و عدل و حق خواهد شد
كفر و عقايد باطله و ظلم را از روي زمين جناحه در خواهد حركت
رسالت بناهي فرموده بارم از ان با سايندا اهل بيت نقل كرد در ان
مقام اقتضا ميكند و مستحجي از آرد و صاحب ضرره بهر است
امام عبادي محمد الحسن ابن محمد و محمد بن ابراهيم و ولد اعز و خلفه ابن
غياث و مستر با المديته و كان عمره عند وفات ابيه خمس سنين انا الله
فيها الحكم كما اناها بحسب صبا و جعله اماما في حال الطفوليته كما
جعل عيسى بن مريم في المديتيا و قد سبق النفس عليه في ملة الاسلام
من النبي محمد عليه افضل الصلوة والسلام و كذلك من جده علي بن ابي طالب
طالب و من عبيته ابا عبد الله الشرف و المراتب وهو صاحب السيف القام

المنظر

المنظر كما ذكره ذلك في صحيح الخبر و قد قيل قيام غيبتك اخرون
من الاخرى فاما الذي في هذا الفصل في ذلك انما في اقطاع السفر
بينهم و بين شيعته فاما الثانية و هي الطوبى في الجنت بعد الذي
في اخرها فيوم بالسيف قال الله عز وجل لقد كتبنا في الزبور من بعد
الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون و قال رسول الله عليه السلام
ليرثقن الارض و الناس الى حشر يعث الله عز وجل رجلا من اهل بيتي علي
اسم علي بن ابي طالب و قد اكدت طما و جودا و عن زارة بالاسف
ابا جعفر بن محمد الايماني في عشرة كلهم من آل محمد صلى الله عليه و آله
عليه السلام و طالع واحد عشر من ولد و روي بحافض ابو نعيم بسند
مرفوعا الى عبد الله بن عمر بن الخطاب عنهما قال قال رسول الله صلى الله
عليه و آله و سلم لا يذهب الدين حتى يبعث الله رجلا من اهل بيتي علي
اسم علي و اسم اسبه اسم الله يلاها قسطا و عدلا كما ملئت جورا
و ظلما و روي الحسن بن سعيد بن عمار عن اهل البيت يروى بسند الى
علي بن ابي طالب في الرضا انما الخلف الصالح من ولد النبي محمد بن
محمد و هو صاحب الزمان القام المدي و هذا طرف بسير محمد بن ابي
الفضل علي الامام الثاني عشر من الايماني و النقات و الروايات
في ذلك كثيرة اخبرنا عن ذكرها و قد رويها اصحاب الحديث في كتبهم
و اعلموا جميعا علم بزرگوارتها شيئا و من اعلم بذلك و جده علي
الشرح و التفصيل الشيخ الامام جمال الدين ابو عبد الله محمد بن ابراهيم
الطهراني في كتابه الذي منقوله العبدية في طول العبدية

لحافظ ابو نعيم اربعين حديثا في المهدى خاصة وصف الشيخ ابو
عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي في ذلك كتابا باسمه
البيان في اخبار صاحب الزمان روى الشيخ ابو عبد الله الكنجي في
في كتابه هذا باسناد عن زر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم لا بد من هذا الدين حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي يواطى
اسمه اخرجه ابو داود وعنه علي بن ابي طالب عن النبي صلى الله عليه
وسلم انه قال لو لم يبق من الدنيا الا يوم ابعث الله رجلا من اهل بيتي ولا
عليه كما ملئت جورا هذا اخرجه ابو داود في سننه ومن ذلك
ما رواه القاسم ابو محمد الحسين بن المسعود القمي في كتابه المسمى شرح
السنن واخرجه مسلم والبخاري في صحيحهما يرفعه كل واحد منهما بسند
الى ابن مبرزة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كيف
استمر اذا ترك ابن مبرزة فيكم وانما مكم منكم ومن ذلك ما اخرجه
ابو داود والترمذي في سننهما يرفعه كل واحد منهما بسند الى عبد
بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لو لم يبق من الدنيا
الا يوم واحد لوطي الله ذلك اليوم حتى يبعث الله فيه رجلا من
اهل بيتي يواطى اسمه اسمي ولا يرضى قسطا ولا كاملين
جورا وظلما ومن ذلك ما رواه ابو اسحق احمد بن محمد الشافعي يرفعه
بسند الى ابن ابي عمير قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
يخرج من اهل بيتي سادة لخدمة انا وحمزة وجعفر وعلي والحسين
والمهدى فاخرجه ابن ماجه في صحيحه وعن علفه بن عبد الله الشافعي

عن عنده رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا قيلت من يوافقني من يوافقني
فلما داهم النبي صلى الله عليه وآله وسلم اعز من قوت عيناه وتغير لونه قال
قلت ما لك يا رسول الله ترى في وجهك شيئا انكره قال صلى الله عليه وآله
وسلم اهل البيت اختار الله تعالى لنا الآخرة على الدنيا وان اهل بيتي سيلون
بعدى منكم فقطرنا حتى ياتي قوم من قبل المشرق معهم ديار من
فيلسلون لكم ولا يعطون فيقال يكون فينصرفون فيعطوا ما سألوا
ولا يقبلون حتى يدنوها الى جمل من اهل بيتي فلها قسطا كاملا
جورا ومن اورد ذلك في كتابه قريبا بينهم ولوجوا على الثلج اخرجه
لحافظ ابو نعيم وروى لحافظ ابو نعيم ايضا بسند عن ثوبان قال
قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا رايتهم المرات السود قد
اقبلت من خراسان فاقوها ولوجوها على الثلج فان فيها خليف
الله المهدى وروى لحافظ ابو عبد الله محمد بن ماجه القمي في صحيحه
طويلا نزول عيسى بن مريم عليه السلام عن امامة اهل البيت
قال خطيبا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مذكر العجالة فقال في ذلك
المدينة ليخفي جنبها كما ينفي الكبر حيث الحديث ويدعي ذلك اليوم
يوم الخلاص وقالت ام شريك بنت ابي العسكر لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
يومئذ قال صلى الله عليه وآله وسلم هم يومئذ قليل وحلهم بيت المقدس
واقامهم المهدى وقد تقدم اذ يصلي بهم الصبح اذ نزل عيسى بن مريم
من جمع ذلك الامام يكرم عن عيسى القمي في صحيحه عيسى صلى
بالناس فيضع عيسى يده على كتفهم فيقولوا قد تقدم قالوا من يرب

صحيح ثابت وهذا مختصر وعنه في مروج رضى الله عنه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كيف انتم اذا اذنت ابن منكم فاما انتم وهذا
 حديث حسن متفق عليه من حديث محمد بن شعيب بن الحر
 رضى البخارى وسلم في صحيحهما وعن جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يقول ان الطائفة من امتي ياتون على الحق
 ظاهر بن ابي برة القبر قال فيمن لم يسمع من محمد بن علي بن ابي بصير
 الصلوة والسلام فيقول امين ثم قال صلى الله عليه وسلم ان بعضكم
 على بعض امر بكم الله تعالى هذه الامم قال هذا حديث حسن صحيح
 اخرجه مسلم في صحيحه وعن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان
 اباس عبد الله رضى الله عنه فقلت له هل شهدت به قال نعم
 فقلت لا تخشع فاسمعه من رسول الله صلى الله عليه وسلم في
 على وفصله فقال يا اخي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان من
 مرضته فقه منها فدخلت عليه وفاطمة رضى الله عنها وانا جالس
 النبي صلى الله عليه وسلم فلما رأت فاطمة رضى الله عنها ما برسول الله
 صلى الله عليه وسلم من الضعف خفتها العشرة حتى ردت على
 على خذها فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم يا فاطمة ان الله
 اطلع على الارض لطلعه على خلفه فاختر منهم اباك فبعضيتا
 ثم اطلع ثانية فاختر منهم بعلك فادخى امانك فاطمة فلكنت
 اياك واتخذت وصيا اما علمت انك بكر لرسول الله صلى الله عليه وسلم
 اعزهم علما واكثرهم حياء واقدرا مسلما فاستبشرت فادخل رسول الله

خطه عليه السلام

صلى الله عليه وسلم ان ابنه من مريدك الذي في نفسه رضى الله تعالى
 محمد صلى الله عليه وسلم قال فاما يا فاطمة وعلى ثمانية اشراف
 مناقب ايمان بالله تعالى ورسوله وحكمة وزوجته وسبطه الحسن
 والحسين واهله بالمعروف ونهه عن المنكر يا فاطمة انا اهل بيت
 ست خصال البر يعطها احد من الاولين ولا يدركها احد من الآخرين
 غيرنا تبينا خير الانبياء ووصينا خير الازياء وهو بعلك وشهدنا
 الشهاداء وهو حمرة عمامة ايك ومن اسبطا هذه الامم وهما ابناك
 ومنا مهدى هذه الامم الذي يصلى خلفه عيسى ثم ضرب على ثوبك
 الحسن وقال من هذا مهدى هذه الامم هكذا اخرج الحديث في صاحب
 الحج والتعديل وعن علي بن ابي طالب كرم الله وجهه قال قلت
 يا رسول الله صلى الله عليه وسلم انا محمد المهدى ام من غيرنا فقال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم لا بل منا يختم الله به الدين كما فتحنا
 وبنا ينفذون من الفتنة كما افندوا من الشرك وبنا يرفع الله كلهم
 بعد ازالة الفتنة كما الف بين قلوبهم بعد ازالة الشرك وبنا يحجرو
 بعد ازالة الفتنة احزانك في دينهم وهذا حديث حسن صحيح قال
 دعاه الحافظ فكتبهم واما الطبري فقد ذكره في المعجم الاوسط
 اما ابو يعقوب فراه في حلية الاولياء واما عبد الرحمن بن حجاج فقد
 في عمه ابو عبد الله بن عمر رضى الله عنهما انه قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم يخرج المهدى على راسه عمامة فيها ملك بينا في الاهدى خليفة
 المهدى فاستبوعه قال الشيخ ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد النخعي

الكتاب في كتابه البيان في اخبار صاحب الزمان من الكتاب على الكتاب
حيثما بقيت منه عينة والى ان لا امتناع في هذا الكتاب جميعه
والخضر والياس من ادله الله تعالى وبها المحور والجل والجليلين
من اعداء الله هؤلاء قد ثبتت بقاؤهم والكتاب والسنة اما عيسى فلا يدر
عليه بما يد قوله تعالى وان من اجل الكتاب الذين من بر قبل موت
لربهم يمد في قوله الآية والى يومنا هذا احد فلا يدركه يكون هذا
في اخر الزمان ولما السنة خادوه مسلم في صحيفه عن ابن سنان في
حديث طويل في قصة الدجال قال في سنة عيسى بن مريم عند الناس
بين مملكتين واصفا كنهه على اربعة ملكيين وايضا ما تقدم
من قوله صلى الله عليه وسلم كيف انتم اذا نزل ابن مريم فكم وانتم
واما الخضر والياس فقد قال ابن جرير الطبري الخضر والياس اقيان
يسكن في البحر وايضا ما رواه مسلم في صحيفه عن سعيد بن جبير
رضي الله عنه قال حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم عن جابر بن عبد الله
عن الدجال فكان فيما حدثنا ان قال يا بني وهو جرم عليه ان يقاتل
المدنية فينتهي الى بعض السباح التي في المدينة فيخرج اليه من
رجل هو خير الناس لى من خير الناس فيقول الدجال ان قتلت هذا
الخنزيرة استلوك في الامر فيقولون لا قال فيقتله ثم يجبه فيقول
حين يجبه الله ما كنت فيك قط استأجرتك مني لان قال فيقول
الدجال انه يقتله فلن يسلط عليه وقال ابن جرير عن سعيد بن جبير
الرجل هو الخضر هذا لفظ مسلم في صحيفه كما سقناه سواه ولما الدليل

عليه

عليه بقا الدليلين المعين فاي الكتاب العزيز وهو قوله تعالى قال فانظر
الي يوم يبعثون قال فانك من المنظرين وامامنا المهدي فقد جاء
في الكتاب والسنة اما الكتاب فقال سعيد بن جبير في تفسيره
عن علي بن ابي حمزة عن علي بن ابي حمزة عن علي بن ابي حمزة عن علي بن ابي حمزة
قال ما من قال الله عيسى فلا مثله بين العولين انه هو صاحب الدليل
ما تقدم وقلنا في مقال ابن سليمان ومن تابعه من المفسرين في تفسيره
قوله تعالى وان تعلم الساعة قال هو المهدي يكون في اخر الزمان
وبعد خروجه يكون امارات ولا لا الساعة وقيامها والله تعالى
وقد علم بذلك انتهى بارسوم الزمزمي في كتابه في بيان
ملكهم باين رؤس كما انقطاع امارتهم وياسة ديني ودينه كذا بقا
ان من رتبة انبياء سابقين شمل الزمزمي مقدس مصطفى
بيك الزمزمي وجهه من ان يكون اول انقطاع فيض الله في بوطر فذلك
نظر اكرام واجلاله باذنه انبياء ديك حتى سبحانه تعالى الى احوال
دنيته مطهر ابن سفيان في فضل المسلمين است وابن ابي عمير عاقل
مطلع بر فضيلة في غير اخر الزمان حتى ينفك كذا كرام وفضاله
واقع شدة بابننا ديك حتى تعالى بر باب فضل انبياء حتى ينص
كند نعم هذه استعداد دنيته وقال ابن ابي عمير بنودن وانما
حال اثبات ان تحقق معنى امانته در بيان ويحل كذا في
ابن شعبه زكيد طاهر مطهر اذ انه اهل بيت ودينه في
امامه معتقدا بقا امانته وملك من جانب الله مرانها انه مران

الملك

باعقاد مخالف ومالغ بصفات خستة واطلاق كرمه من غير اشارة
بوجه ان ذلوعوم ومعارف حقيقه وحرف عادات وكرامات بل
درشان ايشان علماء هم ثابت كرمه اند كتمانها در سائل درين
لادي بضميف كرده اند مثل ملا عبد الرحمن جامي كه در شرح اهل البق
كرامات و حروف عادات ايشان را عشر نقل كرده و در باب اولين ايشان
اعني علي بن ابي طالب سلام الله عليه گفته كه امام احمد حنبل رحمه
فرمود كه اگر هيچ يك از صحابه بگرام رضي الله تعالى عنهم افتد ضايع
بما ز صديق است كه از امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه نقل
و از جمله مريدان عقيدت امامان ائمه اثنا عشر است حدیثي است
كه اهل بيته نقل ميكنند و در كتاب مشكوة باي هم وارد شده
در باب مناقب ايشان كه لا اله الا الله فاما حقه تقوم الساعة ويكون
عليهم اثنا عشر خليفة كلهم من قرش متفق عليه يعني در صحبين
مذكور است و در حدیثي ديگر كه نقل و تاويل بقتضاي ايشان
از حضرت رسالت جعلي تا قيام قیامت در آن ده خليفة باشد مالك
المرور يعني و بنوع موعود و بنوع موعود كه و هيچ حدیثي از آن
از وجود بكي از آن ده و زده نفر خليفة نباشند و اين سخن بهر جهت
و طرز ي و مذهبي درست ميشود يعني از روش قائلان و من بايد
اثنا عشر اهل البيت **فصل في تفسير** و احكام ايشان
الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا و اياك انت السابقة عنك
واللاحقة معها هكذا ان الذين يملكون كتاب الله و قائل الصلوة

خالي

انفقوا

و انفقوا اما من قدام سر او علانية بوجوه تجارة لن يورثهم
اجورهم و يورثهم من فضلهم انفقوا شكروا الذي اوجينا
اليك من الكتاب هو الحق فصدقوا لما بين يدينا من البيان و الجبر
بصير و اوتينا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمن ظلم نفسه
و هو مقتصد و منهم سابق بل خيرات باذن الله ذلك الفضل الكبير
قال المفسر في تفسير هذه الآيات ان الذين يملكون كتاب الله
يلزمون على رتبته او ما بعد ما فيه حتى صاروا من ذلهم و ضلالتهم
فالله بكنا بالله هو الفرقان او جنس كتب الله فيكون ثناء على الصديقين
من الامم بعد انقضاء حال الملك الذين و اقاموا الصلوة و انفقوا
ما رزقناهم سر او علانية كيف اتفق من غير قصد اليها و في الشرح
المستوفى و العلانية في المفروضه بوجوه تجارة تحصل اواب بالحق
و هو خيرات لن يورثهم انفسك و لن يملك بالخياره صفة للتجارة و
ليورثهم اجورهم علتهم و لاي ينسب عنها الكساد و تنفق هذا الله
ليورثهم بغيرها اجورهم او المذنبه ما عدا من افلاهم من فضل
ليورثهم او عاقبت بوجوه و يورثهم من فضلهم على ما يقابل اعمالهم و انفقوا
لقرطهم شكروا لطاعتهم اي مجازيهم عليها و هو علتهم لثبوت الزيادة
اجورهم و بوجوه حال من و انفقوا و الذي اوجينا اليك من الكتاب
يعني الفرقان و من السنين او الجبر و من المستعصم و هو الحق فصدقوا لما
بين يدينا حق و صدقوا لما تقدم من الكتاب الله عباد الله الجبر بصير
بالبرهان و الظاهر فلو كان في احوالكم ما ينسب اليه النبوة لورج اليك

اذن واعيه واللفظ وان بقي مهنه فيكون على اللفظ طاعت
 حاضر شد بود تعلم همچنانکه حضرت پیغمبر ماله و شد بود تعلم
 او بر او حمل عبارته حکما بودیت منک که قاضی بیضاوی که در
 تفسیر ثراورثنا الکتاب الذین اصطفینا گفته این شده که اگر در
 بنا تمام باشد کسان که بر کبریه ایمان دارند
 بر کبریه کسارت جبریه را از خود دور
 چون عزیز و لایعزیز باشد حفظ او می نماید
 نزد جبریه را از دست نبرند و اگر
 لایعزیز است که قرآن عبارت از جبریه عما
 سم اسم فاعله ناسین از قرآن و در
 حضرت پیغمبر که گفته باشند و در
 تفسیر قرآن را اندام مالک کل کتاب
 ما هداشت و منی منکر و منکر نعمها
 عدله از علماء اهل سنت که حفظ کرده اند

در وصف قمره
 شکر بر او ایستاد اول
 شکر بر او ایستاد اول
 شکر بر او ایستاد اول
 شکر بر او ایستاد اول

تعلیم نقل کرده شده در شان علی مرتضی طالب واقع شده ظاهر
 التفسیر النبیه ابودری عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انما العلم عند
 الرسول کما یرسل الله لیسئل ان یجعلها الذلک یا علی قال علی علیه السلام
 فما استیت شیئا بعد ذلک وما کان لی ان اسئل فقال صاحب المصنوع
 الله و عن علی بن ابی طالب فی قوله تعالی و یقیمها اذن واعیه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سالت لسان جبریل الذلک یا

فصل مکان

فصل مکان علی کرم الله وجهه بقوله ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم کلاما الا بعینه و حفظه و لیسئل و ظاهر است انما العلم
 بقوله ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کلاما الا بعینه و حفظه و لیسئل و ظاهر است انما العلم
 جلید نگاهداشت و محافظه قرآن مجید است بنهجی که نزد حضرت
 رسالت بناهی بود و آنحضرت از جبریه شل فکر فرمود جبریه شل از حضرت
 رب العزیز جل جلاله و تعالی شان آرد و بر این اخبار محافظه و محفوظ
 قرآن که بآیت انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون واقع شده میگویند
 بود که متفرع برین حکم و امر بنویسند بطریق تعلیم و تعلم از حضرت
 پیغمبر بوده باشند بنهجی که مذکور شد یعنی معصومین بسیار
 که معصوم اند از هر دو نسیان و از یادها ناله لحافظون این باشند
 که انا لحافظون فی قلوب المصطفین الاحیاء الذین هم من
 الرسول المختار و ولاد ان واعیه و افهام ترکیب معصومین از هر دو نسیان
 و منک نیست در نیکه این روش از حفظ و صیانت که بر کبریه معصوم
 از آنست که هر دو نسیان بر و جایز نباشد از حضرت پیغمبر فکر فرمود
 پیغمبر اعتماد به بشاذه و تعین اذن واعیه کرده با و بسیار و بطریق
 و عبارت و این و صبر و عاقبت اول نذر رحلت خود از دنیا بسیار
 بسیار از حضرت زهد از جبریه خود که سبطین و رسول و فرشته عین بنو
 بسیار از جبریه اهل بخت بود و از حضرت پیغمبر با قرار خائف و مالف
 و ان سبط اول وقت تو جبریه و عالم بقا بسط و دیگر بطریق
 و صایه و در اشته سیره باشند و همچنین از معصوم معصوم دیگر

مشهوره

رسیده باشند و یاد و اثر همین مانده باشد تا قیام قیامت ازین
 نگاهداشته و از این بهرین اقسام محافظه و صیانت است ازین
 و تبدیل و زیاده و نقصان و از اینجه گفته شد که تو پیش قرآن بگر
 از آنست که شخصی که منصف باشد بعد از ظاهر و باطن و محظوظ
 باشد از سهو و خطا و نسیان بتمام و کمال لفظ و معنی قرآن را و بگوید
 انما از حضرت پیغمبر و اگر پدر یا مادر یا کسی دیگر بی غیر بطریق و در انصف
 سپرده باشد و او قول و وراثت و عصای نموده حفظ از او وظیفه خود
 و هر چه لازم میدانسته باشد و آنست که از حق حقیقی قرآن از حضرت
 پیغمبر و از او و از کتاب الذین اصطفینا من عبادنا و اولادنا و اولاد
 و اما ذات بر آنکه حضرت رسالت بناهی تعلیم قرآن با الهی بالقرآن
 فرموده و امیر المؤمنین مستحفظ آن بوده بعضی مذکور شد و بعضی
 دیگر با سائید اهل سنت مذکور خواهند شد و باجمعه درین یکی مانده
 و مخالف بر این بنا بر منوط بود و خود مقرر بعرف می باید بودن
 با آنکه علمی بر این طالب از آنهاست که مراد از بقولم امر ان کتاب
 الذین اصطفینا من عبادنا و طایفه معقله قاید حقه از نبی
 این صفت از هر یک از اهادامه مخصوصیت محتاج الیه نیست
 جمهور از برای خلفه ثلاثه اگر چه ادعا فضايل مقتضی در اولیا
 و احادیث کرده اند اما در باب علم ترجیح هیچ یک از آنها را بر دیگری
 دعوی نکرده و مثل آن حدیث که از علی نقل کرده شد که از آنست که
 امر به ان ادینک و انفسیک و ان اعلمک و ان تنی و حق علی الله عز وجل

مفهوم شده

اصحی

ان تنی و مثل آنکه در شان آید و غیره ازین و اعیده فرموده که رسالت
 ان یجعلها اذ نزلت با علی ففعل در باب یکی نقل نمیکند و چون
 هر یک از خلفاء را شدین را بوجهی مخصوص میگردانند چنانچه طایفه
 اولیه را بصدق و ثانی را بعد از وفات را بحیاء امیر المؤمنین و اگر
 تابع میدانند بعلم مخصوص یکی دانند پس گویند از ایشان زیاد
 انحضرت درین صفت مسلمات و عرفا و منصفین علماء ایشان مکتب
 و در باب صفات حق تصریح باین نموده اند و دوی سخن درین رسیده
 با جهال و متعصبین نیست ما از این مرتبه از سخن که امام است و از
 کتاب الله العزیز بر آنکه با الهی بطریق و صایه بوده بعد از علی
 طالب مخصوص را و اولاد اجداد او میدانند و بتربیب خاص منتهی
 بصاحب الزمان اعتقاد کرده اند بسبب اعتقاد صحت باجماع و
 حرم با آنکه سهو و خطا و نسیان و فراموشی و ساهله و حفظ
 کتاب الله و جمیع مراسم دین بر ایشان مروا نیست و بسبب آنکه
 از ائمه ایشان با ایشان رسیده و جمهور بنعیم بدان میکنند و بسبب
 خاص و انما خاص را قایل نیستند پس مقام اقتضا بحق کرده درین
 وادی میکند اعلان فشرع فی المقصود مستلزم من الملك الود و محفی
 غایده بنعیم اول و انجمه است که از الذین اصطفینا من عبادنا که
 مراد از آنست که از کتاب الذین اصطفینا من عبادنا واقع شده
 مراد علماء امت از صحابه و تابعین داشته و بعد از ایشان از علماء هر
 باشد تا قیامت و بنعیم دوم که انتم را وسیع است آنکه کل امت اسلام

نقل از کتاب
 صحیح بخاری
 ج ۱ ص ۱۰۰

مراد داشته اند باین اعتبار که این امر را حق تعالی از اسم دیگر خارج
 داده و هر بعضی مواضع قرآن فرموده که گفت خیر امتنا خیر منکم
 و چون تخم دوم در این کار تر است اول آن تر است این تاویل کرده
 میشود باینکه در سه کتاب الله العزیز بر حق تعالی بخند شریف
 مشرق ساخته اند اول اینکه آنها وارث کتاب مالک آن خوانده شریف
 دوم اینکه ایشان کتاب الله را بر ایشان از خیر البریه و افضل الرسلین
 گرفته اند مرتبه سوم از جمله و ثنای آنکه این توحید بلر الهی بلق
 شده و حکم و امر توحید را حق سبحانه تعالی بحق نسبت داده و
 فرموده که من از شما کتابی را از اصطفیای من عبادنا مرتبه چهارم
 توانش آنکه توحید آنها را از افاضه حق مکرر نسبد سجد داده
 مرتبه پنجم از فرموده و چون تواند بودن که طاعتی که باین مرتبه
 و ثنای او اکران و اعزاز از من جانب الله در کلام مجید مذکور شده باشد
 فساد بخار غافلین از ذوق شاه از روی و متوکلین در عصه
 و متوکلین در لذات حسیه دین و وضعه العقید استضعیف
 عوام الناس و جمعی که سطر علی قرآن نمی اندازند و ندانند در آن
 داخل باشند و چون این امر بهترین اسم مسلم است باینکه خیر
 و غیر آن لازم نمی آید از آنکه اصطفاء الهی تعلق گرفته باشد به یکی
 از احاد مفلک این امر و هر یک از عوام الناس این امر را هر چند که یکی
 از قرآن نمی اندازند و ندانند مالک قرآن توان گفتن و وارث
 قرآن از حضرت پیغمبر صلوات الله علیه توان قرار دادند و حال آنکه

انها اصطفاء انجانب
 خود کرده و مرتبه پنجم
 از اکران که در

اصطفا

اصطفای من جانب الله و عقیقت بغایت عظیم الشان مستلزم عصمت و
 ایزادام و معاصی که اگر چه اسم و اشیاء از نبوت نیست آنچه در است
 اما در اول انسانی اعم و اوسع از وصف صدق و صابریه انبیا و اولاد
 نبوت و آنها که حق تعالی اطلاق این لفظ در آنها کرده یا حق است
 دین نبی یا ملائکه یا صدیق مثل مریم سلام الله علیها و این معنی از قرآن
 مواضع که لفظ اصطفاء در کلام مجید در این مواضع واقع شده ظاهر
 میگردد و بالفعل از هشت جا از عبادات قرآنی نقل کرده میشود
 اول از من و بقر و من و غیب عن مله ابرهیم الامس بسفد نفس و نقد
 اصطفیاه فی الدنیا و اند فی الاخره من الصالحین از فایده در اسم
 قال استل لرب العالمین و وصی بها بنیم و یعقوب یا بنی ان الله یحب
 لکم الدین فلا تقون الا ما اتم مسلمین و ظاهر است آنکه حضرت
 ابراهیم بهترین نبی حق آدم بوده و در عصر خود و بعد از خود بیکدیگر
 شده و مشهور است که شخصی بحضرت پیغمبر خاتم الانبیا خطا میدادند
 و گفتند که یا خیر البریه یا حضرت از باب کفر نفس و مواضع فرموده
 که انک ابراهیم و قاضی میفرماید در تفسیر این آیه گفت که کلام حق
 العبادات الدنیا مشهور و الدنیا بالاستقامه و الصلاح یوم القیمه و غیر
 دنیا بود و گفت که اصطفیاه ای اخبرناه للرسالة من ذلک الخلیفه
 و عرفناه الله الجامعة للمرحله و العدل و الامامه الباقیه الی اتمام
 المساعده حتی تامل متراة الخلد و لفظ اصطفی دوم در باب توحید
 و توحید دین انجانب است دوم در سوره آل عمران قوله ان الله یحب

از هر بافت حق و در افتاده نسبت و آنچه گفته شد از بیگانگی
اصطفاست از زمین مراد و بیگانگی از ابراهیم و مالک شدن و علی
الخصوص ابراهیم از جنس المصلین و حال آنکه این ابراهیم بفرموده امر
الهی باشد و اضافت حق تعالی عبارت از بخود بلفظ من عبادنا بیگانگی
این امور حقیقه هم از تعظیم مذکور بجای حق است و نیز نیز شریک نشود
که بعد از ذکر گفتن و داشتن کتاب الله از حضرت پیغمبر از آنست که کل
قرآن را جامع آنچه از حق حیرت انگیز است بحسب لفظ و معنی داشته
باشند و مالک بوده باشند حکم از معنی آن بودن که کل اندام و مالک
باشند و بر هر یک از احوال امر واجب بجز حفظ بعضی از آن نیست
که مثل آنکه از قرآن ما تیسر من القرآن واجب شده و چون با تقدیر
مذکور واضح گردید که از این اصطفتیا من عبادنا که در آیه مذکور
الکتاب الذین اصطفتیا من عبادنا واقع شده اند با هم را خواستن بلکه
تمام دارند الحال بیان این کردن که تعظیم اولی که در علم واقع شده بحقیق
که شامل عباد بر قاعین و من بعد هم الی یوم القیمه بوده باشند که بیان
کات این نیز حق نیست و خالی از تضاد نیست که از معنی تا محض و شریک
به بر کرم بدیها می که طایفه حقه اعتقاد کرده اند و بیانش اینکه از علم آنها
معرفت بقرآن و تفسیر و تاول و اول از ایندست جمله بصلاح و سداد آراسته
نیستند یعنی مرتبه عدالت ظاهری که عبارت از اجتناب از هر حال و
اتقان و اجبات است بالتمام ندارند و این مرتبه در این علم و اعلی است
و تکبر مردم ساختند و یاد اصول و دین عقاید حقیقت از این و صاحب

باطل از ظاهر است که اطلاق لفظ اصطفا و الی بیانات بنا بر این
گذاشته میشود که در آنجا که از این آفات مصون باشند و معرفت
بر کمال ندارند و نسبت به بعضی از قرآن جاهلند ایشان را مالک و قرآن
کفون و آنها که تمام قرآن را بخوبی از معرفت دارند و سلسله اخذ علم ایشان
منتهی حضرت رسالت بنامی بر مایط و اسناد صحیح نیست بلکه بنا بر
معرفت لفظ عرب و دانستن علوم ادب از خود صرف و معانی و بیان
از علوم عقلیه از حدی که بغیر و بلکه حاصل از علوم مذکور تر است
استنباط معانی آیات منزه اند یا اخذ کرده اند از کسی که از این حاکم است
و منتهی نیست فاعلم او یا حضرت اینقسم علم و دانش ایشان در قرآن از
حضرت پیغمبر و از حقیقه نیست مثل و از اشتغال این طالب که
فی سلسله بامر الهی از حضرت اخذ کرده و مثل امر آنکه امام معین
السلام که از بدو حق و واسطه بطریق و صاب و در این اخذ کرده و علی
هذا القیاس در یافتن علی علیهم السلام بر صادق نیست و حق کسی که
تعمل اوست حضرت پیغمبر نیست حکما بنویسند مشک و کرم حجاز
احقیقه توحید است او صحیح نیست و امکان باشد عمل عباد و قرآن
بر معنی حقیقی می باید کرد پس معنی آنکه بود که ایشان مراد باشند
از او تنها الذین اصطفتیا من عبادنا و اما آنکه بر کرم بدیها از آنست
اند بصفتی تقوی باطن و محلی از جلیب عدالت ظاهری که احاطه شده
مشک اند بحفظ و صیانت این و از سهو و خطا و نسیان و فراموشی
لفظ و معنی قرآن مجید از حضرت پیغمبر و معرفت تفسیر و تاول و

گروه اند و عارف بطون معانی قرآن اند و عام خاص اند و ناخود
مستوح آرد و حکم و متنا بند را از هم درست و فرق کرده با خود دارند
و حشر و مجبر با امر الهی بایشان سپرده باری واسطه جناحه الهی
و باری واسطه جناحه الهی بایشان سپرده باری واسطه جناحه الهی
کتاب الهی عزیز اند و فعل با و از زمین این اوصیا باقیست و با
خواهند بود نه تا قیامت هیچ جزوی از زمان خالی از وجود یکی از آنها
نبوده و نخواهد بود پس من بود که عدم از حق کتاب الله صلی الله علیه و آله
من عبادنا منطبق میشود بر حال ایشان بی اثر کتاب تکلیف و بی وفاء
حد در می بیند باید که مراد ایشان باشد و آن حدیث مصطفی
که اهل سنت نیز بخند نقل کرده اند و در صحاح حدیث ایشان است
در کتاب مشکوفا حدیث و در فضل محمد مکرر است که ائمه را
فی کماله و ان تمسکتم بآیات و فضائل و احادیثها اعظم من الاثر کتاب
جمله مدد من السماء الی الارض و عشره اهل بی و این بفرق حتی بریا
علی کوی فانتظر و کیف تخلقون فیها و عیارت و این بفرق
حتی یولد علی کوی و شدید الاستعاضه و است با اینکه کتاب الله را حضرت
رسالت بنامی اهل بیت و حشر و سوره و ایشان خواهد بود
تا قیامت و اینکه کتاب الله و اهل بیت و عشره از هم جدا نمیشوند
تا آنکه بر حوض کوف با سر و کاینات برسند و الحمد لله الذی فرقی
اهل بیت بنفیه و عشره نبوی را نه کتاب الهی من علی سائر کس و در
جمله موبدات آن حدیث است که صاحب شکوه در مناقب علی بن ابی طالب

آورده

آورده که تا مدینه الحکمه و علی بابها و از موبدات اینکه مراد
از ائمه بنی امیه و بنی عباس است که شامل ضایق و غبار و جهال
و مستضعفین باشند نیست و همچنین مطلق علما بحقیقت
که شامل علما سو باشند از آنها که مراد اصول دین عقاید حقیقتند
یا نامعید اند باینان واجبات از منهیات و با علم و اسبب
دینا از حکام جابر ساخته باشند یا من جیب تکبر و تفاخر و تفرق
خود کرده اند مراد نیست اینکه آیه ثم اوردناهم مفسرین مراد
بآیه ان الذین یملکون کتاب الله و اقاموا الصلوة و انفقوا مما رزقناهم
سرا و علانیة رجوع تجارتی من توبه ساخته اند و معنی آنکه بعد از آنکه
جمع بودند از مومنین که تلاوة قرآن مجید میکردند و نصف
بصفاست ابرار بودند از آن میان جمعی را انتخاب کرد مومنین و بدین
و مرتبه بالا تر از مرتبه ان جماعه سابق باینها دادیم که اینها را و ائمه
قرآن ساختیم از بهترین بیغیران خود و از عزیزان از رجال جماعه الهی
به رجوع تجارتی من توبه معلوم میشود که اینها صاحبان اعمال حسنه
و نیات خالصه اند و تفسیر از ائمه بنیون کتاب الله قاضی گفته
که بدو مومن علی تلاوته و متابعت ما فید حق صابران است و معنی آن
و ازین تفسیر اخبار سابق معلوم شد که جماعه اول از صلحا و ابرارند
و جماعه که از آن میان منتخب کردند و بدو جیه اصطفای الله
تعالی اینها را و ائمه کتاب خود از بیغیر خود سازند چون بودند کمال
باشند در آن در مصطفی اخبار ضایق و غبار و علما سو بعد از علی

تواند

اینرا نیز سخن جا سخن مایه دان آنکه گفتند شود که نمی فهمد
 و از فهم دوم که در علم بودیم نهی آن اقسام که کردی بحاست جلال
 از علم آگاهی ایشان ندانم که علم باشد از راه خدا الکتاب الفیاض
 من عبادنا لیکن یکجا است دیگر مایه سواد از آن اقسام و سواد را
 معصومین دان کردی انداز علم که صاحب عقاید حق اند و سواد
 از امامان و غیر آن و علم قرآن بلکه جمیع علوم شرعی حاصل کرده اند
 و تقوی باطنی با عدل ظاهری نیز داشته اند و در نهی مثل چندین
 جامع الشرائط طایفه امامیه که امامیه این طور مشخص است امامان
 در باب اینها چند میگوئی اینها را از الذین اصطفینا مراد
 داشتی و اینها در قرآن حضرت پیغمبر می توان گفت باقی سخن حق
 در وادی جامع مذکور ظاهر این بوده باشد و عدل بوده باشد طاعت
 اخذ کرده و مراتب متوسطه و علم بوده باشد و در سلسله اخذ علم
 او منتهی یکی از معصومین شود او را نیز معاد و مساحت از راه قرآن
 و از اهل اصطفای نیست که توان گفت جناح حضرت پیغمبر
 از خلص اصحاب که بصفه عدالت و اخلاص عقاید تصفیه اند
 و در محبت اهل البیت که جز ایمان کاملست راسخ بودند ایشان را
 و در شرف اهل بیت میفرمودند جناح در حدیث مصطفی
 بلغ شد که مسلمان من اهل البیت و ظاهر است که مسلمان بحسب
 نسبتی بمرتب ندارد چه اهل بیت نبوت و در حق نبوت و از
 فانی و بین کو با از باب الامر مع من احب من احب قوم ما حق هم و به

که هر کدام از آنها که
 علم قرآن و کلام و فقه

باشد

باشد و اگر بنده است حقیق قرآن از حضرت رسالت بنا به اهل
 حقیق انجاء اند که اولین ایشان با الهی از حضرت پیغمبر
 تمام و کمال حفظ و معنی را گرفته و عارف بطون معانی قرآن بوده
 و علم تفسیر و تاول کل قرآن داشته و عام و خاص قرآن و تاسخ نسخ
 او و حکم و منشا بر آن اهرم فرموده و حق داشته و حرر از آن فرمود
 نکرده و سهو و خطا بر نکرده و عامور بوده و بحفظ دین و کتاب خدا
 و همچنین بعد از حضرت امیر و سایر معصومین دیگر که بعد از آن
 تأیید می شده بصاحب الزمان و محمد و ریشه قرآن بودند از حضرت
 پیغمبر میواسطه و بواسطه اهل عصمت بودند و اهل اصطفای و مقرب
 الطایفه من جناب الله و غیر این بدانند که در این مرتبه شکر خدا
 نیست هر چند که از مرتبه مقرب باشند و علوی و فاعلی باشند حق
 پس از میواسطه امام حسن علی السلام که خورشید امام بحق و از اوصیای
 بوده و همچنین در بعد از که حسیبیه غیر معصومین معبودین را شکر
 مثلا از اهل بیت امام زین العابدین و دیگر برادران امام حسن باقر علیهم السلام
 و غیر اینها مدخلیه و مشارکت در این امر نیست و همچنین بعضی از علمای
 مثل سید مرتضی و سید رضی الدین که از محققین طایفه امامیه بودند
 ایشان را در مشارکت در این خصوص بصایت است نیست و اینها
 در شرف از حضرت پیغمبر حقیق و اهل اصطفای نیست و گفتن آنکه
 سلسله اخذ علم ایشان منتهی معصومین میشود باشد و اگر چه
 از اهل عصمت نیستند و معصومین بواسطه و مقرب از الطایفه کل اند پسند

اگر چه هر سادات و افضل و شرف نسبت به است و حسنات ایشان از این جهت
است و حسنات ایشان و عاقبت و امر و فزاید بر هر ایشان است و بعضی
احکام شرعیه اختصاص با ایشان دارد و از میان سادات صلوات الله
بر باد فی کرامت و فضل ممتازند و از جمله رفاه در میان علوم اوصیا و عصفی
و علوم علما و علمی است که علوم اوصیا بتعلیم و تعلم رسمی نیست و هر کس
از سابق در مرتب ایام حله او مستقل باشد بطریق علوم الهامی و کلام
و بطوریکه که تعلیم رسمی را با آن راه نباشد بآنکه زمانی با آن در هر حال
بر روی این منکشف میگردند و بنوع سابق و از جمله حاملان این علم
آورند کتابت الذین اصطفا من عبادنا اینست که از این
اصطفیای انبیا باشد و من عباد است اگر چه اصطفا را با کمال کرامت
اما از کتاب چنین کتاب آمده فی بابیک و از این است اعطای این
گرفتن نامعنی نیز مستقیم کرده چرا که این کتاب مخصوص صیانت یکی
بدن دیگری مستقل نشد و این هر دو خلایق ظاهر است و قوی و مجازند
ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات و الله اعلم بذلك
المفضل الکبیر ضمیر فیه هم ظاهر است که لاجع تعبیه باشد و الله اعلم
اصطفیای مقتصد و بیان کردن تخصیص ارباب قرآن از حضرت
بنامی باشد با اهل اصطفا و عصمت با این روش که چون مطلق عباد بود
قسم دوم و مناسب حال و قسم اول عاقبتی بنوع این است کتاب
الانجیل و خاص با ائمه ارباب کتاب است و قسم ثالث که از علمیه هستند
و درین صنف قرار دارند از ظالم لنفسه که آثار و صفات متین و دینی

و از مقتصد

و از مقتصد آنکه خلط اعملا صلحا و اخرا سببا و صاحب جبر و سبی
اند و در تو به قدر است و تلافی و از سابق با خبر است اهل اصطفا که باندگی
از ثروت عصیان معصوم مانده اند یعنی ابتدا فتنه عشر و اهل المیت و
اهل علم و اجمعین یا آنکه مراد باشد از ظالم لنفسه اهل کمال و از مقتصد
اهل صفای که مجتنب اند از کبائر و از سابق با خبر است جمعی که معصومند
از کبائر و صفای و میگویند بودن مراد از ظالم لنفسه آنکه باشند در
محاسب شوند و بدین معنی در آورده شوند و از مقتصد آنکه محاسب
و حیثیت در آورده شوند و اولیک اصحاب المیت و از سابقین آنکه در
حساب بیعت در آورده میشوند و هم السابقین المیزبونه و گفته اند
ظالم بر مقتصد و مقتصد بر سابق با خبر است میگویند بودن که علم
اینچنین باشد که ظالمین بیشترین مردم اند و اکثر بعد و سابقین اقل
نشدند و کمال و قلیل من عبادی الشکور و مقتصدین من مطهر و سابقین
که بدین ترتیب مرتبه از این با علم ذکر کرده باشند که قال سبحانه و علی
فی القهار و کما قال سبحانه انا انا و بهر این نشان الذکر و خلق الله
و الحیوة و قال انکم کافر و منکم من قولی تعالی و الله الفضل الکبیر
لقطة لك میگویند بودن که اشارت باشد بایراد قرآن یا اصطفا یا سابق
بجبر است و الله اعلم بمراده **فصل فی تقسیم** و از جمله رفاه
المفرد و عده الذین اعز استکم و علو الصلوات استخلفهم فی الارض
که استخلف الذین من قبلهم و لم یکنهم لهم دین الذی رخصی هم و لیس
و منهم من بعد خرفم اما بعد و فی و کثیر کون فی شیان من کفر و یسئل

فأولئك هم الفاسقون قال القائل في تفسير خطاب الله للرسول واليه
ولكن بعده ومن الذين استخلفهم في الأرض ليعملهم خلفا مقربين
في الأرض من قبلهم في ذلك هم الكهنة وهو جواب قسم الله في قوله
أعدوا لهم ليعملهم أو الوعد في تحققة من الله القس كاستخلف
الذين من قبلهم يعني بني إسرائيل استخلفهم في مصر والشام بعد إبراهيم
وقرأ أبو جعفر نعم الماء وكل الامم وإذا ابتداء نعم الالف والباء فيهما
وإذا ابتداء ذكر الالف والياء فيهم المذكر في قوله نعم
بالفوقية والتثنية وليد لهم من بعد عن قسم من الامم وقرا ابن
كثير فابو جعفر بالتحقيق أمنا منهم وكل من هو لله وليا كما
يذكره عشرين خاتمين ثم هاجروا الى الدنيا فيكونوا في
السلح ويصون فيه حتى يخرج الله وعدا وظاهرهم في الحرب كما فتح
الله بلاد الشرق والغرب على صحة النبوة بالاختيار عن الغيب على ما
هو به وخلافة الخلفاء الراشدين اذا لم يجتمع المؤمنون والمؤمنات
بالاجماع وفيما يخفى من العذاب والامن من في الآخرة بعد ونحو حال
الذين لم يبقوا الوعد بالثبات على الحق بعد الاستيلاء ببيان الحق
للاستخلاف والامن كما يشهد في شيئا حال من اواو وعيد ونحو غير
متركون ومن كفر من انما كفر عنه النعمة بعد ذلك بعد الله
او حصول الخلافة فاولئك هم الفاسقون الكاملون في مفهوم حيث
نعم ونحو مثل هذه الآيات او كفر بذلك النعمة العظيمة من الوعد
بوصاية مرة نظائر في ظاهر من عهده مبدل كلفظ استخلاف يعني

أورد

أورد من غير نص بعد خبري واخبر بعد ان تحصى بمراسم
واورد من غير بعد قوله ديكر وشطر نصت مرابيكما اورد في ذلك
ان عتب بادشاه كره ايند شود باخليفه ساختن دينا بخند ورا
بني اسرائيل حق سبحانه تعالى ان زبان حضرت موسى ميفر مايد كفا
عيسى نعم ان هلك عدوكم وبخلفكم في الارض فينظر كيف تعلمون
ظاهر است انك هريك از بني اسرائيل وانما انما كره موسى عليه السلام
وعدو بايشان كره حق تعالى بادشاه وخليفه نكران ايل بلكره عن
يا قبطيان هلاك كره بقرق وملك مصر وماكن ايشان انصيب في
اسرائيل كره انك كرايك شتفع وخطوط كره بدند ومن في انصفت
انجند من سورة ورحان در باب قوم فرعون فرموده كره كره من جنات
وعيون وندع ومقام كره وندع كره فيها فاكهين كره
اخرها ها فوما اخرون وبقدر يري كره نعت خليفه كره ايند بونه باشد
ان نعت مستلزم بادشاهي وملك امر دين ودينا اعتد كره بدست
جنا عتد حق جل وعلا در شان حضرت نوح وقيم او فرموده فكنون
فنجيناك ومن نعت في الملك وجعلناهم خلايف واعزنا الذين كرهنا
باياتنا فانظر كيف كان عاقبة المنذرين وهرامك نوح عليه السلام و
السلام را كره حق تعالى خلايف خاندن يعني بادشاه كره ايند وخليفه
كره ايند هريك نصت بلكره يعني انما انما است بعد از هلاك و
عزق ملكه من وندع في شدة نعتها روى من كره كره من قوم
يورد بقراس اعلان قوم فرعون واستخلاف بني اسرائيل مراد من مصر

و شام بجای آنها رجاء خود در صورتی که در شان امت پیغمبر ما صلوات
 والسلام یعنی اهل اسلام فرموده و این اقرب و نصب است باید بود
 الذین آمنوا منكم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم كما یخیر فی امورهم
 جبره و آید در شان امت پیغمبر ما صلوات قال الله عز وجل فی جعلنا
فی الارض من بعدهم لننظر کیف تعملون قالوا کیف نعبد فی غیرهم ثم جعلنا
خلاف فی الارض من بعدهم استخلفنا كما فیما بعد الذین آمنوا منكم
 استخلاف من یختبر لننظر کیف تعملون خیر او شر و مفسرینش ابوری
 در تفسیر این آیه تفسیر کرده اند که خبری القوم المحسنین کتبیل آیه متصل
 واقع شد گفته اند که ای مثل ذلک الخیر و هو الاستیصال للکلی خبری کلیم
 و فی ذلک عید اهل مکه علی نذرهم رسول الله صلی الله علیه و آله ثم
 خاطب الذین بعث اليهم رسول الله صلی الله علیه و آله بقوله ثم جعلنا
 خلایف اى استخلفنا كما فی الارض بعد تلك القرون لننظر کیف تعملون
 خیر از شر و چون بکل اهل مکه و امت که خاتم النبیین با آنها میبود
 گذشته گفته شود که ثم جعلنا كما خلایف و خلایف جمع خلیفه باشد
 معلوم می شود که در این خلیفه صریحاً از پیغمبر و بیکری و شهادت است نه
 بادشاه و مالک امر از یا نایب حق از پیغمبر و نیز مفسرینش ابوری
 تفسیر آیه را جعل فی الارض خلیفه گفتن بخلیفه من یخلف غیره
 و بقوم مقام اسم بصلح لئلا یحد و الجمع و الذکر الموثق و بخلیفه
 مثل که بعد از او و جانشینان او جمع و علی سقاط الهاء مثل ظرفی
 و ظرف و المراد بآدم علیه السلام اما لا نه صا و خلیفه لا و یلی و الخ الذین

فقدوا

یقتضون او لجموعه انیس بر قیاس این آیات ظاهر نیست که آیه
 میخیزد عند خطاب بحضرت پیغمبر بود و باشد و اهل اسلام که
 با آنحضرت بودند در آنکه هجرت و حین ضعف اهل اسلام
 و قوت دشواری که آنرا که و فعل استخلاف اشاره نفی و کذب بود
 باشد و مناسب لا در عرب از آنرا می گویند که در عصر حضرت پیغمبر
 شد و علی هذا القیاس فکین و تقویة دین اسلام و لا یخفی علی
 اسلام و بتدلیل آن با جمیع ائمه است در عصر حضرت ممکن است
 میخیزد و هرگاه که اینچنین بوده باشد چگونه آیه دلیل میشود
 بر صحت خلافت خلفاء ثلثه و آنکه در میان کلام ظاهر گفته اند که انما
 یجتمع الموعود و الموعود علیه غیرهم بالاجماع لا بسل عدم اجماع
 بلکه از برای هر یک از اصحاب که بعد از پیغمبر مکه در باب سعادت
 انتصاب بودند مثل سلمان و مقداد و ابی ذر و عمار و غیره و جمع
 موعود و موعود علیه و آنکه گفته اند موعود یعنی استخلاف و این
 از موعود علیه که ایمان و صلاح است در خلفاء را شد این موعود
 موعود بودن ایمان و صلاح است در خلفاء و استدین موعود است
 موعود و عمل صالح در خلفاء ثلثه که از آن خضم مسلم است و این گفتن
 مضاد در موطا و سنت و صاحب موثق و شایخ در تفسیر و الله
 یوماً ما ابوبکر گفته اند من رجوع المواقف و هو الله الذین امرنا
 و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض كما استخلف الذین من قبلهم
 و لکن لهم دینهم الذی فیهم و لیسید لهم و الخطاب للمحباب و اول

مجمع ثلثه و بعد از این حق فریب ان وجودی که جماعت منهم خلافت میکنند
 الدین و لایق وجود علیهم الصفة الاخلاصه و خلفاء الامم بعدهم فی الدین
 و عملی و ما مقام شدن این است که از موقوفه و سبک از اهل بیت
 منکم و عملی الصلوات بعض الدین امن و عملی الصلوات گرفته شد
 و اختلاف خلافت حق رسول الله را نداشته شود بعد از حضرت که
 خالی بوده باشد از شوایب ظلم و احقر از جهاده مستقیم و مصطفی
 و بر سبک مسلم داشته شود که خلفه ثلثه از الدین امن و عملی الصلوات
 بوده اند و وجود توقف تمامی استدلال بر سبک از اهل بیت ظاهر است
 مراد داشتن از الدین امن و عملی الصلوات بعض الدین امن و عملی الصلوات
 ظاهر شده است بر سبک و غیر سبک ظاهر است که بر موقوفه علیه
 با اهل بیت بیضاوی ایمان و عملی الصلوات هر جا که ان موجود باشد
 باید که موقوفه یعنی اختلاف و قبل دین و قبل بی خوف با من متحقق
 گردد و همچنین در تفسیر بعد و فی قلعه گفته که حالش از الدین بعد
 الوعد بالثبات علی التوحید و استیناف ببیان مقتضی اختلاف
 و الامن و ازین عبارت مفهوم میگردد که مقتضی اختلاف و امن ایمان
 خالص است نهایت مرتبه است که عملی الصلوات شرط باشند بر هر جا که ایمان
 و عملی الصلوات مقتضی است موجود باشد مقتضی اختلاف و امن است
 می باید که متحقق گردد بر سبک از اهل بیت امن و عملی الصلوات موقوف
 لهم باشند در بعضی اما تا از ان سبک موقوف علیه استدلال که از حفظ
 اختلاف و خلفه بحق رسول خدا ساختن را نداشته شود و بر سبک موقوف

این نیز خلاف ظاهر بعید است چرا که معنی لغوی اختلاف و انقباض
 در از درین شخصیت مرخصی را با قوی نسبت به قوم دیگر و بعضی علیه
 کرم ایند که اگر گرفته شود معنی لغوی خلفه از ان سبک است
 با ملک عظیم و معنی خاص مذکور از برای خلفه اصطلاح بخداست
 حالش شده بعد از بعثت حضرت رسالت بنامی شهرم از اهل بیت
 از ان اهل بیت همان کتب حدیث و سایر و قوی که بعد از انقباض حضرت
 پیغمبر و بعد از تحقق امامه مسلمین بر وجه مخصوص موقوفه
 کرده اند حاصل کنند و اما مقدمه ثالثه یعنی اینکه خلفاء ثلثه از اهل
 ایمان و عملی الصلوات بوده اند ظاهر است که نزد شخصه ایشان را غایت
 حق حضرت رسالت بنامی از اهل بیت آنحضرت صلوات الله علیهم
 اجمعین دانند مسلم بخواند بود تا اگر مسلم باشد بر دیگر احیای
 استدلال بر وجه خلافت و امامت ایشان چرا که قصدی و کلامی درین
 دنیا بر مسلمین خود انا انما بنصب مخصوص و این نیز از ان سبک است
 بلکه غیر این نیز از ان سبک است که با ان ایمان است و هر که مسلم شود
 که ایشان از اهل ایمان و عملی الصلوات بوده اند شخصه ایشان که قصدی
 و کلامی بر مسلمین از ایشان بحق بوده پس از انچه گفته شد واضح
 گشت که این مذکور و ملائیل خود اما متخلفا ثلثه گرفتن موقوف بر
 از کتاب چندین خلاف ظاهر است و خلافت واقع ظاهر عیار و آیه
 مناسب نیست که در میان حضرت پیغمبر و اهل ایمان و عملی الصلوات
 عصر که در میان آنحضرت بودند مانع از ان شده باشد و این نیز از ان سبک است

نظرو

من الملاح

من لاعب اليه علم وجهه ومن يه وغفار منصف من
صل الله عليه وسلم عام الحديبية فخلقوا واعتلوا باقتل الرسول
واهل بيته واما خلقهم كذا ان وضعف العقيدة وكثرت
مقاتلة في شام سدوم انتقلت اموالها واهلها فاعلم يكن لها نصيب
باعتقالهم وقرى بالتدليل للتكرار فاستقر لنا من الله على الخلف
يقولون بالسهم ما ليس في قلوبهم كذب يحرم في الاعتذار والاستفهام
قال في ذلك لكم من الله شيئا فمن يصح من شيعة وقضاة اربابكم
طريقا يقر كقولهم في حقهم وخلفاء في المال والاهل وعقوبة على الخلف
وقرأ حرق والكسائر الضم واربابكم نفعا ما يبادوا ذلك وهو من
بالر من كان الله بما خلقوا خير من ان يعمل خلفكم فعدوه في العاقبة
الله يقلب الوصولة والوصية الى اهل بيته ابا القاسم اهل المشركين
لبيبا صلواتهم واهلهم جمع اهل وفيه جمع علماء اهل البيت كما ضاعت على الله
اصد اهل واما اهل فاسم جمع كمال في ذلك في ذلك كما فكل
فيها وقرى على الشهاد للفا على هو الله والاشيطان وظنهم على السوء
الظن الذي كره والمراد التعجب على عليه بالسوء وهو ما يروى في الظن
بالله وهو من الامور التي لا تدركه وكنت قوما جود اهل البيت
لبيبا عقيدة لكم وسوء نيتكم ومن اهل بيت من الله وسوء نيتكم
للكافرين سبيل وضع الكافرين موضع الضم انا يا ابا القاسم
بين الامكان بالله وسوء نيتهم كافر وان مستحق حب الله يكره
فكل من يغير الله في الامور لا يغير شيئا والله على كل شيء قدير

يدبره كيف يشاء يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء ولا اله الا هو عليه
السلام الله غفور رحيم فان المغفران والرحمة والعفو والصفح
فضايله وفضلها جاس في كل دين الا الهى سبقت حتى غصبت
الخلقون يعني المذكورين اذا انطلقتم الى عالم لتأخذوها في
مقام خير فان عليه السلام يرجع من كل دين في ذي الحجة من سنة
واقام بالمدينة بقبورها واولى الحرم ثم في الخبز من سنة كل سنة
فقطها وغفرها ولا كثير فخصها بهم ذوقا فتعكم من يدرك ان
يبدلوا كلام الله ان يغفروا وهو عدل لاهل المدينة لا سيما
من غفر ملكه مقام خير وقبل قوله ان يخرجوا من اهل الظاهر
انها في بركات والكلام اسم التكلم غلب في الجملة المفيدة والآخر
والكساية كل الله وهو كل قل ان يتبعوا ناسه يعني الذي كذا
قال الله من قبل فهو من الخرج الى جنبه فيكون بل خذونا
اي شأناكم في الغنائم وقرى الكسرة وكان لا يفرق بينه الا قليلا الا
فيما قليلا وهو فظنهم من الدنيا وبعد الاضراب الاول لا يفرق
يكون حكم الله ان يتبعوا هم واشياء الكسرة والثاني قد من الله
واشياء الجاهلهم فامروا الذين قل الخلفين من الهمم ان يكون
هذا الاسم مبالغة في الدم واشياء اشياء الخلف متدعون
الى قوم اولى باس شديد من ضعفه او غيرهم من ارتدوا بعد
صلح الله عليه وآله وسلم او المشركين فانه قد قالوا لهم او يسلمون اي
يكون احد اخر من لما اتفقتوا او الاسلام لا غير كذا عليه وآله

يسلمون

يسلمون اذن من عليهم بقا قل حتى يسلم او يعطى الحرية وهو يدعى ايا
او يسلم على الله عنه اذ لم يتفق هذه الدعوى لعينهم الا اذا اخرج
تصريف وهو اذن فان ذلك كاد في عهد النبوة وقيل فارسي والروم
لمعنى يسلمون يتقادون ليقبوا ولا تعاليم الحزبية فان تطيعوا فيكم
الجزء حاشا هو المعتمد في الدنيا والجنة في الآخرة وان تسلموا
او يسلمون من قبله يدين بحكم عا لا اله الا الله تعالى عنكم انتم
مع نصير ما وقلنا عندنا من اهل المدينة من الخلفين من الهمم
الى قوم اولى باس شديد تقابلوا هم او يسلمون الى اخره استلذا
في حقه خلافة وامانة خليفة او كرمه واتبعوا من الهمم والامانة
اي كرمه عن الله عنده ائمة كنفه في الثاني قوله تعالى في المظنين
من الهمم استدعون الى قوم اولى باس شديد تقابلوا هم او يسلمون
واليس الداعي الى ذلك العزم الطلب الاسلام من الهمم والامانة
لك الخلفون الى قوله قل من يتبعوا الذين قال الله عز وجل قد علم
التي جعل الله عليه وآله وسلم من هذه الامة ايم لا يتبعوا من الهمم
من الهمم الى قوله وانما فان الخلفين لم يدعوا الى الجاهلية في
عليه السلام ولا عليا لانه لم يتفق في ايام خلافة هذا الطلب
الاسلام في الطلب امامة وعناية حقوقها ولا من بعد من الهمم
والحكماء كالم عندنا الخلف وعندهم كفار فلا يلقون بهم قوله تعالى
فان تطيعوا هؤلاء الخلفاء احب اليكم مني في ذلك الداعي الذي
يجب علينا اعداء الجاهل من الهمم والامانة في الهمم والامانة

تسلمون

انكسرت وبلغم خلافتك بكم بعد القائل بالفضل بالظاهر
 ابو بكر وان القوم المذكورين بنو حنيفة اصحاب مسيلة انتهي كلام
 الماتن والمشارح في هذه الآية والاستدلال منها ومولف مسودات
 من الاستدلال سيكون به الاستدلال بتمامه فيشوق مكر باثبات انك
 مراد حق سبحانه تعالى من قوم اولي باس شديد بنو حنيفة قوم مسلمين
 وابن رواحة نطعي ومفسر بنقل بنسب وجزري بن خاصل نقل بك
 مفسرين ودايات متقدم وكبر كرهه انك تكفرت انك كرهه انك تكفرت
 هو انك كرهه انك كرهه انك كرهه انك كرهه انك كرهه انك كرهه
 انك كرهه انك كرهه انك كرهه انك كرهه انك كرهه انك كرهه
 ما بين نموده كخلفين مذكورين ممنوع شده بوجه تدارك تابعي
 هم له طرك غزوة بينش از فتح مكه بوجه بعد ان رجعت از حجة
 وكفرت انك كرهه انك كرهه انك كرهه انك كرهه انك كرهه
 از مسلمون برين تقدير يقادون مي بايد كرهت ما شامل جزيت دادن
 بوجه باشد قال القاضي وهو يدل على امامة ابي بكر رضي الله عنه
 اذ لم ينفق هذه الدعوة لغريم الا اذ اصحابهم تعيف وهو انك
 فان ذلك كان في عهد النبوة وفيما فامس ورمم ويعني مسلمون
 يتقادون لقيادته ولقباهم بحرية وقال المفسر انشاؤهم في
 قد يستدل به على امامة ابي بكر فانهم لم يردوا الى حرم في ايام
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ولكن بعد وفاته ولا سيما فيما
 بين عم انك كرهه انك كرهه انك كرهه انك كرهه انك كرهه

معي يادتم على حالكم من مرض القلوب والاضطراب في الدين وانتم
 لا تتبعون الرسول الا ما تطوعون لا تصيب لمحة في الغم وقيل الاسلام
 ههنا الانتفاء فيشمل اعطاء الجزية ايضا فالجرح الحسن في الدنيا
 الغنمة وفي الآخرة الجنة وقيل الغنمة فقط بناء على الآية في
 المتأقين وعلى هذا لا يتصور الاستدلال على امامة خلفاء انتهي كلام
 الشهابي في وقال جارا له في الكشاف فان قلت عن فتاوتهم فيفت
 هو اذ كان ذلك في ايام رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت
 ان صح ذلك فالمعنى ان يخرجوا معي ايها ادمع على انتم عليه من مرض
 القلوب والاضطراب في الدين او على قوله لجاهد كان الرعي انهم لا
 يتبعون الرسول صلى الله عليه وسلم الا ما تطوعون ولا تصيب لهم
 في الغم انتهي كلام صاحب الكشاف وازين عبارات منقول
 ان يقال ليركض مفهوم ميشود كه علماء ايشان بقوله بعض رفاة انما
 مراد از قوم اولي باس شديد غير قوم بنو حنيفة كرهت انك كرهه
 در عصر نبوة بوجه انك وقايل شده انك باينكه برين تقدير بقوله
 دلالت نميكند بر خلافت خلفاء وان قوم تقيف هو اذ كانت كرهه
 عصر حضرت رسالت بناهي قتاليها انها واقع شده وبرين تقدير
 داعي انها حضرت يغير بوجه عليه الصلوة والسلام وازين قول فتاوت
 جناحه انك كرهه انك كرهه انك كرهه انك كرهه انك كرهه
 ان يقادون كرهت انك كرهه شامل جزية دادن مي شود وبر تقدير
 كفار دوم مراد بودند نیز ممكن است كه داعي حضرت يغير باشد جناحه

مفسر نشان بوی گفته که قبل از این روز غزاهم رسول الله صلی الله علیه
والله وسلم غزوة تبوک و بر تقدیر آن که در آن حضرت پیغمبر بوده
باشد در فتاوی و تحقیق و هوایان در مطایف و حنین و در حنین
تبوک فلین متبعوا را باین روش راست کرده اند که مراد هان
خاص خبر است قال انبیا بوی فلین متبعوا ای غنیمت و غنیمت
عام غزواته و عبارت آن غزواته می آید که در سوره براءه واقع شد
آن در حق خلفین غزوة تبوک است که بعد از بن غزو خبیثه
بوده و آن خلفین غیر آنها بوده اند که سخن در آنها بود و بر تقدیر
که یکی باشند می تواند بود که مراد این باشد که از تخریج او می آید
ما من علی حالکم من مرض القلوب و الاضطراب و الدین یأمر
این باشد که لا یسعون الی سوا الاستطوعین و لا یضربون الخ
جناحه از تفسیر نشان بوی و کشاف نقل شده پس منابر و مقامات
مذکور ظاهر نیست که داعی حضرت پیغمبر بوده باشند در غزوات
دیگر بعد غزوة خبیثه و اگر تکلیف خلاف ظاهر شود نامطبق و مناسب
شود بجای یکی از خلفا باشند و دیگر نقلی که گفته شده شود این نقل
هم هست که مراد اهل صفین اند و عبارت در آن ابایی در آنست که
قوم اولی باس شدند اهل شام بوده باشند یعنی اعضاء و ابرار که قتال
کرده اند با امیر المومنین در صفین و غیر آن و کلام آنها تلویح او
بسلطان را بر تقدیر مسلم بودن اصحاب معاویه باین راست کرده
شود که مراد از ویسلون او یفادون باشند و فتاوی اهل بیت علیهم السلام

و جمیع فرق اسلامی جا بجا است تا آنکه فیه با غیر متقاد کرده و
مطیع شود امام بحق را و کرمه و اگر قتال با خوارج مراد باشد
شود چون خوارج تکفیر امیر المومنین میکردند و از پیغمبر کافر میشد
بودند در حق ایشان و یسلون نه در حقیقت یفادون هم راست
آید و قتال حضرت امیر علیه السلام با آنها و حق اهل بیت علیهم السلام از آنها
و فرستادن ابن عباس نزد ایشان بصیحت در حقیقت طلب اسلام
از آنها و آنچه در صحیح بخاری در حق خوارج در بیان ایشان از حضرت
رسالت بنامی نقل کرده شده نیز راست است بر کفر ایشان باین سخن
موافق حق نیست که گفته شد که علیا لا یزنیفون فی ايام خلافتها
طلب اسلام بل المطلب الامامة و رعایه حقوقها و چون این را اصل
موضوع ساخته نشود که مراد از قوم اولی باس شدند بی حقیقت قوم
اند و این مقدمه مقرر و مسلم نباشد و یکی به وجه استدلال ازین
آیه تمام نمیشود چرا که اولاً ممکن است که مراد از خلفین کفر و فتنه
واقع شده عزرائل خلفین باشند که منع از اتباع شده اند و اولی
لن متبعونا و برین تقدیر داعی ایشان حضرت پیغمبر می تواند بود
بر تقدیر آنکه همان خلفین مجوسین باشند ممکن که منع ایشان مخصوص
همان غزوة خبیثه بوده باشد و جناحه از تفسیر نشان بوی نقل کرده شده
و آنکه شایع موافق گفته که ایشان از خلفین لرید علی الحارثه
فی حیوة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه از مومنین و اهل بیت نیست
و ایشان متغیر است می بایست حدیثی و شاهی بر آن نقل میکرد

المنع لا لاجل العصية والليل فان اعتقاد ذلك المصالح والكرام
 امر قاطع والله اعلم انتم في كلام النباشين وروايتنا من قبل بانك
 تأمل في ظاهر حديثك كهذا نحن في الدين وازي كاهي عامي شود كراين
 مقدمه بكنيه باشد كه كه مرند بهر سخن تعالى شخصه از اول
 برای قتل او خلق ميكند و بر و ميگارد و همچو دليل عقل و نقل برين
 مقدمه نيست و تخلفش بسيار مشاهده ميشود و معارضه عقل
 ميتوان كرد و ميتوان گفت كه لوكان الذين اذعنوا عصب
 الا فتا عصبه كاهل ايران في عصر السلاطين الصغرى مثلا و كاهل
 العراق في زمن السلاطين الويلد و اتفقوا على امامه علي
 عليه السلام كافرين لهم للشخصين كاهن متفهم عقايدهم كاهن
 من دين خطي و اوليهم الذين اتفقوا من التسن الى التنيع
 ثم لجأوا له بغير عبادهم و بردهم الى الحق و لما يكن الامر كذلك فصل
 الحزم بعدم كفرهم و ارتدادهم و بين استدلال مذکور موقوفست و
 معتق اين باشد كه حق تعالى فرم نافي را برای قتل و جهاد با فرم اول
 كه مرند شده اند مجاور و در آيه لفظي كه دلالت برين معنی كند
 نيست و اگر مراد جهاد با ايشان بود مناسب اين بود كه حق تعالى
 عباد و فرم بايقا توهم مبرور و بر تقدیر و كراين دو مرتبه بحث
 كه است شده و مسلم داشته شود كه آن مقدمه اول كليده باشد و اول
 فرم نافي از برای قتل و جهاد فرم اول بوده باشد اين توجيه حوجه
 ظاهر مي توان كرد كه مراد از ادعاء ترك دين فرم محمد است و انكل

و اخبار دين

و اخبار دين و ديگر مثل نصرانيه يا يهوديه يا ترك اديان اينها تمام
 و اخبار طريقه ابا حبه و علا حله و انكند از ميان عقايد فرق اسلامي
 كه كراين عقيد طافيه ناجيه كرده اخبار عقيد بكي از اول
 هالك كرده باشد بنا بر شبهه يا غيران اول مرند كه بنده ايشان
 كه متفق شدند بر امامت خليفه اول بر تقدیر و كراين باب امامت
 بر عقيد حقه نباشد منصوره كراين ايمان ايشان لازم مي آيد و اول
 برودن نفي بر دند از جمله فرق اسلامي و ايشان از اهل
 ارتداد مي كند مراد است از لفظ من برين منكم عزميه نباشد و
 اين قسم جامعه را اهل بدعت و اهواء مضله ميگويد و در نقل من غفصه
 اول لازم نفي ايد كه حق سبحانه تعالى فرم نافي را برای عباد ايشان بياورد و استبدال
 سخن الدين و از ي بوج مي كرده اگر كسي كه بد كمر يا بد خلافت و اول
 و اماره امير المؤمنين رضی الله عنه بغير واقع شده باي اكر شدن
 بر اماميه كاذبند كه دعوى نفس جلي ميكنند و اكر نفس جلي واقع شدن
 بر هي بايد كه مستقيم بر امامت كني بكر يا انكار كراين كافر شوند و فرزند
 كراين جواب ميگويم كه انكار نفس كه موجب كفرست است و كراين
 مخصوص بل باطل اعتقاد كند و حضرت شيخ بر احسانه از تفصيل
 كاذب كاهند اما اگر حق و واجب را دانسته ترك ان بر اسطره
 لغراض و نوري و حجاب كند از حقوق و عبادان خدا بود مثلا اداء
 ذكوة يا اجماع امر واجب است و مخصوص بر فرزان و احاديث بر كراين
 مستكر موجب او شود كافر و بر تيد ميشود و اكر معتقد و موجب آن بوده

از زرد و سست و بخل ادا و نفاذ و بر مد خرم و بزار و فاسق و عاصی
 خراشیده و آنکه متفق بر خلافت او باشند و میگویند که حضرت
 پیغمبر نظر کرده اما دروغ گفته بلکه در بعضی اوقات بعض مردم متکرر
 تحقق نظر میشدند و بعض دیگر ناپدید و در کار از کلام حضرت متفرس
 میکردند و مقتدر بر تسلیم لازم آمدن از نداد و چون کسی که منشا بود
 گفتند بقرینه و لغاص من ذهب الشیعة ان یقول ما یدیک از قضا
 لایحی یقوم بحاجتهم فاعلم المراد بخروج المهدی هو ذلك فادعاه
 من دای بدین ادویه و احادیث او و این الی اخره آخر الدعاء الکن است
 والله اعلم بحقایق الامور **فصل** و السابقین الاولون
 من المهاجرین و الانصار و الذین استقاموا باحسان رضی الله عنهم
 و رضوانه و اعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار و خالدین فیها ابدًا
 ذلك الفوز العظيم مخفی تا آنکه سه آیه گذشته متصل است و این آیه از سوره
 سوره نور و سوره فتح و سوره مائد که اهل سنت از آن استدلالات
 امامت خلفاء کرده اند مستند استلال و محمل اعتقاد متعدد بر آن
 مذکورند اما استدلال ازین آیه خالی از صورت نیست و مقتضای
 مشهور و روش امامیه قریه قافی ندارد و پیغمبر و خاندان مشهور بودن
 عنایت الهی جزو است سابقان گفتن و صورتی سخن مخالف اینک حضرت
 انشا و می گفتند که قاتل اهل سنت است اما با بکر اسبق الی الله
 او من السابقین و قد اخبره تعالی بان رضی الله عنهم و لا شک فی ان
 مغلل السابق الی الهجرة یندوم بدو لانه فذلك علی وجه الامانة

التبری

لا ینتیق اللعن و المقت و جواب این سخن باریکاب اینک در سبقت
 بهجرت و تصرف ایمان شیطنت و انشخص در هیچ وقت ایمان ندا
 سخن قبل از سخن آخر شایسته با امیرالمومنین از انصاف و درست
 و گفتن اینک مراد از سابقین بهجرت و تصرف آنها اند که تصدیق نماید
 بلا فضل امیرالمومنین کرده باشند و بعضی حضرت پیغمبر و امیر
 خلافت عمل کرده باشند تکلف نیست و در امر کار عمل در خطا نیز چیز
 که مشعر بر بر فیه باشند نیست پس علی ایست که جواب باین سخن
 گفته شود که این آیه دلالت نمیکند مگر بر اینکه حق سبحانه تعالی این
 سابق مهاجرین و انصار را بدین فعل ایشان که سبقت بهجرت و تصرف
 پیغمبر را کرده باشد را حق تعالی در هر گاه از فعلی از افعال ایشان را
 شرف یغیب که جز آن فعل خلوت در جنت نمی دهد بود فلما دخلوا
 که مشرب است بر رضای الهی و ایضا اندر رضا ظاهر است که در وقت
 و شرط بحسن خاتم و بقا ایمان تا آخر عمر و عدم صدق را از سبقت
 داین سخن هیچ خصوصیت مهاجرین و انصار ندارد و در جمیع مکلفین
 جاریست با اتفاق فریقین بلکه با جماع امد و هیچ کس برین نرفته
 که هر کس که حق تعالی از بیک فعل امرای شود او در جمیع افعال و اعمال
 مصیب خواهد بود یا خطا یا او البته مغفول است و یا آنکه منع میشود از
 صدق را از افعال که آن سخن حق و وقت کرد و اگر چنین باشد
 می باید که جمیع سابق مهاجرین و انصار و تابعین با احسان منطبق
 باشند بجهت باین آیه پس مخصوص ساختن بعضی مشرک و منافق را

ساخته اند در کتب عقاید خود معنی ندارد و آیات و احادیث و روایات
برین سخن که گفته شد بسیارست و از قرآن صریحاً اینها را می بینیم
بعضی ذکر کرده میشود و منصف و طعن از آن در می آید که نظایر آن را در
آورده نشده است معنای آنست آورده شده است از آنجمله در سوره
فتح واقع شده که گفتند رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة
و در باب بیعة واقع شده است المؤمنین یبایعونک تحت النخلة و در باب
بیعة واقع شده است ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله فی ذلک انهم
نکث فانما ینکث علی انفسهم و در آیه ای که آمده است و یبایعونک
و ازین معلوم میشود که بعد از آنکه حق تعالی از ایشان را حاکم کرده
گفته اند که ای مومن است نکث بیعة از ایشان و چون نکث بیعة کنند
ضررش بنفس ایشان میرسد و ایضا امر عظیم مشروط است بر وفای عهد
تا آخر مدت حیات و در سوره انفال واقع شده که یا ایها الذین آمنوا
اذا القیت الی الذین ینکفروا رجلاً فلا تؤمنوا لهم الا باذن الله و من یؤمن
بدین الاصل و القتال او محاربة الی ذلک فقد باء بغصب من العساة و او
جهنم و یبایع المصیر و خطاب درین آیه ظاهر است که عامست شامل
مهاجرین و انصار که خبر داده شده در آن آیه از رضا حق تعالی از ایشان
و اعطای جنت برای ایشان پس معلوم شد که جایز است از ایشان
صدقه و خراج از آنجا که بخواهند بپردازند و بر تقدیر آنست که
این آیه مستحق صدقه و غضب الهی میشود و ایضا جهنم و نیران جهنم
بسیب بیعة و حفره و فتره و من حیث آن آیه و سوره رضا الهی شده

فقد

بودند و وجود بیعت و این مورد احتمال نیست بلکه با نقایص و نقصان
از آنکه در مهاجرین و انصار خصوصاً از بعضی خلفاء ثلثه یا همگی قرار
از آنجا که واقع شده و قرار از آنجا که خصوصاً حضرت رسالت علیه
السلام که باین است از جمله در غزوه احد که کیفیت آنرا ملاحظه بفرمایید
در شرح مختصر باین روش بیان کرده که جمع لدان رسول علیه السلام بین
اللواء و الراية و کانت راية المشركین مع طلحة بن عبيد الله و کانت
راية النبیین مع طلحة بن عبيد الله و کانت راية النبیین مع طلحة بن عبيد الله
علیه السلام و لم یزل یقتل واحدا بعد واحد حتی قتل تسعة نفر من
فانهم المشركون و اشتغل المسلمون بالفتنة فخل خالد بن الولید و
عليه السلام و الله علیه و الله و لم یضربوه بالسيف و الرماح و یجرحون
عنه فانهزم الناس عنه سوی علی علیه السلام فقتل النبی علیه
الصلوة و السلام بعداً فاقته و قال له اکتفیه فوالله انه لم یضربهم عنه
فكان اکثر المقتولین منه علیه السلام و غزوه حنین باینکه
و قد سار النبی علیه السلام فی عشرة الاف من المسلمین فتعجبوا من کبره و
فقال لئن تغلب اليوم لقتله فانهم زوا باجمعهم و لم یبق مع النبی علیه السلام
سوی تسعة نفر علی و العباس و ابی الفضل و ابی سعید و بن الحریث
و یوسف بن الحریث و سبعة من الحرب و عبد الله بن زبیر و عتیر
ابن الله لب و خرج ابو حذافه فقتل علیه السلام فانهم المشركون
و اقبل النبی صلی الله علیه و آله و سلم و صاقوا العدة و قتل علی بن
فانهزم الباقون و غنم المسلمون قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم

و اما تع اید انکه آنحضرت از زنده شدن نفرماید که فرموده اند عیناً است
عندی لشانخ و خاتمه رضا مندی در صانع آنحضرت از انقضای این
بوده باشد و بعد از این صحبت دیگر طلب عفو و استغفار و بشیر
باشد سبق هجرت و نصرتی که از بنظر و شایسته او واقع شده
باشد و از دنیای جنین اعمال محبط داشته باشد چگونه رضا است
تعالی که متعلق بسبق هجرت و نصرت ایشان شده باشد باقی محمدان
و مومنان بر آن مرتب میشود بجهلا ازین مردم در اوائل اسلام و درین
منعاف اسلام و احتیاج با مداد و نصرت سبق هجرت و همراهی و نصرت
حضرت رسالت بنا می واقع شده و بعد از آنکه آنکس از کتاب حاضر
و اطاعت فرموده بکسوف و عمل بوسیله که در حق اهل بیت خود کرده
بود نکردن و در نجابتیدن بعضی حضرت پیغمبر که آنحضرت در زمان
فرموده که در نجابتیدن او در نجابتیدن منسبت و در نجابتیدن من
در نجابتیدن خدا است نیز واقع شده است که از جانب ایشان سخن
میکند و ترک جانب اهل بیت و در مرتبه پیغمبر خود میکند از نظر
بر آن اعمال حسنه ایشان میکند و ازین اعمال سینه محبط چشم
می بیند و از آنکه باریک سخن را از سر گرفته گفت و بشیر
که در قرآن مجید بسیار جا و ده خلود در جنت و رضا حق تعالی بسیار
ایمان فقط واقع شده و ظاهر است که با اتفاق فریقین بلکه باجماع
امه معارف از اعمال صلحه و خاتمه بر ایمان شرط خواهد بود و اگر چه
کس برین نرفته که هر که مومن بود و صادق باشد در جمله مومنان

در هر

اومیر است من جانب الله بخلود در جنت و رضا حق تعالی
و اگر چه معتبر و کبار باشد یا الهیاد یا سرخا عتسوسه برای او واقع
شده باشد و از جمله آلاءات این نیست این مورد و بر بعضی
براه که آیه محشر است عند بنی امیه این آیه است که و بعد از این
و المومنان جنات مجری من تحتها الانهار خالدين فیها و ساکن طیبه
که جنات عدن و مومنان من الله اکبر ذلك هو الممنون العظیم و این آیه
بقایات شبیه است در معنی و حکم با آیه که سخن بر سر این بود و در
لفظ این تفاوت است که اینجا عتسوسه آیه السابقون الاولون من المومنان
و الاضا است و اینجا و بعد از المومنین و المومنان واقع شده و این
عنوان عامتر است و مومنان از خلود در جنت و رضا الله کشت و از آیه
در لفظ دیگر ساکن طیبه و جنات عدن و لفظ ذلك الممنون العظیم
که در خاتمه آن آیه مذکور است در خاتمه این آیه نیز مذکور شده
باز باقی لفظ هر که مشر محشر است مومن معلوم شد که آنجا در آن
السابقون الاولون الماخرون سابق و علق شده در این آیه جمیع مومنان
و مومنان نظیران یا قریب بان و عمل شده و ظاهر است که باجماع
وفا این عمل بنهجه که قبیح باشد و تخلف از آن علی الاملا نیست
بلکه مشروط است بعمل صلح و لهذا در بسیاری از آیات امتوا و املوا
الصلوات با هم واقع شده و اقل مرتبه خاتمه بر ایمان خود البتة
بلکه معنی مومنین و مومنان همین است که ما خاتمه با ایمان باشند و
هر چه در این آیه مذکور شده میسر و طراد داشته باشند و در آن آیه

الساكنين الاولين من كجانشين و لرد و استعدادی ندارد بلکه در
که مراد داشته شود تا معنی مستقیم شود و مفصل بر آن مترسک
چه عقل هیچ عاقله تابع شرع نمیگردد که حق تعالی
کبری از همه اجزای و انفسار و تابعین جز دهد و بفرماید که اینها
بسیب خلایق فضل حق که از غنا صادر شد را می شناسد و نیست
از برای شما واجب شد بعد از این هر چه بخواهید بکنید از برای
چرا که این عین اگر است دعا می تقطیل از جهاد و کوشش عباد
شما در قسم جهاد و قیام و نیکوئی و کفایت واجب شرعیست که
بعد از توفیق این آیه و این اخبار شما برین معنی که مستر و ادعا
نموده می یابید که هیچ عبادی بر این مردم واجب نماند جز آنکه واجب است
که تکلیف ترک آن معاقب شود و عقاب بر عزم مستدعیان
ممتنع شده و آنچه از احادیث همین نقل میکنند که بخلفه فانی در حق
حاطب بن اسلم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که
اگر فتنه شدید بفرار و نماند برایتان فعل الله المانع علی اهل بدر فقال اهل
ما شئتم ففعلوا بحسب لک الجنة فی وایه ففعلوا غیرکم وریث
دیگر از خصم در مشاکاة نقل کرده شده که قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم انی اخرجوا لایدخل النار ان شاء الله احد منهم الا بئس
و لحدیثیه و فی ما یزید لایدخل النار ان شاء الله احد من اصحاب
الشیخة الذین تابعوا محمدنا بر نقد بر محنت فعل و صحیح بود
حدیث انرا تو حجه باین روش میتوان کرد که آنحضرت بطریق

مؤخر

و مؤخرش خیر و نیکی و در حق ایشان فرموده و بطریق جنم و در
دوم با انشاء الله فرموده و شاید که شرطی قصد کرده باشند باین
این باشد که مقتضی در یافت عز و بدر و بعد از آنست که
باینش در بیان آنکه عمل از دست باشد و این از آنست که
آنحضرت فرموده که من لا اله الا الله فحل الجنة و معنی اتفاق
فریقین اینست که هر که این قول را بگوید بفرمان و معتقد باشد
بدان و مقتضی این قول را و با حلقه برین باشد مقتضی این دعوت
است و منافاة ندارد این مقدم با آنکه اگر صاحب اقام و معنی
باشد و معتقد بر شده باشد و شفع شود منافاة ندارد
مغز برین و برابر و صلحا بقدر حرم حق و عقوبت کشید بعد از
و اخلاصت سوره و این قسم عوام است بشهادة اگر تخصص شود بر
اطلاقش باشد بیشتر بر ائمه ائمه از فضل علی غیر حق و از
سرفه و زنا و دیگر کباب معلوم و اگر این قسم بشاید بی تخصیص علی
اطلاقه واقع شود می یابید که در حق معصومین بوده باشد که متعین باشد
از ایشان صدور عصیت و قایل شدن باین قسم بشهادة علی الطلاق
در حق مردمی که از ایشان بعد از شهادت معصومین معتقد گشته اند
کردن با اینکه ایشان معصومند مستحق است و اینکه حق و عصیت
از جاحته بوجوب نصر معصومین شده باشد مستثنی است و دیگر آنکه
در بر حدیث من قال لا اله الا الله دخل الجنة و با وجود آنکه از این
بنوعی هم شرطیست فی خلاف و لفظ حدیث لا اله الا الله گفته اند

اجابت الشيعة بان كوننا في اثنين ليس اعظم من كوننا اربعا
لكل ثلثة في قوله ما يكون من نحو ثلثة الا هو دايم وهذا ما
في نحو كافر دعوى من وكونه المصاحبة من جهة النشر في
بقوله تعالى قال له صاحبه وهو يحاوره اكفرت بالله فخلقك كما
احتمل ان يكون صلى الله عليه وآله لم يتخلص لنفسه في هذا السفر
لاجل الشقة احتمل ان يكون ذلك لاجل ان يخاف ان يتركها عليه
او يوافقه على امره لورثته ثم ان حزنه لو كان حقا لم ينعقد
ذنب وخطا سلنا دلالة الآية على فضل المنه بكر لان اضطرار
على عليا السلام على امره اعظم من ذلك لما فيه من خطر النفس
اهل السنة بان كوننا اربعا لكل ثلثة امر مشترك وكوننا ثلثة
اشدين تشريف زائد اخفض الله ابا بكر على اهل البيت
بالعلم والندب وهما بالصحة والموافقة فان احدهما من الغي
والصحة في قوله قال له صاحبه مفرقة بما يقتضيه اهانته
الاذلال وهو الكفر وفي الآية مفرقة بما وجب العقاب
وهو قوله لا تخزنه اذ الله معنا قالوا والعجب من الشيعة اذا اطلقوا
وقالوا حق خمسة سادهم جبريل واستنكروا ان قالوا نحن
اشدين الله نالهما والاحتمال الذي ذكره مدفوع بما روي ان ابا بكر
هو الذي اشترى الراحلة للرسول صلى الله عليه وآله ولم وان عليه
بركة بكر واسماء بنت ابي بكر كانا ناسيا بها بالطعام مدة مكنتها في
الغار وذلك ثلثة ايام وقبل بضعة عشر يوما روي ان جبريل

فاش

عليه السلام

عليه السلام اتاه وهو جالس فقال هذه ايتاء قد اتيتك بحبيسة فخرج
بنك رسول الله صلى الله عليه وآله واخرج به ابا بكر ولوان ابا بكر
كان قاصدا لمصاح بالكتاب عند وهو لم يجر الى باب الغار ولما اتيه
واشبه حتى يفر من مكان محمد صلى الله عليه وآله ولم يكون حزينه
معارض بقوله تعالى الى موسى لا تخف انك انت اله على وعوله
للملائكة لا يهيم لا تخف ونشروه ثم اننا لا نذكر ان اضطرار على
قراش الرسول صلى الله عليه وآله ولم طاعة وفضيلة الا ان صحبة
ابا بكر اعظم لان الحاضر على من الغايب وكان عليا ما يحل الحفة
الا لينة وابي بكر مكث في الغار اياما وانما اختار عليا للنوم
على فراشه لانه كان صغيرا لم يظفر حيندهم باليد والحجر والها
بالسيف والسنان بخلاف ابي بكر فانه قد دعا حينئذ جماعة الذين
وقد ذب عن الرسول صلى الله عليه وآله ولم بالنفس والماله وكان غضب
الكفار على ابي بكر اشد على غضبهم على علي ولهذا لم يقصدوا عليا
بغضب ولا لم لما عرفوا ان المضطجع هو ثم نعم اهل السنة الصغار
في قوله فان الله مكينته عليه عايدا في بيته بكر الى الرسول لانه
اقرب المن كورين فان التقدير ان يقول محمد مصاحبة ابي بكر وان كان
كان حاصلا لا في بكر والرسول كان لنا ساكن القلب بما وعد الله
من النصر ولو كان خائفا لم يمكنه انزاله لخوف عن غير بقوله لا تخف
ولنا نسب ان يقال فان الله مكينته عليه فقال لمصاحبة لا تخف
واعرض بان قوله وايد عطف على فان في حجب ان محمد الصغير

حكم العود واجب بان قوله وايدع معطوف على قوله فقل نصره
الانصره فقل نصره الله في واقعة الغار وايدع في واقعة البدر
والاحزاب والحسين بالملايكه والظاهر ان الحق لا بعد ان يكون
شاملا للنبي صلى الله عليه وآله وسلم ايضا من حيث النبوة كقوله
وزلزلوا ويكون في الكلام تقديم وتأخير والتقدير فانزل الله سكينته
عليه اذ يقولوا ويكون فانزل معطوفا على نصر والمراء بالسكنة ما
التي في قلبه من الامن التي سكن عندها وعلم انه منصور كما كان
في قصة حنين ثم انزل الله سكينته على رسوله وقوله وجعل بعض
في يوم بدر فساير الواعية كلمة الذين كفروا وهي دعوتهم الى الكفر
عبادة الاصنام السفلى وكلمة الله وهي دعوتهم الى الاسلام وكلمة
التوحيد لا اله الا الله هي العليا وفي وسط كلمة الفصل اعني
تأكيد فضل كلمة الله في العلوق فانها المختصة بالعلو دون سائر الحكم
قال ابو الفراء لا احب نصب الكلمة لان الهجو حديد بان يقال وكلمة
هي العليا الا ترى انك تقول اعنق ابوك فلا تدركه تقول اعنق ابوك
غلام ابك قلت وفي المرفع ايضا الاستيناف وما في الجملة الا حميد
من الثبات والله عز وجل حكيم قاهر فالجواب لا يفعل الا المصواب
انتهى كلام المفسر بالشرح والبسط ومولف مسودات مكيو بذكره
مفسر من ابتداء سخن عنوان اين را ساختند كه استدلال اهل السنة بهذا الآية
على فضيلة سلف بكر بعد از ان فراموش كرده سخنان خارج از
آيه آورده كه مناسبت هم بايه ندارد ومع هذا بعض مفسرين غير ملتزم

بعض مفسرين وروى باطلست وبعضه في فائدة استنباط
از جمله آنكه كذا كه اين كان تاثير رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
في العلم لعقده عليه السلام ما سبب في صدور عيسى بن مريم
عليه السلام بذكر اين سخن مناسبت بايه ومعصيت ابي بنادير
بعض مسلم نسبت وحقم وروايد كفن كذا از احاديث مرفوعه
است و بعض مفسران استدلال دارند بر اين خبر واصل در ذكر اين حديث
في الحديث حديث است كه ابا جعفر ثعلبي كذا رواه في كتابه است
تفسيره فيها انه واهبه فقل سكتة قاله رسول الله صلى الله عليه وآله
وآله وسلم ان الله عز وجل امرني ان اذنبك وكذا انصيت وان املك
وانه فحق علي الله عز وجل ان ياتي في قال قوله وفيها اذنب واهبه
والمرشكة بحديث انا ما من عبد اعلم وعلم على ابيه ان قوله شدة
وملا على من شئ من خير من عيان اعلمية كذا في رواية علم قوله حرس
وشدة ملا من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا في صفة كان في حجة
مكي كرم كانه ختانه يد خلد كل وقت وكثيرا استفاد من ذلك
صلى الله عليه وآله وسلم كانه في غاية الحسن على امر شدة وفقد الحسين
نزل قوله تعالى ان يعبد الله وحده لا شريك له اللهم اجعلها اذنه على قال علي
ما ضمت بعد ذلك شيئا فقال لي في رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم واجب من العلم
فانقضى في كل باب العلم باب من العلم وايدع في بعضه سببا
لهذين وما كفا كرهه ميتة وحيون كذا في حديث استنباط
كفن كذا في حديث وموت من علمت وايدع كفن من كذا بايه مناسبت

علیه السلام علیه من الله رسول الله صلى الله عليه وآله و آله و عظمته
 انه بكرى ما دینه من الخط و اما آنچه اهل علم در رد حق است
 اند که کلمات الله و کلمات اهل علم در رد حق است و کلمات اهل علم
 را باید اخضع لهذا با کبر علیه و آله و عظمته و کلمات اهل علم
 بالصحة و الموافقة فان احدیها من الحق و الاخری من الباطل و الحق
 فی آید حق است و شیعه این معنی را که حق است و باطل است
 را به هر سه شخص است اگر چه کلمات باشند و این معنی را حق است
 بقصه در ذات حق تعالی و انساب اشرف از برای کلمات حق
 همچنین خواند حق تعالی حضرت پیغمبر را تا فی شخص حق
 بقصه در حضرت پیغمبر و شرف در آن شخص و این معنی را حق
 گفتن که الله پیغمبر است و تا فی اشرف از برای حق تعالی و حق تعالی
 در آن سخن میگوید که حق تعالی است و الله است و الله حق
 کرده اند حق سبحان الله تعالی و در آن شخص پیغمبر را تا فی اشرف از برای
 و ایشان بر این مکرر تا فی اشرف از برای اطلاق کرده اند و حق تعالی
 سبحان الله تعالی و الله حق تعالی که اهل علم و اهل حق و اهل علم
 و این خود باطل است با جماع معنی که حق تعالی تا فی اشرف از برای
 گرفته اند از راه اخر چه که اجابت حضرت پیغمبر علیه السلام و شرف
 هرگاه در کس و تا فی جمیع باشد در مکه فی هر کس از اهل علم و تا فی اشرف
 سبب آن گفتن در این صورت این اطلاق از برای حق تعالی و حق تعالی
 که شرف است و حق تعالی و حق تعالی و حق تعالی و حق تعالی و حق تعالی

حق تعالی و حق تعالی و حق تعالی و حق تعالی و حق تعالی

و این اطلاق

و این اطلاق در بسیار از مواضع و محال در میان حضرت پیغمبر و
 دیگران و وضع شریف صورت تحقق متبادر بدین فتن و بحسب
 عاده بسیار واقع شد از جمله هرگاه در خلوت باشند و بحر خدای
 نزدیک ایشان بنوده آن خادم تا فی اشرف بوده و همچنین کاهی که از هیچ
 مطهر خلوت کرده باشند یا بعضی از خود و از شرفا مثل علی بن ابی طالب
 طالب که در در طایف حضرت پیغمبر و ایشان تا حق کردند و
 گفتند که لفظ طایف بخواند مع این عبد حضرت فرموده که ما انجینه
 و لکن اسما انجیه و درین ماده تا فی اشرف بودن علی بن ابی طالب
 طالب حضرت پیغمبر را و ثالث این در کس بودن حق سبحان الله تعالی
 از نیست با فاده شرف از آنچه در حکایت خارج حضرت پیغمبر است
 انجا کرده بحق سبحان الله تعالی و با علی بن ابی طالب را یعنی انجا حق
 و این حدیث در مشکاة در مناقب امیر المومنین مدح است و
 پیش ایشان مسلم است و این گفته که الصبیح فی قوله قائم صاحب مفرقة
 ما یقتضی الامانة و الا لاله و هو اکثر و فی الا نیز مفرقة ما یوجب
 المعظیم و الا لاله معصوم بحسب از جانب شیعه نیز نیست که الله
 صاحب لازم ندارم شرف و عظیم و لفظ کاهی مقرر میشود باها
 و الا لاله انچه در ماده قائم اکثر است قبله کردی و کاهی خالی از آنها و
 عظیم هر دو می باشد چنانچه در قول حضرت یوسف مراد از شخص یا
 در زمان یا صاحبی السجین و در آن معنی است و اما این ازین باب است
 که از آنها اند و عظیم خالیست و قول که حق تعالی از الله معنا از برای سلب

وبعینه حفظ حق تعالی بحراست او اصاله از برای حضرت پیغمبر
 و بر تبعیه و طفیل لازم می آید از برای هر که همراه او بوده باشد که
 علی حبشی میگوید بیکه اگر یک نامل کرده شود در قتل و شکنجه
 ان الله معنا از زبان حضرت پیغمبر نوعی از استخفافست به امر
 این شخص که همراه بود بیا نشانی که معشیت هر کفته اند که حق تعالی
 در مقام سنت نهاده بر پیغمبر و جبرائیل از عنایت و غایت حق
 نسبت به حضرت پیغمبر و در حق که سستی میکردند در اعانده و تصرف
 او میفرمایند که اگر شما تصرف نکنید او را من تحقیق تصرف کرده ام
 او را حق تعالی در وقتی که بدر کرده بودند او را کفار در عالمی که دنیا
 در کس بود یعنی کمال قلدر و اعوان او بوده بحسب کینه و همراه او جز
 یک کس پیش نبود و هرگاه درین مقام گفته شود که در فوق که
 میگفت با آن یک همراه حق که غم حق و دیگر میباش که خدا با ما
 افاده این معنی میکند که این یک شخص هم بحسب کیفیت مرتبه
 بود خایف محتاج بتسلیم از برای اوست که حضرت پیغمبر مستظهر
 بوده باشند بقوم قلب او و شدت باطن او و کبر و تبارک و تعالی از جانب
 اهل سنه گفته شد که و الهی من الشیعه اذا اطلقوا قالوا و حق
 خمسة سادهم جبرئیل و استنکر و ان یقال و حق انین قالوا
 فیقولوا الحق من جوارهم حق لا تستنکر و ان حق انین قالوا
 بل یقولون و حق بل بائین محمل و علیا لا یجوز و ابابکر و انین
 احسن و اولی عانید و نه فامها من خمسة اهل العبا باعترافکم

من الذين اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا و من الذين اذنب
 محبتهم على المسلمين بآية المودة و ليس ابو بكر منهم بل العلي
 انین في الطایف اذا انجم الله الرسول صلى الله عليه و آله
 فقال الناس لقد طهر الله نبيهم مع ابن عمه فقال صلى الله عليه و آله
 و سلم ما اتقيته و لكن الله اتجاء و بكر انك كفته ان محبة و
 بكر اعظم من اضطلاع علي على نزل النبي صلى الله عليه و آله
 الحاضر اعلى من الغائب و كان عليا ما تحلى الحنة الالهية و ابو بكر
 في العار اياما و اما اختار عليا للنوم على فراشه لا كان صغيرا
 بظهر عنه دعوى بالدليل و الحجة و الاجهاد بالسيف و السنان بخلاف
 له بكر فان قد عی جئت جماعة الى الدين و قد زب عن الرسول
 الله عليه و آله و سلم بالنفس و المال و كان غنبا الكفار على انه بكر ان
 عن بعضهم على علم حق الله عنه و لهذا لم يقصدوا عليا عن الله
 بضرب و كالم لماعرفوا ان المضطجع هو افضل و ان كفته ان جانب
 اهل سنه تمام تقصير است و ميل بجانبی و كثر عنایت بجانب بكر
 و اكثر من هم و من نعت بیا نشانی که لا نسلم که هر حاضر علی را هر غایب
 بوده باشد ان کا هیست که غنبت بسبب کسل و جبن باشد قلند
 اخلاص و حضور حاضر از اصداد باشد اما هر که شخص را بر
 الهی حضرت پیغمبر جای خود خواند یا اینکه باشند و رجوع از انعام
 مهمات خود در جبن غنبت با رجوع از خود و طردن و از ان حضرت
 قرار داده بر نزل حضرت خواید و جبرئیل و میکائیل محافظه

ادعین شده باشد چنانچه غرض از این امر احیاء علوم نقل کرده این عید
 حکونگی از حاضر میشود که کلاسم که علی ابن ابی طالب علیه السلام
 در خند بود بلکه نادر که بعد از حضرت رسالت بناهی توقف
 کرده بود همیشه در خط خود از امر فریضه بلکه اهلان و بر خاند
 و اهل بیت حضرت پیغمبر بود و بعد از چند روز توقف چون
 الامر علی حضرت رسالت بناهی ابراهه رفتاد شده کردند ملا و علی
 روئس الامتهاد اظهار این یعنی بفرستد اهل مکه کردند که
 نزد آنحضرت امانتی را از آنحضرت طلبی باشد نزد من میا بر طلب
 نماید تا جواب گویم و بعد از آن از برای فراغ از من و اهل کربلا
 کرده و سر انجام سفر نموده بر علائق و با کمال الطمینان خاطر روان شد
 و در جمیع این احوال ممکن بود که اعدای حضرت پیغمبر چون آنحضرت
 را در نیافتند که ضایع کنند از روی ستیزه مغرض اهل بیت
 کردند و اهل بیت حضرت پیغمبر را کذا کردند که از روی ابر بر نند
 از اینکه حق تعالی از این مخالفت نکند خداست که هم نمی آید که از جانب
 امیر المومنین و شجاعت و قوه و حکایت از دین باشد دیگر که از این
 با مخاطره از جانب کفار محنت الم مقاروف حضرت پیغمبر متلا
 شده بود که بدین از محنت مخاطره بود و در عرض این مصیبت
 سیر ابر دارد و اینکه گفته که لا ینکاح صغیر این هم نکاحست بلکه
 دروغ جل که اشهر واقعه از این در سن حضرت علی است که
 در وقت بعثت یا زده سال بود و از بعثت تا هجرت نین سال

سبب

گفته شود

گذشته که جمیع بیست و چهار سال میشود و نوزد بیست و چهار سال
 و با آن قلب قوی و شجاعت موصوفی که در هر سال و غیره
 چهار سال بعد از آن و بیست و چهار سال شد و قادر بر کار و بیست
 مکرر تعصب شکوف از جهت میل و اگر چنین می بود عید هجرت کمال
 و هم غریزه بد و مانع شدی با بیست و چهار سال شجاعت آنحضرت
 از روی نشد و از علی بن ابی طالب اجتناب شد که ملا علی مرشح
 نقل کرده که نصف کشتگان کفار از دست امیر المومنین علی علیه السلام
 شده بودند و نصف دیگر را ملائکه با جمیع مقاتلین احصا کرده
 بودند و علی هذا القیاس و غرض از این امر آنکه واقع شده و با
 از امیر المومنین و در غرض چنین و غرض خدا و با از این
 مقاتله مخصوص امیر المومنین بود و بعد از او بر سر آنحضرت
 بعد از آنکه که هم با این مقاتله آورده بودند و علماء ایشان این حدیث
 نقل کرده اند که حضرت علی بن ابی طالب از فضیله امتیاز و بیعت
 و غرض و فتح جبر مشهور و معروفست که بعد از آن هم بر کشتن
 واقع شده و جمیع آنحضرت از خصوصیات این پیغمبر بر سبیل اخلاص
 اتفاق بان شده از کتب ایشان و از علماء ایشان منقول شده مثل
 گفته ملا علی مرشح بخیر و صاحب فضول محمد و غیره و آنکه
 گفته در خطب خود دعوت بالعدل و الحق و جهاد بالسیف و السلام
 مقدمه اولی بر اسلام و آوردن دلیل برین مدعی از مقلد کوفی بر
 و عقده نمایند که واقع نشد جهاد است تا وقت هجرت بر این اعذر

ظاهر است که آن وقت من جانب الله بخوبی بقیال کفار نشد بود
و امر جهاد و امر تشد بعد از طاعت انقیاد است نفس نشانی بودی
گفتند که ثم زعم اهل السنة انه الضمیر فی قوله فان الله سکینه علیه
علیه الی الله بکر الی الله من الاثر فی المذکورین فان المقدر یزید
بقوله محمد صاحب الله بکر ولا الخوف کان حاصلا کما بکر و الله
کان آتیا ساکن القلب یار الله استغالی من الضمیر و لو کان خایف
یکند از الله الخوف عن غیره بقوله لا تخزن و لا تسب ان یقال فان الله
سکینه علیه فقال لصاحبه لا تخزن و اعترض ان قوله و ان الله عطف
فان الله سکینه علیه فقال لصاحبه لا تخزن و اعترض بان قوله
ایده عطف علی فانزل فوجب ان یجد الضمیر فی حکم العود لوجب
بان قوله و ان الله معطوف علی قوله فقد نصرم و الحق فی انفس
فقد نصرم الله و واقعة الغار ما یدل فی واقعته بل من الغار ای
لخنین بالملایکه و المظاهر ان الخوف لا یبعدها بکون شاملا
للنبی صلی الله علیه و آله و سلم ایضا من حیث المشرع بقوله و انزل
و یكون و الا لام تقدیم و تأخیر بالتقدیر فان الله سکینه علیه
اذ بقوله و یكون فانزل معطوفا علی انفس الی الله بالسکینه ما القی
قلبه من الامتنان لکن عندها و علم ان تصورات الحاله بقوله الله
حين ثم انزل الله سکینه علیه و قوله و جعل یحیی فیهم
و سایر الوقایع انتهى اما انجد اهل سنة گفته اند که ضمیر سکینه یلج
باجوب بکرم بر ای اینکه او از بیک مذکورین است این وجه مبني فی

و قد ذکر

و تقدیر کون لفظ الله بکر در بیان صاحبی که ضرر نه با حق
تقدیر و اگر نه نظر بلفظ فان اقرب مذکورین ها ضمیر است که متصل
شده بصاحب و رجعت بر موصول صولات الله علیه و آله گفته
که کان الخوف ما بقوله فقال لصاحبه لا تخزن من حیث انفس
که ضمیر خبر دیش گفته که و المظاهر ان الخوف لا یبعدها بکون شاملا
للنبی صلی الله علیه و آله و سلم ایضا من حیث المشرع بقوله و انزل
و یكون و الا لام تقدیم و تأخیر بالتقدیر فان الله سکینه علیه
سکینه علیه اذ بقوله و یكون فانزل معطوفا علی انفس الی الله
بالسکینه ما القی فی قلبه من الامتنان لکن عندها و علم ان
منصوص لا جهاد لله بکر انجد از جانب شیعیه بر ارجاع ضمیر سکینه
بموسی بکر نقل کرده بقوله و اعترض الی اخره و وجه است و انجد
از جانب اهل سنة بعبارة و اوجب گفته در ان تکلفست اما
بحسب لفظ لیل از خجست که ایده را عطف میکنی بر فقد نصر
بعید نه ضرر نه و یا وجوه درست شده و درست شد و
آمدن عطف بر فانزل الله فاما بحسب معنی من انفس که این آیه
از اولش که الله نصره است تا آخرش که و الله عن رب حکیم است تمام
خطا نیست با عول و انصار حضرت رسالت بنا می در باب بیان
اینکه حق سبحانه و تعالی در نصره و تأیید پیغمبر خود مستغنی است
از اینکه طلب نصره از ان شما بکند و لهذا نصره او کرده و پیغمبر
اعلاد و اهل انفسی از ان فراموش و پیغمبر تمام و حق که بدید کرده

بودند او را که از آنکه در حال حق که او در دم در شرف بود و وقتی که هر دو
در غار بودند در محقق که میگفت با آن ملک هر چه از خود که میخواست
و دیگر میخواست که حفظ و حراست خدا با ما است بعد از شخص هر
محتاج بتسلیم او بود و بر کوه او هم نبود و تصرف بشر از وی تمام
منقطع بود و مختصر بود بر کوه او هم نبود و تصرف بشر از وی تمام
منقطع بود و مختصر بود تصرف در تصرف خالق بشر فایده کرده او
و از هر غایت بکسر هائیکه شما آنها را می بینید یعنی ملائکه
که اینک کلام خدا را که دعوت میکرد است و عباد او اسام است
و ادنی و کلام خدا که دعوت با سلام است و کلام حق جل و
اعلی و خدای تعالی قاهر و غالب است که از روی داناتی از حق
صلوات است بجای ای رخ و هرگاه معنی چنین باشد در میان این
اینکه پس از وفات خداوند تعالی مسکین خود را بر هر چه او باعث
مشبه و فقر و غنای کلام میشود و از جمله این را این کلام نفرین
بلک جمله فانی الله مسکین علیه السلام را بابت ابوبکر که من این
و از سابق و لاحق بیکاندر میسازد و اگر چراغ ضعیف علیه بجانب
رسول الله صلوات الله علیه کرده شود جمله فانی الله مسکین علیه السلام
از مقوله فقد نصره الله سابق و ابوبکر بجنود کفر بک و یوم
در شان حضرت پیغمبر واقع میشود و کلام اجنبی بیان نمی آید پس
آن حل تکلف کردن و معنی را از این ساختن است و این جمله
تکلف را بر طرف کردن و معنی را از این ساختن است و این جمله

تقوی

و این حق و جید دیگر اینکه اخبار از آنرا مسکین که در کلام الهی در هیچ
جای از دسوره نفع و دفع و دفع شده و یکی از آن بیخ ما سخن نیست
هر جا ازین مواضع که سوق کلام و عبارت در و از برای مومنین آمده
و از برای اعدایان و انصار حضرت است از اصحاب آنرا مسکین در اینجا
مخصوصا آنها مذکور شده مثل قوله تعالی فسیروا الفتح لقد فتح
عن المومنین اذ یبايعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل
المسکین عليهم و انما هم فتاحین و معانیم کثیره یاخذونها و کان الله
عزیزا حکیمها و قوله تعالی ایضاً و انزل سورة الفتح هو الذي انزل
المسکین فی قلوب المومنین لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم و بعد از خود
المسکین و الارض و کان الله علیها حکیمها و هر جا که سوق کلام و عبارت
در شان حضرت پیغمبر و مومنین بر سبیل اشتراک است یا
یا و افقد که مقتضی آنرا مسکین شده از خوف و خطر شدن و
یا حکم و قافله از برای صبر در برابر جهالت کفار و کار بود تا صلی
کرد در آن حضرت پیغمبر یا اصحاب او مطلوب بوده در اینجا اخبار از آن
مسکین نسبت به حضرت پیغمبر و مومنین هر دفعه شده بتقدیم
صلوات الله علیه و تعقیب مومنین جناب تعظیم و ادب مقتضی
است مثل قوله تعالی ایضاً و سورة الفتح اذ جعل الذین کفروا فی
قلوبهم الحجة حمیت لکما اهلست فانی الله مسکین علیه السلام و علی المومنین
و انهم کذلک التقوی و کانوا للاحق بها و اهلها و کان الله یجعل علیها
و مثل قوله تعالی فی سورة التوبة لقد نصر کر الله فی مواطن کثیره و

که را سوجه گفت من عهدی که شما حد میکنید من شش ماه بیشتر
 از مردم غارت کرده ام و صاحب جهادم بنی ابرهه را جعلتم سقایه حاج
 و عماره المسجد الحرام کن آن باسد و ایوم الاخر باز شد و خواج را
 اصفهانی کل تعصب اندر شرح جرح کبر کتاب نهج الحق و گفت
 الصدوق شیخ جمال الدین مظهر علی بن شمس بعد از آن که مانع از
 نموده که روی کجی من در مجمع بین الصحاح السنه انما نزلت فی
 ابن سنان طالب لما افترط الحجة بن شنبه والعباس تصدیق این
 نقل نموده و گفته که اقول هذا صحیح من زوایة الجور من اهل
 السنه و قد عدها العلماء فی تضائل امیر المومنین علیه السلام و
 فضائل اکثر من ان یحصی و لیس هذا محل الخلاف و اما آنکه در تضایل
 اهل سنه بعضی فریقین مفضول و افضل را بنابر روایتی
 نزول کافر و مومن گرفته اند متعین است بلکه در کافر از پیغمبر
 که ضمیر خطاب که را جعلتم است اگر ارجح مومنین کرده شود
 ایشان که کفار را اگر صاحب سقایه و عماره باشند مثل مومنین
 مجاهدین سید اند تا تو پنج و ستر نش کرده شود و اگر بکفار ترجیح
 ساخت که در استبعاد ندارد بنابر عقیده باطله اینکه اشفاق علیه
 حاج و عماره مسجد الحرام را همی جهاد اند بلکه ایشان البیه جهاد
 بدلیل اند و اضرار می نمایند و سقایه و عماره را و اثر انفاع دان
 جهاد بهتر کن برده اند پس استقامت انکار را جعلتم در محل خود و هیچ
 واقع نمیشود مگر بکلفت بر او احسن آنست که فریقین را از تقیین

قرار داده شود و خطاب بنیز مومنین باشد و معنی اینکه با شما
 بواب کرد اینست اید سقایه حاج و عماره مسجد الحرام را اگر تکلیف
 او کافر و مومن مستوانند مثل آن با جهاد فی سبیل الله که آن مستقر نیست
 بر ایمان بالله و الیوم الاخر و با عدم ایمان جمع نمیشود و آوردن
 لفظ کن با آنکه مواز نیست در میان صفت سقایه و عماره بود و
 جهاد مستواند بودن که از برای اشعار بجهاد و بجهاد و فضل جهاد بر باشد
 نه از برای اینکه یک طرف غیر مومن بوده بیان آنکه ایمان سبب
 اعتراف بر جوب جهاد میشود و باعث ایشان آن در هر حال ایمان کامل
 در احباب غیر جهاد با او بوده و هر جا جهاد بود ایمان بود بر خلاف
 سقایه و عماره که بسیار از مومنان مشغول بآن بنزد و غی
 اوقات کفار بآن اشتغال داشتند پس در همین گفتن اجعلتم سقایه
 حاج و عماره المسجد الحرام کن آن باسد و ایوم الاخر و جهاد
 فی سبیل الله مستوانند عند الله بنابر معنی که گفته شد اشعار و
 ایما با فضلیه جهاد شد و قوم و مفضول از قوم افضل مستقر کرد
 پس لازم نیست جمله و الله لا یهدی القوم الظالمین از برای تعیین
 قوم و فرقی مفضول باشند مستواند بود که مراد این باشد که جهاد
 راه نمی نماید کفار را بفضلیه که جهاد است و اگر نه فرقی ایمان و
 جهاد می یافتند بلکه از غرضی آن مخصوص مومنین ساخته و این
 تقریر است بآنکه سقایه و عماره جنب نیست بلکه راه هست
 که ایشان را راه می نماید بارتکاب سقایه و عماره که مرتبه و فضیلت

اجنا بجهت منقول شده از جامع کفار که این کار میکردند یعنی قیام
 و عمارت در خانه مسجد می نمودند و در این صورت و بر تقدیر این
 حل این جمله موکد همان معنی تفضیل و ترجیح جهاد میشود بر
 سقیای عمارت که از کلام اجماع ثابت است و لا یستوی عند الله معلوم
 شده بود و معنی آنکه الله میداند حق و الظالمین را با هم
 قرار دادن بسیار بهتر است از آنکه از برای تعیین قوم مفضل
 داده شود و معنی چنین شود که حق تعالی را نمی نماید که با حق
 یا با ایمان چرا که این معنی دلالت خواهد کرد بر مفضولیت آنها نسبت
 مرتبه آنها از جهت کفر و علو مرتبه جمعی که مرتبه آنها اند از جهت ایمان
 و سخن در این بنوعی و استنباطی در این دو واقع نشده بود و موافق
 در میان دو صفت کفر و ایمان بیشتر ذکر نمائید بلکه محل شده است
 ترجیح سقای عمارت بود بر جهاد یا بر عکس و ذکر سابق این بود
 ندان و از جمله رجحانات حل اول در نفیات حل ثانی آنکه بیان
 افضل بقوله الذین آمنوا وجاهدوا فی سبیل الله فی حربه یا
 مراتب تشریفات و اگر اینها بنحوی واقع شده که فرقی مفضول
 همان عبارت کمال و صریح و امتیاز پیدا میکند و روشن تر از آن
 نمیکرد که از جمله آنها الله میداند حق و الظالمین را با هم
 تمیز شود که صاحبان سقای عمارت مفضولند نسبت به صاحبان
 جهاد باقیم آنکه از خارج از فضل شان نزول معلوم شده که صاحبان
 سقای عمارت کافر بودند و چون در این از اصحاب حضرت پیغمبر

که صاحب جهاد

که صاحب جهاد بود بدینکه در این صورت است که این جمله از برای
 تعیین فرقی مفضل که فرض شود مستقیم باشد بر این هم میسر است
 شاید که مفضلیم ایشان بسبب بیدار کفر باشد که اگر آن صفت
 سقای عمارت در مومنی تحقق کرد احتمال دارد که برای جهاد
 باشد و وجه دیگر از برای این مقصود که این دو فرقی می یابند
 کافر و مومن نباشند آنکه عدم استحقاق و اهلیت کفر و عمارت
 مسجد را و علی قیاسه در سقای عمارت و ضایع بودن حسنات ایشان
 از احوال پیش معلوم شده بقوله تعالی ما کان للمشرکین ان یؤثروا
 صاحبان شاهدین علی انفسهم بالکفر اولیک حبیطت اعمالکم
 الله هم خالدون پس شکی که می نماید در فرقی مومن نیست که یک
 فرقی مفضل شده باشد سقای عمارت و فرقی دیگر جهاد اما
 از این دو کدام افضل باشد کدام مفضول و این جهت است که ذکر کرده
 شده از برای رجحان این نشان نزول است که در تعیین مومن باشد
 و اگر بنا بر احتمال که احوال فریقین کافر باشند و فرقی دیگر مومن
 امتیازی با استحقاق ندارد و عبارت قرآنی آیات از برای احوال مفضل
 از جهل بران ندارد و مقصود ظاهر امامیه که اثبات افضلیت مومنین
 است بر غیر مومنین نیست میشود قال الحق فی انفسنا و قال الحق
 فی انفسنا و انما اولت فی مناظره جودت بین المومنین و المومنین
 فضل کافر و مومن بقوله کون آمن و نقصه عامر بن العباس بن علی
 المطلب حین امر یومر به قال الحق فی انفسنا و قال الحق فی انفسنا

که صاحب جهاد

ووجهه ان قلنا ان هذا المسجد الحرام وفسق الحاج وبيعوا له المشركي قالوا
 لليهود وعرض سقاه الحجيج وعما المسجد الحرام فخر افضل ام عمل
 واصحابه فقالت اليهودي هل علمتم انتم افضل وقيل كلا الفريقين
 لقولنا انك اعظم درجة وهذا يقتضيه ان يكون للمفضل ايضا
 درجة وفضلية وما روي عن النعمان بن بشير قال كنت عند عمر
 بن عبد الله بن عبد الله عليه السلام قال قال رجل لا اهل ولا عمل
 احرم المسجد الحرام وقال الاخر الجهاد في سبيل الله افضل فما قلتم فترجم
 عمر وقال لا ترفعوا اصواتكم عند منبر رسول الله وهو يوم الجمعة وكفى
 اذا صليت دخلت فاستغفرت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 فيما اختلفتم ففعل فامر الله الآية وروي عن الحسن بن النعمان
 طه قال قال صاحب البيت بيدي مفتاحه ولو شئت بغيره
 وقال العباس بن ذلك بعد سلامه انا صاحب السقاية والقيام عليها
 وقال على ما اورد وما تقول اني بعد صليت سنة الله قبل الناس
 صاحب الجهاد فتركت وعن ابن سيرين قال قال العباس بن عبد المطلب كان
 اسلم الانصار لا تلقوا النبي فقال النبي في افضل من الحجرة الست
 اسق حجاج البيت واعلم المسجد الحرام فتركت هذه الآية فقال العباس
 اني لا انا ذلك سقائنا فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم انتم
 على مقامكم فانه لكم فيها خير او السقاية والعمارة مصدران من
 سقى وعمر وكذا من سقى مضاف الى جعلتم اهل سقاية الحاج وعما
 المسجد الحرام لمن آمن او جعلتم سقاية الحاج وعما المسجد الحرام

كفالة الثمن

كفالة من آمن ثم ان كان لساير ان يسأل ما بال احد الفريقين لا
 يشبه بالآخر فلا يجوز قالوا يستأفوا يستأفون عند الله ثم صرح
 بالمفضل فقال الله لا يهدي القوم الظالمين الى المشركين ان
 المشرك لظلم واخطىم اشنع من وضع احسن الوجوه وان يكون
 الامتياز مقام اشرفها وهو انه سبحانه واغفارهم اهدى
 قلوبهم وقمع واستعدادهم الفطري وذلك لكونهم عظام القهر
 فانهم ثم قالوا من القاصل فقال الذين آمنوا الايتيم قالوا لا فرق
 كافر ومومن امره عليه ان قول اعظم درجة واجب ان يكون
 للمفضل ايضا درجة ولكن ليس للمكافاة درجة واجيب بان هذا لو
 على حسب ما كان اهل بيده يقدره ولا يقسمهم من الله حجة والفضل
 بنظره قوله ذلك خير من ان لا ام شعرة ان تقوم والمراد ان اعظم حجة
 من كل من لم يكن موضوعا بالحجة والجهاد وان كان مؤثرا
 فضلا عن الكافر والمراد ترجيح الايمان والهجرة والجهاد على السقاية
 والعمارة ولا شك انهما من اعمال وموجبات للمغفرة لك الكفر
 قوله عند الله تشريف عظيم لقوله ومن عنده لا يستكبرون ولا تفا
 قوله وانك هم المفاضل ذلك لانه على التخصيص لا يجوز ان
 من القوم يقول بشركهم بهم درجة منه وضوان وجنات
 التكرير فيها يعني بها جوارده وصف الموصفين قال المتكلمون ان
 منفعة خالصة دايمة مفرقة بالمعظم والتشريف بالرحمة والهدى
 اشارة الى غاية المعظيم ونهاية الاجلال والجنات اشارة الى حسن

حج

قال

الغير

المنافع العظيمة والحق الحسم واما نعيم اشارة الى حصول تلك المنافع
 من شواييك اللذات ثم غير من دواها بثلثة الفاظ وكذا
 اظلمت في عالمها خالدين فيها واما ثلثها ابداء وقال اهل التحقيق
 الفرج بالذم وقد يكون من حيث انها نعمة وقد يكون من حيث ان
 المم خصم بها كالسلطان اذا اخطى بعض الخاضعين فاختار خلا
 نون النعمة وقد يكون خصية وقد يكون عقوبة وقد يكون
 دهم اشارة الى اهل المراتب وهو مقام العالمين الذين ينظر
 على جميع استماع المستمرة لا على المباشرة وفي قوله من حشره صلا
 اشارة الى المراتبة التي هي وهم العبد فكل على عبته اللذات
 التي هي في العقلية وفي حركات الى المراتبة السفلى وهم الواقفون
 عند مسامحات مراتب اللذات الحسية وفي تخصيص المراتب
 اشارة الى ان الذي ربا كسب الدنيا بالانتم اليه كمالها يشتر
 تجوز ليست دائمة ومعاد التي باقية لا تحضر لها ويحضر الله
 الرحمن اشارة الى رضا العبد بقضائه فيسهل عليه العوم والافاق
 والمصون اشارة الى رضاه عن العبد فيكون كقول الله تعالى
 للضيق وضيقه امر كما المعالي المذكورة في قوله تعالى ان الله اعلم
 وفي تقدير الجمل الاسمية بانه وفي لفظ عنه وقد غير تكلم
 اجن وهو ضربه بالعظيم مبالغات لا تخفى انتهى كلام المفسر
 يتعلق بالآيات من قوله تعالى ان الله اعلم الى قوله تعالى ان الله اعلم
 عظيم واجد مشرعه والاول ان كماله من انشائها منزهة عن

البشاة

ثم

ذكره وما حصل على الاجال ايست كذا في بعض مفسريه وفاضل
 بنابر بعض روايات ثبات تركه كافر ومومنست وبنابر بعض روايات
 ديكر في بعض مومناند ومولف مسودات ميكل يد كذا في بعض
 بدون في بعض جوان ايمان مشركست مولف من بيان صفة سقا
 دعامه خواهد بود وصفة هجرت وجماد ودر تقدير كافر مومن
 في بعض بكطرف مولف ودر مقاييس كافر من اهل با صفة سقا ودر
 ودر ديكر مومن با صفة هجرت وجماد كافر مومن فقط حكام
 نسبت كافر مومن ترجمه كذا في ايمان منها الزايات ديكر معلوم
 قدر من آية عنوات ذكر في بعض سقا ودر عارف است ودر جماد
 ودر جود احق اول المذكور ودر تقدير ثانی كذا في بعض كافر
 ودر مومن باشند خطاب جعلتم بكفاري خواهد بود كذا في الترجمة
 سقا ودر جماد با نومنين مهاجرين مجاهدين برادر سقا استند
 يا هترو يا بكفاري هو كذا ايمان مشركين صاحب سقا ودر جماد
 يا افضل از مهاجرين مجاهدين اصحاب حضرت يغير صلوات
 عليه كفتند بود ودر استبعاد واستحسان اين حكم اگر چه نظر هترو
 فاستد كفا واضع باشد ميتواند بود كذا في بعض فقط
 در یافت كذا في ثبات داده شده واقع شده باشد ودر جود بكطرف
 مولف كافر كفتند شد با و صفة عارف و سقا كذا في جماد است
 نسبت مجاهد ودر جود ديكر مومنست با صفة هجرت وجماد ودر
 در بيان طرفين در مومن صورت فاجش شد وكذا في استبعاد

بیشتر ناله و آنچه مفسر گفته که ثم صرح بالفضل لبقا لله لا بهدي
القول الظالمین بکنج که بر گفته شود که مفضل که از بود باصف
سقا به و عماره و درین جمله و اسلا بهدی القول الظالمین ^{نقص} نقص
نیست پس دلالت کرده بر مفضل و از جهت کفر فقط و مفضل ^{نقص} نقص
صفة سقا به و عماره از آنچه در بیان فرقی فاضل و کفر و واضح
میگرد و آنچه برین تقدیر بر او کرده شد که اعظم درجه نقصا
این میکند که طرف دیگر این درجه باشد از نیکی و حال آنکه
داد درجه نیست جوابش اینست که سقا به حاج و عماره مسجد
الحرام بلا شبهه از اعمال حسن و براند و درجه از نیکی و از غایتا
مقارنه آن با کفر باعث احباط اثر او میشود و از برای تحصیل اعظم
درجه در جانب نیکو دیگر که متصف به هجره و جهادند و عمار
نیکنو یعنی که در حد ذات با صفة سقا به و عماره مسجد است که
و علی ای وجه تقدیر که در فقیهین کافر و مومن باشند یا هر دو در نیکو
از آیات مستفاد میشود افضلیه صاحب هجره بر ارب العالمین
از آنکه متصف به هجره و جهاد باشد که مومن باشد صاحب
سقا به حاج و عماره مسجد الحرام باشد بلکه اقله ضلوع و ابتداء هجره
نیز کرده باشد با خشیه الهی جبر حال آنها با نیکو سابقا و کوشد
که آنها بر مساجد الله عز و جل و ایام و ایام الصلوة و الاذکار
و لم یخش الله فعیس و لیک ان یکونوا من المومنین و از اهل هجره
و جهاد فرموده که الذین آمنوا وجاهدوا فی سبیل الله باوالم

و انفسهم

و انفسهم اعظم درجه عند الله و اولئك هم الفاعلون و فقط اعظم
درجه دلالت کرده بر علو مرتبه ایشان از میان عباد و فی قوله عند الله
تشریف عظیم نموده و برین حد که است که درین حد که است و اولئك
هم الفاعلون دلالت کرده علی احصاء المومنین ثم تشریف المومنین بعد از شرف
دهم بر حده مومنین و جنات و انفسهم فیها یسئلون و اولئك
الواضعین قالوا انکم لکونون الثواب منفعه خالصه و اینه مومنین
بالعظیم و التشریف بالاحصاء و ان اشارت الی غایة العظیم و نهایت
الاجلال و المجات اشارت الی احصاء المنافع العظیمه و قوله فیها هم
اشارت الی خلوص تلك المنافع عن شوائب الکفر و التزم غیر من
مثله الفاظ و کلمات اولها مقیم و ثانیها خالدين فیها و ثالثها ابداد
ظاهر است که این همه مراتب عالیه از غایات و بشارة از برای محمد
ایمان نیست بدینکه که گذشت و بدینکه که در تعالی فی اخر سور انفال
و الذین آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من ذلایمهم من شیء یحزنهم یا حزن
از و شیء آنها فرموده یحزنهم و یحزنهم و یحزنهم و یحزنهم
که ان الذین آمنوا وجاهدوا فی سبیل الله و الذین اؤوا و فخر
اولئك بعضهم اولیا بعض من معلوم شد که مراتب بشارة تراویع
عالیه تقدیر سبب هجره و جهاد است و هجره از برای جهاد و فخر
بمعنی است پس صاحب جهاد و اینه است بر صاحب جنات دیگر و می
که شرفی داشته باشند و جهاد با مال یا در غرضه خاص و شرف
و در جهاد بنفس و ممالک اعدا فاضل باشند و از ان میان شخصی غایب

در حد
نقص

بواسطه حضرت پیغمبر و خدا کردن نفس خود در راه خدا و تسلط بر او
 و معروف بشلقه با سبب فتح شدن در غزوه معرکه و فتح
 و مخالف یقین که اذعان خواهد بود بر انجازه که شرک و کفر را
 داشتند و از پیشگاه موعود الهی خط و انحراف از او خواهد بود
 او اگر خواهد بود در عذر انداختن و اگر نخواست و هو المطلوب
آیه من سورة المدثر الذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم اجر
 حسن ما تب قاضی بر حسن در شرح دیوان در فائده سائل و فلاح
 میگوید که فعلی از ابن عباس و ابن سیرین را دیده که در آن
 طریقه لهم و حسن ما تب در حق است در عتق که بجز آن
 حضرت علیست و در خانه هر مومن از آن شایسته **آیه من**
سورة الاحزاب انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت
 تطهیر و قدر الکلام فيما يتعلق بها في الاصل المسود است اجماعا و
 علی الروایة القویة من روایات العامة انک لا تطهرونهم
 من ان آیه نزلت في آل الکساء و الان انکم قد کما تقضیها
 مع الاشارة الي ضعف سایر روایات و هذه آیه و اثبات قوت و
 البتة توافق دای الطایفة الامامية قبل ان شروع در رد و احکام
 دینی دون دای دیگر باشد از ذکر معنی لفظ اهل البیت که
 در آن واقع شده و مدله مقصود بر آن میشود و شک نیست که
 مراد از بیت بنابر قول جمهور و یقین بیت نبوة است و اقوال
 شاذه که پیش مخالف نیز بود است و ضعیف کاری آن نیست

طریقه و آیه الذين
 امنوا وعملوا الصالحات

سخن در تجميع قول اهل الفرقین است و دیگر و اهل بیت لغز شک
 نیست که شامل ازواج بلکه خادمان و اما در ازواج که سبک است
 داشته اند نیز هست درین هم شک نیست که بعضی که باین
 و بعد است مراد نیست و هیچکس از فریقین برین فرقه و نیز عدا
 و ظاهر است که از قول عاقل یا شاء الله البیت است که احدهم را
 تا بقول راجع الیه در قول خطاب با ازواج مطهره است و در
 نفی واقع شده فيما بین در حق ایشان و عاقل بایشانست و این
 انما بر دلالت تا بر تطهیر کم تطهیر ظاهر است که کلام نیست
 از کلام سابق و معانی دیگر که از آنجا که سبب طریقه است و اگر چه
 که آن کلام انشائی بود بطریق امر و نهی و این کلام خبریست و دوم
 اینکه همانان کلام ضار و موند است راجع بشما و شما را این کلام
 مذکور و برین قیاس و محققین این کلام وسط بیجا که در این
 لایق و ذکر که الحوقه لطیفه خبر و این کلام لاحق یا از پیش
 در شان ازواج حضرت پیغمبر معلوم شد تحقیق که کلام و
 تجميع کلام سابق و لاحق مخصوص ازواج حضرت پیغمبر نیست
 البتة و چندى از مذکورین اهل بیت در خطاب این آیه داخلند
 و اگر نه غیر چنین جمع آوردن صبر و حسی بیکدیگر پس از
 احتمال که طرد از اهل بیت ازواج حضرت پیغمبر باشند یا از
 حضرت پیغمبر باشد یا از دو نفر که از است باقی مانند با احتمال
 یکی اینکه حسب الکسار باشد یا ازواج مطهره و دیگر که غیر این

تغليب بوده باشد دوم اینکه از واج داخل نباشد و حسن العباد
باشند و پس در بین تقدیر نیز از ارتکاب تغليب حار نیست و
داخل بودن سید نساء العالمین و بر هر یک ازین دو احتمال و این
از اهل سنه واقع شده و بیشتر جمهور ایشان بر احتمال دوم مخصوص
ساختن بخمس لای عبارتی اند و نقلها اینها است که بر این
می شود اولا صاحب فضول محمد گفت که اهل البیت علی ما ذکره
المفسرون فی تفسیر آیه المباهلة و علی ما روی عن ائمه السلام
صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمة و علی و الحسن و الحسین علیهم السلام
و بعد از تمام تفسیر مباهلة گفته که قال جابر بن عبد الله رضی الله عنه
انفسا و انفسکم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی
علیه السلام و ابنا ابنا الحسن و الحسین رضی الله عنهما و نساءنا فاطمة
و رضوان الله علیهم اجمعین و هیچ کس از ادواء الحاکم در مستدرک
عن علی بن عیسی و قال صحیح علی شرط مسلم و رواه ابو داود و الطیالسی
عن شعبه عن الشیخ و سیلا و روی عن ابن عباس و البراء بن عازب
رضی الله عنه نحو ذلك و اما ما روی عن ام سلمة زوجة النبی صلی
علیه و آله و سلم و روی الامام احمد بن حنبل رضی الله عنه فی مسنده
یرفعه الى ام سلمة رضی الله عنها قالت بیما رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم فی بقی یوما اذ قال الخادم ان علیا و فاطمة بالسنه
قالت فقال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نونی فخرج الی اهل
بیتي فقالت فمت فتجیت عن جانب من البیت فربما منته فدخل علی

فاطمة

و فاطمة و الحسن و الحسین و هما صبیان صغیران فاخذ الحسن و الحسین
فوضعهما فی حجره فقیل لهما و اعتنق علیا باحدی یدیه و فاطمة و ابی
الاخری ارجلهم بمخیمه سوداء فقال اللهم الیک لا اله الا انت اهل
بیتی قالت ام سلمة قال فقلت و انما یا رسول الله قال انت علی بن
و روی الواحیدی فی کتابه المسمی باسباب النزول یرفعه
الی ام سلمة رضی الله عنها انها قالت کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم
فی بیتنا یوما فأت فاطمة بیومة و فیها عقیقة فدخلت علی
فقال لی ادعی لی فدخلت و ابیت علیا و الحسن و الحسین فدخلوا
یا کلون و النبی صلی الله علیه و آله و سلم جالس علی دکه تحت کساء خیری
قالت و انا فی الحجر فربما منهم فاخذ النبی صلی الله علیه و آله و سلم
اکساة ففناهم برقع اللههم هؤلاء اهل بیتی و خاصته فارهب
عنهم ان جرس و طهرهم تطهیرا قال فدخلت داسی البیت قلت
و انما معکم یا رسول الله قال انک الی اخر الامر فانزل الله تبارک و تعالی
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فی
المسکاة فی باب مناقب اهل البیت فی الفصل الاول عن سعد بن
ابی وقاص قال لما نزلت هذه الآية نزع ابنه ابا و ابنا و کرمه و عاتق
صلی الله علیه و آله و سلم علیا و فاطمة و حسنا و حسینا فقال اللهم هؤلاء
اهل بیتی رواه مسلم و عن عائشة قالت خرج النبی صلی الله علیه
و آله و سلم علیه و فاطمة و علی من شعره و فی الحسین بن علی
فادخلهم اهل الحسین و دخلوا من جارات فاطمة فادخلها ثم جاء علی

فادخلتم قال الفايبريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت
يطهركم تطهيراً رواه مسلم هذا ما في الشكاية قال صاحب طه
الدينير وان كان المراد اهل البيت كان سبب النزول دون غيرهم ففي
هذا نظر فانه قد ورد في ذلك احاديث يدل على المراد اهل البيت
فروى الامام احمد عن وثابة بن الاسقع ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم جاء ومعه علي وحسن وحسين اخذ كل واحد منهما بيده حتى دخل
قادر عليا وفاطمة فاجلسهما بين يديه واجلس حسنا وحسينا كل واحد
منهما على فخذ ثم لف عليهم ثوبه اذ قال كساء ثم تكرر في الحديث
يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً
وقال اللهم هؤلاء اهل بيتي واهل بيتي اذني وراية ابن جبرير
فقلت وانا يا رسول الله من اهل بيتك قالوا انت من اهل بيتي وانا انت
انما ارجى ما ارجى وعن ام سلمة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
كان في بيتهما اذ جادت فاطمة ببر من فيها خنزيرة فدخلت عليه
فقال ادعي زيجك وابنيك قالت فاستعلى علي وحسن وحسين فدخلوا
عليه فجلسوا يا رسول الله من تلك الخنزيرة وتحدث كساء قالت وانا في الحج
اصلي فانزل الله عز وجل هذه الآية انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس
اهل البيت ويطهركم تطهيراً قالت فاحذف فضل الكساء فتناهم ثم
اخرج بيده فاقوى بها الى السماء ثم قال اللهم هؤلاء اهل بيتي واهل بيتي
عنهم الرجس ويطهرهم تطهيراً قالت فادخلت راسي من البيت فقلت
وانا احكم يا رسول الله فقال انك الى خير منك الى خير رواه احمد في سنن

في الحج

من لم يسم وبقية اسناده ثقات وقوله وحامتي بالسنن بل اي
خاصية وعن ابنه سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
تزلت هذه الآية في خمسة في وفي علي وحسن وحسين وفاطمة
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً
رواه ابن ماجه جريرو رواه احمد في المنافق والطبراني في
المراد بالاهل الا زواج فقط بل هم مع الله ولا يشك من تدبر القرآن
ان شاء النبي صلى الله عليه وسلم داخلات في الآية المكره فان سبق
الكلام معهم ولهذا قال بعد هذا كله واذكر ما ينسب في بيوتكم
من آيات الله والحكمة وهذا اختياره عطية بعد ان نقل في
عليهم علي وفاطمة وحسن وحسين قالوا حجة الجهم من قوله تعالى
عنكم ويطهركم بالميم ولو كان النساء خاصة لكان عنكم ولجيب
لخطاب بلفظ التذكير وقع على سبيل التغليب فيكون المراد به
كلامه بالآية في حديث كيفية الصلوة عليه السابق ذكره على قولين
نشر به كما قد شيع غير فيهما في الفصل السابق ذكره في العلم انتهى
كلام صاحب مواهب الدينير ومفسرنا ابو ري بن كمانه متفقين
مفسرين اهل سنة است اعتراف بآية قوله كدر اهل البيت
من بين آية اهل عبا انما قالوا اهل البيت نصب على التثنية والجمع وقد
مر في آية المباحلة انهم اهل عبا النبي صلى الله عليه وسلم لا فضل
وفاطمة لانها عليها السلام قرع علي وحسن وحسين بالآية في الصحيح
ان عليهم لعاشرة بيت النبي وعلامة آية وورد الآية في ثبات

از واج النبي يغلب على الظن دخولهم فيه والتذكير للتقليد فان
وهم النبي وعلى ابناءه غلبوا على فاطمة وحدها او مع امهات المؤمنين
وابن كلام مفسر نيشابوري است در تفسير آية تطهير در سن
احزاب مفسر نيشابوري مياهد ابرو من قال ان كفنه روي ان علي
عليه السلام ابرو الملائكة على نضادي بخزانة ثم انهم اصبر على علمه
ان الله امره ان يغلبوا الحجة ان اباهاكم فقالوا يا ابا القاسم ان يخرج
فتنظر في امرنا ثم قال انك فلما رجعوا قالوا للمعاقب كاذبا انهم باعد
المسيح ما ترى قالوا والله قد فرغتم يا معشر النصارى ان محمد بن علي
ولقد جاءكم بالكلام الفصل من امر صاحبكم واسمها باهل بيت نيا
قط عاش كبيرهم ولا بيت صغيرهم ولين تعلموا انهم
كان ابيهم الامير علي بن ابي طالب والاقامة على ما انتم عليه في روي
الرجل والنفس في الولاية كما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
قد خرج علي بن ابي طالب من بيتي ابي طالب فكل من اخذ من الحسين واخذ من علي بن
وقال له يشي خلفه وعلى خلفها وهو يقول انما ادعيت فامتنوا فقال وقف
بخزانة يا معشر النصارى انتم لا ترون وجهي اني نيا الله ان يزل جلاوتي كما
نزل اليها فلا تقبلوا افئدة كل واحدكم على وجهه لا تفرقوا بيني وبين
القيمة ثم قالوا يا ابا القاسم وايضا ان لا يهاهلك وان نفرت على دينك
فقال صلوات الله وسلامه فاذا ايسم المياكلة فاسلموا يكن لكم المسلمين
وعليهم ما على المسلمين فابوا فقالوا في التاجر كما اني اجدكم فقالوا
مالنا جرح المسلمين طاعة ولكن نصلحك على انك لا تفرق فاطمة

عزينا

عن ديننا عليك فودي اليك كل عام الف حلة الفاني صفير الفاني
وجب فثلاثين ذراعا عادية من حرير فضلكم على ذلك قالوا اني
نفسه بيل ان الهلاك قد نزل على اهل بخزانة ولولا عن استخرا
قرعة وخزانة ولا منظر عليهم الوادي فانا ولا متاصل للبخزانة و
اهله حتى الطبر على نفس النجس هذا حال الحول على النصارى كما هم في
هلكا وروي عن عائشة ان الله صلى الله عليه وآله وسلم لما خرج في المطر اذ
جاء الحسين فادخله ثم جاء الحسين فادخله ثم فاطمة ثم علي عليه السلام
ثم قال اغايروا يد الله ليدفع عنكم الرحمن اهل البيت ويظهركم تطهير
وهذه الرواية كالمستحق على صحتها بين اهل التفسير الحديث
انتهى ما قاله المفسر النيشابوري وان من عباد الله كمن روي في
مواهب لدينه وتفسير نيشابوري نقل كرهه شدة علوم كرهه يروي
اهل سنة برين ان كرام اهل بيت حمزة الكسائي وبعضه يروي
اذ واج بينه اخلد ورواية اوله ليس محققين ومنصفين ايشان
اقويست جركه حديث كسائر متعصبين ايشان بن مسلم يظهر
كمن محقق شد ودر ان اكرام واجنا حضرت بغير خسر واما حديث
ودو سريشا ترا محض من ساخته واحدي بل ان ازواج وغيره
من ذلك ساخته ودين كاشف مراد وقصود اراية ميشي ودر
عبادة متغول بخزانة طهارات داله برينكه مراد من لفظ اهل
بيت كد واقع شد در آية حمزة عبا اند ما از واج بسيار است
ودر حديث متغول اراية سعيد بن جسر است وجهه كرهه في

و در غرضه درین نیست که از واج شخصه را اهل بیت اولوغه
میتوان گفت اما قراین و معادلات و الد بر لز بسیار است
حدیث منقول از امام علی است رضی الله عنه که یکی از واج طهر
بود و قضیه که در حرم و مساکن از واج واقع شود اطلاع ایشان
بر آن عقیده افق و وضع از اطلاع سایر الناس می باشد از رجال
که مجال و روانها بطوری ظاهرند و نیز چون او یکی از واج طهر
بود اکثر قضیه در این باب حق بگویند و نفسی از منقول
ندارد با یکدیگر حتمی و غیره و عطیه و طبعیت و نیز در
زاده حضرت یونس و اما که با و نیست و وصلی و هم کلام
نداشتند اند ثابت نکرد و اگر ممکن و معتد و باشد و غیره
و سهم سازد اما و آنچه حضرت حق و مجرب صلیق بود از قرآن و غیره
نقل کرده و بعضی قصه را و طبع خیر نشان حق از حضرت پیغمبر
کرده که وانا یا رسول الله بروایه وانا معکم یا رسول الله و غیره
حضرت رسالت بنده با و فرموده اند بیک روایت علی است
و در روایت دیگر آنکه از خیر الامر بیکم و هر دو سوال و هر دو جواب
هم فرموده و غیر از اشاره برای او با شعاع و یا با آنکه از جماعت
اهل بیت من که از امام و بعضی از شخصه با خود بند آورده و در
کسا و دعاء حق ایشان کردم و آید در شان ایشان نازل شده و ثبوت
از پیشتر دیگر مردم که بمن نسبت دارند و فریب و اختصاص از حق
دارند جلالت و جلال است و کسی را در آن شرکت نیست در آورده

از چهارتن

این چهارتن با خود در نزد یکسا از اهل اماره مشعر باینست که این دعا
که درین حال میگویم مخصوص ساختام بخود و ایشان و میگویم
از خدا از برای ایشان آنچه میخواهم از برای خود بگویند
قلیبه و حدیث نقض و نافی از حدیث از امام علیه السلام بیک
و بیک عبارت امام احمد حنبل است بیک از محمد بن ابراهیم
سنه است و عبارت دیگر که تفاوتی مملد از نافی واحد نیست
از علماء ایشان و صاحب تفسیر مسیحی بیضا است که در کتاب
با سبب التزلف نقل کرده شده و این نقل را برین است که اولاً
حضرت رسالت بنده این چهارتن را در نزد یکسا در آورده دعا کرده
بعد از آن معارف آن آیه انما یرید الله لیسألکم عنکم و سبب تزلزل
آید دعا حضرت بود در حق این چهارتن و برین تقدیر که از آیه
بر مراد بودند این چهارتن بودند می شود و روایتی که از احمد حنبل
از منقول محمد نقل شده اگر چه لفظ آید از آن در همان در آورده
در یکسا در و مذکور است و در هر کس عبارت که موافق آیت است
اما آنچه صاحب موطا ابی یوسف از احمد حنبل روایت کرده که او از امام
نقل کرده و مراد از زبان ام سلمه گفته که انا فی الحجه اصیلاً فأتت الله
هذه آیه انما یرید الله لیسألکم عنکم از اهل البیت و بطوریکه
فاخره و اولاده صلی الله علیه و آله و سلم فضل الکسا و نقض امام و
انخرج بید فطوریها الی السماء و قال الامام عزاد اهل البیت و
فاذهب عنهم الحزن و غمهم و طمئین از این نقل و نقلی که از او

صاحب تصوف همه از کتاب اسباب النور و ذکر کرده اند و این
مفهوم میگرد که قدر تعالی انما یرید الله لیزهیب عنکم الذین
البيت و یطهرکم تطهیرا احب الی انبیاء که در شان انواع نازل شده
است نازل شده باشد و بر آنها ایست باشد و چنین ایست و بکر
و چون از میان این آیه تطهیر آیه دیگر در شان از وراج واقع شده
حقیر و از کون الی اخرها ابهام این میشود که این آیه از جمله آیات
نازل در شان از وراج باشد و چنین نیست و دفع اشباع از
شبهه غلبه کرده میشود بوضوح و ایه الطایا و ما دل علی الله
بعین بر و آنچه صاحب تصوف مؤلف لایحه با وجود خصمیش از
تغییر حدیثی نقل کرده در آن تصریح است بمقتضی حدیثی که از آیه
در پنج تن جبر که گفته که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
نزلت هذه الآية فی خمسة فی و فی علی و حسن و حسین و فاطمة زهرا
برین دلیل لیزهیب عنکم الذین اهل البيت و یطهرکم تطهیرا احب
تقدیر آنحضرت علیه و آله و سلم معین فرموده است و ازین حدیث نیز
مفهوم شد که این عبادت بر آنها ایست و اما قاضی ناصر الدین
مبضای متعصب است پس او در تفسیر خود چنین تفسیر کرده اند
برای الله لیزهیب عنکم الذین الذین المذنبین لوضوئکم و هو تعلیل
و نهی عن علی استیفاء و لکن حکم اهل البيت نصب علی الله
او المذبح و یطهرکم عن المذنبین تطهیرا و استعانة الذین المخلصین
و المخلصین با تطهیر المذنبین و تطهیر المذنبین المخلصین اهل البيت

و علی و ابیها

و علی و ابیها رضی الله عنهما لما روی انه علیه السلام خرج ذات غزوة
و علیه مرط و رجل من شعر اسود فجلس ایت فاحمته فادخلها فیندم
علی فادخله فیندم ثم جاء الحسن و الحسين فادخلهما فیندم فاما القاضی
انه لیزهیب عنکم الذین اهل البيت و یطهرکم تطهیرا احب علی عصمت
و کون اجماع حجة ضعیف لانه تخصیص هم کما یستلزم فی الاية و ما
بعدها و الحدیث یقتضی انهم اهل البيت لانه لیس غیرهم فی
کلام القاضی و ما حصل معنی باین تفسیر و این شد که جز این نیست
که خواسته است از شما حق تعالی یعنی با طریقه شده ایمان ظهور یافت
اجتناب از منکبات مذکور است و از برای اینکه میرد از شما کثرت
و اگر سبب الودی و دوستی و عرض شما میشود و باین ساز شما را
از کثرتان باین ساختن و ما حصل معنی بر شیخی که طایفه امامیه
داده اند ایست که خواسته است و زاده کرده حق تعالی این را که
ببر از شما کثرت و چو کند که آله عبادت است از میل یا تجدید طاعت
در عمل آدمی اندازد و بخلاف رضا حق تعالی و بر مقتضی شهادت
با مقتضی که از تجدید مشقته و تعقی و ای در و باشد اگر چه فاضل باشد
برای حال نشاء اخروی و او این میل بحسب سبب دلایلی که ذکر است
و باین ساز شما را باین ساخته بدو کردن که میل از شما که بدار
جمیع ضادات و در ایلست و بجل اول لیزهیب معنی الله بر این شد
و معنی بر محمد و نسبت و تقدیر اینکه انما یرید الله انهم که باطن
المذنبین و اجتنابکم عن المنکبات المذنبین لیزهیب و منابر جل نازل شد

مفعول به میشود و احتیاج بقابل شدن بخلاف نمیشود و قضا
این در قرآن مجید بسیار است یکی از آنها بر ملائکه یسین کم سن
الذین من قبلکم در تفسیر این آیه گفته اند که لام بجای آن است یعنی
بریدان یسین یا لام زاید است و از دنبال آن مقدار دوم بریدان بطریق
نورانی باقی بماند ای بریدان ان بطریق و ازین بقول بسیار است
و در حلال اول مراد الله و آنچه تعلق گرفته با و اراده الهی افعال عباد
میشود که صلوات بر آن باخبار با کسب عباد است و عفو و عدم
و قوع آن هر دو محتمل و از هاب چیست و نظیر که علت غائی آن افعال
از امر و نهی ساخته شده تحقق آن حقی نمیشود بلکه و پسند
با یتما و اجتناب و عدم ایتما و اجتناب میشود و باین جهت
ثانی اراده شده حق تعالی که متعلق اراده است از افعال الهی
میشود که مافی مراد و با آن نیست و اقتضای نام هست پس حقی
میشود تحقق از هاب و نظیر قال هاد الله الکتاب فی تفسیر مقرر
تعالی و لذت یقین من العذاب لاد فی دون العذاب اکبر اعلمهم من
ای بتوبون من الذکر فان قلت من این مع تفسیر الرجوع
بالنوبة و لعل عن الله اراده و لا اراده الله شکیا کان و لم یتمتع و تمام
مما لا یكون ان فی هذا الکتاب مما یکن فوالذین یسیر العذاب اکبر
قلت اراده الله تعلق بافعال و افعال عباد فاد الله شیئان
افعاله کان و لم یتمتع فلا یقتدر و خلوص الداعی و افعال عباد
فاما ان برید معادیم مختارون لها و مصطفون فیها یستمر و

فان ارادها

فان ارادها و قد فسرهم فحکمها حکم افعاله و ان ارادها علی ان یختارها
و هو عالم انهم لا یختارونها لمرید حذو ذلک فی اقتداره کلا یقیح فی
اقتداره ارادته ان یختار عبدک طاعتک و هو لا یختارها
لان اختیاره لا یعلق بقدرتک و اذ لم یعلق بقدرتک لم یکن خلقه
دلا علی عجزک انتهى و از آنچه گفته شد مثل اگر چه محتمل و جبر و جبر
حل ثالثی بر حل اول ظاهر شد اما همین محل را بتفصیل تر باید کرد و جو
بر خاطر ناظرین مسود است عرض کرده میشود اول اینکه از هاب است
انقباض بودن چیزی ناخوشه میکند که در طبع ایشان حاصل باشد
و بحسب حل اول معنی آیه این شد که حق تعالی از شما میخواهد اجتناب
از معاصی و ایتان و اجبات را که تا آنکه میرد از شما و حسی این
تا آنکه الورده نشود بلوث معاصی و این دور داشتن از حسی
انها ببردن رحمت از ایشان و مناسب این معنی این عبارت است
که بعد عنکم الرجوع الیه منکم من الرجوع دوم اینکه نظیر عبارت
اخری از هاب رحمت است پس در جمله کلام علت غائی نهی از اجتناب
در انزل میشود و تطهیر مناسب است بتعلیل از ما و رایت میداند
مگر تکلیفی بعید و مناسب تعلیل او امر بر قیاس بر عید و در این
معاصی این قسم کلامی میشود که و بحکم او برینکم بالتفصیل از حلال
ان بر حکمی که در و متعلق است اراده الله از هاب و از الله میل هم
ناور مافی حق تعالی برده باشد با عزای شیطان و این در طبع آدمی
هست و معطل شدن ان میل و هم بیک هدایت و صیانت از بر روی

میشود و عصمت عبارت از آنست که لازم آن در مرتبه صورتها
 و جسد و نظایر معنی واحد بودن ضرر و لذت و لذت فانی و غیر
 ساخته نشد اند و چه بسا آنکه بنابر اصل طایفه امامیه مفاد
 آیه بشارة قطع میشود بحضرت پیغمبر و اهل بیت او چرا که از راه
 الهی متعلق شدن بفعل خودش و مافوق و مقصود نیست و در
 امتنا که گفته شد و بنابر اصل اجتماع از بشارة خالصست و چه در
 میشود باز دراج و بیان علت غایی او امر و نواهی جناحه این معنی را
 در باب سایر مرتبتین و مومنانست و تحقق از هاب جسد و نظایر
 وابسته باینها را احتیاج است از جانب ازواج که آن طریق
 سایر افعال عباد و وقوع و کاد و دفع او هر دو محققست و چه چهارم آنکه
 بحال امامیه اخبار تطهیر قطعی و شریفی مختص است بحضرت پیغمبر
 اهل بیت او علیهم السلام و جعل دیگر این حکم بتعلیل او امر و نواهی
 است با ذهاب جسد و نظایر و اختصاص آنکه ندارد بلکه او امر
 نواهی مشترکست در کل مکلفین و او امر و نواهی سایر انسان
 نیز علت غایی همین قسم معنی است و در میان این وجه و وجه
 و در آنکه است که بر صاحب بصیرت محقق نیست اگر چه بحسب ظاهر
 میباشد و چه بنحی آنکه اگر مقصود مجرم بیان علت غایی اولی و
 میشود اگر بعضی از او امر و نواهی باقی بوده در میان بیان علت غایی
 و چه کسی در آن مبتدیانست چه جمله و ذکر آن الی اینها اینست
 امریت و این علت غایی در دم جاریست بر خلاف حل شعبه که

تقدیر این جمله تعلیل و ذکر شریف حضرت پیغمبر و اهل بیت او
 در افتاء و موعظه از وراج کمال مناسبه دارد از جهت نسبت و صلته
 و نسب مختص که فیما بین فریقین متحقق گشته و ذکر اهل بیت
 پیغمبر و اهل بیت در افتاء و ذکر از وراج شایسته تمام میباشد و لکن
 او کما به معاشقه و امیرش ایشان با یکدیگر که در عالم عیان محبت
 و نشست و خاست داشتند و در محبت از قاضیه بیضاوی که
 گفته که در تخصیص الشعاع اهل بیت بفاطمه و علی و اینها
 لما روی انه علیه السلام خرج ذات غدوة و علیه مطر و حل من شمس
 فجلس ذات فاطمة فادخلها فیدم ثم جاء علی فادخله فیدم ثم جاء الحسن
 و الحسين فادخلهما فیدم قال انما يريد الله لیزیدکم نعم الله الی اهل
 البيت و یظهر کم یظهر و الا احتیاج بذلك علی عصمتهم و کبریا
 حجة ضعیف لان التخصیص لهم لا یناسب ما قبل الایة و ما بعدها
 و کذا ین یقتضی انهم اهل البيت لا انهم غیرهم انهم اهل بیت
 مناسبه ذکر کرده شد و حال آنکه در قرآن مجید بسیار جایگاه
 معطوف و معطوف علیه کلام طولانی واقع شده که ازین قسم است
 نیز خالصست و چند مثال از کلام الهی عنقریب آورده خواهد شد
 و در اینجا معسرین گفته اند که مایه مدح اهل بیت بنی المطلبین
 فاصلا و ان طالت وجه ششم آنکه بر تقدیری که دلالت لفظ اهل بیت
 بحسب مقتضای یکسان باشد بر از وراج و اولاد بسبب سکون
 و ابواب هر دو در محوطه واحد که محیطست با وجود و مشترک است

هم حضرت پیغمبر و پدر مشترک از نسبت با وجود این قدر مشترک
 که از امور عارضه خارج است او را دو امادی و اگر این غم باشد
 و در میان ایشان اخوة ابا و اما بوده و نسب و اخفا حق است
 طبعی و انقدر مشترک عرض می کنم که این نسبت قابل ذیل نیست
 برخلاف نسبت ازواج که ممکن است بطلان و انقضا شود
 مشهور است که خون مرسته ذکر باشد و بر بسته ذکر میل بخاک ذکر
 مخصوص شوند بزرگتر شریک و اجتناب حضرت پیغمبر از ادا
 بران اقامه کرده باشد مثل در آوردن ایشان با خود در زیر کسا و این
 دعاء مناسب آیه فامکنف شود در افاضه از آیه عجبت و کسی که
 حسن نظر پیغمبر خود را و او را پیغمبر خود دارد و در لغات ادب نسبت
 با ایشان معنی اهدا بکنند البته حل برین میکنند و در حق آنکه
 اوسع و اشمل و بعد نسبت تمام نسب در عرب بعد از انبیا است
 و در حضرت اسمعیل بودن اتحاد در شعب است بعد از اتحاد
 در قبيله بعد از ان موافقه عامه و بعد از ان بطون و بعد از ان
 مشارکه در غنای و افران و فضیله است و ظاهر است که از و اجازت
 عبدالمطلب نبود بلکه اکثر در غنای و بطون نیز مشارکند
 و در قریش بودن مشارک بود مثل اشیاء که بی بود و حفصه
 علوی بود و این مشارکه در عامه میشود بعد از ان مفاخره و
 مبانیه بوده در سه طبقه برخلاف اولاد که بعد از ان مشارکه فضیله
 در امر حق و ارباب از ان نیز داشته اند و ان مشارکه که اگر کسی

مورد

معین کرده شود و طبقه ارباب از ان فضیله قرار داده شود اتحاد
 بیت خواهد بود و این اتحاد در ازواج مفقود است و این امر
 فی الکشاف فی تفسیر قولی هانی بلاء بها الناس انما خلقناکم من ذکر
 و انی رجعناکم من ذریه و قبایل و الشعب الطبقة الاولى من الطبقات
 الست التي عليها العرب و هي الشعب و القبيلة و العارة و البطن
 و الفخذ و القبيلة فالشعب جمع القبائل و القبيلة جمع العرارة و
 العارة جمع البطون و البطن جمع الفخوذ و الفخذ جمع الفضائل
 شعب و کنانه بنیده و قریش عامه و قبیله و هاشم خذ و
 العباس فضیله و سمیت الشعب لانه القبائل شعب منها و هاشم
 و البرکة ازواج از اهل بیت مذکور در آیه جدا اند است
 که متصل حسین آیه تطهر و از عقب این آیه دیگر در شان ایشان
 واقع شد که و اذ کن ما یبلی فی سیرتک من آیات الله و لکن الله
 کان لطیفاً خبیراً و لفظ سیرت کن در حق ایشان یاد ازین میدهد که
 هر یک ازینها را سیرت باشد و در آیه اشعار را یا باشد یا اینکه
 بیرون ایشان متعدد است چنانچه از و اج متعده بوده اند
 و انجاعت که مخصوص و مشرف شد اند بارز و اذهاب حیرت
 و تطهیر حق واحد است حاوی و محیط باها و جامع آنها و در
 که از ان بیت مراد بیت جسمی مرکب از جویب و خشت و کل است
 بلکه اشارت به نبوت بوده باشد و لفظ است از برای انست
 شده باشد و از برای اظهار ان امر معنوی عز و جود که شامل

برگزیده ها حق سبحانه تعالی حضرت پیغمبر اجماع را بدو درین
 باخود در زیر کسان متنازع ساخته باشند تشبیه با حاطه الکسا
 لهم با حاطه منوف النبوة لهم ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء
 و الله ذو الفضل العظیم و اگر از ارجح داخل اهل بیت میبودند
 و هر آیه مناسب این عبارت می بود که و اذ کون ما یتل فی بیتک
 که ذکر بیت متصل گشته و آن بیت بیت واحد بوده و همچنین که
 در آیه لا حقه فی بیوتکم و افع شمل در آیت سابقه نیز در
 فی بیوتکم صادر گشته و دلالت بر آنکه که مذکور شد بآن و این
 مؤلف می شود چه اگر از ارجح اهل بیت میبودند که عظمی میبود
 جعند و فرق فی بینکم البیوت می بود و الله اعلم بحقائق امور و چه
 منهم آنکه اگر از ارجح همجو و لا یکسان در حفظ اهل بیت داخل با
 و مراد الله کل فریقین باشند و تفاوت و تفاضل بین این عمل حضرت
 که در آوردن اجماع با خود در زیر کسان بوده باشد و براد دعای حق
 آیه و فلا و آیه درین حدیث و در بنیاد و در هیچ از ارجح
 باید که اینها مخلص مقصود باشد و خلوت بر عینه که مراد الله است
 راه میبود و این ادا از سایر الناس مسلمین میخواست اهل بیت
 ذلك افضل رساله بعد از آنکه اگر کسی که بد و قابل شود ترجیح
 و تفاوت او را بعد از آنکه از ارجح با ایشان جواب میگویم که آن
 تفاوت که با قابل شدی جزا می تواند بود که باعث شد باشند
 بر و در این آیه در شان حضرت پیغمبر و لا و تخصیص ایشان و

و در آیت دیگر در شان از ارجح که آنها نیز شمل بر وجه ایشان
 ایشان هستند بر سایر کسان و ذکر خصایص ایشان در این متن
 با آنکه اجماع ایشان معصا عفت از ارجح سایر کسان و غیر
 آن و اینجا محل ارجح با ایشانست که در اینها فاضله که مناسب
 و ما بعد نیست باقر عفاف و افع شمل و انما استبعد از آنست
 اندکی از اینها در سوره نور واقع شد که قل الطبیع الله و الرسول
 فان تروا فاما علیه و اعلی علیه کبر ما حلت و ان تطیعوه
 و ما علی الرسول الا البلاغ المبین و فعل الله الذین آمنوا و اتبعوا
 علی الصلوات یستخلفهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم
 و لیکن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلهم من بعد ذی فهم
 انما یعبدون فی لا یشکرون فی شیان و من کفر بعد ذلک فاولئک
 هم المفسدون و اقیمو الصلوة و اؤتوا الزکوة و اطیعوا الرسول
 و اعلی الامر من بعد و قال المفسر الذین ابوی و اقیمو الصلوة معطوف
 علی الطبیع الله و لیس بدفع ان تقع بین المعطوفین من فاضله و ان
 طالب و کرم طاعة الرسول و لا لکید و لا احاد الله و الکشاف
 و اقیمو الصلوة معطوف علی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لیس
 بمعین ان تقع بین المعطوف و المعطوف علیه فاضل و ان طالب الله
 حق المعطوف ان بکون غیر المعطوف علیه و کرم طاعة الرسول و لا لکید
 لوجوبها و قال القاضی و اقیمو الصلوة و اؤتوا الزکوة و اطیعوا
 و اطیعوا الرسول و ما امرکم به و لا یبعد عطف ذلک علی المعطوف

ان الفاضل بعد على الناس من فكون تكريم الامير بطايعه ^{الشيء}
 انتهى وهو كراه جنين بائنه وما نحن فيه هم اكرم من ان
 كدر شان امر واجست ايشه مختصر واقع شده باشد شانه
 حضرت بغير و فرزندك او را بر عسم كد بر فرزند زاده است
 و زرج و فرزند حقيقه جمع استبعاد و امر اين مناسبت هست
 كه اينها هم از منسوبان آنحضرت اند همچنانكه از اوج امر
 آنحضرت اند بلكه مناسبت اينها را از منسوب جناب حضرت ثابت
 شد و ايزد بكر الانصاري فقد نصر الله اذ اخرج من الذين كفروا
 اثنى اذها في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فان الله
 سكته عليه و ايدى بجنود كرمها و اهل بيته و تفسير ايشه عليه
 و ارجع بصاحب اخيه اند و بر قياس سخني كه قاضى در آيه
 گفته ميتوان گفت كه ارجاعه الى صاحبها بناسبت ما قبل
 تلك الجملة اعني قوله قد نصر الله و ما بعدها اعني و ايدى و نظائر اين
 دوايز در كلام مجيد بسيارست **فصل** در ذكر اباي كه لايل
 بر فضل امير المؤمنين عليه السلام و اهل بيت نبوي و ايدى و در كرامت
 دوايز آنكه ان آيات در شان آنحضرت واقع شده است بكي
 از آنها اين آيه است ان من وعده و عدلا حسنا و لا يترك مقتضاه متابع
 الحق و الدائم هو يوم القيمة من المحضين و قال في حيز من در خانه
 ما بعد از فراغ گفته كه صاحب كتاب كوي كه آيه ان من وعده و عدلا
 اخرا در شان حضرت علي و عتره و ابي جهل است **فصل**

هو الذي يملك بنصره و بالموثنين قال صاحب نهج الحق و كشف
 الصدق عن ايشه هر چه قال مكتوب على العرش لا اله الا الله
 لا شريك له محمد عدي و رسول ايدى بعل ابنك طالب قال
 الشايع المقتضب الشام للمان الجراح لكلام في شرحه جا هذا
 في رواية اهل السنة و لا شك ان عليا من افاضل المؤمنين
 من خلفائهم و انهم لما كان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم
 بالمؤمنين كان قائم على من باب الاولى و لكن لا بد على النفس
 المدعي و يقولون لو لم يسودت سبحان الله ما اعني صيرة هذا
 الرجل يقول بعد تسليم الرواية و اعترافها بنحو و صدق انه لا يدرك
 على النصف المدعي يعني الامامة و الافضل و كفي في الفضيلة كون
 اسم مكتوب على العرش مع اسم سيد المرسلين و مع اسم الله تعالى
 لا يخفى صديقه بان جعله ناصر رسول الله و ايدى و لا يمكن اسم احد من
 مكنونها معها و عارضت هذه المظنية المعطية مختصة بعمله عليه السلام
 ثبت كونها افضل من كل الخلايق بعد رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم
 و لما ثبت افضلية ثبت كونها لا يليق بالامامة بعد بلا فضل و هو
 بالتفصيل بل ثبت شيخي زائد على ما هو المقصود و هو كونها
 مؤنث لان عرش الله تعالى ان من ان تكتب عليه اسم الكافر و لا تقرب
فصل و السابقون السابقون اولئك المقربون
 جنات النعيم قال صاحب نهج الحق و كشف الصدق روى الحسن
 عن ابن عباس قال نزلت هذه الآية في علي بن ابي طالب و قال الشايع

الحاج ان هذا الحديث جازي في رواية اهل السنة ولكن هذه الرواية
سبق الامم ثلثة مائة من افرعون وجيب الجار وعلى السطاب
ولا مثلك في ان عليا سابق في الاسلام وما حبل السابق في الفضل
التي لا تخفى ولكن لا تلهي الاية على نظر امامنا بقول الفقير لجامع
المسودات الشايع اعترف بما نقله زعماء الامم الا على ذلك
من السابقين في هذه الامم ولا مانع من كون غير السابقين افضل
بحسب هذه المصلحة ولو علم ان عبارة الحديث كما نقله علي بن ابي
في هذه الامم اسبق من الكل لما عرفت امامنا ان ذلك على الامم
عنه فان من له سلبه وخبر في السلب الكلام وانما اسبق
فهو يعرف ان مثل هذا الكلام يقع في قدر الادوار الغائبة في الصفقة
المذكورة وبغير الحصر في الحدود الا ان معنى قول الحكماء
الراشدين اربعة انهم اربعة ولا خامس لهم في هذا المقترن ولا
الاربعين خلفاء الراشدين ويمكن ان يكون غيرهم ايضا من خلفاء
الراشدين وقولهم المبعوثون بالجنة عشرة فلا وفلان في اخرهم
معناه ان المبشرين هم اربعة فذلك قوله عليه السلام سابق الامم
ثلثة معناه ان اربع لهم مثلهم او اقل منهم والبقية لو كانت
بكر اسبق الى الايمان من علي عليه السلام لنا سب ان يقول عليه السلام
والسلام من من افرعون وجيب الجار واني بكر مكان ما قال علي
ان تلك طلبة بل يجب ان يقول كذلك ولو جاز بعد السابق
في هذه الامم وكان ابو بكر اسبق او من السابقين فقد وعليه الحق

والسلام

والسلام ابا بكر مع علي عليه السلام ولما يفعل كذلك بل انتم في
معنى السبق بل علي عليه السلام علم انتم انه هو السابق الذي لا
اسبق منه ولا سابق معه ومعنى كان كذلك كان السابق هو الذي
من لمة عند الله لقوله تعالى السابقون السابقون اولئك المقربون
ومن هو اقرب من الله فهو الافضل ومن هو الافضل فهو الاقرب بالامانة
ففضل بالامانة النضر بفضل كرامة الله ولذلك جعل اكثر الكبر
باب ما يما الذين اسبقوا لطبع الله والطبعوا الرسول
واولي الامر منكم فان سائرهم في شئ فروه الى الله والرسول اللهم
تؤمنون بالله واليوم الآخر ذلك خير واحسن ناء وبلا قال النضر
الميتاوي في تفسيره الكبير هذه الآية مشتملة على اكثر علم الله
الغفلة لان اصول الشريعة اربعة الكتاب والسنة واما ما
يقوله الطبعوا الله والطبعوا الرسول وليس العطف للغايرة الكلية
ولكن الكتاب بيد الله على امر الله ثم يعلم منه امر الرسول لا محالة والله
ذلك على امر الرسول ثم يعلم منه امر الله والاجماع والقياس واستير الى
الاجماع بقوله واولي الامر لانهم على ما مضى عنهم على سبيل الجزم وجب
ان يكون معصوا لا يملوا حتى لا يقدروا على الخطا والخطا منه
لزم اجتماع الامر والفرق في الفعل الواحد وانما حال ثم ذلك المعصوم
اما مجموع الامم او بعضها على ما يقوله الشيعة من ان المراد بهم الامم
المعصومون او اعمارهم بعضهم انهم يختلفون الراشدون او على ما روينا عن
سعيد بن جبير وابن عباس انهم امر السرايا كعبدا كذا في بعض
طراظر الروايات

او كذا الدين الوليد اذ بعث رسول الله في سرية وكان معه عاذرين
 يارسرفق بينهما خلاف في شئ فزنت الامير او على ما روي عن
 ابن عباس فالحسن ومجاهد في الضعائ انهم العلماء الذين بعثوا
 بالاحكام الشرعية ويعلمون الناس فيهم ككنس السبل في الشافعي اماما
 زعمه الشيعة فلا تعلم بالضرورة انك في زمانها هذا اجازة عن
 معرفة الامام المعصوم والا متعلقة منه فلو وجب علينا طاعته على
 الاطلاق لزم تكليف ما لا يطاق وهو وجب علينا طاعته لا ضرورة
 به وجب صائر هذا لا يجاب مشروطا لزم ان يكون اللفظة
 الواحدة مطلقة ومشروطة معا وهو باطل وايضا الامام المعصوم
 عندهم في كل زمان واحد والفظ او في المرجع وايضا ان كان
 تنازعهم في شئ فزروه الى الله والرسول وعلى هذا ينبغي ان يقال فزرو
 الى الامام واما سائر الاقوال فلا تنزع في وجوب طاعتهم لكنه اذا علم
 بالدليل ان طاعتهم حق وموابة ذلك الدليل ليس في الكتاب والسنة
 فانه لا يكون هذا تسميا منفضلا كما ان وجوب طاعة الرسول لا يرجع
 والتبديل للاستناد اذ اختلف في طاعة الله وطاعة الرسول لما اذا اختلفا على
 اجماع اهل المحال والعقد لم يكن هذا دخلا فيما تقدم لانه اجماع قد يرد
 على حكم لا يوجد في الكتاب والسنة وايضا قوله فان تنازعتم في
 شئ فشعروا بجماع تقدم تحالف حكم هذا التنازع وايضا طاعة
 الامراء والحكفاء مشروطة بما اذا كانوا على الحق وظاهر الآية يقتضي
 الاطلاق واذا ثبت ان حمل الآية على هذه الوجوه غير مناسب فحين

هذا هو الوجه
 في طاعة الامام
 في كل زمان
 واحد

ان يكون

ان يكون ذلك المعصوم كل الامم اي اهل الحل والعقد وما صاحب الامة
 والامراء فالمراد بقوله واول الامر ما اجتمعت الامة عليه وهو المدعي
 واما القياس فذلك قوله فان تنازعتم في شئ فزروه الى الله والرسول
 اذ ليس المراد من زروه الى الله والرسول رده الى الكتاب والسنة ولا جازما
 والا لكان تكرار لما تقدم ولا ينفرض علم الله ورسوله واسكن
 عندك الوافقة بما كانت لا يحتمل الاحمال ويفتقر الى قطع مادة
 الشغب ولخصوصه فيها ينبغي ان ثابت ولا الاحمال على البراءة الا
 فانها معلوم بحكم العقل فالمراد اليها لا يكون خطا الى الله والرسول
 المراد ردها الى الاحكام المنصوصة في الواقع المشابهة لها فحين
 القياس فحمل الآية الخطاب لجميع المكلفين بطاعتهم لمن عد
 الرسول بطاعة الرسول ثم لما سوي اهل الحل والعقد بطاعتهم ثم امر
 اهل استنباط الاحكام من مدعيها ان وقع اختلاف واشتباة بين
 الناس في حكم واقعة ما ان يستخرجوا لها وجها من نظائرها واشباهها
 فاحسن هذا الترتيب انتهى وان كلام ملخص كلام في الدين فان
 كيمفسر شيئا يورد في تفسيره كيمفسر قوله وما ساهل كيمفسر عبارة
 واقع شدة حرم منصوصه مفهوم سيكرده وما قدس في عبارته اذ ادب
 محصلين فاطرين در مقام صد حقيقة معقود بتدوير استغاض عن
 انك قوله در مقام صد معنى يتجنى كرهه مبيد انك كلف لا تعا
 لما امر طاعتهم على سبيل الحزم وجب ان يكونوا معصومين كالمعصومين
 احكامهم على الخطا انتهى منه لزم اجتماع الامر والنهي في الفعل الواحد

والخطا

و اما محال این سخن چیست که بر زبان او جاری شده و طایفه حقه
این مقدمه را در مقام و در مقامات دیگر استعمال کرده اند و آنکه
در نفی مراد بودن خلفاء داشتند بنابر مذهب خود شیعیان
مسلم نداشتند و در باب امر سرایا و سایر علماء بطریق اولی بنقد
هم در سوا خلیفه طایع که اس و در بیان امر معصومین است
و او هم اقرار بر آن نموده و در تشخیص اینکه اول الامر معصومین واجب
الاستماع چه کسانیند بیکدیگر اینها و خلیست و آنکه در میان این
مطلب گفته که و اما سایر اقوال و اقوالی که در این باب طایعین گفته
اذا علم باللیل ان طاعتهم حق و صواب و گفته که و ایضا طاعتهم
و خلفاء مشروط بما اذا كانوا علی الحق و ظاهر آنکه مقتضی الاطلاق
اینقررات هر حقست و در خیل در اثبات مقصود طایفه حقه
بآن مانت سخن بر سر آنکه کلام صلاحیت این دارد که مراد از ولایت
معصومین باشند چنانچه شیعه بول گرفته اند و ای سخن بر سر
اینکه چون مراد امیر معصومین نباشند چنانچه طایفه حقه گفته
نیست می باید که مراد اهل حق و عقل از اخبار اعتبار دار باشند و معصوم
جمع ایشان باشند با آنکه هر یک از احاد این جمیع معصومین
اما کاتیمه معصومین پس آنچه خبر الدین لازمی در نفی او بودن
ایشان گفته که ما درین زمان خود یعنی در زمان عیسی امام عاجزم
از معرفت و شناخت امام معصوم و از استفاده از و پس اگر واجب
بر ما اطاعت او علی الاطلاق لازم می آید تکلیف ما لاطلاق و اگر واجب

بطلان
و اگر

بر ما اطاعت او علی الاطلاق لازم می آید تکلیف ما لاطلاق و اگر واجب
باشد بر ما اطاعت او وقتی که واقف شویم بر و بر مذهب او پس
این وجوب مشروط میشود به مطلق و ظاهر آنکه اطاعت خویش
اینست که نباید بودن که واجب بودت اتباع امیر معصومین که در
تأیید حضرت رسالت بنای این یک بعد از دیگری همچو واجب بودن
اتباع حضرت پیغمبر بوده باشند و چنانچه عاجز بودن ما از رسیدن
بحضرت رسالت بنای الان و از استفاده از آنحضرت هیچ مانع از
وجوب اتباع آنحضرت نیست بلکه واجب است بر کل مکلفین تأیید
اتباع آنحضرت یعنی انقیاد او امر و نهی آنحضرت و عمل بفرموده آنحضرت
کردن همچنین بعد رسیدن ما با امام آخرین که بنابر حکمت الهی
و بامر الهی عیسی باشد باید که مانع نباشد ما را از اتباع اقوال هر یک
از این دوازده تن از تأیید حضرت رسالت بنای که هر کدام عصر
مندی داشته اند و معترض الطاعه بوده اند و بعد از وفات حضرت
ایشان بعام بقا انجما ایشان بر نیابت حضرت پیغمبر مخلوق رسالت
اند از احکام شریعه و منقول از ایشان مانده در خلایق واجب باشند
عمل کردن بآن و همچنانکه وفات حضرت پیغمبر و حمله بعام بقا و بعد
قیاس برت امیر یکی بعد از دیگری باعث خلل و فتنه در وجوب تبعه
ایشان شده غیبت امام دوازدهمین نیز باید که هیچ مانع از وجوب
اتباع او و یا او علیه و علیهم السلام نبوده باشد و مجمل جواب آنکه
وجوب طاعت امیر معصومین علی الاطلاق نباشد همچنانکه وجوب آن

طاعة رسول الله مطلق است در سیدن بامام دوازدهمین شرط
در طاعت معصومین تا تکلیف ماله نطاق باشد خصوصاً از برای
مردی که در عصر غیبه واقع شده اند بلکه سخن در عصر مفاقرن
ظهور امام آخرین بود پیش از غیبه نیز هست که لازم نباشد
اهل عصر وصول امام و استقلاده مسائل شرعی و واسطه از وجایحه
ایمان اهل بلاد بعد از مثل حبشه و غیره بحضرت رسالت بنا می شد
حاضر شدن مجلس مقدس نبوی و مشافهت مقتولان و جانشینان
بودن که در باب وصحیح نبی بن صدیق با امامت او تا تعبیه اولیای
و مشافهت کشته باشند و آنکه گفته علی ای طاعت الله و طاعت رسول مطلق
قلو است و طاعت رسول و طاعت امام ان یکون اللفظه الواحد مطلقاً
معاً و هو باطل جواز این گفت که طاعت اولی الامر من بعد رسول و طاعت
رسول خدا مطلق میگیریم و بر یک و تشریح است و آنکه گفته که طاعت
الامام المعصوم عند هم به کل زمان و احوال و لفظ اولی الامر جمع جواز این
اینست که ایراد لفظ جمع میتوان بود که باعتبار کل آنها باشند و اما آنکه
گفته که و ایضا ان قاله تنازعتم فی شیء فرددوه الی الله و الی رسول و علی و
یسع الله فیما فی ذلک الی الامام ظاهر معنی اینست که بگردید الی الامام یا الی الله
الامر می باشد بعد از الله و رسول و بعد از هر تقدیر جواز این
روش میتوان گفتن که چون در باب اولی الامر که نایمان رسول الله است
در رسول است در تحت رسول درج شده پس از نزد و طاعت
والرسول و بعد از رسول است و نایمان رسول است و طاعت

اویند و ازین مقوله تاویل بسیار جاری تفسیر آیات این طاعت
واقع شده و اما آنکه در اثبات وجوب اتباع اجماع گفته که و اذا
ان حل الامر علی هذه الوجوه غیر مناسب تعیین ان یکون ذلك المعصوم
کل الامه ای اهل الحل والعقد و اصحاب الاعتبار و اولاد اهل المذاهب بقوله
فاول الامر ما اجمعت الیه علیه و هو المذبح من سبق الی یحیی
از وجوه بسیار است از جمله اینکه تعیین شدن این محل از برای
این عبادت و این امر بودن را موقوف بر مناسب نبودن محل بدان
وجوه ساختند و حال آنکه بیان کرده شد که اولی الامر بر این
و وارد داشتن ایشان مناسب است و محظوظی که صاحب این
کلام بران وجود دارد دانسته مندرجست و بر تقدیری که در
یک از وجوه مذکور نباشد آنست که متعین شود مراد بودن کل
امت جواز اینست که مراد اولی الامر و کل امت هر دو بوده باشد
و عدم بعد از این شیء دلیل بر عدم واقعی ای شیء نمیشود و بعد از آنکه
هر که هر یک از احاد جمله جایز الخطا باشند و جمیع معصیت هر کدام
نباشند پس کل هم حکم بدیهه عقل جاین خطا خواهد بود پس چگونه
حکم میکند صاحب این عبارت بر اینکه معصوم کسی یا یک امر
ان باشد از لفظ اولی الامر ان کل امت است و قی که جمیع شوند پس
جزی و اگر مقسم شود بحديث لا یجتمع الیه علی الفضل و نقل
نکند بآنکه حدیث از احادیث متواتره لازم اتباع نیست
بر تقدیر تسلیم صدق نقل عبارت حدیث تابع الی جمیع دارد که خبر

مجمع علیه کل فرق مختلفه اسلامیه بوده باشد که هیچ فرقه و فرقه
 آن فرقه باشد ان البته حقیقت و کل بر خطا و ضلال فرقه اند
 و این قسم چیزی اگر واجب بوده باشد منکر و نالک اومی باید که کل
 باشد مثل اینکه صلوة واجب بود و مثل شریعت اذان از جمله
 سنن علی اختلاف خصوصیات و نیز میتوان بود که امر از حد
 این باشد که چون قولی در اسلامیه متفق باشد بر چیزی و متفق
 کتاب و مستند باشد برای محقق و شما حق می کنید اجماع چیزی
 را که در کتاب و مستند نباشد چنانچه دانست بر و این عبادت که
 از اجماع قدس علیه السلام لای چون در کتاب و السنن و مستند
 که شما اثبات آن باجماع می کنید مثل خلافت و تفاوت کل در تحقق
 است و نه متک با یزد و حدیث بلکه در ابتدا در همین انعقاد
 آن معامله جمعی علم از اصحاب حل و عقد بر خلاف آن بوده اند
 بلکه اهل عصمت و احبب از اهل بیت بنوع کاره آن بوده اند تا آنکه
 بضرورت تقیه از نزاع و خصوصیت ساکت شدند و با امر و خلافت
 آن مسئله چندین از فرق علم اسلامیه شد از اصناف شیعه
 او در کتب مدون کشفه بر این قسم سائل جمع علیه کل فرقه
 نیست و از بیخبت در حدیث لا یجتمع ائمه علی ضلال فرقه
 بودن که مندرج نباشد و نیز بر وجهی و وجهی و واضحتر از آنچه
 مذکور شد میگوید حدیث لا یجتمع ائمه علی ضلال و باین روش
 معنی فراموش که مراد این باشد که در مسئله اگر بعضی از ائمه در

در خطا افتاد البته بعضی دیگر اصابت حق می نمایند و حق نیست
 از حد حق نمایند و این قسم انصاف این میکنند که در هر باب و
 هر مسئله بعضی از ائمه اگر چه قلیل باشند حق را بر ما بیند و لازم
 نیست که حق در طرف اکثر باشد بل لازم اینست هست اینکه
 هرگاه کل بحیث لا یشک من احد بر امری باشند آن امر حق باشد
 چرا که اگر باطل باشد اصابت حق واقع نشده و حق را بر ما بیند و بعضی
 و این خلاف حدیث مذکور است و این از باب اگر اجماع مستفاد
 است و حفظ و صیانت از دینی و امر محمدی و از با اعلام الهی و باب
 که معلوم حضرت پیغمبر شده باشد و اگر نه بحسب اخبار عقلی است
 نیست اینکه در مسئله که نشئت امر شود از امر مستوف و باطل بود
 و اصابت حق هیچ کدام ننماید و حق تعالی نگاه داشته باشد این
 امر را ازین طور نگاه داشته و ناخوشیها ممکن الوقوع چنانچه نگاه داشته
 از بعضی عذابها دنیوی که در امور سابق بود از حقیقت و مسخ و غیره
 و در نیست که این حدیث اشاره بوده باشد بر خود معصومین از
 امر و هر دایم معنی بوده باشد که اگر جمعی از ائمه در راه و مسئله
 بر خطا افتادند بعضی دیگر هستند از ائمه من که حق تعالی نگاه داشته
 ایشان را از خطا ایشان البته اصابت حق می نماید اگر کسی گوید که در حدیث
 با آنکه در هر باب از احادیث اجماعی عند کذب و غلطیست و چون حد
 توان رسید کل با است از خطا چرا که اجماع چنین نباشد جواب میگویم
 که این حدیث محسوسات می باشد و در اخبار در این خطا بخندان محتمل

که در استنباط برای در نظر مانت و خطا و دیگر در توان است بحسب
تقدیر کذب میگوید که آن بفرجه آنکه ممکن نیست اتفاقاً بقسم
جائحه متفرق کشی بر کذاب بوظیف می شود برخلاف اجماع و اینها
در امری فظری که آن خطا و غلط در دریافت در بسیار میگذرد
ثانیاً تقدیر قصد خلاف حق از برای عرض از بسیار از اهل حل و عقد
و کثیر الوقوع است و هر که تتبع و استقراء قضایا را اهل ذی انکس از
انصاف از همان این می نماید و چه دیگر ضعف این حل و حکم و چون
اتباع رای اهل حل و عقد اینک مسئله که در کتاب رسیده باشد حکم
آن مأخوذ از مرجع قرآن و حدیث شود و قیاس و استنباط ظاهر
که احتیاج باجماع را ندارد و اجماع را بان راه نیست و حکمی که اصل آن
در قرآن و حدیث نباشد لیکن نظیر آن بوده باشد و توان این را از
دوی نظیر استنباط کردن در آن مسئله اجماع را بر شقی با یا منظور
داشتن آن نظیر و مقایسه بر آن خواهد بود یا بدو در آن که منظور
داشتن نظیر و مقایسه باشد پس این عمل قیاس و اجتهاد خواهد بود
نهایش قیاسها و اجتهادها متفق بهم افتاده باشد و اگر بدو نظر
داشتن و مقایسه باشد این حالت را از جمله جهل و عدم علم باید
خواهد بود که در قرآن و حدیث است و با یا علم آن از جهت عدم متابعت
و اعتقاد بحدیث که خواهد بود که مقتضای فظری آنرا که در قرآن و حدیث
است منظور ندانند و مقتضای رای خود را اصل سازند و این هر دو حالت
مذموم و مکروه است بلکه توان گفتن که حالت ثانی به شق باشد

و ترکیب آن هم بر حکم حق سبحانه و تعالی این طور که سازد و خلاف
همچو تابعیت خود و تابعیت رسول خود واجب گردانند و چون عقل غالب
باور کنند این را که مراد الله از اول الامر اینچنین کسانی است پس معلوم
که اجماع اگر حق باشد در تقسیم مسائل که نظیر آن در کتاب رسیده باشد
و حکم آن از نظیر قرآن استنباط کردن جاری خواهد بود بلکه حکم
در آنچه ماضی آن در کتاب رسیده باشد و در نظیر آن بر حکم اهل
و عقد در آن مسئله از برای رای عقل خواهد بود و رای در امور شرعی
با اعتقاد و اعتراف جمود نیز منتهی است و در خلاف و چه دیگر اینکه
فایده اجماع برین تقدیر بعضی از فقهاء و مطلق قرار یافت مسئله
که اصل آن و نظیر آن هیچ کدام در کتاب رسیده نباشد یا بر طریقی که
هرگاه رای اهل حل و عقد بر چیزی قرار گیرد از اول واجب الاتباع دانند
و از صور محتمله با احتمال عقلی در مقام این شق نیز هست که رای
اهل حل و عقد متفق نباشند بلکه مشغوب و متفق واقع شود بر آن
حق سبحانه تعالی در مقام ذکر حکم آن امور رسود که حکم آن نظیر اهل
کتاب رسیده نباشد هر چند حکم این شق نیز ذکر می شود و دیگر
از رجوع اشکال فرار دادن این عمل از برای عبارت آنکه از جهل
کردن اول الامر بر معصومین صاحب اختیار است و این وجهی است
که اشکال از روی سیدین با امام معصوم و مستند صاحب احکام بود
بر خلاف اجماع که در هر عصری میسر است میگویم که با شریعت
در اهل حل و عقدی که باجماع را از ایشان اجماع متفق میگردانند

بودن ایشان با فی اکثر شرطست چنانچه بعضی از علما گفته اند پس
 همان اشکال اینجا هم رسید از برای اینکه شما عهد چهار تن فسخ
 شده میدانید و بجهت این را مختصر در فقها ارجع میدانند که
 صاحب مذهب مشهور اند پس اتفاقاً و بجهت این عهد ازین
 باشد و اگر برای فسخ سه گویند که بجهت صاحب مذهب یک
 نیست بجهت مذهب در بعضی مسائل کافیست و اینچنین
 مردم غیر فقها ارجع بوده اند و میتوانستند بودن جواب بگویند
 که صاحب این حال نیز غیر از وجود و نادر می باشد خصوصاً چون
 بطریقه شما سلب باب اجتهاد کل شده و از جهت مردم سعی در
 نمی نمایند و در عهد صاحب این مرتبه از اجتهاد نیز در مرتبه نیست
 که اگر خواهد نشان دهد که در هائیکه ششم الف سنه هجری خلا
 جگر بجهت بوده در یکی از مذاهب و بعضی می نمایند و این کردن
 ممکنست جمع شدن یا جمع کردن ارا را انقسم مردم درین عصر که در
 دایره اسلام افاق و اقامت را فریاد کردند و مسئله از مسائل شرعی
 و اگر اجتهاد شرط نیست بلکه اینجا که مفسر ایشان می گفتند
 ایشان از اهل حل و عقد مدام و صاحب اعتبار و امر کافیست و صلاح
 و صلاح را هم شرط نکردند چنانچه علامه ازین قسم مردم صاحب
 عرض بودند و تا بجهت اهل و مطالب خود بودند بجهت این
 عجیب که بعضی از ایشان طرف باطل را باطل و موافق غرض و مقصود
 خود در قاعه حال خود ترجیح دهند و بعضی دیگر با باغ و مایه باطل و فساد

خود سازند و بعضی دیگر با ترغیب و ترهیب نمایند چنانچه خود
 مجموع بیشتر شود از عدد پنجاه که خارج ازین مجموع باشند و بجهت
 ایشان را بیشتر مردم قول کفایت و هرگاه حقیقت حال این باشد
 که موقوف و مشروح کشت حاشا که حق بجهت تعالی تا بجهت این
 تا بخلاف واجب کرده اند همچو تا بجهت خود و رسول و حق و تعالی
 اسع و عمل عن الله علو اکبر و بعد بکمال اشکال این حل آنکه
 اجماع یا اجتماع را بر کل حل و عقد شرطست بجهت این که
 من اهل الحل و العقد پس این قسم اجتماع واقع نشده با عترت
 ایشان در معاد خلافت و غیران سبب خارج بودن جمع کثیر از اعیان
 و اگر اجتماع اکثر اهل حل و عقد کافیست پس در صورتی که اهل حل
 عقد نیست نفرعه باشند مثل یازده از پندار سبیل برشته
 روند سبب منظور داشتن عرض خود و در نفر کثیر غرض
 صاحب صلاح و سلام باشند بر عددان رفته باشند بواسطه
 رعایت حق و نفس الامر بنا بر این حل می باید که در حلال الهی که برای
 آن یازده نفر کثیر خلاف حق موقوف شده و اجبالاتی باشد
 و برای تنفر که مطابق حقست و اجبالاتی در هیچ متشرع حقیقی
 و اگر مستلزم این قسم فسخ باشند نیکی بقبول میکنند مگر مشکلی
 متعصبی مثل غیر یازده و حاشا که مراد چیزی باشد که مستلزم
 چنین فسخ باشند و نیز برین صورت که یازده نفر از سبب نفر
 بر شش حکم رفته باشد و باید که بنا بر حل می گوییم و حجت بر این

که آن حکم حق باشد و واجب الاستماع و چون رفیق دایم جانی تحقیق
 اجتماع و فکر است و جهت تدبر بطور ایشان نسبتاً نیست که هیچ
 و باز گفت عارض میشود از دایره خود اگر و غیر از آن باز و محصل
 در جمع از آن دایره خارج شود و بدان منتهی متوقف گردند که آنجا
 دایره و اعتبار در طرف دیگر که مقابل شوق است خالی از هر
 در وقت و در هر حال می باید که این شوق مقابل شوق خود
 و حق مبتداً باطل و باطل مستحیل بحق گردد بنا بر انقلاص دایره محقق
 مقابل شدن باین مقدمه تلاعب بدین است و وجه دیگر ضعف
 این عمل آنکه اولاً الاستماع واجب است با شوق و محقق و در هر حال
 می باید که معلوم باشد و بعد بقیه بتعین محقق و در هر حال در نظر
 و تحقیق و بودن از اهل حل و عقد یعنی صاحب حل بودن در حق و حق
 تمام و صاحب عقد از هر حل و صاحب برای بودن از هر حق و مطلق
 و متفاوت بحسب تحقیق در احوال اجتماع ممکن است که تخلف و تقلید
 او در بین امور فوق و خارج شود و باشد بر عزم بعضی مردم از اهل حل
 و عقد باشد و بعضی دیگر برای انحصار و اقتدار بر حق و شوق تمام
 اعتقاد قوی داشته باشند و در این صورت بعضی ثانی باطل شدن آن
 شخص و امثال او اجتماع را منعقد و متحقق خواهند داشت و بعضی از
 این شخص و امثال او را چون از هر وجه اعتبار باطل می دانند وجود
 آنرا در تحقیق اجتماع و خیال نمی دهند آنست و بسیار باشد که چون
 که خارج باشند از این اجتماع سزاوارتر و لا یقین داشته باشند بر علیه ایشان

محقق گردد اجتماع پس متعین بالیقین میشود که جمعی است اهل حل
 و عقد اند و جمعی است بمتعدد و اعتقاد مردم در باب ایشان تخلف
 میشود مگر در باب قلیلی از متعارف اهل حل و عقد که بخلاف باشد
 صاحب برای اعتبار بودن ایشان **فصل** یاد به الله بن
 آمن و اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و فی التفسیر ایشان بوی
 قال بعض العلماء ظاهر الامر الوجوب و وجوب علی المؤمنین ان یکونوا
 مع الصادقین لا بمعنی ان یکونوا علی طریقه هم و سیرهم که فایده
 عن الظاهر بل بمعنی المصاحبه و الکن مع الشیء شریطه وجود
 الشیء فلا بد من وجود الصادقین هم اند ثبت بالقرآن من در حد
 صلوات الله علیه و آله و سلم ان التکالیف المذكوره فی القرآن متوجهه الی
 المتکلمین الی دایره القیمه فلا یکون هذا الامر مختصاً بالکون مع الشیء
 صلوات الله علیه و آله و سلم فی الغزوات بل اعم من ذلك ثم ان الصلوات
 بعد تسلیم وجوده مصاحبه تکلیف بما لا یطاق فالمراد بالصادقین
 اهل الحل و العقد فی کل حین و لا بد انهم اذا اجتمعوا علی شیء کانوا صادقین
 قیام تحقیق و وجوب علی الباقین ان یکونوا معهم ظاهر و باطناً استحقاق
 و فقیر مولف مسودات میگوید که شک نیست در اینکه کونوا مع
 الصادقین امر بصدق و راست گوئی نیست جز آنکه عبارت مناسب
 آن بمعنی کونوا صادقین است بلکه امر است بمعینه و مصاحبه
 صادقین و یقیناً اینکه سابق برین تصریح بقیاس نفی تحقیق
 از رفقاء حضرت پیغمبر شدن و در حق حقیر تصریح بعدم جواز تخلف

و صاحب

اهل مدینه و اعراب حوالی شده از هر امری رسول الله صلوات الله علیه
 می بایند که حضرت پیغمبر که مرا در رئیس صادقین است و اهل اشد
 در بین صادقین و تحت پر مو منین واقع شده باشد در هر چه صادقین
 از ترک معیبه و مرا فتنه حضرت پیغمبر بقول تعالی یا ایها الذین
 امنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين یعنی بتوسید از خدا و ترس خدا
 را سبب لازم گرفتن معیبه صادقین سازد که در ترک معیبه صادقین
 بیم عقوبت و سخط الهیست چنانکه گفته شود که اتقوا الله
 ولا تشركوا به الخیر یا گفته شود اتقوا الله واطبوا علی الصلوة الخیر
 للراضین یا اتقوا الله ولا تقتلوا النفس التي حرم الله فتلك وهرگاه
 همچنین باشد مراد از صادقین اهل حل و عقد که اصحاب اجماع بوده
 باشند گرفتن مناسب نیست چرا که حضرت پیغمبر داخل در صادقین
 نیست و اجماع در عصر نبوة نمیکند پس می بایند که مراد حضرت پیغمبر
 بوده باشد و چندوی دیگر از صادقین امر آنحضرت و پیغمبر را بنیکه
 آن صادقین در ذیل ذکر آنحضرت مذکور شده اند و مو منین مامور
 شده اند معیبه حضرت پیغمبر و اجماع همه مفهوم میگرداند امتیاز
 صادقین از سایرین مو منین و علو مرتبه ایشان عند الله نسبت به سایرین
 مو منین و چون معیبه مو منین مامورین حضرت پیغمبر از روی استعلا
 و مساواة امکان ندارد که مراد باشد از عصر نبوة می بایند که مراد معیبه یا
 فروتنی و خضوع باشد چنانچه آمده است یا پیغمبر خود یا امام مقرر شده
 باین مقتدی را با مقتدی و اولی الامر است معیبه تصدیق ایشانست

در عوی مقتدی بودن پس حاصل کلام کونوا مع الصادقین اینست
 که کونوا مدعیین للصادقین فیما ادعوا من النبوة و الامامة مقتدی
 لهم مطیعین لا و امرهم و نواهیهم تابعین لوایمهم فی امر الدین
 بال دنیا مقتدین بسیرتهم و مطیعینهم مرافقین لهم فی الضراء
 السراء ساعین فی دفع شر الاعداء عنهم فی الحروب و غیرها و امثال
 این مقدمات هم در تحت معیبه مندرجست و اینجا مع صادقین
 نمی تواند بود که اصحاب و مرافقین حضرت پیغمبر و غزوات با
 که معاصر حضرت رسالت بنا می بودند چرا که در عصر نبوة مقتدا
 واجب الاتباع صاحب امر و نهی مختص در ذات مقدس مصطفی
 بوده و دیگران سواء آنحضرت هم در تحت خطاب یا ایها الذین امنوا
 مامورند باین معیبه اگر چه اهل المومنین بوده باشند که یکی از
 صادقین است و واجب الاتباع است در نفوذ خود بعد از
 انقضاء عصر نبوة بنیابت حضرت پیغمبر پس می بایند که صادقین
 دیگر که از جموع ایشان با حضرت پیغمبر تعیین لفظ کونوا مع الصادقین
 واقع شده اند و یا آنحضرت بوده باشند از اهل بیت او و در تکیه
 علیه و علیهم السلام و این حل را بحمد الله تعالی بخندین و جبر حجت
 و زیاد نیست بر آن حل که در مراد از صادقین اهل حل و عقد
 داشته اند از اصحاب اجماع اول آنیکه درین حل حضرت پیغمبر داخل
 صادقین میشود چنانچه مقتضی سابق و لاحق کلامست و درین
 حل خارج دوم آنیکه صادقین بحسب این حل صادقین در جمیع احوال



بدو و متع الکذب بر خلاف صادقین بحسب آن عمل که بر تقدیر تسلیم
 صحت مستند حجیه اجماع ثابت می شود صدق ایشان در آن قضیه
 که اجماع در و منعقد شده و متحقق گشته نه علم الاطلاق و اطلاقا
 عبارتی آیه امتقنا، اطلاق صدق میکند بیوم اینکه صادقین
 معصومین و جوب اتباع ایشان عموم دارند در جمیع اوامر و نواهی
 و منطبق میشود اطلاق کونوا مع الصادقین بر و بر خلاف
 صادقین فیما انفصل علیهم اجماع که معینه یا ایشان در جمیع اولیای
 و نواهی واجب نیست و آنکه گفته اند که ان الصادقین بعد تسلیم وجود
 مصاحبه تکلیف بالاطلاق جواز اینست که هرگاه مراد از معینه
 اقتدا شد جواز اقتدا با امام غایب تکلیف بالاطلاق باشد زیاده
 بر بعضی سالان ازین است این چنین شده و اصحاب از عهد اول اقتدا
 با و تکلیف بالاطلاق نیست و بعد از آنکه امام صاحب الزمان آقا
 که حق قائمست و مدت غیبت او کمتر است از مدت غیبت امام عظم
 شما بعد سال بلکه بیشتر اقتدا با و جواز تکلیف بالاطلاق باشد و
 داشتند باشند و نیز همچنانکه خود در گفت تکلیف بالاطلاق و بعد از آنکه
 متوجهاست شیعی مکلفین تا قیامت و خلافت و مومنین مامور
 با اقتدا حضرت پیغمبر تا قیامت پس معلوم شد که اقتدا موقوف
 بر وجود مقتدی و مقارنه عصر مقتدی و مقتدی اینست با اینکه
 فیما نحن فیه مقارنه عصر نبی است لیکن وصول حضرت امام
 برای اکثر مردم معتقد دارند و از آنجا که بعضی را میسر نیست

امام

کلام
 در بیان